

تقریرات  
درباره  
کتاب مستطاب اقدس



عبدالحمید اشراق خاوری

تقریرات  
دربارہ  
کتاب مستطاب اقدس

شرح و توضیح  
دربارہ آیات کتاب مستطاب اقدس

تنظیم و تدوین:  
دکتر وحید رافتی

موسسہ مطبوعات بھائی آلمان

عبدالحمید اشراق خاوری

**تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس**

تنظیم و تدوین: دکتر وحید رافتی

ناشر: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان

لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

هوفهایم - آلمان

چاپ دوم: ۱۷۱ بدیع - ۲۰۱۴ میلادی

چاپ اول: ۱۵۴ بدیع - ۱۹۹۷ میلادی

شماره استاندارد بین المللی کتاب: ISBN: 978-3-87037-457-0

سفارش: ES2-001-02-S-FA

روی جلد: بیت عبود - عکا

نقاشی آبرنگ: ولی الله توسکی



جناب عبدالحمید اشراق خاوری



## فهرست مندرجات

۹	مقدمه ناشر
۱۵	پیشگفتار
۲۳	تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس
۲۵۹	کتاب شناسی
۲۶۱	فهرست اعلام و اهم مطالب





## مقدمه ناشر

کتابی، که تحت عنوان «تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس» در اختیار دوستان گرامی قرار می گیرد، یکی از آثار فاضل ارجمند جناب عبدالحمید اشراق خاوری است.

چنان که جناب اشراق خاوری در پیشگفتار خود توضیح داده اند، ایشان در تابستان سال ۱۳۴۸ هجری شمسی (۱۹۶۹ م) در کلاس عده ای از جوانان بهائی طهران کتاب مستطاب اقدس را به تدریج در جلسات هفتگی آن جمع قرائت نموده و در باره مندرجات آن توضیحاتی بیان فرمودند که در نوار صوتی ضبط گردید و پس از اتمام کلاس مزبور بیانات شفاهی ایشان کلمه به کلمه از روی نوار به روی کاغذ منتقل شد.

وقتی در سال ۱۹۹۳ میلادی ترجمه انگلیسی کتاب مستطاب اقدس با توضیحات و ضمائم آن بوسیله معهد مقدس اعلی منتشر شد و بشارت انتشار نسخه اصل آن سفر جلیل به سمع احبای فارسی زبان رسید، این لجنه در صدد برآمد که تقریرات جناب اشراق خاوری را برای آشنائی بیشتر احبای ایرانی با مندرجات این کتاب منیع آماده نماید و به صورت کتابی مدوّن و منظم منتشر سازد. این نیت به همت جناب دکتر وحید رأفتی، که به درخواست این هیئت تنظیم و تدوین این اثر را به عهده گرفتند، عملی شد. این است که با نهایت مسرت تقریرات آن فاضل جلیل را به صورتی که ملاحظه می فرمائید در اختیار یاران الهی می گذارد.

چنانچه اشاره شد کتاب حاضر مبتنی بر سخنان شفاهی جناب اشراق خاوری در جمع عده ای از جوانان بهائی طهران است. رسم در این کلاس ها چنین بود

که آن جناب در روز و ساعتی معین در کلاس جوانان، که در منزل یکی از دوستان تشکیل می شد، حاضر می شدند و بعد از مناجاتی، که یکی از حضار تلاوت می نمود، جناب اشراق خاوری از روی کتاب مستطاب اقدس آیاتی را قرائت می نمودند و بعد در اطراف آنچه قرائت شده بود به اتکاء حافظه به شرح و بیان مطالب می پرداختند و پس از اتمام و اکمال مطلب آیات بعدی را به تدریج می خواندند تا کتاب به انتهی رسد.

در مدت کلاس، که هر جلسه آن تقریباً تا یکساعت و نیم بطول می انجامید، جناب اشراق خاوری معانی و مفاهیم آیات را توضیح می دادند، سوابق مطلب را در ادیان دیگر خاطر نشان می ساختند و با استشهاد به آثار و الواح مبارکه دیگر در صدد تشریح آیه مورد مطالعه بر می آمدند. همچنین نکات دستوری و نحوه قرائت کلمات را در صورت لزوم توضیح می دادند، به تناسب مطلب و مقام کلام خود را به اشارات و کنایات ادبی و اجتماعی می آراستند و گاهی نیز محض تسریر خاطر شرکت کنندگان لطائف و ظرائفی را به مناسبت مقام تعریف می نمودند تا هم اطراف و جوانب مطالب روشن شود و هم در جمع حضار انبساط خاطری فراهم آید.

بدیهی است که به تناسب مقتضیات هر جلسه توضیحات جناب اشراق خاوری از نظر کمی و کیفی متفاوت بود، گاهی توضیح مطلب مفصل و مشروح و گاهی شرح قضایا به اختصار و اجمال برگزار می شد.

به این ترتیب قرائت آیات و توضیحات جناب اشراق خاوری در اول مهر ماه سال ۱۳۴۸ (۲۳ سپتامبر ۱۹۶۹م) به پایان رسید و بعداً هر چه ضبط شده بود از روی نوار به کاغذ منتقل و آن تقریرات مبنای تهیه این کتاب گردید.

در باره کیفیت تنظیم و تدوین تقریرات جناب اشراق خاوری و اقداماتی، که برای آماده ساختن آن به صورت این کتاب انجام گرفته، نکات مهمی مطرح است که آنها را ذیلاً مندرج می سازد و توجه دقیق خوانندگان گرامی را به این نکات جلب می نماید.

اول - برای آن که سخنان جناب اشراق خاوری برای طبع آماده شود جرح و

تعدیل مطالب ضرورت یافت، اما سعی و فیر به عمل آمد تا لحن و کیفیت طرح و توضیح مطالب، که به صورت شفاهی بود، محفوظ بماند و از طرف دیگر لطمه‌ای به اصالت افکار و مطالبی، که جناب اشراق خاوری مطرح فرموده‌اند، وارد نیاید. دوّم - نظر به آن که جناب اشراق خاوری کتاب اقدس را برای جوانان تدریس می‌نمودند مقتضای مجلس درس چنان بود که مفاهیم و مطالب واحد را در جملات و عبارات مترادف به دفعات تکرار نمایند. در کتاب حاضر غالب جملات و عبارات تکراری حذف گردید. اما به توالی و انسجام مطالب صدمه‌ای وارد نشده است.

سوّم - جناب اشراق خاوری در سخنان خود به نصوصی از آثار مبارکه، اشعاری از شعرای عرب و عجم و آیاتی از قرآن کریم و احادیث اسلامی از روی حافظه استشهاد و یا به مضامین آنها اشاره نموده‌اند. در کتاب حاضر غالب این قبیل منقولات و اشارات به عین عبارات از مراجع و مآخذ موثق آنها نقل شده و مشخصات مراجع نیز ارائه گردیده است.

چهارم - هرچند برای حفظ اصالت کامل سخنان جناب اشراق خاوری کوششی و فیر صورت گرفته اما در مواردی معدود بعضی از مطایبات ایشان، که نظر به موقعیت روز و حال و هوای جمع شنونده بیان شده بود و رابطه‌ای مستقیم با مطالب مورد بحث نداشته، در کتاب حاضر حذف گردیده است.

پنجم - در حین شرح و بحث مندرجات کتاب مستطاب اقدس جناب اشراق خاوری گاهی به توضیح مسائل استدلالی و مقارنه احکام در کتب مقدّسه ادیان مختلفه پرداخته‌اند و مثلاً جنبه‌های مختلفه قضایای مربوط به مجازات زنا و یا تساوی حقوق زن و مرد را در سخنان خود مطرح فرموده‌اند. چون شرح و بسط کامل و مشبع و منظم این مطالب را در آثار کتبی ایشان می‌توان ملاحظه نمود این گونه مباحث در مواردی معدود در این کتاب حذف گردید و برای مطالعه شرح جامع این قضایا خواننده گرامی به آثار دیگر ایشان ارجاع گردیده است.

ششم - برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی در باره مندرجات کتاب اقدس پس از اتمام توضیحات جناب اشراق خاوری در ذیل بسیاری از فقرات منابع و

مآخذی، که می تواند مورد رجوع و مطالعه دوستان قرار گیرد، به صورت پاورقی ارائه گردیده و در متن تقریرات مطلبی به توضیحات ایشان اضافه نشده است. با انتشار کتاب مستطاب اقدس بوسیله معهد مقدس اعلی خوانندگان گرامی البتّه به توضیحات و تصریحات منتشره در ضمائم آن سفر جلیل نیز مراجعه خواهند فرمود.

هفتم - چون کتاب مستطاب اقدس بنا به تصویب معهد اعلی به صد و نود فقره تقسیم و انتشار یافته، در این کتاب نیز تقریرات جناب اشراق خاوری در ذیل همان صد و نود فقره مدوّن گردیده است. شماره هر فقره و آیاتی، که در ذیل هر شماره در این کتاب مندرج شده، عیناً با نسخه کتاب مستطاب اقدس، که تحت اشراف معهد مقدس اعلی طبع و حال در جامعه اهل بهاء به صورت ملاک در آمده، مطابق است.

هشتم - در جلسه اوّل کلاس جناب اشراق خاوری نکاتی در باره شأن نزول کتاب اقدس مطرح فرموده اند که آن نکات به صورت پیشگفتار در این کتاب عرضه گردیده است.

در آخرین مجلس مطالعه کتاب اقدس نیز جناب اشراق خاوری نکاتی را به مناسبت اختتام کلاس متذکر شده اند که آن نکات نیز در پیشگفتار این کتاب مندرج شده است.

نهم - مطلب بسیار مهمی که باید توجه خوانندگان گرامی را به آن جلب نماید آن است که به شهادت آثار عدیده صادره از قلم حضرت ولی عزیز امرالله ترجمه کتاب مستطاب اقدس از زبان عربی به فارسی جایز نیست. بنا بر این اصل اساسی توضیحات و تشریحات جناب اشراق خاوری در باره کتاب مستطاب اقدس نباید به منزله ترجمه آن سفر منبع تلقی شود و یا حتّی به عنوان ارائه دقیق مفاهیم آیات عربی به زبان فارسی محسوب گردد زیرا چنانچه ملاحظه خواهند فرمود در شرح و توضیح بسیاری از آیات مبارکه جناب اشراق خاوری به ارائه عصاره مفاهیم آیات به زبان فارسی اکتفاء نموده اند و به هیچ وجه در صدد آن نبوده اند که به صورت یکنواخت و کامل معانی و مفاهیم همه آیات را کلمه به کلمه بیان دارند.

مطلب اساسی دیگر آن که تقریرات جناب اشراق خاوری در باره کتاب مستطاب اقدس حاکی از نظریات و آراء خصوصی ایشان در کیفیت قرائت و ارائه مفاهیم مودوعه در مندرجات این سفر کریم است که ممکن است با ترجمه مصوب معهد اعلی به زبان انگلیسی و با توضیحات منتشره در ضمن ضمائ کتاب مستطاب اقدس، که بوسیله آن معهد جلیل انتشار یافته، در مواردی مطابقت نداشته باشد. بنا بر این ارزش و اعتبار این تقریرات را باید منحصرأ در حد آراء شخصیّه یکی از افراد دانشمند بهائی در نظر گرفت و میزان و ملاک معانی و مفاهیم قطعی آیات را در نصوص مبارکه و تصریحات طلعات مقدسه و توضیحات معهد اعلی دانست.

دهم - فهرست مفصل کتاب شناسی، اعلام و اهم مطالب کتاب بوسیله ناشر به انتهای این کتاب افزوده شده است. در خاتمه از همکاری و مساعدت خانم ملیحه اردلان، خانم فرشته حجازی و جناب صالح مولوی نژاد در انتشار این اثر صمیمانه قدردانی می نماید.

امید این لجنه آن است که انتشار تقریرات جناب اشراق خاوری در باره کتاب مستطاب اقدس مورد استفاده احبای عزیز مخصوصاً جوانان گرامی قرار گیرد و در درک بهتر مطالب و مندرجات این سفر عظیم آنان را یار و مساعد باشد. شک نیست که در باره مندرجات کتاب مستطاب اقدس به تدریج مقالات و رسائل و کتب عدیده چاپ و منتشر خواهد گشت و در عرضه دُرر و جواهر مکنونه در این کتاب مبین مساعی مجدّانه مبذول خواهد گردید.

لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی



## پیشگفتار

جناب اشراق خاوری قبل از آن که به مطالعه و تشریح آیات کتاب مستطاب اقدس پردازند در اولین جلسه کلاس مطالعه این سفر منبع در باره شرایط نزول و مندرجات آن به طور کلی مطالبی بیان داشته‌اند که آنها را تحت عنوان پیشگفتار ذیلاً نقل می‌نمائیم:

«اکنون که ساعت هشت بعد از ظهر روز دوشنبه هفتم شهرالرحمة سنه ۱۲۶ بدیع و مطابق با نهم تیر ماه ۱۳۴۸ شمسی ( ۱۹۶۹ میلادی ) است این بنده، اشراق خاوری، در محضر جمعی از جوانان احبّاء و نفوس مقدّسه در این انجمن روحانی و محفل بهائی مجتمع شده‌ایم و در نظر است که به تدریج کتاب مستطاب اقدس را مورد مطالعه و دقت قرار دهیم و به معانی و مقاصدی، که از قلم اعلی در این آیات مبارکه مندرج شده است، تا حدود امکان پی بریم.

ابتدا باید دانست که کتاب اقدس در کجا و در چه سالی نازل شده و چه مقامی در بین آثار مبارکه دارد و چه مطالبی را حاوی و شامل است.

کتاب اقدس در سجن اعظم در عکا در اواخر سال ۱۲۸۶ هـ ق ( ۱۸۷۰ م ) از قلم مبارک جمال قدم نازل شده است. محلّ نزول کتاب اقدس در بیت عبود بوده و این محلّ الان در سجن اعظم مشهود و معین است.

از جمله مسائلی که دلیل بر آغاز نزول کتاب اقدس در سال مزبور است مطالبی است که در نفس کتاب مندرج است.

در کتاب اقدس ذکر مسافرت ملک نمسه فرانسوا ژوزف نازل شده است. این مرد، که در آن ایام از جمله سلاطین معروف بود، برای شرکت در جشن افتتاح

کانال سوئز در سال ۱۲۸۶ هـ ق ( ۱۸۶۹ م ) با سایر مشاهیر عالم به مصر رفت و بعد از اینکه افتتاح کانال خاتمه یافت برای زیارت مقامات متبرکه اورشلیم عازم ارض اقدس شد. در کتاب مستطاب اقدس خطاب به ملک نمسه چنین می فرماید که تو به زیارت مقامات متبرکه در اراضی مقدسه آمدی، بیت را زیارت کردی ولی از عرفان صاحب بیت محروم ماندی. این مسأله دلیل بر آن است که کتاب مستطاب اقدس در حدود اواخر سال ۱۲۸۶ هـ ق. ( ۱۸۷۰ م ) نازل شده است. از جمله مطالب دیگری که در کتاب مستطاب اقدس ذکر شده مسأله سقوط ناپلئون سوّم امپراطور فرانسه است که با کمال ذلت و بدبختی از سریر سلطنت و حکمرانی ساقط شد و بعد از مدت‌ها، که زجر و مشقت کشید، وفات کرد. در کتاب اقدس خطاب به قیصر آلمان می فرماید که تو متذکر و متنبه باش، ندای الهی را بشنو و از امر الهی اعراض مکن و مغرور به جاه و جلال و سلطنت و حکمرانی خود مشو زیرا قبل از تو سلاطین بسیاری بوده‌اند که با همه عظمت و جلال امر الهی را نشنیدند و با کمال ذلت به خاک فنا راجع شدند. عین بیان مبارک چنین است، می فرماید:

«اذکر من کان اعظم منک شأناً و اکبر منک مقاماً این هو و ما عنده» (فقره ۸۶)

مقصود از این بیان مبارک ناپلئون سوّم امپراطور فرانسه است. سقوط امپراطوری این شخص در سال ۱۸۷۰ م بود که مطابق با سال ۱۲۸۷ هجری قمری است. چون در کتاب مستطاب اقدس ذکر سقوط ناپلئون شده بنا بر این باید نزول این کتاب مستطاب در حدود سال ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ هـ ق باشد.

یک مطلب دیگر هم در کتاب مستطاب اقدس ذکر شده است که سال نزول آن را تعیین می کند و آن عبارت از این است که در ضمن خطاب قلم اعلی به یحیی ازل می فرماید: «یا مطلع الاعراض دع الاغماض» و بعد برای تذکر به او می فرماید: «قد اخذ الله من اغواک» (فقره ۱۸۴) یعنی ای یحیی متنبه شو خداوند هلاک کرد آن کسی را که تو را گمراه کرده بود.

مقصود از «من اغواک» سید محمد اصفهانی است که از اول امر برای یحیی و امثال او مایه فتنه و فساد و بلا و اعراض بود. این شخص با چند نفر دیگر از پیروان



یحیی که نهایت عناد و دشمنی را نسبت به امر مبارک داشتند در سال ۱۲۸۸ هـ ق ( ۱۸۷۱ م) در عکا به دست جمعی از احبّ کشته شدند و این قتل سر و صدائی در عکا پیا کرد و کار منجر به این شد که جمال مبارک را به دارالحکومه احضار کردند و مورد استنطاق قرار دادند و حضرت عبدالبهاء را در محبس لیمان قریب شصت ساعت محبوس کردند و این وقایع البتّه اسباب بروز مشاکل و صدمات عظیمه شد. چون ذکر کشته شدن سیّد محمّد و هلاک او در کتاب اقدس نازل شده معلوم است تا سال حدوث این واقعه یعنی ۱۲۸۸ هـ ق ( ۱۸۷۱ م) هنوز نزول کتاب مستطاب اقدس تمام نشده بوده است.

این شرحی بود در باره سالهائی که کتاب مستطاب اقدس از قلم مبارک در بیت عبود در سجن عکا به تدریج نازل شده است.

حال بینیم که مقام و رتبه کتاب اقدس چیست و چگونه است. در الواح عدیده جمال مبارک، که به افتخار و اعزاز احبّاء نازل شده، راجع به کتاب اقدس بیانات مفصّله موجود است. مثلاً در یک لوح می فرمایند:

«... کتاب اقدس بنفسه شاهد و گواه است بر رحمت الهیه. به انبساطی نازل شده که ذکر آن ممکن نه و اوست مغناطیس اعظم از برای جذب افنده عالم. سوف يظهر الله فی الارض سلطانه انه لهو المقتدر القدير».

از این قبیل مطالب در خصوص کتاب اقدس در الواح مبارک بسیار است. در بعضی از الواح مبارک، کتاب مستطاب اقدس با القاب عظیمه متعدده وصف شده است. در یک مقام می فرمایند که کتاب اقدس «فراة الرّحمة» است، «قسطاس الاعظم»، «أم الكتاب» و از این قبیل القاب در آثار مبارک فراوان است. به هیچ یک از الواح و آثار مبارک کلمه «أم الكتاب» اطلاق نشده و این اصطلاح اختصاصاً از قلم جمال قدم در باره کتاب مستطاب اقدس نازل شده است. کتاب اقدس است که سرچشمه و منبع اصلی نظم بدیع الهی است زیرا در نفس این کتاب می فرمایند: «قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم» (فقره ۱۸۱)، یعنی هر نظم و قانونی که در عالم باشد متزلزل و سقیم و ناقص است مگر نظم الهی که در کتاب مستطاب اقدس اساسش ذکر شده است. بعد می فرمایند، تمام انظمه سقیمه عالم

از بین خواهد رفت و نظم بدیع الهی که احکام کتاب اقدس است سبب حیات عالم خواهد شد.

حال بینیم که در کتاب مستطاب اقدس چه مطالبی ذکر شده است. مندرجات کتاب اقدس اولاً عبارت از یک سلسله مواظ و نصایح اخلاقی است. در این قبیل آیات جامعه بشر را به اخلاق نیکو، صفات پسندیده، مراعات حال مردم، محبت عمومی و اجتناب از فتنه، فساد، غیبت، بدگوئی، کینه جوئی و از این قبیل تعالیم امر فرموده اند.

مطلب دیگری، که در کتاب اقدس نازل شده احکام است، از قبیل صلوات، صیام، مراعات لطافت و نظافت و قیام به تبلیغ امر و وجوب تعلیم و تربیت فرزندان اعم از دختر و پسر و مسأله آیات و وظائف اعضای بیت العدل اعظم و احکام ازدواج و طلاق و از این قبیل.

بعضی از احکام البتّه مجمل است و شرحش در الواح دیگر نازل شده و بعضی هم به تفصیل بیشتر ذکر شده است.

مطلب دیگری، که در کتاب اقدس ذکر شده، آیاتی است خطاب به معروضین اهل بیان یعنی نفوسی که بعد از اظهار امر جمال قدم به عرفان حق فائز نشدند و راه اعراض و اعتراض پیمودند. این نفوس شبهاتی ایجاد کرده بودند و به وسیله آن شبهات مانع عرفان اهل بیان به وجود مقدّس من یظهره الله می شدند مثل مسأله مکتب من یظهره الله که اگر خدا بخواهد در ضمن زیارت آیات کتاب اقدس به آن خواهیم رسید. در کتاب اقدس در ضمن آیات عدیده جواب این قبیل اعتراضات و شبهات بیانی ها را مطرح فرموده اند و آیاتی را از آثار حضرت اعلی نقل فرموده اند که دلالت تامّه بر عظمت ظهور من یظهره الله دارد و بر وجوب اتباع و پیروی بلا شرط اوامر آن حضرت دلالت می کند.

در خاتمه طرح این مسائل میرزا یحیی را نصیحت می کنند که دست از مخالفت بردارد و همانطوری که عرض کردم به او متذکر می شوند که خداوند آن کسی را که تو را گمراه کرده بود (یعنی سید محمد اصفهانی را) از بین برده است. تو مواظب باش که به هلاکت ابدی نیفتی و از عذاب ابدی برهی و به عرفان

الهی مفتخر شوی.

بعد می رسیم به آیاتی که جنبه انذار دارد. از جمله خطابی است به قیصر آلمان که مورد خطاب آیات مبارکه قرار گرفت و او را دعوت فرمودند که به حقّ توجه کند و به عرفان الهی فائز شود، امر را تحقیق کند و مثل سلاطین معرض به اعراض اقدام نکند بلکه از بلاهائی که بر سر آنها آمده تذکر و تنبّه پیدا کند و حقیقت امر را بشناسد. یکی هم انذار به ملک نمسه فرانسوا ژوزف است که مختصری در باره او عرض کردم.

رؤسای جمهور امریکارا در کتاب مستطاب اقدس طرف خطاب قرار داده‌اند و آنها را دعوت به حقّ و حقیقت کرده‌اند، نصایح مشفقانه فرموده‌اند که همیشه راه عدالت و رعیت پروری را در نظر داشته باشند.

همچنین انذار به سلطان عبدالعزیز خلیفه عثمانی است. این مرد سی و سومین خلیفه آل عثمان و معاصر با ناصرالدین شاه قاجار بود و کسی بود که فرمان مسجونیت جمال قدم را امضاء کرد. عبدالعزیز از سال ۱۲۷۷ هـ ق (۱۸۶۰ م) تا سال ۱۲۹۳ هـ ق (۱۸۷۶ م) خلافت کرد.

از اندازات کتاب اقدس یکی هم راجع به اسلامبول است که می فرمایند:

«یا ایّتها النّقطة الواقعة فی شاطئ البحرین» (فقره ۸۹)

یعنی ای نقطه‌ای که در کنار دو دریا قرار گرفته‌ای. مقصود اسلامبول است که در آن ایام پایتخت خلفای عثمانی بود و صریحاً انذار می فرمایند که عنقریب به ذلّت و خواری گرفتار خواهی شد و نفوسی که در تو ساکن‌اند همه به نوحه و ندبه خواهند پرداخت و تو خراب خواهی شد و عزّت تو از تو سلب خواهد گردید. می فرمایند: «اغرتک زینتک الظّاهرة» (فقره ۸۹)، آیا این زینت و عزّت ظاهره تو را مغرور کرده است؟ یقین بدان که عنقریب این عزّت از تو سلب خواهد شد. بعد راجع به سلطان عبدالحمید نبوت و پیشگوئی می فرمایند که:

«یا معشر الرّوم نسمع بینکم صوت البوم» (فقره ۸۹)

سابقاً در جغرافیا در اصطلاح و عرف مردم به خاک مملکت عثمانی مملکت «روم» می گفتند کما این که دریای مدیترانه را «بحر الرّوم» می گفتند. حال

اصطلاحات عوض شده است. می فرمایند: «یا معشر الرّوم» یعنی ای مردم مملکت عثمانی «نسمع بینکم صوت البوم» صدای بوم را در بین شما می شنویم. مقصود از «بوم» سلطان عبدالحمید است که مقرر بود بعد از کشته شدن سلطان عبدالعزیز به خلافت برسد. مقصود این است که از این قبیل اندازات در کتاب مستطاب اقدس موجود است.

یک سلسله بشارات هم در این کتاب مندرج است. مثلاً بشارات ارض طاء که همان طهران است. جمال قدم خطاب به ارض طاء می فرمایند که لحظات عنایت الهی از تو هیچوقت دور نخواهد شد زیرا تو محلّ تولد جمال قدم و اسم اعظم هستی. تو ای طهران نقطه‌ای هستی که حضرت من یظهره الله در تو متولد شده است. بعد از انقلاب و اضطراب ایران خبر می دهند که این انقلاب و اضطراب مدّتی ادامه خواهد داشت تا وقتی که موقع معین برسد و دوره اطمینان آغاز شود. می فرمایند: «سوف يأخذك الاطمینان بعد الاضطراب» (فقره ۹۳) به شرح این آیات اگر خدا خواست در آینده خواهیم رسید.

همچنین بشاراتی راجع به سرزمین خراسان است. می فرمایند: «یا ارض الخاء» (فقره ۹۴)، ای سرزمین خراسان، ما صدای رجال الهی را در تو می شنویم. عنقریب رجالی مبعوث خواهند شد که به امر الهی خدمت ها خواهند کرد.

راجع به سرزمین کرمان نیز انداز می فرمایند که ای سرزمین کرمان تو سرزمین خوبی نیستی برای این که در باطن تو سرو صداهائی بلند است یعنی نفوسی فاسد و مفسد از تو بروز خواهند کرد که سبب تضحیح امرالله خواهند شد و خود را رادع امرالهی خواهند پنداشت. بعد می فرمایند مطمئن باش ای ارض کرمان که عنقریب نفوسی «اولی باس شدید» یعنی شجاع، نیرومند، قوی، علاقمند و جانفشان در راه امرالله از تو ظاهر خواهند شد و امرالهی را نصرت خواهند کرد.

نام یکی دو نفر از علماء هم در کتاب اقدس ذکر شده است. یکی ذکر حاجی کریم خان کرمانی شده است. می فرمایند این مرد مدّعی مقامی بود و مظهر امرالهی او را به راه حقّ و حقیقت دعوت کرد. لوح برایش فرستاد ولی می فرمایند او اعراض کرد و به حقّ مؤمن نشد. یکی هم شیخ محمّد حسن پیشوای شیعیان است

که در آن ایام در نجف ساکن و معروف به شیخ نجفی بود. شهرت این شخص «صاحب جواهر الکلام» است. می گویند شیخ محمد حسن صاحب جواهر. جواهر یا جواهر الکلام کتابی است بسیار مفصل در فقه شیعه که شیخ محمد حسن نجفی این کتاب را در شش جلد بسیار قطور تألیف کرده و این کتاب جواهر الکلام در شرح کتاب شرایع الاسلام محقق حلی است. کتاب شرایع الاسلام از کتب معروفه فقه شیعه است که جامع تمام ابواب فقه از کتاب الطهارة تا کتاب الدیات است. شیخ محمد حسن این کتاب شرایع را که خود خیلی بزرگ است شرح کرده است. این کتاب به چاپ رسیده و هنوز در عتبات عالیات طلاب علوم دینی، که درس فقه و اصول می خوانند، باید آن را مطالعه کنند.

جمال مبارک در کتاب اقدس می فرمایند که یادی از شیخ حسن صاحب جواهر بکن که خیال می کرد عالم و دانشمند است. عمرش را تزییع کرد به تألیف کتاب فقه و اصول ولی وقتی که حق ظاهر شد ندای حق را نشنید، موفق به ایمان نشد و همه زحماتش به هدر رفت.

در ضمن آیات کتاب اقدس ذکری هم از جناب ملا محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی فرموده اند. می فرمایند ملاحظه کنید که شیخ محمد حسن با آن عظمت و کبریاء و فقه و علم و دانش محروم ماند ولی یک گندم پاک کن اصفهانی که خالص و مخلص بود به حق توجه کرد و به امر مبارک در دوره حضرت باب مؤمن شد. این ملا محمد جعفر که به گندم پاک کن معروف است در کتاب مبارک بیان هم ذکرش از قلم حضرت ربّ اعلی نازل شده و این همان شخصی است که در قلعه طبرسی در خدمت جناب قدوس به شهادت رسید.

یک نکته دیگر را هم عرض می کنم و آن این است که این کتاب اقدس با لوح الاقدس نباید اشتباه شود. لوح الاقدس البتّه از قلم جمال مبارک نازل شده و در کتاب مبین (صفحه ۱۳۸ - ۱۴۴) به طبع رسیده و شرح نزولش را به اجمال در کتاب گنج شایگان (صفحه ۱۶۴ - ۱۶۸) نوشته ام، اگر خواستید به آنجا مراجعه کنید. مقصود آن است که لوح الاقدس با کتاب اقدس اشتباه نشود.

بعد از مقدمه ای که ذکر کردیم حال با تأیید الهی مطالعه کتاب اقدس را آغاز

می‌کنیم و آیات را به تدریج مورد دقت و نظر قرار می‌دهیم تا ببینیم که خداوند تبارک و تعالی در این کتاب مستطاب چه دستوراتی فرموده و چه وظائفی تعیین کرده است.»

بعد از شرح و بررسی مندرجات کتاب اقدس که چهار ماه به طول انجامیده در آخرین جلسه کلاس مطالعه این کتاب مستطاب جناب اشراق خاوری توضیحات خود را با جملات ذیل به پایان رسانده‌اند که زیب انتهای این پیشگفتار می‌گردد:

«... در اینجا کتاب اقدس بالأخره تمام شد و آنچه که مناسب بود از الواح یا مطالب دیگر که در باره هر آیه لزوم داشت و در نظر بود همه را عرض کردم و شما هم استماع فرمودید. امیدواریم که این اقدام نتیجه‌ای داشته باشد. ولی این را بدانید که اقدام کننده واقعی برای شرح و بسطی که در باره کتاب اقدس داده شد جناب آقای [سیروس] نراقی است که تهیه و سائل ضبط و سایر زحمات مرهون اقدام ایشان است. این یادگاری است که از ایشان باقی خواهد ماند و اقدام ایشان سبب شد که بنده هم به موهبت زیارت کتاب اقدس فائز شوم. امیدواریم که خدا همه شما را موفق کند، سالم بدارد، مؤید کند که کتاب اقدس را بخوانید، احکامش را بفهمید و عمل کنید و سایر الواح الهیه را هم مطالعه کنید و به حقایق اسراری که در آیات الهی مستور است به تدریج واقف شوید. خدا حافظ شما باشد و امروز که کتاب اقدس خاتمه یافت عبارت است از روز سه شنبه اول مهر ماه سال ۱۳۴۸ هجری شمسی، مطابق سنه ۱۲۶ از تاریخ بدیع (۱۹۶۹ م)».

## تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس

### بسمه الحاکم علی ماکان و مایکون

۱- انّ اوّل ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكلّ الخیر و الّذی منع أنّه من اهل الضّلال ولو یأتی بكلّ الاعمال. اذا فزتم بهذا المقام الاسنی و الافق الاعلیٰ ینبغی لكلّ نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود لانّهما معاً لایقبل احدهما دون الاخر هذا ما حکم به مطلع الالهام.

بنام خداوندی که فرمانروای جمیع موجودات در گذشته بود و فرمانروای جمیع موجوداتی است که پس از این به وجود خواهند آمد.

اوّلین چیزی، که خداوند بر بندگان خود فرض و واجب فرموده، آن است که محلّ تابش انوار وحی او را بشناسند و عارف شوند به محلّ طلوع امر او. این مشرق وحی و مطلع امر کسی است که قائم مقام ذات خداست در عالم امر و در عالم خلق. کسی که به این موهبت فائز شد و مشرق وحی و مطلع امر الهی را، که قائم مقام ذات حقّ است، شناخت به کلّ خیر فائز شده است و کسی، که از این موهبت محروم ماند، چنین کسی از گمراهان است اگرچه به جمیع اعمال نیک عامل باشد.

در این آیه مبارکه چند مطلب مورد بحث و تدقیق است که باید در اطرافش قدری بحث شود. می فرمایند اوّل فریضه بندگان این است که مشرق وحی خدا و

مطلع امر الهی را بشناسند. مقصود از مسأله وحی که در اینجا ذکر شده عبارت از نحوه ارتباط مظهر مقدّس امرالله با عالم غیب است. وحی عبارت از ارتباطی است که مظهر مقدّس امرالله، که عبارت از مشیّت اوّلیّه است، با عالم غیب و ذات اقدس الهی دارد. حقایق را از او دریافت می کند و مسائل لازمه و پیام های مقدّسه ای، که برای ارتفاع مقام و هدایت و راهنمایی و فوز و فلاح جامعه بشر لازم است، از حضرت غیب به او می رسد و او به وسیله وحی مطالبی را که دریافت می کند به بندگان خدا ابلاغ می نماید. پس او می شود مشرق وحی یعنی وحی الهی مانند آفتاب درخشانی است که از مشرق وجود مشیّت الله و مظهر امرالله صادر می شود و انوارش به خلق می تابد.

کلمه وحی معانی دیگر هم دارد. در لغت عرب و مخصوصاً در قرآن مجید این کلمه به چند مفهوم مختلف تعبیر شده است. یکی از معانی که در قرآن برای وحی ذکر شده است معنی و مفهوم الهام است. انسان وقتی که در مسأله ای حیران می ماند و دچار شک و ریب می شود گرفتار ابهام می شود و یا نمی داند چه بکند توجه به عالم بالا می کند و از حضرت غیب استمداد می نماید و غفلتاً می بیند، بارقه ای در ذهنش پیدا می شود، مثل اینکه دری باز می شود و مطلبی به فکر او می رسد. در لغت عرب از این حالات گاهی به وحی تعبیر می شود. مثلاً در قرآن می فرماید: «و اوحینا الی امّ موسی ان ارضعیه فاذا خفّت علیه فالقیه فی الیمّ و لا تخافی و لا تحزنی انا رآدوه الیک و جاعلوه من المرسلین»<sup>۱</sup>

این آیه در باره حالات مادر موسی است. وقتی او بچه خود را سر دست گرفته بود و از خوف لشکریان فرعون که پسران بنی اسرائیل را به قتل می رساندند به هر گوشه و کنار پناه می برد و نمی دانست چه بکند خداوند در قرآن می فرماید این راه را ما پیش پای مادر موسی گذاشتیم و به او الهام کردیم و از خاطرش این مطلب را گذراندیم که ای مادر موسی پسرت را شیر بده و او را در دریا بیانداز و از دوری فرزند محزون مشو و بیمناک نباش. ما پسرت را به تو بر خواهیم گرداند و او را از جمله پیغمبران اولوالعزم قرار خواهیم داد. ملاحظه می فرمائید که در

<sup>۱</sup> قرآن مجید، سوره قصص (۲۸)، آیه ۷



اینجا از این راهنمایی، این الهام و یا خطور کردن فکر علاج، به خاطر مادر موسی به وحی تعبیر شده است.

گاهی در قرآن کلمه وحی به معنی غریزه است. غریزه‌ای که هادی و راهنمای حیوانات است. می‌دانید که غریزه در حیوانات همان حکمی را دارد که عقل در وجود انسان دارد می‌فرماید: «و اَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذْ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا»<sup>۲</sup> یعنی خداوند به زنبور عسل چنین وحی کرد که برو در شکافهای کوه خانه خود را بساز و تولید عسل کن. در اینجا مقصود این است که از راه غریزه ما به زنبور عسل چنین دستور دادیم که چنین کاری را بکند و شما می‌دانید که راهنمای حیوانات در انجام اعمال مخصوصه همان غریزه فطری است. تعبیرات دیگری از این قبیل در لغت عرب و در آیات قرآن برای وحی شده است که در اینجا نمی‌خواهم زیاد تفصیل بدهم.

اما از جمله مسائلی که در قرآن و در آیات الهی راجع به معنی کلمه وحی ذکر شده همین ارتباط مظهر امرالله است با عالم غیب. در قرآن راجع به حضرت رسول می‌فرمایند: «ما ينطق عن الهوى». یعنی پیغمبر ما محمد بن عبدالله از روی هوی و هوس و فکر شخصی خود هیچ وقت چیزی را به کسی نمی‌گوید «ان هو الا وحی یوحی»<sup>۳</sup> آنچه را می‌گوید پیام هائی است که از عالم غیب که از انظار سایر مردم پنهان است به او می‌رسد و او آن امواج غیبیه را دریافت می‌کند و به خلق جهان ابلاغ می‌نماید. در آیات جمال مبارک هم این معنی نازل شده است. مثلاً می‌فرماید: «تالله ان البهاء ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحی یوحی»<sup>۴</sup> یعنی قسم به خدا که جمال قدم و اسم اعظم از روی فکر و سلیقه شخصی خود چیزی را نمی‌گوید بلکه آنچه را می‌فرماید پیام حضرت غیب الغیوب است، پیام خلاق کائنات و رازق و صانع موجودات است که از عالم غیب به او می‌رسد و او آن پیام را دریافت می‌کند و به اهل عالم می‌رساند. پس بنابر این مظاهر مقدسه الهیه

۲ قرآن مجید، سوره نحل (۱۶)، آیه ۶۸

۳ همان مأخذ، سوره نجم (۵۳)، آیه ۴-۳

۴ ن ک از جمله به: لوح مبارک در جواب سائل که چگونه حروف علین به حروف سجین تبدیل می‌گردد. مائده آسمانی، جلد ۷، ناشر: مؤسسه مطبوعات امری ایران، سال ۱۲۹ بدیع، صفحه ۱۰۴

مشرق وحی الهی هستند یعنی از عالم ذات که مقدّس از هر گونه عرفانی است آن پیغام دریافت می شود و به وسیله مشیت اولیّه به عباد الله در روی زمین ابلاغ می گردد. مطلع امر هم همین معنی را دارد. امر به معنی حکم و فرمان است. حکم و فرمان ذات غیب که خالق عالم امکان است بوسیله مشیت اولیّه که مظهر امر الله است به بندگان می رسد. او اوامر و احکام الهی را از عالم غیب دریافت می کند و از جنبه شهودی به اهل عالم می دهد. بنابر این اوّل چیزی که خدا بر عباد واجب فرموده این است که مشرق وحی او را بشناسند و مطلع امر او را عارف شوند. بعد از این مسأله در این آیه مشرق وحی و مطلع امر را معرفی می فرمایند. مثل این که می خواهند جواب یک سؤال مقدّر را بدهند که اگر کسی پرسد چرا اوّل فریضه بندگان خدا شناسائی مشرق وحی و مطلع امر است و مگر مشرق وحی الهی چه مقامی دارد که باید همه او را بشناسند و از او اطاعت کنند جواب آن است که می فرمایند: «الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق» یعنی مشرق وحی و مطلع امر الهی قائم مقام، نماینده و جانشین ذات غیب است در عالم امر و در عالم خلق.

عوالم بر حسب الواح مبارکه ای که از قلم جمالقدم و حضرت عبدالبهاء نازل شده بر سه قسم است: عالم حق، عالم امر و عالم خلق. عالم حق عبارت از رتبه غیب الغیوبی است، یعنی ذات مقدّس الهی که خلّاق جمیع ممکنات است کمال صرف است و ابداً نقص و ضعف و فقر و احتیاج به ساحت قدس او راه ندارد. جمیع صفات کمالیه را بطور لایتناهی داراست و بندگان او در عالم امکان که نتیجه قدرت و صنع اوست هر چه در مراتب ادراک و تعقل ترقی کنند ممکن نیست بتوانند به عالم حق که ذات غیب منبع لایدرک است پی ببرند. زیرا خداوند محیط به ممکنات است. خالق ممکنات است و ممکنات محاط او هستند و مخلوق او هستند و به حکم عقل هیچ وقت یک موجود محاط به موجود محیط بر خود نمی تواند احاطه پیدا کند و به عرفان او فائز بشود و الا انقلاب ذات لازم می آید یعنی لازم می آید که محیط در حالی که محیط است محاط باشد و این اجتماع نقیضین است و اجتماع نقیضین مطابق

حکم عقلی باطل است.

خداوند کمال صرف است هستی مطلق است. جمال و جلال محض است. قدرت عظمت سلطنت و نورانیت او لایتناهی و غیر محدود است. نقطه مقابل عالم حقّ که کمال صرف و عظمت محض است عالم خلق است. عالم خلق یا ممکن الوجود یعنی نقص صرف احتیاج محض فقر بحت و بات. یعنی چیزی که در هستی خود محتاج بغیر باشد نیازمند باشد به اینکه دیگری او را وجود دهد و هستی بخشد و اگر چنانچه فیض فیاض مطلق و علة العلل باو نرسد او به خودی خود نمی تواند خود خود را ایجاد کند زیرا معدوم صرف نیستی محض و فقر و احتیاج صرف است. در لوح حضرت عبدالبهاء است که می فرماید: «امکان نقص صرف است و نیستی محض»<sup>۵</sup> این نقص صرف و نیستی محض یعنی وجود اکوان و عالم، اگر خواسته باشد از این نقص بیرون آید و رو به درجه کمال گذارد محتاج به فیض کامل مطلق است. اما او لایتناهی است در کمال و خلق لایتناهی است در ضعف و عجز و احتیاج و بیچارگی، لذا واسطه ای لازم است که این عدم صرف را با وجود محض ارتباط دهد. نقص صرف را با کمال بحت مطلق مربوط سازد.

این واسطه باید دارای دو جنبه باشد. از یک جنبه با عالم الوهیت رابطه داشته باشد و از یک جنبه با عالم خلق. بنابراین عالم حقّ عالم غیب الغیوب و عالم ذات غیب منیع لایدرک است که در دسترس کسی نیست و عرفانش برای هیچکس ممکن نیست و عالم [خلق] نقص صرف و نیستی محض و فقر صرف است.

بین عالم حقّ و عالم خلق عالمی است مسمّی به عالم امر. عالم امر فیض را از عالم حقّ می گیرد و به عالم خلق می دهد. بنابراین آنچه حضرت غیب الغیوب در عالم حقّ برای وصول بندگانش به درجه کمال لازم می داند به عالم امر ابلاغ می کند و سلطان عالم امر که مشیت اولیّه یعنی مظهر امرالله است آن پیامها را دریافت می کند و به خلق خدا می رساند. پس مشرق وحی و مطلع امر در عالم امر نماینده ذات حقّ است که در عالم حقّ است. هر چه مشیت اولیّه بگوید از او نیست بلکه

۵ ن ک به: حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجات ها، ناشر: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، چاپ سوم، سال ۱۶۵ بدیع، ۲۰۰۹ م، شماره ۱۱۴

به وحی الهی است. یعنی با ارتباطی که با عالم غیب دارد آن حقایق را می گیرد و به ما که بندگان محتاج و فقیر او هستیم می رساند. پس مشرق وحی قائم مقام حق است هم در عالم امر که عالم غیب باشد و هم در عالم خلق که عالم شهود باشد، زیرا عالم شهود آنچه را بخواهد از عالم حق بگیرد بوسیله عالم امر می گیرد که واسطه فیض است. مثال در این خصوص بسیار است. این مثالها گرچه دور است ولی تا اندازه ای ممکن است سبب تقریب افهام به بعضی مسائل شود.

عالم خلق مثل تشنه ای است که دسترسی به آب ندارد، نمی داند آب کجاست و از چه راه باید به دست آید. آب در مرتبه خود در نهایت صفا و لطافت و حلاوت و شیرینی نبعان دارد، اما این تشنه به خودی خود نمی تواند به آن آب برسد. راهنمایی لازم دارد که به آن چشمه صاف و گوارا پی برده باشد و از آن نوشیده باشد و گذارش به این تشنه بیفتد دست او را بگیرد و به سر چشمه زلال برساند تا رفع تشنگی کند. مظاهر مقدسه کارشان این است. عالم امکان را از قیود نقص و ضلال و گمراهی نجات می دهند و در هر دوری برای اهل عالم آنچه لازمه وصول به درجات کمال است از لسان این نفوس مقدسه به اذن خداوند جاری می شود.

پس بنابراین سه عالم بود یک عالم حق مطلق که لایتناهی است در کمال، یک عالم خلق که لایتناهی است در ضعف و نیستی و احتیاج و یک عالم متوسط بین خلق و حق که عالم امر است. عالم مشرق وحی و مطلع امر است یعنی عالم مشیت اولیه یا مقام مظهر امرالله. این عقیده اهل بهاء است که باید به این عوالم ثلاثه معتقد باشند.

مطابق عقیده اهل بهاء که در الواح الهی ذکر شده است قیام ممکنات به حق تعالی قیام صدوری است یعنی حق جل جلاله ممکنات را به واسطه فیض ازلی و ابدی خود خلق کرده است. همانطوری، که نور از شمس ظاهری صادر می شود و به ممکنات می رسد و ظلمت را تبدیل به نور می کند، فیض وجود هم از حضرت غیب الغیوب به عالم امکان می رسد و عالم امکان را به نور وجود هستی می بخشد. پس خلق صادر از حق است.

اما در میان یک سلسله از عرفا و صوفیه عقیده خاصی هست و آن این که آنها به دو عالم بیشتر معتقد نیستند، می گویند یک عالم عالم حق است و یک عالم، عالم خلق. عالم امر را اعتقاد ندارند و به وساطت فیض عالم امر و مشیت اولیه بین حق و خلق قائل نیستند. آنها قیام موجودات را به حق جل جلاله قیام صدوری نمی دانند بلکه قیام ظهوری می دانند، به این معنی که می گویند ذات غیب منیع لایدرک که عالم حق است مثل دریا است. دریا تا ساکن و آرام است حقیقتی واحده است اما همین که به موج می آید امواج تعدد پیدا می کند. شما می توانید لب دریا که ایستاده اید هزاران موج بشمارید. این امواج صور عارضه بر نفس دریاست یعنی این موج غیر از دریا چیزی نیست خود دریاست که به صورت این امواج در می آید. تا این امواج هست این تعدد هم هست ولی این تعدد ظاهر است نه این که حقیقتی داشته باشد. نبود است نه اینکه بودی داشته باشد. وقتی دریا ساکن شد و امواج از خودنمایی افتاد جز حق چیزی در عالم باقی نمی ماند. آنها می گویند این ممکناتی که هستند (انسان حیوان، جماد و نبات) همه مظاهر حق اند. یعنی خداست که به این صورت ها در آمده. مثل دریاست که به صورت امواج در می آید. مادامی که این صور هستند عالم خلق است وقتی این صور از بین رفتند آن وقت جز حق چیزی باقی نمی ماند. این عقیده آنهاست که معتقد به دو عالم حق و خلق هستند و منکر عالم امرند. ولی این عقیده صوفیه در امر مبارک مورد اعتناء نیست و در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء شرح آن مفصلاً از قلم مبارک جاری شده است.<sup>۶</sup>

پس بنا به دستور الواح مبارک بهائی باید معتقد باشد به عالم حق که در دسترس کسی نیست و عرفان او از حیطه افکار و عقول بشر بیچاره فقیر و فانی بیرون است و از طرف دیگر در عین حال که دسترسی به ذات حق ندارد مأمور به عرفان است به وسیله شناختن مشرق وحی. شما درست است که ذات غیب منیع لایدرک را نمی توانید بشناسید ولی برای شناسائی او راهی قرار داده شده و آن راه عرفان مشرق وحی و مطلع امر اوست. هر کس جمال مبارک را بشناسد خدا

۶ ن ک به: لوح مبارک مصدر به «صنادید متصوفه که تأسیس عقیده وحده الوجود نموده اند...» مندرج در مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، ص ۳۵۴-۳۵۸

را شناخته است.

در زیارت نامه می خوانیم: «اشهد بانّ من عرفك فقد عرف الله و من فاز بلقائك فقد فاز بقاء الله.» مظاهر امر چون نماینده حقّ اند، هم در عالم امر و هم در عالم خلق، لهذا عرفان آنها عین عرفان ذات غیب است. این سلاطین سریر معدلت و حقیقت در قلمرو خودشان که عالم امر است با کمال قدرت احکام و شرایع الهی را، که از عالم غیب به آنها پیغام می شود، به خلق عالم می رسانند و در ظلّ کلمه و قیام و دعوت آنها خلق جدیدی پیدا می شود که اوامر او را اطاعت می کنند و هرچه را می فرماید انجام می دهند. قبل از اینکه محمد بن عبدالله پیغمبر اسلام بنام خدا قیام کند خلقی بنام مسلمان و شریعتی به نام اسلام نبود. این پادشاه اقلیم عالم امر به حکم ذات غیب احکام الهی را به خلق رساند و افرادی به وجود آمدند که کلمه او را شنیدند و استماع کردند. یعنی قوه قادره او نفوسی را خلق کرد، البتّه خلق روحانی، که کلمات او را شنیدند و احکام او را عمل کردند.

پس اسلام مخلوق کلمه مشیّت اولیّه است که سلطان عالم امر است یعنی حضرت محمد بن عبدالله که زمام قدرت عالم خلق و عالم امر در دست او است. اوست که خود مشیّت اولیّه و نماینده یا جانشین و قائم مقام ذات غیب و نفس الهی است در عالم امر که عالم وضع شریعت است و عالم خلق که عالم خلقت روحانی است. مقصود از این عالم خلق، خلقت روحانی در ظلّ کلمه الهی است. یعنی نفوس مقدّسه ای مخلوق می شوند ایجاد می شوند که سر تا پا روحانی اند، سر تا پا فضائلند، سر تا پا بزرگواری و عظمت هستند. به اندازه ای که خود را فدای اهل عالم می کنند و برای آنکه بینوایی را به نوائی برسانند از هرگونه جانفشانی دریغ نمی نمایند.

بنا بر این اوّل وظیفه ای که خدا برای بندگان قرار داده این است که مشرق وحی و مطلع امر را که قائم مقام ذات خدا در عالم امر و خلق است بشناسند زیرا شناسائی ذات غیب برای افراد بشر محال و ممتنع است و اگر بخواهد ذات غیب را بشناسد باید نماینده او را بشناسد. لوحی هست از جمال مبارک به فارسی که در مجموعه الواح حضرت بهاء الله که در مصر چاپ شده موجود است. این لوح

معروف است به لوح حمد مقدّس. در اوّل این لوح شرح امتناع عرفان ممکنات نسبت به ذات غیب منیع لایدرک مفصّلاً نازل شده و بعد در باب طرز عرفان و شناسائی افراد بشر که از چه راه می توانند خدای خود را بشناسند مطالب مشروحو در آن لوح مبارک ذکر شده است.<sup>۷</sup>

«من فاز به فقد فاز بكلّ الخیر». هر یک از افراد بندگان که به این نعمت عظمی یعنی به عرفان مشرق وحی و مطلع امر در این عالم موفّق و فائز شد به کلّ خیر فائز شده است. «کلّ الخیر» ترجمه ظاهری اش، یعنی تمام خوبیها یعنی جمیع فضائل عالم انسانی در وجود شخصی جمع است که موفّق شود به شناسائی مشرق وحی و مطلع امر الهی. ضمناً این نکته را هم بدانید که «کلّ الخیر» یکی از القاب مقدّسه‌ای است که حضرت ربّ اعلی در الواح مبارک خود آن را اختصاص به حضرت من یظهره الله داده‌اند.

در بیانات مبارکه حضرت اعلی است که «و فی سنة التّسع انتم بكلّ الخیر ترزقون و فی سنة التّسع انتم بقاء الله ترزقون».<sup>۸</sup> این کلمه «کلّ الخیر» در اینجا معنی اش یعنی حضرت من یظهره الله. در صلوة کبیر هم اشاره به این قضیه شده است که می فرماید: «لک الحمد یا الهنا بما انزلت لنا ما یقرّبنا الیک و یرزقنا کلّ خیر انزلته فی کتبک». خدایا شکر ترا که ما را موفّق کردی به عرفان حضرت کلّ الخیری که بشارت ظهور او از قلم حضرت اعلی در الواح و آیات مبارک داده شده است.

بهر حال «کلّ الخیر» را می توان به معنی وجود مقدّس من یظهره الله گرفت برای این که عرفان او سبب می شود که انسان بر اثر انجام تعالیم او به درجات عالیّه برسد یا «کلّ الخیر» را می توان عبارت از جمیع فضائل و کمالات عالم انسانی دانست، نفوسی که موفّق شدند به عرفان مظهر امر الله بكلّ الخیر رسیده‌اند.

«و الذی منع»، اگر کسی از این عرفان ممنوع شد و مظهر امر الهی را شناخت «أنه من اهل الضلال» چنین شخصی در زمرة گمراهان محسوب است «ولو یأتی

۷ لوح مبارک «حمد مقدّس از عرفان ممکنات» در مجموعه الواح حضرت بهاء الله، چاپ مصر، صفحه ۳۰۷

۸ به نقل از لوح مبارک ابن ذئب، چاپ مؤسسه معارف بهائی کانادا، سال ۲۰۰۱ م، صفحه ۱۰۴

بکلاً الاعمال»، اگرچه جمیع اعمال خیریه از او سر بزنند. اما چون این اعمال از روی محبت الله نیست ارزشی ندارد. شرح این مسأله را حضرت عبدالبهاء در مفاوضات بیان فرموده‌اند. اساساً عمل خیری که ناشی از محبت نباشد، ناشی از عطف و وجدان نباشد ارزش ندارد. شما اگر چنانچه تشنه باشید و جام آبی در اینجا ببینید جام آب را سر می کشید و رفع تشنگی می کنید بدون آنکه ابداً از این جام آب تشکری بکنید. اما اگر شما تشنه باشید و در حینی که دنبال آب می گردید طفل کوچکی بیاید و جام آبی به شما بدهد چون این ناشی از محبت آن طفل است شما طفل را مورد تقد و محبت قرار می دهید، دست به سر و صورتش می کشید و حقیقتاً از او تشکر می کنید. آفتاب با این عظمت که آنهمه روح و حیات و رزق و اینهمه منافع به من و شما می رساند هیچ وقت مورد تشکر قرار نمی گیرد برای این که عمل آفتاب امر طبیعی و فطری است روی خواسته وجدان و محبت حاصل نشده است.

نفوسی که حق را می شناسند بر اثر کلمه مظهر امرالله است که نسبت به خلق محبت پیدا می کنند. او می فرماید به همه خلق مهربان باشید و در اثر کلمه او است که بندگان او همه مردم جهان را دوست می دارند و لهذا عمل نیکی که از آنها سر می زند مستند به سرچشمه محبت و وجدان و حقیقت قلبی است. اما کسی که خدا را نشناسد و از شناختن مظهر امرالله غافل باشد مثل یک سنگ می ماند یا مثل ماه و آفتاب می ماند که اگر عمل خیری از او سر بزند چون مستند به محبت ایمانی به وجدان و سرچشمه ایمان و فیض ابدی نیست لهذا بهیچوجه قابل اعتنا نیست و هیچ جا حساب نمی شود. لهذا می فرمایند: «انّه من اهل الضلال». همین است که آفتاب نورپاشی می کند اما کسی از او تشکر نمی کند. آنچه سرچشمه هدایت و زندگانی جاودانی است محبت الله است. محبت الله حاصل نمی شود مگر در اثر معرفت مشرق وحی و مطلع امر. وقتی یکی در ظل کلمه او وارد شد کلمه او را اطاعت کرد آن وقت عملی که از او صادر می شود چون مستند به وجدان است یعنی مبتنی بر عرفان الهی است آن وقت این عمل قیمت دارد و بر عکس عمل کسی که از عرفان محروم باشد هیچ ارزشی عندالله نخواهد داشت.



« اذا فرتم بهذا المقام الاسنى و الافق الاعلى ينبغى لكل نفس ان يتبع ما امر به من لدى المقصود لانهما معاً لا يقبل احدهما دون الاخر هذا ما حکم به مطلع الالهام »  
 وقتی که فائز شدید به این مرتبه بلند، روشن و بالا رفتید به طرف این آسمان بلند مرتبه، سزاوار است برای هر فردی که پیروی کند آنچه را که مأمور شده است به آن از طرف خداوند. زیرا شناسائی حق و عمل به احکام حق هر دو با هم هستند و هرگز از هم جدا نمی شوند و هیچ یک بدون دیگری در درگاه الهی قبول نمی شود. اینست آن فرمانی که مطلع الهام آن را به اهل عالم رسانده است.

در آیه اول بحث از این بود که فرمودند اولین مطلبی که بر بندگان خدا واجب است این است که سعی کنند مظهر امر او را بشناسند زیرا شناسائی ذات غیب منبع متعال و لایدرک برای بشر مقدور نبود و لهذا واسطه فیضی لازم بود که دارای دو جنبه الهی و بشری باشد، فیض را از عالم غیب بگیرد و به عالم امکان برساند. این اولین فریضه بود. بعد از حصول این عرفان یک نکته دیگر هم مراعاتش بر بندگان خدا واجب است. تنها نباید اکتفا بکنند به اینکه مشرق وحی و مطلع امر الهی را شناخته اند و وظیفه آنها تمام شده است. به علاوه این وظیفه که فریضه اولیه بود یک فریضه ثانویه دیگری هم در کار است که باید بعد از عرفان مظهر امر این نکته را مراعات کنند و آن عبارت از عمل به احکام است. انسان عارف وقتی عرفانش تکمیل می شود و می تواند مدعی باشد که خدا را شناخته است که آنچه را حق جل جلاله امر می فرماید از دل و جان اطاعت کند چه حکم جزئی باشد چه حکم مهم کلی، عمل به احکام علامت عرفان است. هر چیزی در عالم علامتی دارد. علامت عرفان خدا هم عمل کردن به احکام الهی است. بنابراین اگر کسی که مدعی عرفان است به احکام و اوامر الهی عمل نکند جزء عارفین در درگاه الهی شمرده نمی شود. می فرمایند: «لانهما معاً لا يقبل احدهما دون الاخر»، یعنی عرفان خدا و عمل به احکام خدا هر دو همیشه با هم هستند و از هم جدا نمی شوند و هیچ کدام بدون دیگری مقبول درگاه الهی نیست. اگر کسی جمال قدم را شناخته باشد - که او مظهر امر الله است واسطه فیض است، شمس حقیقت است، دارای فیض اعظم و دارای احسان و افضال کامل است،

به خلقتش مهربان است، اگر همه اینها را عقیده داشته باشد - ولیکن اوامری را که فرموده‌اند، چه اوامر روحانی چه اوامر راجع به شئون مادی، را عمل نکند چنین فردی را جمال قدم به بندگی در گاه قبول نمی‌کند و عرفان او ناقص است. بالعکس اگر کسی احکام را عمل کند ولی حق را در دور معین نشناخته باشد مثلاً در این دور که ظهور جمال قدم است معتقد به اسلام باشد، نماز و روزه و احکام اسلامی را کاملاً عمل کند، اما چون از عرفان شمس حقیقت در این ظهور غافل است، اعمال و افعال او به هیچ وجه مقبول در گاه الهی نیست. اگر کسی بگوید حق را شناخته‌ام علامت صدق گفتارش این است که اوامر و احکام را مو به مو انجام دهد و الا عرفان به صرف اسم و ایمان به صرف ادعا هیچ فایده و نتیجه‌ای ندارد. اسم مؤمن یا صرف این که من به عرفان رسیده‌ام او را به نجات و فلاح هیچ وقت دلالت نخواهد کرد. اسم به کسی چیزی نمی‌دهد. مولوی فرمود:

شب نگردد روشن از اسم چراغ  
تا قیامت زاهد ار می می کند  
نام فروردین نیارد گل به باغ  
تا ننوشد باده مستی کی کند

در الواح مبارکه است که: «بهائی را به صفت شناسند نه به اسم و به خلق پی برند نه به جسم»<sup>۹</sup> و در لوح دیگر می‌فرمایند:

«... یاران الهی باید به موجب وصایا و نصایح نور حقیقت جمال قدم روحی لعبتبه الفدا قیام کنند و یک یک را به موقع اجرا گذارند. نه اینکه مجرد بخوانند و مودوع اوراق و الواح گذارند. باید اوامر روحانی و جسمانی اسم اعظم روحی لثربته الفداء در حیث شهود جلوه نماید و در احوال و اطوار یاران الهی مجسم و مصور گردد و الا چه ثمری و چه اثری. باری عبدالبهاء را نهایت آمال این که به کلمه ای از وصایا و نصایح مبارک موفق شود و یقین است یاران نیز چنین آرزو دارند. بهائی باید شمع آفاق باشد و نجم ساطع از افق اشراق. اگر چنین است نسبتش حقیقی است و الا نسبت مجازی است و بی ثمر و بی پا. مانند شخصی سیاه است که نامش الماس و به حقیقت زاغ و غراب است ولی اسمش بلبل خوش آواز. از انتساب اسمی چه فایده و لفظ بهائی چه ثمر به حقیقت باید بهائی بود و

۹ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۲، ناشر مؤسسه مطبوعات امری ایران، صفحه ۱۱۴

ملتجی به عتبه مقدسه حضرت نا متناهی...»<sup>۱۰</sup>

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳- ۵
- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۹۲- ۳۵۸
- بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۳۷- ۳۳۸
- پیام آسمانی، ص ۲۶- ۳۱ و ۲۴- ۳۵

۲- انّ الذین اتوا بصائر من الله یرون حدود الله السبب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم و الذی غفل انه من همج رعاع. انا امرناکم بکسر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی انه لروح الحیوان لمن فی الامکان. قد ماجت بحور الحکمة و البیان بماهاجت نسمة الرحمن اغتموا یا اولی الالباب. انّ الذین نکثوا عهدالله فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضلال لدى الغنی المتعال.

مردمانی که خداوند به آنها چشم دل، چشم باطن و بصیرت عطا فرموده است، این مردم احکام الهی را بزرگترین سبب می دانند برای نظم عالم و برای محفوظ ماندن امم از مشقات و بلایا. کسی، که از بصیرت الهی بهره مند نباشد و از عرفان الهی غافل باشد و عمل به احکام نکند، چنین شخصی از همج رعاع است. همج پشه ها و مگس های کوچکی را می گویند که بر چشم چهارپایان می نشینند. اینها پست ترین حشرات هستند، دلیل ترین مخلوقات هستند، از خودشان به هیچ وجه قدری و قیمتی ندارند و لهذا اشخاص پست را در مقام تشبیه همج می گویند. کلمه رعاع هم به معنی مردمان لثیم و پست فطرت است که دارای شرافت و اصالت و نجابت نیستند.

حضرت امیر علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی در باره مراتب نفوس

۱۰ همان مأخذ، صفحه ۲۷۹

می فرمایند:

«یا کمیل، مردم بر سه قسم اند: «الناس ثلاثة انواع». «عالم ربّانی»، یک دسته دانشمندانی هستند که از علم و دانش الهی بهره مند شده اند، دارای روحانیت و مقام کامل هستند، خودشان عالم اند و به دیگران هم انوار علمشان می درخشد و متعلّم علی سبیل الرشاد». یک دسته هم هستند که جزو علماء نیستند ولی در پی تحصیل علم روانند، همیشه در صدد هستند بر معلومات خود بیفزایند، از ضلالت رو بگردانند، به هدایت و رستگاری و علم و دانش توجّه کنند. این هم یک دسته هستند. «و الباقی همج رعاع»، باقی مردم که نه عالم باشند نه متعلّم جزو حشرات بی قیمت و مردمان ذلیل و پست هستند. ملاحظه می فرمائید که حضرت امیر کلمه «همج رعاع» را در حدیث کمیل بیان فرموده اند. در آیه کتاب اقدس هم جمال مبارک همج رعاع می فرمایند یعنی نفوسی که از دیده بصیرت بی بهره و نصیب هستند.

چطور ممکن است که احکام و اوامر الهی سبب حیات عالم و حفظ امم باشد؟ وقتی مظهر امرالله قیام می کند آنچه را مصالح مردم در او نهفته است به مردم تعلیم می دهد و آنچه برای افراد و جامعه مضرّ است از او نهی می کند. حال اگر ملل و طوایف، افراد و جماعات دستورات الهی را عمل کنند، در عالم نه جنگی خواهد بود نه جدالی، نه عداوتی و نه سایر امور منکره. سراسر عالم مثل فردوس برین می شود زیرا همه مردم مطابق دستور الهی رفتار می کنند. هیچ کس دست به دزدی نمی زند، خیانت نمی کند، دروغ نمی گوید، به مال مردم دست درازی نمی کند، به نوامیس و اعراض مردم به چشم شهوت و هوی و هوس نگاه نمی کند. چرا؟ برای این که خدا اینطور گفته و اهل بصیرت احکام الهی را بعد از عرفان ملتزم شده اند که قبول کنند. وقتی این احکام اجراء شد آن وقت دنیا دارای حیات معنوی و سرور جاودانی است و مردم هم از همه بلیّات و موانع و مشاکل محفوظ و مصون خواهند ماند. دیگر ملّتی بر علیه ملّت دیگر شمشیر نمی کشد در صدد تصرّف ممالک دیگر بر نمی آیند بلکه دنیا حکم یک خانواده را پیدا می کند و تمام جهان حکم یک خانه خواهد داشت و همه با هم در نهایت درجه

مهربانی و محبت زندگانی خواهند کرد. لهذا می فرمایند که احکام الهی اعظم اسباب است از برای نظم عالم و حفظ امم.

در آیه بعد می فرمایند: «أنا امرناکم بکسر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی انه لروح الحیوان لمن فی الامکان». در آغاز ظهور حضرت اعلی که ندای استقلال شریعت بیان مرتفع شد و کم کم مردم فهمیدند، که شریعت اسلام منسوخ و شریعت جدیدی به اسم شریعت بیان در عالم تشریح شده، در آثار حضرت اعلی به مؤمنین بیان حکم کسر حدود شد. کسر حدود یعنی شکستن احکام و اوامر. منظور حضرت اعلی از این کسر حدود این بود که ای مردم شما که از حق غافل هستید نفس پرستید و خدا را فراموش کرده اید و اسیر حدود و سلاسل و اغلال نفس اماره هستید بیائید و حدود نفس و هوی را بشکنید از ظل اطاعت و پیروی احکام نفس اماره بیرون بیائید و به آنچه خدا می گوید گوش کنید. مقصود از کسر حدود این بود اما پیروان بیان بعضی ها مطلب را طور دیگر فهمیدند و در فهم مطلب اشتباه کردند. خیال کردند کسر حدود یعنی بی اعتنائی به حدود و قوانین الهی یعنی عدم توجه به احکام مقدسه نازل از سماء مشیت حق و لهذا شروع کردند به اعمال ناشایسته و قبیح. اعمال حزب بابی در آن ایام که به بهانه توجه به کلمه «کسر حدود» مرتکب اعمال شنیعه می شدند در الواح جمال قدم مندرج است و ناله جمال مبارک از دست آن نفوس بلند است. می فرمایند اینها معنی کسر حدود را که حضرت اعلی فرموده بود نفهمیدند و خیال کردند که کسر حدود الهی باید بکنند. لهذا باعمال سیئه و کارهای شنیع و بد دست زدند با آن که مقصود حضرت اعلی از کسر حدود کسر حدود نفس و هوی بود. در این آیه هم این قضیه را تکرار می فرمایند: «أنا امرناکم»، ای مردم شما را امر کردیم بوسیله حضرت اعلی بکسر حدود نفس و هوی یعنی آنچه دل شما می خواهد آنچه نفس اماره به شما حکم می کند آنها را کسر کنید و از بین ببرید. «لا ما رقم من القلم الاعلی». ما نگفتیم حدودی الهی را که از قلم اعلی نازل می شود کسر کنید. اما شما بر عکس فهمیدید و خیال کردید که کسر حدود یعنی کسر احکامی که از قلم اعلی نازل شده است. با این که احکامی که از قلم

اعلی نازل می شود «روح الحیوان لمن فی الامکان» است، یعنی روح زندگانی ابدی و موجب بقای جاودانی است برای مردمی که در عالم امکان هستند. منتهی چون شما اسیر نفس و هوی بودید از کسر حدود سوء استفاده کردید و به عوض این که احکام الهی را عمل کنید به بهانه تمسک به کسر حدود بر خلاف اوامر و احکام الهی رفتار کردید، با این که ثمر احکام و اوامر الهی حیات ابدی است برای جمیع خلق امکان. «قد ماجت بحورالحکمة و البیان بما هاجت نسمة الرّحمن اغتتموا یا اولی الالباب». دو مرتبه تأکید می فرمایند به اهل عالم که ای اهل عالم متوجه باشید ابواب رحمت الهی باز شده است نهر حیات ابدی جاری شده است و سائل صلاح و فلاح شما از هر جهت به ید فضل و عنایت مظهر امرالله مهیا و پیراسته و آراسته جلوه گر شده است، لذا این ایام را غنیمت بدانید. موج زد دریاهاى حکمت و بیان زیرا نسیم الهی وزید. هر وقت نسیم می وزد دریا در ظاهر به موج می آید. می فرمایند نسیم رحمت الهی که وزید، یعنی مظهر امرالله که ظاهر شد بحور حکمت و بیان در الواح و آیات او برای شما نازل شد. «اغتنموا یا اولی الالباب»، ای مردم اگر صاحب عقل هستید اگر صاحب تفکرات عالیه هستید این ایام را غنیمت بدانید و از این حکمت و بیان حضرت رحمن که رایگان در اختیار شما قرار داده شده است استفاده کنید.

«انّ الذّین نکثوا عهدالله فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضلال لدى الغنى المتعال». اشخاصی که شکستند عهدی را که با خدا بسته بودند در اوامر خدا و برگشتند به عقب این طور اشخاص گمراه اند در نزد خداوند بی نیاز و بلند مرتبه. در این آیه نکته ای هست می فرمایند: «نکثوا عهدالله فی اوامره» ناقض عهد و ناکث عهد یعنی کسی که پیمانی را با خدا ببندد و بر خلاف آن عهد و پیمان عمل کند، چنین کسی ناقض عهد است.

نقض عهد تجلیات مختلفه و نمایش های متعدده و طرق مختلفه دارد. نقض عهد محدود به مسأله عهد و میثاق نیست بلکه نقض عهد راههای دیگر هم دارد. از جمله نکته ای است که اینجا می فرمایند: «انّ الذّین نکثوا عهدالله فی اوامره»، آنهاى که مدعى ایمان هستند به علّت مؤمن شدن با جمال مبارک عهد و پیمان

می بندند که من چون بتو مؤمن شدم به عبودیت درگاه تو قیام می کنم اما این طور اشخاص عهد خود را که با خدا بسته اند می شکنند چرا؟ برای اینکه اوامر الهی را انجام نمی دهند، عهد ایمان می بندند، اظهار عبودیت می کنند ولی در مقابل احکام و اوامری که خدا می فرماید عمل نمی کنند. چنین شخصی چون احکام الهی را عمل نمی کند و به اوامر الهی بی اعتنائی می کند از جمله نفوسی است که نکث عهدالله و نقض عهدالله کرده است. پس آنهایی که مدعی ایمان اند ولی احکام الهی را عمل نمی کنند هم از جمله ناقضین عهد هستند. می فرمایند نفوسی که اوامر را عمل نمی کنند عهد خدا را به علت عدم رعایت اوامر و احکامش می شکنند «و نکصوا علی اعقابهم» و به اعقاب خودشان بر می گردند. یعنی از امرالله دور می شوند به عوض این که به طرف علم و دانش الهی رو بیاورند به عقب برمی گردند و به جهل و خرافات و تقلید سابقه خودشان توجه می کنند. اینها ولو مدعی ایمان باشند خداوند اینها را جزو مؤمنین نمی شمارد. «اولئك من اهل الضلال لدى الغنى المتعال» در درگاه خداوند بی نیاز بلند مرتبه اینگونه نفوس که نقض عهد می کنند و احکام او را عمل نمی کنند اینها در زمره مؤمنین محسوب نمی شوند بلکه در زمره گمراهان اند.

سایر منبع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۵-۷

۳- یا ملاً الارض اعلموا انّ اوامری سرج عنایتی بین عبادی و مفاتیح رحمتی لبریتی کذلک نزل الامر من سماء مشیة ربکم مالک الادیان. لو یجد احد حلاوة البیان الذی ظهر من فم مشیة الرحمن لینفق ما عنده ولو یکون خزائن الارض کلّها لیثبت امراً من اوامره المشرقة من افق العنایة و اللطاف.

ای مردم روی زمین بدانید که اوامر و احکام من مانند چراغهای عنایت و توجه من هستند در بین بندگان من و نیز اوامر و احکام من مانند کلیدهای رحمت

من هستند برای خلق من. این طور نازل شده است امر الهی از آسمان مشیت و خواست پروردگار شما که صاحب ادیان است.

مفهوم این آیه معلوم است. حقّ جلّ جلاله در بیان فواید و نتایج احکام و اوامری که در شریعت الله تنصیص فرموده این طور بیان می فرماید که احکام و اوامر من شبیه به چراغهایی هستند که در اثر نور آنها بندگان من در روی زمین راه هدایت و فلاح را پیدا می کنند و نیز احکام و اوامر من مانند کلیدهایی هستند که بوسیله این کلیدها خزانه رحمت و مهربانی من به روی خلق عالم باز می شود و آنها از مراحم و فیوضات من استفاده می کنند.

در اینجا کلمه «کذلک نُزِّلَ الامر» را می توانیم به صیغه مجهول بخوانیم. بنا بر این در «نُزِّلَ الامر» کلمه «امر» می شود نایب فاعل «نُزِّلَ» و مرفوع است. طوری دیگر هم می شود این کلمه را خواند «کذلک نَزَلَ الامر» که نَزَلَ فعل ماضی است و فاعلش «امر» است. «نَزَلَ» در این مقام فعل لازم خواهد بود. از لسان مظهر امر الهی بیاناتی که نازل می شود در نهایت حلاوت و جذابیت است. منتهی بندگان خدا که این کلمات را می شنوند دو قسم اند. بعضی ذائقه دارند استعداد فطری دارند و می توانند شیرینی و حلاوت بیان الهی را ادراک کنند، بعضی دارای این فطرت و استعداد نیستند. می فرمایند اگر کسی حلاوت و شیرینی بیان الهی را که از لسان مشیت رحمن و مظهر امر جاری شده است درک کند علامت این که شیرینی بیان الهی را درک کرده این است که اولاً آنچه را دارد ولو گنجهای تمام روی زمین باشد همه را در راه خدا انفاق می کند تا بتواند یکی از احکام الهی را لااقل در روی زمین در بین بندگان ثابت و مقرر بدارد از همان احکام و اوامری که از افق عنایت و لطف و موهبت پروردگار درخشیده است. یعنی کسی که حقیقتاً مظهر امر الهی را بشناسد و به عظمت احکام و اوامر پی ببرد و شیرینی بیان الهی را درک بکند علامتی دارد که به صرف ادعا نیست و آن نشانه این است که حاضر است برای اثبات و استقرار اوامر و احکام و ترویج شریعت الهی در بین مردم هر چه را دارد ولو گنجهای تمام دنیا باشد در راه خدا خرج کند تا بتواند شریعت الله را در عالم منتشر کند. اگر چنین اقدامی کرد معلوم می شود که به



شرینی بیان الهی پی برده است و به عظمت احکام الهی آگاه شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- اخلاق بهائی ص ۱۹-۱۱

۴- قل من حدودی یمّر عرف قمیصی و بها تنصب اعلام النّصر علی القنن و الاتلال. قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبریتی ان اعملوا حدودی حباً لجمالی طوبی لحیب و جد عرف المحبوب من هذه الكلمة التي فاحت منها نفحات الفضل علی شأن لا توصف بالاذکار. لعمری من شرب رحيق الانصاف من ایدی اللطاف انه يطوف حول اوامری المشرقة من افق الابداع.

احکام و اوامر الهی از حیث آثار و نتایج با سایر قواعد و قوانینی که در بین بشر منتشر است و مراعات می شود هیچ وقت اشتباه نمی شود. قوانین و احکام بشری ناقص است، بقا و دوامی ندارد زائل و فانی است ولی حدود و احکام الهی است که باقی است و باعث نجات می شود. می فرمایند از نفس تعمق و تفکر در باره دستورات و اوامر و احکام من بوی پیراهن من منتشر می شود. یعنی اگر کسی در نتیجه و خلاصه دستورات و احکامی که من از طرف خدا داده ام تفکر کند می داند که این حکم با این نتیجه و این فایده مهمه جز از طرف خداوند نمی شود صادر شده باشد. خود احکام و اوامر دلالت می کند که اینها از ناحیه علم الهی صادر شده اند و فلاسفه عالم، عقلای جهان هر چه بنشینند و فکر بکنند مثل این احکام و اوامر نمی توانند وضع کنند.

«و بها تنصب اعلام النّصر علی القنن و الاتلال». نصرت امر من منوط به اجرای این تعالیم و احکام است. اگر خواسته باشید شریعت الله را در عالم منتشر کنید و دین الهی را نصرت کنید نصرت به امور ظاهری نیست بلکه اگر قیام کنید و این احکام و اوامر را در بین مردم منتشر کنید نفس انتشار دستورات الهیه بزرگترین سبب و مهمترین علت برای پیشرفت شریعت الله است و پرچم های شریعت الهی

بوسیله انتشار اوامر و احکام بر کوهها و قلّه‌ها و بلندی‌های زمین نصب خواهد شد.

«قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبریتی ان اعملوا حدودی  
حجاً لجمالی.»

همانا گویا شده است زبان قدرت من در جبروت من که ای اهل عالم عمل کنید احکام مرا برای این که جمال مرا دوست می‌دارید. در این آیه نکته لطیفه‌ای هست و آن این که بندگان خدا احکام و اوامر الهی را به علل متعدده و به جهات مختلفه‌ای ممکن است اجرا کنند. یکی فرض می‌کنیم احکام الهی را عمل می‌کند برای این که خدا او را به بهشت ببرد و حیات جاودانی به او بدهد. یکی احکام الهی را عمل می‌کند برای این که خدا در بهشت به او حور و قصور و نعم باقیه بدهد. یکی به درگاه خدا دعا می‌کند و احکام الهی را انجام می‌دهد برای آن که خدا او را در این دنیا ثروتمند و متمول بکند و از این قبیل چیزها. این قبیل افکار اگر باشد یعنی بندگان خدا احکام الهی را عمل بکنند برای این که خدا در مقابل به آنها چیزی بدهد - حالا چه مال دنیا باشد، چه بهشت، چه حوریه، چه سایر چیزها - می‌فرمایند این شرط عبودیت نیست. این در حقیقت خداپرستی نیست، خودپرستی است. چون این شخص بهشت را دوست می‌دارد، حور و قصور را دوست می‌دارد، انجام و اجرای تعالیم و احکام الهی را بهانه می‌کند و در حقیقت به خدا می‌گوید که من این را عمل می‌کنم، این نماز را می‌خوانم، این روزه را می‌گیرم به شرط این که تو به من بهشت بدهی. پس این خدا را نمی‌پرستد، خودش را می‌پرستد، خداپرستی واقعی اینها نیست. در این جا جمال مبارک می‌فرمایند لسان عظمت من در جبروت قدرت و توانائی من به بندگان چنین خطاب کرده است که ای بندگان ارادت واقعی و بندگی حقیقی در درگاه من این است که احکام مرا بدون هیچ شائبه و شبهه و بدون هیچ امید و آرزویی انجام بدهید. من خالق شما هستم، من آفریدگار شما هستم، شما مخلوق و مصنوع و بندگان من هستید و بندگی دارای علائمی است. بنده در گاه خدا وظیفه خاصی دارد و آن این است که چون خدای او چنین گفته و چنین امری کرده است او

آنرا انجام بدهد، خواه خدا او را به بهشت یا به جهنم ببرد. معامله با خدا نکند که من این نماز را می خوانم تو هم در عوض این طور با من رفتار کن. این درست نیست. می فرمایند شما بدون امید بهشت و بدون خوف از جهنم بدون سایر شؤون نفسانیّه احکام مرا عمل کنید زیرا مرا دوست می دارید. بنده آن است که خدای خود را دوست بدارد و آنچه را که خدا فرموده عمل کند زیرا علامت دوستی واقعی عمل به احکام الهی است.

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود جهت بنده پروری داند ما باید امورمان را به حقّ واگذار بکنیم. وقتی می خواهیم نماز یا حکمی از احکام الهی را انجام بدهیم باید بگوئیم خدایا من بدون هیچ شائبه، هیچ آرزو، بدون هیچ توقع نفسانی در محضر تو ایستاده ام و چون تو خدای من هستی و من بنده تو و وظیفه بنده اطاعت او امر است بدون چون و چرا من احکام تو را عمل می کم و هیچ پاداشی هم از تو نمی خواهم. پاداش من فقط انجام وظیفه است و بس. من این عمل را انجام می دهم چون تو را دوست می دارم. اگر کسی بتواند احکام الهی را روی این فلسفه انجام بدهد او از بندگان مقرب و مخلص درگاه خداست و الا اگر قضیه حور و قصور و بهشت و جهنم در کار بیاید این معامله است و خدا با کسی معامله نمی کند. می فرمایند لسان قدرت من در جبروت عظمت من به خلق من این طور خطاب کرد و گفت اعمال و حدود مرا انجام بدهید احکام مرا عمل بکنید برای آن که مرا دوست می دارید.

«طوبی لحیب وجد عرف المحبوب من هذه الكلمة التي فاحت منها نفحات الفضل على شأن لا توصف بالاذکار».

خوشا به حال آن بنده ای که علائم و آثار حضرت محبوب را در این بیان مبارک مشاهده کند و لطف خداوندی را از این کلمه ای که جاری شده است از لسان حقّ جلّ جلاله درک کند و نفحات فضل را که جمیع ممکنات را بطوری گرفته، که بیرون از وصف و اصفین و اذکار ذاکرین است، احساس بکند.

«لعمری من شرب رحيق الانصاف من ايدى اللطاف انه يطوف حول اوامرى المشرقة من افق الابداع».

قسم بجان خودم کسی که بیاشامد باده انصاف را از دستهای لطف خداوندی چنین شخصی طواف می کند در پیرامون اوامر من که تاییده است از آسمان ابداع و ایجاد الهی. یعنی بندگان واقعی و عارفین معنوی خدا نفوسی هستند که به عظمت خداوند از احکام و اوامر او پی می برند و می دانند که این حکم محکم و این دستور متین جز از ناحیه حق جل جلاله نمی تواند از مشرق دیگر و مبدأ دیگر اشراق کند. نفس این تعالیم و احکام دلالت می کند بر این که منزل این احکام و امر کننده این دستورات حق است و بس.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام ص ۷-۱۰

۵- لا تحسبن انا نزلنا لكم الاحكام بل فتحنا ختم الرحيق المختوم باصابع القدرة و الاقتدار يشهد بذلك ما نزل من قلم الوحي تفكروا يا اولي الافكار.

گمان مبرید که برای شما احکام نازل کردیم. بلکه گشودیم مهر باده‌ای را که مهر شده بود به انگشتان قدرت و اقتدار الهی. شهادت می دهد به این مسأله آنچه که نازل شده است از قلم وحی الهی. تفکر کنید ای صاحبان فکر و ای عقلا و دانشمندان. این آیه مبارکه دلالت می کند بر مطلب بسیار مهمی و آن این است که در این ظهور مبارک مقصود واقعی و منظور اصلی از قیام مظهر امرالله و ظهور مطلع وحی و الهام فقط وضع شریعت و احکام نماز و روزه و غیره نبوده است زیرا وضع احکام و فروع آنها در رتبه ثانی از اهمیت است. آنچه منظور اصلی و مقصود واقعی حق جل جلاله در این ظهور مبارک بوده برداشتن مهر از اسرار و رموز کتب مقدسه سابقه بوده است.

برای تشریح این قضیه مقدمه‌ای لازم است. وقتی به کتب آسمانی قبل از قبیل قرآن مجید، انجیل مقدس و تورات حضرت موسی و کتب سایر انبیاء که در دست است مراجعه کنیم می بینیم در این کتب آسمانی مطالب مختلفی ذکر

شده است. یک قسم نصایح و مواعظ است در همه این کتب گفته‌اند. راستگو باشید، درستکار باشید، با عفت و با عصمت باشید و از این قبیل تعالیم. این یک سلسله از مطالبی است که یک قسمت از قرآن و انجیل و تورات و سایر کتب آسمانی را فرا گرفته است. قسمت دیگر از کتب آسمانی قبل تاریخ زمان گذشته است که در گذشته ایام چه طوایفی بودند، چگونه در دنیا زندگانی می کردند، خدا برای آنها پیغمبران فرستاد و آنها پیغمبرانشان را اذیت کردند، به قتل رساندند و بالاخره به جزای عمل خود رسیدند. قسمت دیگر از کتب مقدسه قبل که از آسمان مشیت الهی نازل شده است احکام و اوامر است. مثل قضایای نماز و روزه و احکام طلاق و نکاح و سایر قسمت هائی که همه آشنا هستید و می دانید. غیر از این مطالبی که ذکر شد در جمیع کتب قبل اعم از قرآن یا تورات یا انجیل یا سایر کتب مطالب خاص دیگری هم موجود است که وقتی به آنها مراجعه کنیم می بینیم درست منظور آشکار نیست. شما وقتی در قرآن می خوانید: «اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة» معنایش را کاملاً می فهمید یعنی ای مردم نماز بخوانید و زکوة بدهید. یا این که می فرماید راستگو باشید. این مطلب غامض و پیچیده نیست، مقصود را زود درک می کنید و هم چنین شرح انبیاء قبل را که می خوانید مطالبی است خیلی آشکار و واضح که در فهم مقصود دچار شک و ریب و ابهام نمی شوید. ولی یک سلسله مطالبی هست در همه این کتابها که بر حسب ظاهر وقتی می خوانیم معنی و مقصود اصلیش برای ما روشن نیست. مثلاً در انجیل می فرماید زمین تنگ می شود، قوای آسمانی از هم می پاشد، ستاره ها می ریزد، آفتاب تاریک می شود، ماه سیاه می شود، زلزله غریبی در تمام دنیا واقع می شود و بعد ملائکه از آسمان پائین می آیند و حضرت مسیح روی ابر نشسته پائین می آید و ملائکه بوق و شیپور دارند در اطراف او می نوازند و خلق عالم را اضطراب عجیبی فرا می گیرد، قحطی و شدت در همه جا مسلط می شود و از این قبیل. اینها را وقتی می خوانیم پیش خود فکر می کنیم که اینها دلالت بر چه می کند و برای چه این قبیل آیات در این کتاب ذکر شده است. در جواب می گویند این آیات برای آن است که نشانه باشد برای وقتی که مسیح بر می گردد.

بسیار خوب وقتی که مسیح بر می گردد باید این انقلابات بشود. اما وقتی که این علامات ظاهر شد. یعنی آفتاب تاریک شد، ماه سیاه شد، ستاره ها ریختند، زلزله شد، و لوله شد و مردم دست پاچه شدند دیگر کسی حال و حوصله ای که ببیند مسیح آمده است ندارد. دنیا خراب می شود و قوای زمین و آسمان همه به لرزه در بیاید و از هم پراکنده بشود. دیگر دنیائی نمی ماند، بشری نمی ماند که مسیح بیاید آنها را راهنمایی کند، پس مسیح برای که می آید؟ برای مردگان؟ شما وقتی این آیات را می خوانید می بینید اینها به ظاهر هیچ جور نمی آید. این در انجیل بود در تورات هم همین حرفها هست. مثلاً ایلیا از آسمان می آید سوار بر ارابه آتشین می آید، در کوچه و بازار داد می کند، فریاد می کند، آفتاب تاریک می شود، ستاره ها می ریزند، ماه بدل به خون می شود، زمین و آسمان به لرزه در می آیند زیرا موعود تورات می خواهد بیاید. خوب این موعود تورات اگر با این همه هیاهو بیاید دیگر کسی در عالم باقی نمی ماند، همه از ترس جان از بدنشان بیرون می رود پس دیگر موعود تورات برای کی می آید؟ قرآن مجید قسمت اعظمش از همین حرفهاست. آسمان شکافته می شود، آسمان پاره پاره می شود، پوست آسمان کنده می شود، آسمان ها با دست قدرت حق لوله می شود و دور زمین گذاشته می شود. آسمان ها مثل قلع گذاخته می شود، آسمان ها مثل چرم دباغی شده می شود. ستاره ها همه تیره می شوند، ماه تاریک می شود، آفتاب و ماه پهلوی هم جمع می شوند، انسان بقدری بیچاره و مضطرب می شود که راه را گم می کند و می گوید من از کجا فرار کنم؟ در مقام دیگر می فرماید روزی می آید که یک مرتبه تمام زمین می لرزد و این لرزش به اندازه ای است که می فرماید زنهایی که بچه شیر می دهند از خوف و ترس بچه هایشان را می اندازند و می روند یعنی غفلت می کنند که بچه ای داشته اند و این هیاهوی دنیا به اندازه ای شدید خواهد بود که زنهای آبستن همه بچه هایشان را سقط می کنند و مردم را می بینید که مثل اشخاص مست نمی دانند کجا بروند. اما مردم مست نیستند بلکه عذاب الهی به آنها نازل شده است و این طور اینها را بیچاره کرده است. اینهمه هیاهو برای چه واقع می شود؟ برای این که موعود اسلام بیاید. اما این موعود

برای که می آید؟ وانگهی این آسمان که شکل های مختلف بخودش می گیرد چگونه است؟ اگر خدا آنرا لوله می کند پس این که می فرماید آسمان شکافته می شود چیست؟ یا مثل قلع گذاخته می شود چیست؟ آخر قلع گذاخته را نمی شود لوله کرد و دور و بر زمین گذاشت. این قبیل آیات را که مطالعه می کنید می بینید خیلی عجیب و غریب است. از کتب مقدسه گذشته، در احادیث و اخبار و روایات هم از این قبیل چیزها هست که این وقایع رخ می دهد. مثلاً در کتاب اشعیا هست که شیر و آهو با هم صلح می کنند، بچه با مار بازی می کند و مار به او اذیت نمی کند. حیوانات درنده و چرنده با هم رفیق می شوند و از این قبیل چیزها و در عین حال آفتاب هم تاریک می شود، ماه هم سیاه می شود، ستاره ها هم می ریزند، حالا ببینید دنیا چه وحشتکده ای می شود. این آیات را که می خوانیم می بینیم اگر بظاهرش معنی کنیم درست نمی آید. پس ناچار مجبوریم بگوئیم یا اصلاً معنی ندارد که این حرف غلط است برای این که به وحی الهی این کلمات نازل شده و اگر بگوئیم معنی دارد، معنی آن چیست؟ این گونه آیتی که معنی آن معلوم نیست و اسباب شک و شبهه می شود آیات متشابهات است. و اما آن مسائل و آیتی که خیلی واضح و آشکار بود مثل نماز و روزه آنها را می گویند آیات محکمات.

در جمیع این کتب آسمانی آمده است که ظهور معنی این آیات متشابهه وقت معینی دارد که باید خدا در روز معین معنی این آیات را برای خلق دنیا بگوید. موسی گفت آنکه بعد از من می آید معانی آنها را می گوید. عیسی شرحی نداد فقط گفت آنکه بعد از من می آید می گوید. رسول الله هم چیزی نگفت فرمود بعد از من می آید. دانیال می گوید خدا به من گفت این کتاب را مهر کن تا روز آخر. این است که معنی این آیات در تورات معلوم نیست. حضرت مسیح هم که آمد همین حرفها را گفت و تازه ایشان فرمودند من به مثل با شما گفتگو می کنم برای شما قصه و حکایت می گویم اما حقیقت را آن که بعد از من می آید می گوید. یعنی فارقلیط یا روح تسلی دهنده. در قرآن حضرت رسول که آمدند. ایشان هم محول کردند به بعد. می فرمایند ای مردم خدا می گوید: «ان علينا جمعه»

و قرانه فاذا قرأناه فاتبع قرانه.» ای محمد تو این آیات قرآن را به مردم بگو بخوانند و بروند حالا کار به معنی آن نداشته باشند. «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» در آینده بیان و تفسیر این آیات را ما خواهیم فرستاد.<sup>۱۱</sup>

می بینید که هم مسیح می گوید و هم رسول الله و هم موسی و در کتب انبیاء مصرح است که معنی این آیات مَهر شده و مستور است تا وقت معین.

در قرآن می فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلَهُ»<sup>۱۲</sup> ای محمد، این مردم که آیات الهی را تکذیب می کنند و آنها را دروغ می پندارند برای این است که معنی این آیات را نمی فهمند. «لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلَهُ»، هنوز تأویل و معنی اصلی و مقصود واقعی از این آیات نازل نشده است. وقتی که این آیات تأویلش نازل شد، آنوقت مردم خواهند فهمید که بیخود این آیات را تکذیب کرده اند و علت تکذیبشان جهل آنها به معانی اصلیه است.

جمال مبارک می فرمایند ای احبای الهی خیال نکنید که جمال قدم آمده است برای اینکه به شما نماز و روزه و حج و فلان و بهمان بدهد بلکه مقصود اصلی این است که می خواهند بفرمایند آن موعود کل و آن وجود مقدسی که حضرت موسی و مسیح و محمد و سایر انبیای الهی وعده داده اند که در یوم آخر ظاهر خواهد شد، ظاهر شده و اسرار کتب مقدسه را آشکار و معانی آیات متشابهه را ذکر نموده است. می خواهند بفرمایند ای اهل عالم آن روز فرارسیده و آن نفس مقدسی که این کار را انجام می دهد من هستم که به اسم بهاء الله ظاهر شده ام. من آمده ام برای این که رموز و اسرار کتب قبل را برای شما آشکار کنم و حقایقی را که در آیات متشابهه مکنون و مستور بود برای شما واضح و آشکار بیان کنم. مأموریت واقعی من، نتیجه قیام مهیمن من در عصر نورانی این است که اسرار و رموز کتب مقدسه قبل را آشکار کنم. «فَتَحْنَا خْتَمَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ»، باز کردیم مهری را که بر سرباده روحانی و شراب آیات الهی در ظهورات قبل قرار داده شده بود، آن مهر را ما برداشتیم. همان رحیق مختومی که در قرآن مژده آن را داده بود که روز آخر خداوند مهر را از سر این شیشه شراب آیات

۱۱ قرآن مجید، سوره قیامت (۷۵)، آیه ۱۹

۱۲ همان مأخذ، سوره یونس، آیه ۳۹



الهی بر می دارد. می فرمایند آن روز فرارسیده است و ما در ضمن الواح و آیات تمام مهرهای اسرار و رموز را برداشتیم، حقایق کتب مقدسه را برای شما آشکار کردیم و ما اینکار را کردیم با اصابع قدرت و اقتدار. اگر چنانچه می خواهید به حقیقت این ها واقف بشوید به الواحی که از قلم وحی نازل شده است مراجعه کنید. بنابراین وقتی شما مراجعه می فرمائید به کتاب ایقان به لوح جواهرالاسرار و به سایر الواح مقدسه جمال قدم و اسم اعظم مشاهده می فرمائید که تمام اسرار کتب قبل و جمیع آیات متشابهه‌ای که در شرایع قبل نازل شده و معنی واقعی و منظور حقیقی اش مستور بوده در این ظهور مبارک واضح و آشکار شده است. در کتاب ایقان معنی قیامت را بیان فرموده‌اند، معنی علامات را بیان فرموده‌اند که مقصود از این که آفتاب تاریک می شود، آفتاب چه چیز است، زمین می لرزد و زلزله می شود مقصود از زلزله چه چیز است. قوای زمین و آسمان از هم می پاشد یعنی چه، مسیح روی ابر می نشیند و از آسمان به زمین می آید یعنی چه، مقصود از ملائکه چه هستند، بهشت کدام است، جنت چه چیز است و مقصود از رستاخیز عظیم وقوع چه مطلب مهمی است. مقصود از اینکه ایلیا از آسمان می آید یعنی چه، معنی رجعت یعنی چه، ایلیائی که در دوره مسیح و در دوره رسول الله و در این ظهور اعظم آمد که بود. تمام این رموز را از آیات متشابهه که در کتب قبل ذکر شده است در الواح مبارکه ایقان و جواهرالاسرار و سایر الواح مهمه ذکر فرموده‌اند. شما کمتر لوحی است که مطالعه بفرمائید مگر آن که سرّی از اسرار راجع به کتب مقدسه قبل در آن واضح و آشکار شده باشد. لهذا مقصود اصلی و مطلوب واقعی جمالقدم و اسم اعظم، که به امر الهی قیام کرد، فتح رحیق مختوم بود یعنی برداشتن مهر از سرّ معانی آیاتی که در کتب مقدسه بود و معانیش بر همه مردم پوشیده و مکتوم بود.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۱۱

۶- قد كتب عليكم الصلوة تسع ركعات لله منزل الايات حين الزوال و في البكور و الاصال. و عفونا عدّة اخرى امرأ في كتاب الله أنه لهو الامر المقتدر المختار. و اذا اردتم الصلوة ولّوا و جوهكم شطرى الاقدس المقام المقدس الذي جعله الله مطاف الملاء الاعلى و مقبل اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن في الارضين و السموات. و عند غروب شمس الحقيقة و التّيان المقرّ الذي قدرناه لكم انه لهو العزيز العلام.

واجب شده است بر شما نه رکعت نماز که آنرا بخوانید برای خداوندی که نازل کننده آیات است. موقع خواندن نماز سه وقت است، هنگام زوال و هنگام بکور و اصیل. سایر رکعاتی که در شریعت بیان نازل شده بود بر شما بخشیدیم، خداوند امر کننده و مقتدر و مختار است.

در این آیه ذکر نماز نه رکعتی شده و لکن امروز صورت این صلوات در دست نیست. در آن ایامی که در سجن اعظم اعدا و دشمنان از اطراف مهاجم بودند و اسباب زحمت می شدند، قسمتی از آیات و آثار الهی را جمال مبارک برای این که محفوظ بماند به نقطه‌ای از نقاط ارسال فرمودند. در زمره آنها یکی همین صورت صلوات نه رکعتی بود. صورت این صلوات در ضمن سایر الواح و اوراقی بود که در چمدان مخصوصی جای داشت و بعدها آنرا جمال مبارک به حضرت عبدالبهاء سپردند و فرمودند این آیات را نگهدارید، این چمدان تعلق به شما دارد. حضرت عبدالبهاء در شرح این قضیه که چگونه آثار مزبور بدست ناقضین افتاد مطالبی به تفصیل در لوح مشهور به لوح هزار بیتی بیان فرموده اند که باید به آن لوح مبارک رجوع نمود.

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر نیز می فرمایند که از جمله صورت صلوات نه رکعتی را ناقضین تصاحب نمودند و نیز در همین لوح می فرمایند که بعد از نزول صلوات جدید یعنی صلوات کبیر و وسطی و صغیر صلوات نه رکعتی نسخ شده و بنا بر این بدیهی است که اگر آن صلوات روزی هم پیدا شود دیگر نباید آنرا اجرا کرد زیرا صلوات بعدی که امروز متداول است نسخ صلوات نه رکعتی

اولیّه است. به هر حال صلوات نه رکعتی اولیّه امروز در دست نیست و آن موقعی نازل شده بود که هنوز صلوات جدید بعدی نازل نشده بود.

باری می فرمایند بر شما نه رکعت نماز واجب شده است که آن را انجام دهید برای اطاعت امر خداوندی که نازل کننده آیات است. یکی در وقت زوال است که آفتاب بوسط السماء می رسد، یکی وقت بکوره است و بکوره در لغت صبح بسیار زود می باشد، یکی هم اصیل است یعنی وقتی که آفتاب غروب می کند و جهان رو به تاریکی می رود. حدّ و سدّ هر نمازی در الواح مبارکه و در رساله سؤال و جواب و سایر جاها نقل شده است که اینجا مورد بحث ما نیست.

در شریعت بیان حضرت اعلی می فرمایند که نماز نوزده رکعت است. جمال مبارک در این ظهور مبارک می فرمایند فقط نه رکعت آنرا بخوانید یعنی آن وقتی که نماز تسع رکعات قرار بود خوانده شود. صلوات تسع رکعات که نسخ شد و حالا این صلوات ثلاثه جدیده هست که در لوحی بعداً نازل شده و همه با آن آشنا هستیم. باری می فرمایند بخشیدیم آن ده رکعت دیگر را این امری است در کتاب الهی و خداوند امر کننده و مقتدر و مختار است.

نماز همان طور که در اسلام قبله داشت و در سایر شرایع هم شاید قبله ای داشته، در این ظهور مبارک هم قبله ای برایش تعیین کرده اند. «اذا اردتم الصلوة»، وقتی خواستید نماز بخوانید «ولوا وجوهکم شطری الاقدس»، ببینید جمال قدم و اسم اعظم در کدام طرف هستند به همان طرف متوجه بشوید.

حضرت اعلی هم در کتاب بیان می فرمایند که «انما القبلة من یتظهره الله» یعنی قبله بیان حضرت من یتظهره الله است: «متی یتقلب تنقلب»، هر جا برود جهت قبله هم به جهت سیر و سفر او تغییر می کند: «الی ان یتقرّر» تا وقتی که خود من یتظهره الله نقطه خاصی را برای استقرار قبله معین نمایند. حال در اینجا می فرمایند هر وقت خواستید نماز بخوانید صورتتان را به طرف من متوجه کنید شطر اقدس من یعنی به جهت پاک و پاکیزه و مقدّس. «المقام المقدّس» یعنی همان منظر اکبر که محلّ استقرار جمال مبارک است. «الذی جعله الله مطاف الملائع الاعلی» آن مقام مقدّسی که خدا آن را قرار داده است محلّ طواف ملائع اعلی و ارواح مقدّسه

و «مقبل اهل مدائن البقاء» و قرار داده است آن مقام مقدّس را محلّ اقبال مردمانی که ساکن شهرهای جاودانی هستند. و «مصدر الامر» باز آن مقام مقدّسی که محلّ صدور امر است «لمن فی الارضین و السموات» و امر الهی را به خلق عالم در زمین و آسمان می رساند.

قبل از صعود جمال مبارک قبله اهل بهاء طرفی بوده است که جمال مبارک در آنجا تشریف داشته اند. و «عند غروب شمس الحقیقة و التّیان»، وقتی که شمس حقیقت جمال قدم از این عالم غروب کرد «المقرّ الذی قدرناه لكم» برای قبله به آن نقطه ای توجّه کنید که برای شما مقدّر کرده ایم. «انّه لهو العزیز العلام» خداوند هم عزیز است و هم دانا. آن نقطه مقدّره به تصریح حضرت عبدالبهاء روضه مبارکه در بهجی در خارج مدینه عکا است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- قسمتی از لوح هزار بیتی که در کتاب ایام تسعه ص ۴۲۸ - ۴۳۵ مندرج است.
- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹ - ۲۰ و ۳۰ - ۳۳
- امر و خلق، ج ۴ ص ۹۰ - ۹۲ و ۹۶ - ۹۸

۷- کلّ شیء تحقّق بامر المبرم اذا اشرقت من افق البیان شمس الاحکام لكل ان يتبعوها ولو بامر تنفطر عنه سموات افئدة الاديان انه يفعل ما يشاء ولا يسئل عما شاء و ما حکم به المحبوب انه لمحبوب و مالک الاختراع. انّ الذی وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذا البیان انه يستقبل بعينه السهام لاثبات الاحکام بين الانام طوبى لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب.

هر چیزی تحقّقش به امر الهی است. هر زمان که از افق عنایت الهی آفتاب احکام تایید بر همه واجب است که آن حکم را پیروی کنند «ولو بامر تنفطر عنه سموات افئدة الاديان» ولو حکم بر خلاف شرایع سابقه باشد. اگر حکمی باشد که با نزول آن شکافته بشود آسمان های شرایع قبلیه یعنی حکمی بشود بر خلاف احکام

شرایع سابقه به محض این که حق آن حکم را فرمود باید همه اطاعت کنند. مثلاً قبله در اسلام کعبه بود که در قرآن صریحاً به حضرت رسول امر شد: «وَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»<sup>۱۳</sup> هر جا که بودید به طرف کعبه که قبله اسلام است توجه کنید. جمال مبارک قبله را عوض کردند این امری بود که در اثر آن یکی از احکام اسلام منقَط و نسخ شد. آن روزی که کعبه مکرمه قبله بود به امر الهی بود قبل از آن اگر نقطه دیگری قبله بود باز به امر الهی بود و امروز هم روضه مبارکه قبله مقدسه اهل عالم شده است، این هم حکم خداست. شما نگاه کنید و ببینید که آمر حقیقی چه می گوید به محض این که فرمانی داد آن را گوش بدهید نه این که اعتراض کنید که چرا قبله سابق را تغییر داد، باب اعتراض در مقابل حق نباید باز گردد ولو امری بفرماید بر خلاف شریعت سابقه باشد. «انَّه یفعل ما یشاء» ای بندگان خدا، خدا یفعل ما یشاء است یعنی هر کار بخواهد می کند اگر شما خداپرستید باید ببینید خدا در هر دوری چه گفته و در آن دور همان را انجام دهید. «و لا یسئل عَمَّا شَاء» کسی نمی تواند او را مؤاخذه کند و مورد ایراد قرار بدهد که چرا چنین خواستی. خدا از خواست خودش هیچوقت مسئول کسی نخواهد بود. «و ما حکم به المحبوب انَّه لمحبوب». ای مردم عالم ای بندگان خدا به احکام الهی اعتراض نکنید زیرا آنچه را خداوند که محبوب عالمیان است حکم کند همان محبوب و پسندیده اهل جهان است. «انَّه لمحبوب و مالک الاختراع»، آنچه را که خدا امر می کند خداوندی که محبوب همه است آن حکم محبوب است. قسم به خداوندی که مالک و صاحب عالم وجود است. قسم که می خورد برای تأکید مطلب است و این از شؤون بلاغت است. یعنی به مقتضای هر حالی سخن گفتن. حال اگر مقتضی تأکید است تأکید کند. اگر مقتضی اطناب است اطناب کند. اگر مقتضی اجمال است به اجمال برگزار کند. در این جا چون محلّ محلّ تأکید بود لذا جمالقدم در اینجا قسم می خورد و می فرماید قسم به مالک جهان که آنچه من می گویم حق است.

۱۳ قرآن مجید، سوره بقره (۲)، آیه ۱۴۴

«انّ الذی وجد عرف الرّحمن و عرف مطلع هذا البیان أنّه یتقبل بعینه السّهام لاثبات الاحکام بین الانام». همانا کسی که بیابد بوی رحمن را یعنی عارف به احکام الهی بشود و بشناسد مطلع بیان را، یعنی پی به مقام مقدّس مظهر امرالله ببرد، چنین شخصی حاضر است تیرهای بلا را به چشم خود خریدار شود تا بتواند یکی از احکام را در بین مردم انجام دهد. یعنی مؤمن واقعی و عارف حقیقی کسی است که برای اثبات حقّ از بذل جان و مال به هیچوجه دریغ نکند. «طوبی لمن اقبل»، خوشا به حال کسی که به حقّ اقبال کند و «فاز بفصل الخطاب» و خوشا بحال کسی که فائز بشود به فصل الخطاب. یعنی به کلمه‌ای که فاصل بین حقّ و باطل است. فصل الخطاب چیزی را می‌گویند که نزاع و جدال بین دو نفر را از بین ببرد. دو نفر فرض کنید با هم منازعه دارند بالاخره یک نفر را حکم قرار می‌دهند و می‌گویند پیش فلان کس می‌رویم هرچه او گفت هر دو قبول می‌کنیم. وقتی رفتند پیش آن شخص و آن شخص حکم و قاضی مطلبی را گفت چون هر دو قول داده‌اند قبول کنند قبول می‌کنند و نزاع و جدال از بین می‌رود. کلام آن شخص را می‌گویند فصل الخطاب یعنی شخصی که کلمه او فاصل شد و جدائی انداخت بین این منازعات و اختلافات را بر طرف کرد.

۸- قد فضّلنا الصّلوة فی ورقة اخرى طوبی لمن عمل بما امر به من لدن مالک الرّقاب. قد نزلت فی صلوة المیت ستّ تکبیرات من الله منزل الایات. و الذی عنده علم القرائة له ان یقرء ما نزل قبلها و الا عفا الله عنه انه لهو العزیز الغفّار.

اگر خواستید نماز بخوانید به لوح دیگری که در ورقه دیگر نازل شده است مراجعه کنید. خوشا به حال کسی که عمل کند به آنچه مأمور شده است به آن چیز از طرف خداوندی که مالک مردم است. رقاب جمع رقبه و رقبه به معنی گردن است. ولکن در زبان عرب اصطلاحی هست که جزء را می‌گویند و از جزء اراده کلّ می‌کند. گردن جزئی از اجزاء بدن انسان است و انسان مرکب است از اعضاء و اجزاء، چشم و گوش و سر و فلان و بهمان. عرب می‌گوید رقبه و

مقصودش از این جزء کلّ است. بنابراین «مالک الرّقاب» یعنی مالک جمیع افراد بشر و در قرآن هم هست «تحریر رقبه» یعنی مسلمین وقتی که عملی را انجام بدهند که مستحقّ کفّاره باشد فی المثل باید غلامی آزاد کنند به چنین بنده‌ای گفته شده است رقبه یعنی گردن. جزء گفته شده و مقصود کلّ است. «مالک الرّقاب» یعنی مالک گردن‌ها یعنی جمیع مردم روی زمین.

«قد نزلت فی صلوة المیت ستّ تکبیرات من الله منزل الایات» نازل شده است در نماز میت شش تکبیر که باید این تکبیرات گفته بشود برای اطاعت امر خداوندی که نازل کننده آیات است. در شرایع سابقه تا جائی که بدست آمده است مراسمی برای میت بر قرار شده است. در اسلام هم صلوات میت هست. اهل سنت و جماعت در صلوات میت چهار تکبیر می گویند و لهذا کلمه چهار تکبیر در گفتار شعرا و غیره اشاره به انقطاع کامل و اشاره به عدم توجه به شؤون دنیوی است. مثلاً فلانی می گوید «من به دنیا چهار تکبیر زدم» یعنی اعتناء به دنیا ندارم. یعنی دنیا را مثل مرده‌ای فرض کردم که بر او نماز خوانده‌اند.

من از آندم که رجوع کرده‌ام از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست حافظ شیرازی فرموده‌اند، یعنی از وقتی که عاشق شدم دنیا را به منزله مرده‌ای فرض کردم و بر او چهار تکبیر زدم. یعنی بر او نماز مرده خواندم و قطع نظر کردم. اما شیعیان در صلوات میت پنج تکبیر گفتند و این بر حسب احادیثی است که از ائمه اطهار روایت شده و در کتب اربعه مهمه شیعه مثل اصول کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب الاحکام و استبصار که چهار کتاب از کتب مهمه شیعه است این احادیث ذکر شده. اما در این ظهور مبارک می فرمایند برای مرده شش تکبیر است که شش «الله ابهی» می گویند و شش ذکر است که در لوح صلوات میت هست و در کتاب اقدس طرزش را ذکر نکرده‌اند ولی در لوحی که مخصوص صلوات میت است نازل شده است. در آن لوح صلوات میت که از قلم جمال مبارک نازل شده قبل از تکبیرات مناجات کوچکی هست. اگر کسی سواد داشته باشد و بتواند بخواند وقتی که می خواهد صلوات میت را بخواند اول آن مناجات را بخواند و بعد شروع کند به تکبیرات و ذکر می که در پس هر تکبیری

باید گفت و اگر سواد ندارد و نمی تواند بخواند لازم نیست آن مناجات را بخواند همان شش تکبیر را بگوید کافی است. می فرمایند نازل شده است در صلوات میّت شش تکبیر به امر خداوندی که منزل آیات است. «و الذی عنده علم القرائة» اگر کسی می تواند بخواند «له ان یقرء ما نزل قبلها» بر شخص با سواد لازم است که قبل از تکبیرات مناجاتی را که قبل از تکبیرات در لوح صلوات میّت نازل شده است بخواند «و الا عفا الله عنه» اگر سواد نداشت خدا بر او می بخشد کافی است همان تکبیرات و اذکار را بگوید «انه لهو العزیز الغفار» خداوند هم عزیز است و هم آمرزنده.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۱ و ۱۳۶ و ۱۴۱

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۰۲ - ۱۰۴

۹- لا یبطل الشّعر صلوتکم و لا ما منع عن الرّوح مثل العظام و غیرها البسوا السّمور كما تلبسون الخزّ و السنجاب و ما دونهما انه ما نهی فی الفرقان ولكن اشته علی العلماء انه لهو العزیز العلام.

موی حیوانات نماز شما را باطل نمی کند. در کتب فقها آمده است که پوست حیوانات حرام گوشت مثل گربه و سمور و از این چیزها نماز را باطل می کند و لهذا در نماز اگر کسی لباس پوست سمور و از این قبیل در برداشت باید بکند و حتی اگر موی حیوان حرام گوشت به آن لباس چسبیده باشد و با آن نماز بخواند جایز نیست. در اینجا می فرمایند: «لا یبطل الشّعر صلوتکم». اگر لباس موئی پوشیده بودید نماز را باطل نمی کند «و لا ما منع عن الرّوح» چیزهایی هم که فاقد روح اند «مثل العظام و غیرها» از قبیل استخوان و ناخن این طور چیزها هم نماز را باطل نمی کند. اما در فقه شیعه و غیره هست که اگر مثلاً کسی ناخن گربه با او باشد یا چاقوئی داشته باشد که دسته اش از استخوان حیوانات باشد اینها را



باید در آورد و نماز بخواند. اگر با این قبیل چیزها نماز بخواند آن نمازش مقبول درگاه الهی نیست. این که می گویند: «ما منع عن الرّوح» برای این است که مثلاً می گوئیم ناخن روح ندارد یعنی چه؟ یعنی وقتی شما می خواهید ناخنتان را بگیریید قیچی را که می گذارید دردتان نمی آید ولی اگر قیچی را به گوشت و پوست یک قدری پائین تر از ناخن بکار ببرید فی الفور فریادتان بلند می شود و خون جاری می شود. چون ناخن وقتی می خواهند ببرند خون از آن جاری نمی شود و هم چنین استخوان را اگر بشکنند خون ندارد لهذا اینها را می گویند «ما منع عن الرّوح» یعنی خون از آن جاری نمی شود البتّه مقصود از روح روح حیوانی است. بنابراین اگر کسی در این امر مبارک خواست نماز بخواند و موی حیوان یا استخوان با او بود اهمیّت ندارد و نمازش باطل نمی شود.

«البسوا السّمور» پوشید پوست سمور را «كما تلبسون الخزّ و السنجاب» همانطوری که می پوشید خزّ و سنجاب را. یعنی پوشیدن اینها هیچ عیب ندارد و «ما دونهما» و جز اینها هر نوع پوستی که خواستید پوشید. «أنّه ما نهی فی الفرقان» پوشیدن پوست حیوانات در نفس آیات قرآن نهی نشده است و لکن «اشتبه علی العلماء»، فقها از راه احتیاط امر به ایشان اشتباه شده است و گفته اند که این چیزها برای مصلّی حرام است. «أنّه لهو العزیز العلام» فقط خداست که عزیز و بلند مقام و علام است. بنابراین پوست و استخوان که علمای اسلام آنها را مبطل صلات می دانستند در این امر مبارک به هیچ وجه محلّی ندارد. با کمال روح و ریحان شما نماز بخوانید، توجّه به حقّ بکنید و انشاءالله خدا نماز شما را قبول خواهد کرد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۷ و ۱۹۰-۱۹۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۶۸-۷۱

۱۰- قد فرض علیکم الصلوة و الصوم من اول البلوغ امرأ من لدى الله ربکم و ربّ ابائکم الاولین. من كان فی نفسه ضعف من المرض او الهرم عفاالله عنه فضلاً من عنده انه لهو الغفور الکریم. قد اذن الله لکم السجود علی کل شیء طاهر و رفعنا عنه حکم الحدّ فی الكتاب انّ الله یعلم و انتم لا یعلمون. من لم یجد الماء یذکر خمس مرّات بسم الله الاطهر الاطهر ثمّ یشرع فی العمل هذا ما حکم به مولی العالمین. و البلدان التي طالت فیها اللیالی و الايام فلیصلوا بالساعات و المشاخص التي منها تحدّدت الاوقات انه لهو المبین الحکیم.

واجب شده است بر شما نماز و روزه از اول بلوغ. سنّ بلوغ در رساله سؤال و جواب برای دختر و پسر پانزده سالگی است به این معنی که دختر یا پسر که پانزده سالش تمام شد هم نماز بر او واجب است و هم گرفتن روزه. دختر و پسر در این قسمت مساوی هستند و لکن در شریعت اسلام اینطور نبود. در شریعت اسلام سنّ بلوغ برای دختر نه سال است و برای پسر پانزده سال و در پیش علمای اهل سنّت و شیعه هر دو یکی است. باری واجب است بر شما نماز و روزه از اول بلوغ، این امری است از طرف خداوندی که پروردگار شماست و پروردگار پدران گذشته شماست.

«من كان فی نفسه ضعف من المرض او الهرم عفاالله عنه فضلاً من عنده انه لهو الغفور الکریم»، اگر کسی مبتلا به ضعف و بی قوتی بشود و این ضعف و بی قوتی ناشی از مرض باشد خداوند حکم صلات و صوم را تا وقتی که ضعف و بیماری او بر طرف بشود به او بخشیده است. روزه را که مطلقاً بخشیده است و نماز را هم اگر حالی پیدا کرد می خواند و اگر نخواند اشکالی ندارد چون بیمار است و خدا عفو فرموده است. بعد می فرمایند: «او الهرم» همچنین کسی که دارای سنّ هرم باشد. هرم در لغت عرب به معنی عمر زیاد است. و لکن در اصطلاح امری به فرموده جمال مبارک هرم تجاوز از هفتاد است. وقتی سنّتان به هفتاد رسید اگر در نمازتان تعلل شد اشکال ندارد و اگر ایام صیام هم آمد روزه نگیرید زیرا خدا بخشیده است. در این باره حضرت ولی امرالله در یکی از توابع

خود می فرمایند که بالغین به سنّ هر مطلقاً از صوم و صلوات معاف اند اعمّ از این که ضعفی داشته باشند یا نداشته باشند. پس بنابراین کسی که سنّش از سبعین تجاوز کرد نماز و روزه را خدا بر او بخشیده است. «فضلاً من عنده» این صرف فضلی است از خدا به بندگانش. «انّه لهو الغفور الکریم» خداوند هم آمرزگار است و هم بخشنده.

در شریعت بیان حکم آسانتر بود. حضرت اعلی می فرمایند که سنّ بلوغ یازده سالگی است یعنی دختر و پسر که یازده ساله شدند باید احکام را انجام بدهند و سنّی که خدا نماز را بر بندگان بخشیده چهل و دوسالگی است.

«قد اذن الله لكم السّجود علی کلّ شیء طاهر و رفعنا عنه حکم الحدّ فی الكتاب انّ الله یعلم و انتم لا یعلمون»، خداوند اجازه فرموده است که در موقع نماز بر هر چیزی که پاکیزه باشد سجده کنید و در حکم سجده محدودیتی را که در کتاب بیان بود برداشتیم. خداوند می داند و شما نمی دانید.

حضرت اعلی در شریعت بیان می فرمایند که باید به بلور سجده کنید. بلور که می گویند صحیحش بلور یا بلور است. زیرا بلور هم دارای طین اول است و هم دارای طین ثانی و این اصطلاح است.

طین اول و طین ثانی اصطلاح شیخ احمد احسائی است که می گوید هر فردی دارای دو طینت و یا دو عنصر است. یک عنصر جسمانی که طین اول به آن می گویند یعنی همین بدن عنصری که از عناصر مختلفه ترکیب شده یکی هم طین ثانی است که تحصیل سعادت و شقاوت و رسیدن به مقام ایمان یا کفر بسته به حکم آن طینت است. آن همان طینت واقعی است که به اصطلاح شیخ بعد از وفات طین اول و از هم پاشیدگی بدن در عالم ملکوت باقی می ماند و می گوید آن شفاف است نورانی است و جالب نور است.

حضرت اعلی می فرمایند بلور دارای هر دو طین است هم مرکب از عناصر و موادّ است که طین اول است و هم خاصیت طین ثانی را دارد که شفاف و جالب نور است. لهذا چون این موهبت در بلور است و در سایر اجسام نیست شما به بلور سجده کنید تا در حین سجده متوجّه عالم غیب و عالم شهادت هر دو باشید. این

حکم بیان است. اما در اینجا جمال مبارک می فرمایند ما این حد را برداشتیم یعنی وقتی خواستید سجده کنید اگر سجده گاه شما پاکیزه باشد می توانید سجده کنید. «من لم يجد الماء يذکر خمس مرات بسم الله الاطهر الاطهر ثم يشرع في العمل هذا ما حکم به مولی العالمین»، وقت نماز رسیده و شخص می خواهد وضو بگیرد اما آب پیدا نمی کند که وضو بگیرد یا این که مطابق بیان مبارک در رساله سؤال و جواب آب دارد ولی دستش زخم است یا مرضی دارد که آب برایش مضر است. در این موارد بجای وضو باید پنج مرتبه بگوید: «بسم الله الاطهر الاطهر» و بعد در عمل شروع کند یعنی نمازی را که در نظر دارد بخواند. این است حکم خداوندی که مولای عالمیان است.

در شریعت اسلام حکم تیمم بود زیرا در قرآن می فرمایند: «فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيداً طيباً»<sup>۱۴</sup> یعنی اگر آب پیدا نکردید یا آب برای شما مضر بود بجای وضو تیمم کنید با خاک پاک. در این ظهور مبارک حضرت اعلی در کتاب بیان بجای تیمم «بسم الله الاطهر الاطهر» را تشریح فرمودند و جمالقدم همان حکم بیان را تثبیت فرمودند.

«والبلدان التي طالت فيها الليالي و الايام فليصلوا بالساعات و المشاخص التي منها تحدت الاوقات انه لهو المبين الحكيم»، برای صلات در شریعت بهائی وقت معینی در نظر گرفته شده است. یعنی حین زوال و بکور و اصیل. در آفاق معتدله در نیمکره شمالی صبح و ظهر و شب تمیزش خیلی آسان است. می فهمیم کی صبح می شود کی ظهر می شود کی شب می شود. ولی بعضی جاها مثل نقاط قطبی تاریکی و روشنائی یعنی روز یا شب طولانی است لذا می فرمایند شهرها و اقلیم‌هایی که شبها و روزها در آنها بلند است باید نماز بخوانند از روی تشخیص ساعات یا مشاخص معینی که از روی آنها بشود اوقات را برابر کرد با اوقات معتدله. خداوند هر چیزی را از روی حکمت بیان می کند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۱-۱۴ و ۱۷-۱۹

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱-۲۷ و ۴۴-۵۸ و ۷۹-۹۶ و ۹۸-۱۰۲ و ۱۰۴-۱۰۸

- پیام آسمانی، ص ۱۴۱-۱۴۴

۱۴ قرآن مجید، سوره نساء (۵)، آیه ۴۳

۱۱- قد عفونا عنكم صلوة الايات اذا ظهرت اذكروا الله بالعظمة و الاقتدار انه هو السميع البصير. قولوا العظمة لله رب ما يرى و ما لا يرى رب العالمين.

آیات به معنی علامات است مثل زلزله که یکی از آیات و علامات طبیعت است، مثل کسوف یعنی تاریک شدن آفتاب، مثل خسوف یعنی تاریک شدن ماه، مثل وزیدن بادهای شدید و طوفان‌های بنیان کن. در اسلام حکم بود به این که وقتی این طور علامات زمینی یا آسمانی پیدا می شود مسلمین باید صلوات آیات بخوانند. نماز آیات شامل دو رکعت و ده رکوع بود که شرح آن در کتب فقهی آمده است. ولی خداوند در این ظهور مبارک می فرماید: «قد عفونا عنكم صلوة الايات»، آن نماز آیاتی که در اسلام بود ما بشما بخشیدیم. «اذا ظهرت»، هر وقت ظاهر شد یکی از این آیات یعنی زلزله، کسوف یا طوفان «اذکروا الله بالعظمة و الاقتدار» خدا را به یاد بیاورید با عظمت و اقتدارش زیرا خدا سميع و بصیر است و این آیه را بگوئید: «العظمة لله رب ما يرى و ما لا يرى رب العالمين». مادامی که آفتاب یا ماه گرفته است یا در جریان زلزله یا طوفان این آیات را چند مرتبه می،خوانید و این بجای صلوات آیات است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۵۵

- امر و خلق، ج ۴، ص ۷۳

۱۲ - كتب عليكم الصلوة فرادی قد رفع حكم الجماعة الا في صلوة الميِّت انه لهو الامر الحكيم.

در شریعت بهائی نماز جماعت نداریم. می فرمایند واجب شده است بر شما که نماز را به تنهایی خودتان انجام بدهید و ما حکم نماز جماعت را نسخ کردیم. فقط در نماز میّت است که احبّا می توانند بطور دسته جمعی آن نماز را انجام بدهند.

وقتی نماز میّت می خوانند همه می ایستند و شخصی صلوات میّت را می خواند و دیگران گوش می دهند. البتّه در صلوات میّت توجّه به قبله واجب نیست و کسی که صلوات میّت را می خواند حکم پیش نماز ندارد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۰

۱۳- قد عفا الله عن النساء حين ما يجدن الدّم الصوم و الصلوة و لهنّ ان يتوضّأن و يسبّحن خمساً و تسعين مرّة من زوال الى زوال سبحان الله ذى الطلعة و الجمال هذا ما قدّر فى الكتاب ان انتم من العالمين.

خداوند از زنها در ایام معینه محدوده صوم و صلوات را مرتفع کرده است که نه روزه بگیرند نه نماز بخوانند و بر زنها واجب است که در آن ایام بجای نماز وضو بگیرند و به تسبیح حقّ پردازند. نود و پنج مرتبه از اوّل ظهر از زوال تا زوال یعنی بیست و چهار ساعت یک مرتبه این ذکر را نود و پنج مرتبه بگویند: «سبحان الله ذى الطلعة و الجمال». این است آنچه معین شده در کتاب الهی اگر شما هستید از دانشمندان. در این ایام که اماء الرّحمن صوم و صلوات بر ایشان واجب نیست و برایشان بخشیده شده دیگر قضا ندارد که بعداً این نمازها را بخوانند یا روزهها را بگیرند. در اسلام هم همینطور است بر زنان در این ایام معینه صوم و صلوات حرام است. منتهی چیزی که هست قضای نماز را نباید بخوانند. ولی اگر در ایام روزه بود روزهها را باید بعداً هر وقت فرصت کردند بگیرند. اما در امر مبارک این مسائل نیست و صوم و صلوات در ایام معینه بر اماء الرّحمن بخشیده شده است.

۱۴- ولکم و لهنّ فی الاسفار اذا نزلتم و استرحتم المقام الامن مکان کلّ صلوة سجدة واحدة و اذکروا فیها سبحان الله ذی العظمة و الاجلال و الموهبة و الافضال و الذی عجز یقول سبحان الله انه ینکفیه بالحقّ انه لهو الکافی الباقی الغفور الرحیم. و بعد اتمام السجود لکم و لهنّ ان تقعدوا علی هیکل التوحید و تقولوا ثمانی عشرة مرّة سبحان الله ذی الملک و الملکوت کذلک ینبئ الله سبل الحقّ و الهدی و أنها انتهت الی سبیل واحد و هو هذا الصراط المستقیم. اشکروا الله بهذا الفضل العظیم. احمدا و الله بهذه الموهبة الّتی احاطت السّموات و الارضین. اذکروا الله بهذه الرّحمة الّتی سبقت العالمین.

در امر مبارک چنین معین شده است که اگر کسی چه در سفر یا در حضر موفق نشد نمازی را در وقت معینش بخواند و وقت نماز ردّ شد وقتی که به منزل رسید و استراحت کرد آن وقت بجای نمازی که فوت شده چه زن و چه مرد باید یک سجده بکند و در سجده ذکر را بگوید و بعد از سجده سر بر آورد چهار زانو بنشیند و هجده مرتبه یک ذکر دیگر را بگوید. و اگر کسی چندین نمازش فوت شد مثلاً شما در سفر بودید و دو روز نتوانستید نماز بخوانید و مثلاً شش نماز متوسط از شما فوت شد در این صورت شش بار پشت سر هم سجده می کنید و در هر سجده ذکر: «سبحان الله ذی العظمة...» را تکرار می کنید و بعد یک بار به هیکل توحید نشسته و آیه: «سبحان الله ذی الملک...» را هجده مرتبه می خوانید و اگر کسی نتوانست این ذکر: «سبحان الله ذی العظمة و الاجلال و الموهبة و الافضال» را بگوید فقط می گوید: «سبحان الله»، همین گفتن سبحان الله برایش کافی است، خداوند کافی و باقی و غفور و رحیم است. باری وقتی که سجده تمام شد شما مردها و شما زنها به هیکل توحید یعنی چهار زانو می نشینید هجده مرتبه این ذکر: «سبحان الله ذی الملک و الملکوت» را تکرار می کنید. اینطور تعیین و بیان می کند خداوند راههای حقّ و هدایت را و همه آن راه ها منتهی می شود بیک راه و آن همین شریعت الهی است که راه راست است.

«اشکروا الله بهذا الفضل العظیم»، شکر کنید خدا را به این موهبت بزرگی که

به شما عنایت شده است. «احمدوا الله بهذه الموهبة التي احاطت السموات و الارضين»، همه سپاس بگوئید خداوند را برای این عطایا و مواهبی که آسمان و زمین را احاطه کرده است. «اذكروا الله بهذه الرحمة التي سبقت العالمين». همیشه بیاد خدا باشید برای رحمتش که بر اهل عالم پیشی گرفته است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۷ - ۳۰

۱۵- قل قد جعل الله مفتاح الكنز حبي المكنون لوانتم تعرفون. لولا المفتاح لكان مكنوناً في ازل الازال لوانتم توفنون. قل هذا لمطلع الوحي و مشرق الاشرار الذي به اشرفت الافاق لوانتم تعلمون. ان هذا لهو القضاء المثبت و به ثبت كل قضاء محتوم.

بگو خداوند قرار داده است کلید گنج را محبت مکنون من اگر شما بدانید. حدیثی است از حضرت رسول که می فرمایند خداوند به من فرمود که به بندگان بگویم: «كنت كنزاً مخفياً»، من که خدا هستم گنج پنهانی بودم «فاحببت ان اعرف»، خواستم مردم مرا بشناسند «فخلقت الخلق لكي اعرف»، بندگان را آفریدم تا بشناسند. در این حدیث می فرمایند: «احببت ان اعرف» دوست داشتم که مردم مرا بشناسند، پس علت اصلی خلقت مردم محبت بوده است. چون خدا دوست داشت مردم او را بشناسند خلق را خلق کرد. آیه کتاب اقدس اشاره به همین حدیث است. بگو قرار داده است خداوند مفتاح گنج را حب مکنون و پوشیده. «قل قد جعل الله مفتاح الكنز حبي المكنون لوانتم تعرفون لولا المفتاح»، اگر کلید نبود و اگر محبت الهی نسبت به بندگان نبود «لكان مكنوناً في ازل الازال»، این گنج برای همیشه مکنون و مستور و مخفی باقی می ماند اگر شما یقین داشته باشید. یعنی اگر چنانچه مظاهر مقدسه الهیه در عالم آشکار نمی شدند کسی به عرفان حقّ فائز نمی شد. «قل هذا لمطلع الوحي و مشرق الاشرار الذي به اشرفت



الافاق لو انتم تعلمون»، بگو این وجود مقدس مظهر امر الهی است که محلّ طلوع وحی است و محلّ تابش انوار الهی است که به واسطه این انوار الهی روشن و نورانی شده است تمام آفاق دنیا اگر شما بدانید.

«انّ هذا لهو القضاء المثبت و به ثبت کلّ قضاء محتوم»، ظهور جمال قدم و اسم اعظم قضای محتوم الهی است، قضای مثبت است یعنی قضائی است که سبب ثبوت عالم کائنات است و به واسطه همین قضای الهی است که ثبت شده است هر قضا و هر حکم واجبی. قضا در اصطلاح امر مبارک مقصود ظهور مشیت اولیه است در هیکل بشری برای هدایت اهل عالم و چون جمال قدم و اسم اعظم مرسل مظاهر الهی و منزل کتب و مبعوث کننده سایر شمس حقیقت بود لهذا می فرمایند من قضای مثبت هستم یعنی کسی هستم که به اراده من هر قضای محتومی یعنی هر یک از مظاهر مقدسه الهیه در هر دوری در عالم مبعوث شدند.

۱۶ - یا قلم الاعلی قل یا ملأ الانشاء قد کتبنا علیکم الصّیام ایاماً معدودات و جعلنا النّیروز عیداً لکم بعد اکمالها كذلك اضائت شمس البیان من افق الکتاب من لدن مالک المبدء و المأب. و اجعلوا الايام الزّائده عن الشّهور قبل شهر الصّیام انا جعلناها مظاهر الهآء بین اللیالی و الايام. لذا ما تحدّدت بحدود السنّة و الشّهور ینبغی لاهل البهآء ان یطعموا فیها انفسهم و ذوی القربی ثمّ الفقراء و المساکین و یهلّلنّ و یکبّرنّ و یسبحنّ و یمجّدنّ ربّهم بالفرح و الانبساط. و اذا تمّت ایام الاعطاء قبل الامساک فلیدخلنّ فی الصّیام كذلك حکم مولی الانام. لیس علی المسافر و المریض و الحامل و المرضع من حرج عفا الله عنهم فضلاً من عنده انه لهو العزیز الوهاب.

ای مظهر امر الهی بگو ای اهل عالم واجب کردیم بر شما روزه گرفتن را در چند روز معین و محدود. «و جعلنا النّیروز عیداً لکم بعد اکمالها»، قرار دادیم عید نوروز را برای شما عید صیام «بعدا اکمالها»، بعد از تمام شدن ایام صیام «کذلك اضائت

شمس البیان من افق الکتاب»، این طور درخشید آفتاب بیان الهی از آسمان کتاب از طرف خداوند که صاحب اول و آخر است. یعنی وقتی نوزده روز روزه تمام شد آنوقت روز بعدی که عید نوروز می شود برای شما عید صیام است یعنی برای احبباء هم عید صیام است هم عید نوروز. معمولاً مطابق اقوال منجمین و علمای فلک عدد ایام سال ۳۶۵ روز است و هر چهار سال یک مرتبه کیسه می شود و ایام سال می شود ۳۶۶ روز. زیرا هر سال ۳۶۵ روز که تمام می شود به اندازه تقریباً ۶ ساعت و کسری باز هنوز از گردش زمین بدور آفتاب باقی مانده است. این ۶ ساعت را جمع می کنند. هر ۴ سال می شود ( ۴ شش ساعت ۲۴ ساعت ) یک روز و این یک روز را به عدد ایام سال می افزایند. بنابراین سال ۳۶۵ روز یا ۳۶۶ روز را این طور حساب می کنند. اما در اصطلاح امر هر سالی ۱۹ ماه است و هر ماهی ۱۹ روز است جمعاً می شود ۳۶۱ روز. پس سال بهائی با سال معمولی چند روز فرق دارد. سال عادی ۳۶۵ یا ۳۶۶ بود اما سال بهائی ۳۶۱ روز است یعنی پنج روز و در بعضی سالها چهار روز فرق دارد. می فرمایند این ایام زائده را جزو سال نیاورید بلکه در خود سال مستهلک کنید. یعنی علاوه بر ایام سال این پنج روز را فوق العاده بگیرید و در جزو ماه و سال بهائی نشمارید بلکه این ایام را به اسم ایام هاء یا ایام عطا قرار بدهید. یعنی ماه ۱۸ که تمام بشود پیش از آنکه وارد شهر العلاء که ماه صیام و ماه نوزدهم باشد وارد بشوید این ۴ یا ۵ روز را که ایام زائده است به اسم ایام عطا یا ایام هاء حساب کنید. در این ایام یک دیگر را دعوت کنید، مهمانی بدهید اول خودتان بخورید بعد به خویشاوندانتان بدهید بعد به فقراء و مساکین بدهید و به ذکر خدا پردازید و بعد با کمال قدرت و قوت و روحانیت و نشاط وارد ایام صیام بشوید و روزه بگیرید. «و اجعلوا الايام الزائدة عن الشهور قبل شهر الصيام»، آن چند روزی را که زائد بر سال معمولی است، یعنی فرق میان سال معمولی و سال بهائی است آنها را قبل از شهر صیام یعنی بعد از خاتمه ماه ۱۸ و پیش از شروع ماه ۱۹ قرار بدهید. «انا جعلناها مظاهر الهاء»، چون این ایام گاهی پنج روز می شود ما اینها را مظاهر «هاء» قرار دادیم. چون ( ۵ ) در حساب ابجد برابر عدد پنج است. در بین لیالی و ایام این ایام مستقل اند لهذا «ما تحدتت بحدود

السنة والشهور»، چون اینها مظاهر هاء هستند و مستقل اند و نه جزو ایام ماه هستند و نه جزو ماههای سال اینها بطور فوق العاده در اصطلاح امر حساب می شوند. ولکن این کیسه در حساب معمولی نجومی جزو ایام سال است اما برای بهائی مطابق دستور مبارک ایام سال فقط ۳۶۱ روز است و آن پنج روز اضافه و از این جهت محدود به حدود سنه و شهور نشده است.

در این ایام احباء چکار باید بکنند؟ لازم است بر اهل بهاء این که «یطعموا فیها انفسهم»، اول خودتان بخورید «و ذوی القربی»، بعد هم به اقوامتان بخورانید «ثم الفقراء و المساکین» و سپس به یاد فقرا و مساکین باشید. در این ایام تسبیح و تهلیل و تکبیر الهی را بجا بیاورید، تمجید خدا بکنید با کمال فرح و سرور. و وقتی که ایام عطا تمام شد «فلیدخلن فی الصیام»، آن وقت وارد روزه گرفتن بشوید. «کذلک حکم مولی الانام»، اینطور خدا حکم کرده است.

چه کسانی نباید روزه بگیرند؟ «لیس علی المسافر و المریض و الحامل و المرضع من حرج»، شخص مسافر نباید روزه بگیرد. جزئیات این مسأله در سؤال و جواب و در بیانات مبارکه و در الواح ذکر شده است. شخص مریض هم نباید روزه بگیرد حامل یا مرضع یعنی زن شیر ده نیز نباید روزه بگیرد. خدا این نفوس را بخشیده است به فضل خودش خداوند عزیز است و وهاب.

بعضی صفات است که آنها را صفات لازم می گویند به این معنی که اختصاص به زن دارد مثل (حمل) یعنی آبستن شدن که اختصاص به زن دارد. (مرضع) یعنی بچه شیر دادن که اختصاص به زن دارد و این کار از مرد بر نمی آید. در اینطور صفاتی که لازم است و محدود در زنها است عرب وقتی که اسم فاعل درست می کند علامت تأنیث نمی آورد چون نمی شود. مثلاً نمی گویند: «امرأة حامله» یا «امرته مرضعة» در مدرد عالمت تأنیث نمی آورند. می گویند: «رأة حامل» و «امرته مرضع». البته اگر جمع ببندند جمعش به مؤنث است یعنی «حاملات»، «مرضعات»، اما در مفرد چون صفت لازم است علامت تأنیث نمی خواهد. لهذا اینجاهم می فرمایند: «الحامل و المرضع».

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۴ - ۴۴ و ۴۶ - ۵۰،  
- امر و خلق ص ۱ - ۶ و ۱۰۴ - ۱۰۸

۱۷ - هذه حدود الله التي رقت من القلم الاعلى في الزبر والالواح. تمسكوا باوامر الله و احكامه و لا تكونوا من الذين اخذوا اصول انفسهم و نبذوا اصول الله و رآتهم بما اتبعوا الظنون و الاوهام كفوا انفسكم عن الاكل و الشرب من الطلوع الى الافول اياكم ان يمنعكم الهوى عن هذا الفضل الذي قدر في الكتاب.

این است احکام الهی که بوسیله قلم اعلی در کاغذها و لوح ها نوشته شده است. «تمسکوا باوامر الله و احکامه»، چنگ بزید متمسک بشوید به اوامر و احکام الهی «و لا تكونوا من الذين اخذوا اصول انفسهم و نبذوا اصول الله و رآتهم بما اتبعوا الظنون و الاوهام»، نباشید از کسانی که پیروی می کنند نفس و هوای خود را، اخذ می کنند اصول و احکام انفس خود را و رها می کنند و دور می اندازند یا پشت سر می اندازند اصول و احکام الهی را. شما از این قبیل اشخاص نباشید زیرا این اشخاص تابع ظنون و اوهام خود هستند.

حال یک بهائی می خواهد روزه بگیرد چکار باید بکند؟ «كفوا انفسكم عن الاكل و الشرب من الطلوع الى الافول»، بازدارید و ممانعت کنید خود را از خوردن و آشامیدن از طلوع تا افول یعنی از طلوع آفتاب (نه طلوع صبح) تا غروب آفتاب. پس بنابراین آنچه که روزه را باطل می کند اکل است و شرب. عرب چیزهائی را که انسان در دهان قرار می دهد و می خواهد بخورد و احتیاج به جویدن یا به اصطلاح فصیح تر خائیدن دارد «اکل» می گوید. مثلاً نان را یا گردو را می گذارد در دهانش و می جود. این را می گویند «اکل» اما آب را نمی جود می گویند «شرب». بنابراین هرچه احتیاج به جویدن نداشته باشد مشروب است و هرچه احتیاج به جویدن داشته باشد مأکول است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند چون دخان نظیر سیگار، چیق و قلیان دودش وارد حلق می شود و احتیاج به جویدن ندارد عرب می گوید «شرب السیجار» نمی گوید «اکل السیجار» زیرا

احتیاج به جویدن ندارد. می فرمایند دخان هم چون مشمول کلمه شرب است روزه را باطل می کند. ما برای روزه مُبطل دیگری غیر از خوردن و آشامیدن نداریم آن هم از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب. مبدا منع کند شما را هوای نفس از این فضلی که در کتاب الهی معین شده است یعنی مبدا امر روزه را بی اهمیّت بینگارید و در فصل روزه خدای نکرده روزه نگیرید و خود را از این موهبت محروم کنید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۴۵

- امر و خلق، ج ۴ ص ۱۰۴-۱۰۸

۱۸- قد کتب لمن دان بالله الدیان ان یغسل فی کلّ یوم یدیه ثمّ وجهه و یقعد مقبلاً الی الله و یدکر خمساً و تسعین مرّة الله ابهی کذلک حکم فاطر السّماء اذ استوی علی اعراش الاسماء بالعظمة و الاقتدار. کذلک توضحاً و للصلوة امرأ من الله الواحد المختار.

واجب شده است بر هر کسی که معتقد به خداوند جزا دهنده است این که بشوید در هر روز صورتش را و دو دستش را و بنشیند بطرف خدا روبروی قبله و ۹۵ مرتبه «الله ابهی» بگوید. این یکی از احکام واجبه است و وجوبش در حدود نماز و روزه است. اینطور حکم کرده است خالق آسمان «اذ استوی علی اعراش الاسماء» وقتی که نشست بر عرشهای اسماء عظمت و اقتدار و توانائی.

این حکم مستقلی است که دستها را بشوید صورت را بشوید و ۹۵ مرتبه «الله ابهی» بگوئید. بعد می فرمایند: «کذلک توضحاً و للصلوة»، هر وقت هم خواستید برای نماز وضو بگیرید وضو را این طور بگیرید یعنی دو دست را بشوید و بعد صورت را بشوید و ذکر می که از قلم اعلی در باره وضو نازل شده آنرا بخوانید. «امرأ من الله الواحد المختار»، این امری است از طرف خداوند یکتای با اختیار.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۴-۱۶ و ۵۵-۵۶
- امر و خلق، ج ۴، ص ۷۹-۸۰

۱۹- قد حرّم علیکم القتل و الزّنا ثمّ الغیبة و الافتراء اجتنبوا عمّا نهیتم عنه فی الصّحائف و الالواح.

حرام است بر شما کشتن کسی و حرام است بر شما دست درازی به ناموس کسی و حرام است بر شما غیبت کردن در پشت سر دیگران و حرام است بر شما افتراء یعنی چیزی که در کسی نیست به او نسبت بدهید و تهمت بزنید. این کلمه غَیْبَتِ غیر از غَیْبَتِ است. غَیْبَتِ یعنی نبودن در جائی. مثلاً می گویند فلانی از خانه غَیْبَتِ کرده است یعنی رفته بیرون. اینجا اگر کسی غَیْبَتِ بخواند درست نیست. اَمَّا غَیْبَتِ یعنی بد گوئی پشت سر اشخاص. «اجتنبوا عمّا نهیتم عنه»، دوری کنید از آنچه که نهی شده‌اید «فی الصّحائف و الالواح»، در صحیفه ها و الواح. یعنی از آنچه خدا نهی کرده است بر کنار باشید و آنچه را امر کرده است اطاعت کنید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۶-۳۰۸
- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۷۸-۱۹۶
- پیام آسمانی، ص ۱۲۲-۱۲۳
- اخلاق بهائی، ص ۹۶-۱۰۶

۲۰- قد قسمنا الموارث علی عدد الزّآء منها قدّر لذرّیّاتکم من کتاب الطّآء علی عدد المقت و للازواج من کتاب الحآء علی عدد التّآء و الفآء و للابآء من کتاب الزّآء علی عدد التّآء و الکاف و للامّهات من کتاب الواو علی عدد الرّفیع و للاخوان من کتاب الهآء علی عدد الشّین و للاخوات من کتاب الدّال

عدد الرّاء و المیم و للمعلّمین من کتاب الجیم عدد القاف و الفاء كذلك حکم مبشّری الذی یدکرنی فی اللیالی و الاسحار. انا لما سمعنا ضجیح الذرّیات فی الاصلاب زدنا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخری انه لهو المقتدر علی ما یشاء یفعل بسلطانه کیف اراد.

قانون تقسیم ارث در شرایع قبل مخصوصاً در اسلام بسیار مشکل و پیچیده است و فکر و دقت بسیار می خواهد تا انسان بتواند حکم اسلام را در باره تقسیم ارث بفهمد. اما در این ظهور مبارک این امر بسیار آسان است. حکمی را که در کتاب اقدس بیان فرموده اند عین همان حکمی است که حضرت اعلی در کتاب بیان ذکر فرموده اند. یعنی عبارت هائی که در اینجا ذکر شده تقریباً همان آیات و کلماتی است که از قلم مبارک حضرت اعلی در کتاب بیان عربی نازل شده است. شرح و بیان تقسیم ارث بطور خلاصه این است که می فرمایند هر نفسی که وفات یافت و از دنیا رفت هفت طبقه می توانند از او ارث ببرند. در صورتی که تمام این هفت طبقه موجود باشند هر کدام حقّ معین خود را که در کتاب الهی تعیین شده است می برد و آن طبقاتی که نیستند البتّه حکم مستقلّی برای آن تعیین شده است که حقوق آنها به کجا باید راجع بشود و بین چه طبقات دیگری قسمت بشود. حضرت اعلی طبقات وراثت را هفت طبقه قرار دادند یعنی «علی عدد الرّاء». عدد (ز) هفت در حساب جمل است. این هفت طبقه عبارت است از ذرّیات یعنی فرزندان اعمّ از دختر یا پسر، طبقه دیگر عبارت از زن یا شوهر است یعنی اگر شوهر مُرد، زن از او ارث می برد و یا اگر زن به ملکوت ابھی رفت شوهرش از او ارث می برد. بعداً می رسد به طبقه پدر و مادر و سپس برادر و در رتبه ششم خواهر و در رتبه هفتم معلّم. بهره این طبقات را از سه تانه اگر حساب کنید جمعاً ۴۲ می شود. ملاحظه فرمائید با سه شروع می شود: سه و چهار هفت، هفت و پنج دوازده، دوازده و شش هجده، همینطور حساب می کند تا آخر می رسد به عدد ۴۲. یعنی باید ترکه شخص متوفّی به ۴۲ قسمت منقسم بشود. از این ۴۲ قسمت نه قسمت مال ذرّیه است، هشت قسمت مال زوجه یا زوج، هفت قسمت مال پدر،

شش قسمت مال مادر، پنج قسمت مال برادر، چهار قسمت مال خواهر تا می رسد به سه قسمت که مال معلّم است. حال بینیم واحد مقیاس چیست. واحد مقیاس را هیکل مبارک عددی قرار داده اند که بر جمیع این سلسله اعدادی که ما لازم داریم قابل قسمت باشد و باقیمانده نداشته باشد که اسباب زحمت بشود. ما عدد ۴۲ را که جمع بهره‌های طبقات هفت گانه هست در دست داریم. حالا باید عددی را پیدا کنیم که آن قابل قسمت به سلسله اعداد از سه تا نه باشد آنوقت آنرا قسمت کنیم به ۴۲، خارج قسمت هر چه باشد واحد مقیاس ماست. عددی را که در این خصوص پیدا کرده‌اند و حضرت اعلی مقرر فرموده‌اند عدد ۲۵۲۰ است. این عدد هم بر نه قابل قسمت است، هم بر هشت و هم بر هفت و شش و پنج و چهار و سه که ما در تقسیم ارث به طبقات هفتگانه لازم داریم. شما اگر ۲۵۲۰ را به نه قسمت کنید باقیمانده ندارد، به هشت و هفت و هر عدد دیگری که لازم داریم اگر قسمت کنیم کسر نخواهد داشت یعنی باقیمانده اش صفر است. حال عدد ۲۵۲۰ را قسمت می کنیم به ۴۲ در اینجا خارج قسمت ما عدد ۶۰ است و ۶۰ واحد مقیاس است، به این معنی که اگر کسی مرد ترکه او را فرض کنید ۲۵۲۰ تومان است و می خواهید در بین هفت طبقه قسمت کنید. بنابراین نه تا شصت تا از ۲۵۲۰ را بر میداریم می دهیم به ذریّات. هشت تا شصت تا را بر می داریم می دهیم به طبقه دیگر. همینطور هر طبقه‌ای عدد خود را به آن می دهیم تا می رسد به معلّم که شصت تا لازم دارد. می فرمایند به فرزندان نه بدهید. یعنی نه تا شصت تا. نه را در شصت ضرب می کنیم می شود ۵۴۰. بنا بر این مثلاً پانصد و چهل تومان از این ۲۵۲۰ تومان را بر می داریم و در قسمت ذریّات می گذاریم. بعد نوبت به هشت می رسد. هشت شصت تا می شود ۴۸۰. بنابراین چهار صد و هشتاد تومان بر می داریم مثلاً مال زوج یا زوجه. هفت تا شصت تا یعنی ۴۲۰ تومان بر می داریم می دهیم به طبقه دیگر. شش شصت تا یعنی سیصد و شصت تومان، پنج شصت تا یعنی سی صد تومان، چهار شصت تا یعنی ۲۴۰ تومان و بالاخره سه شصت تا یعنی ۱۸۰ تومان که می دهیم به معلّم. بینید چقدر آسان است. از طرفی دیگر هم می شود حساب کنیم. یا مثلاً فرض کنید یکی مرده و ۴۲



تومان دارد از این ۴۲ تومان نه تومان را می دهیم به ذریّه، هشت تومان را به زن یا شوهر، هفت تومان به پدر، شش تومان به مادر همینطور سه تومان هم می دهیم به معلّم. جمع کلّ می شود ۴۲ تومان. جمال قدم در اینجا بیان مبارک حضرت اعلی را نقل فرموده اند که «قد قسمنا الموارث علی عدد الزّاء»، همانا ترکه ای که از شخص متوفی بجا می ماند باید بین هفت طبقه یعنی علی عدد الزّاء تقسیم بشود. حرف (ز) در حساب جمل هفت است «منها قدر لذریّاتکم من کتاب الطّاء علی عدد المقت»، از این هفت طبقه یکی از آنها ذریّات است که می فرمایند معین شده است برای این ذریّات «من کتاب الطّاء» از کتاب «ط» (در اینجا حرف «طاء» ملفوظ را حساب نکنید چون اگر «طاء» ملفوظ را حساب کنیم خود (ط) می شود نه، الفش می شود ده، همزه آن می شود یازده و البتّه مقصود عدد یازده نیست). یعنی از طائی که کتبی می نویسد که عددش می شود نه یا «من کتاب الجیم»، یعنی جیم کتبی که می نویسد و عددش می شود سه (نه جیم لفظی چون اگر جیم لفظی را حساب کنید «جیم» سه تا، «ی» ده تا «میم» ۴۰ تا جمعاً می شود ۵۳).

پس از ۲۵۲۰ تومان نه شصت تا که می شود برابر عدد مقت یعنی ۵۴۰ بدهید به ذریّات اعمّ از دختر و پسر. «و للازواج من کتاب الحاء علی عدد التّاء و الفاء» برای ازواج یعنی اگر متوفی زن بود شوهرش و اگر متوفی مرد بود زنش از کتاب (ح) بدهید یعنی (ح) کتبی را که عددش هشت است حساب می کنید آنوقت هشت شش تا می شود ۴۸ تا و جمعش می شود «التّاء و الفاء» (تاء ۴۰ است و فاء ۸۰ است جمعش می شود ۴۸۰) یعنی ۴۸۰ تومان از ماترک را بدهید به زن یا به شوهر. «و للآباء من کتاب الزّاء علی عدد التّاء و الکاف»، برای پدر شخص متوفی تعیین شده است از کتاب (زا) که هفت باشد حاصل ضرب ۶۰ در هفت که می شود ۴۲۰ یا «التّاء و الکاف»، یعنی ۴۲۰. بعد نوبت مادر می رسد و «للأمّهات من کتاب الواو علی عدد الرفیع»، قسمت مادر از (واو) کتبی که عددش شش است به اندازه عدد «رفیع» که می شود ۳۶۰. «و للاخوان من کتاب الهاء عدد الشّین»، برای برادران تعیین شده است در میراث عدد (ه) کتبی که می شود پنج شصت

تا یعنی عدد شین که ۳۰۰ باشد. «و للاخوات من کتاب الدال عدد الرءاء و المیم»، به خواهرها از کتاب دال کتبی عدد ۲۴۰ می رسد که می شود چهار شصت تا ۲۴۰ تا یعنی ۲۴۰ قسمت. حرف (را) ۲۰۰ است (میم) ۴۰ است جمعاً می شود ۲۴۰. و «للمعلمین من کتاب الجیم عدد القاف و الفاء» برای معلّم تعیین شده است از کتاب جیم یعنی سه شصت تا که می شود ۱۸۰. «قاف» ۱۰۰ است فاهم برابر ۸۰ جمعاً می شود ۱۸۰.

«كذلك حکم مبشّری الذی ید کرنی فی اللیالی و الاّیام»، این حکمی که ذکر شد و این نحوه تقسیم ارث مطابق آن چیزی است که مبشّر من یعنی حضرت اعلی در کتاب بیان بیان فرموده اند و این مبشّر همان کسی است که در هر شب و هر صبح بیاد من است و مرا فراموش نمی کند و همیشه به ذکر و ثنای من مشغول است.

ملاحظه فرمودید که قسمت ذریّه «من کتاب الطاء» نه شصت تا شد. یعنی جمال مبارک می فرمایند این حکم بیان در جای خود درست است یعنی حقوق ذریّه نه تا است، حقوق سایرین هم هشت تا و هفت و شش الی آخر. ولی می فرمایند فرزندان مردم که هنوز در پشت پدرها و در شکم مادرها بودند. حضور جمال قدم شکایت کردند و گفتند یا جمال مبارک قسمت ما از سهم ارث کم است و نه شصت تا برای ما کافی نیست.

جمال مبارک می فرمایند وقتی دیدیم که فرزندان که در آینده به دنیا خواهند آمد ضجّه و شکایت کردند ما هم آمدیم و حقوق آنها را دو برابر کردیم. یعنی از شش طبقه دیگر در خواست شد یا به آنها امر شد که شما بیاید هر کدام از حقّ خود یک شصت و نیم گذشت کنید و روی هم بگذارید و بدهید به ذریّات. مثلاً ازواج حقوقشان هشت شصت تا بود. آباء هفت شصت تا بود، امّهات شش شصت تا بود و الی آخر از هر کدام از اینها ۱/۵ قسمت کم کم شد. هشت که یک نیم از آن برداریم می شود ۶/۵. به این ترتیب بقیه طبقات می شود ۵/۵ - ۴/۵ - ۳/۵ - ۲/۵ - ۱/۵ یعنی معلّم که سه تا بود می شود ۱/۵.

باری می فرمایند: «أنا لَمَّا سمعنا ضجيج الذریّات فی الاصلاب زدنا ضعف

مالهم و نقصنا عن الاخرى انه لهو المقتدر على ما يشاء يفعل بسلطانه كيف اراد»، ما چونکه شنیدیم صدای ضجه ذریات را در پشت پدرها دو برابر کردیم آنچه را که مال آنها بود و این قسمت اخیر را که به آنها افزودیم از سایر طبقات شش گانه کسر کردیم خداوند مقتدر است بر هر چیزی که بخواهد و به سلطنت و پادشاهی خود آنچه را که می خواهد انجام می دهد.

پس در حقیقت حکم ارث در کتاب اقدس برای فرزندان همان نه سهم است اما سهم اضافی را جمال مبارک فضلاً به آنها عطا فرموده اند و الا حکم قطعی و اساسی همان نه سهمی است که حضرت اعلی تعیین فرموده اند و این حکم تغییر نمی پذیرد زیرا شروع با عدد نه شده و عدد نه دلیل بر اسم الهی است که کلمه «بهاء» باشد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۱۴ - ۱۳۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱۲ - ۲۲۵

- اقداح الفلاح، ج ۲، ص ۱۷ - ۲۴

۲۱- من مات و لم یکن له ذریة ترجع حقوقهم الی بیت العدل لیصرفوها امناء  
الرّحمن فی الایتام و الارامل و ما ینتفع به جمهور النّاس لیشکروا ربّهم العزیز  
الغفار.

بعد از این که تقسیم ارث را بیان فرمودند و طبقات هفت گانه وراث را ذکر نموده سهم هر یکی را بیان فرمودند حالا به بعضی از اقسام فروع پرداخته اند و می فرمایند اگر کسی بمیرد و فرزند نداشته باشد حقوق ذریه به بیت العدل می رسد. یعنی آن مقداری که سهم الارث فرزندان بود آنها را از مال میت استخراج می کنند و به بیت العدل اعظم می دهند.

این وجوه را برگزیدگان خدا برای ایتم یعنی اطفال بی پدر و مادر و آنهائی

که پرستاری ندارند و نیز برای ارامل خرج می کنند. کلمه «ارامل» جمع «ارمل» است و «ارمله». «ارمل» به مردی می گویند که بی زن باشد و «ارمله» به زنی می گویند که بیوه یعنی بی شوهر باشد.

«و ما ینتفع به جمهور الناس» یک قسمت از این وجوهات را هم بیت العدل اعظم خرج می کند در باره اموری که نفعش به همه مردم عاید است مثل تأسیس مدرسه، مریض خانه، دارالعبزه و از این قبیل. خدا این احکام را معین کرده تا خلق به شکرانه پروردگارشان که عزیز و غفار است پردازند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۲۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۲۱ - ۲۲۵

۲۲- و الذی له ذریة و لم یکن ما دونها عمّا حدّد فی الکتاب یرجع الثلثان ممّا ترکه الی ذریة و الثلث الی بیت العدل کذلک حکم الغنی المتعال بالعظمة و الاجلال.

کسی که بمیرد و دارای فرزند باشد و سایر طبقاتی را که در کتاب اقدس ذکر آنها شده است، یعنی شش طبقه دیگر را نداشته باشد بر می گردد دو ثلث از ما ترک آن شخص متوفی به ذریه و ثلث دیگر بر می گردد به بیت العدل. اولاً حقوق ذریه را از ترکه این شخص جدا می کنند و به او می دهند یعنی هجده شصت تا را و بقیه را که باید بین طبقات شش گانه تقسیم بشود چون آن طبقات نیستند سهمیه آن طبقات را به سه قسم می کنند دو قسمت را می دهند به ذریه و یک قسمت را می دهند به بیت العدل اعظم الهی. این طور حکم کرده است خداوندی که بی نیاز و بلند مرتبه است با کمال عظمت و بزرگواری.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۲۳ - ۱۲۴

۲۳- و الذی لم یکن له من یرثه و کان له ذوالقربی من ابناء الاخ و الاخت و بناتهما فلهم الثلثان و الا للاعمام و الاخوال و العمّات و الخالات و من بعدهم و بعدهنّ لأبنائهم و ابنائهنّ و بناتهنّ و الثلث یرجع الی مقرّ العدل امرأ فی الکتاب من لدی الله مالک الرقاب.

اگر کسی به ملکوت ابھی صعود کند و از هفت طبقه که به آنها ارث می رسد کسی را نداشته باشد ولی اقوام و بستگان دیگری نظیر عمّه و خاله داشته باشد حکم این شخص چیست؟ می فرمایند: «و الذی لم یکن له من یرثه»، کسی که بمیرد و هیچیک از طبقات سبعه را که از او ارث می برند نداشته باشد «و کان له ذوی القربی» اما اقوامی داشته باشد از قبیل «ابناء الاخ»، پسران برادران «والاخت» خواهرزاده و «بناتهما»، دخترهای اینها یعنی ابناء اخ و ابناء اخت پسر برادر و پسر خواهر یا دختر برادر و دختر خواهر «فلهم الثلثان» دو ثلث به اینها بر می گردد یعنی دو ثلث از تمام ترکه را می دهند به این پسر برادر یا پسر خواهر و در درجه ثانی دختر برادر یا دختر خواهر و اگر پسر برادر و پسر خواهر و دختر برادر و دختر خواهر نبودند بدهید مالشان را به «اعمام» عموها، «اخوال» دائیها «عمّات» عمه ها «خالات» خاله ها اگر اینها نبودند «و من بعده و بعد هنّ» اگر عمو و دائی و عمّه و خاله هم نبود آن وقت چکار باید بکنند «لابنائهم و ابنائهنّ» در درجه اول باید بدهند به «ابنائهم» یعنی به پسر عمو و به پسر دائی و «ابنائهنّ» پسر عمّه و پسر خاله و بعد از اینها «بناتهنّ و بناتهنّ» یعنی دختر عمو و دختر دائی و دختر عمّه و دختر خاله. دو ثلث را می دهند به اینها «و الثلث یرجع الی مقرّ العدل» یک قسمت دیگر که باقی می ماند می دهند به بیت العدل اعظم «امرأ فی الکتاب من لدی الله مالک الرقاب» امری است که خداوند در کتاب اقدس مقرر فرموده است از طرف خداوندی که صاحب جمیع مردم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۲۴ - ۱۲۵

۲۴- من مات و لم یکن له احد من الذین نزلت اسمائهم من القلم الاعلی ترجع الاموال کلها الی المقرّ المذكور لتصرف فیما امرالله به انه لهو المقتدر الامار.

حال اگر کسی به ملکوت ابھی صعود کند و هیچیک از این طبقات و بستگان را که ذکر کردیم نداشته باشد در این مورد «ترجع الاموال کلها الی المقرّ المذكور»، تمام ثروتش یک قلم می رسد به مقرّ مذکور یعنی به بیت العدل اعظم الهی «لتصرف» تا خرج شود «فی ما امرالله به» در اموری که خداوند به انجام آن امور بیت العدل را امر کرده است. خداوند مقتدر و امر کننده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۲۵

۲۵- و جعلنا الدار المسکونة و الالبسة المخصوصة للذریة من الذکران دون الاناث و الوراث انه لهو المعطى الفیاض.

کسی که بمیرد دارائی او بین طبقات وراثش به شرحی که گفتیم قسمت می شود. ولی دو چیز هست که باید از اصل تر که جدا شود و بین تمام هفت طبقه قسمت نمی شود یکی دار مسکونی یعنی خانه ای که متوفی در آن سکونت داشته و دیگری لباسهائی که می پوشیده است. می فرمایند اینها را بدهید به پسر بزرگتر. معنی این آیه این است که می فرمایند دار مسکونه و لباسهائی مخصوص متوفی می رسد به ذریه ذکور «دون الاناث»، نه به دخترها و سایر وراث. حضرت عبدالبهاء در لوحی این مسأله را تبیین فرموده اند: «للذریة من الذکران» مقصود پسر بزرگتر است، ولد بکر است نه همه پسرها. باری خانه مسکونی و لباسهائی مخصوص متوفی باید اختصاصاً به پسر بزرگتر داده بشود که ولد بکر است سایر وراث حق ندارند. حالا خواهید گفت چرا فرموده اند «للذریة من الذکران» زیرا «ذکران» جمع ذکر است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند معنی این آیه که به صیغه جمع

فرموده‌اند این است که اولاً دار مسکون و البسه مخصوص را می دهند به پسر بزرگتر. پسر بزرگتر تا زنده هست خانه را نگه می دارد و لباسها را می پوشد. بعد از مردن پسر بزرگتر این دار مسکونه و البسه مخصوصه که مال پدر بوده است می رسد به برادر دیگر که نسبت به متوفای اول حال حکم فرزند ارشد را دارد. برادر دومی هم اگر بمیرد می رسد به سومی و لهذا می فرمایند که در اینجا جمال مبارک فرموده اند: «لِلذَّرِيَّةِ مِنَ الذَّكَرَانِ». پس دار مسکونه و البسه مخصوصه مال پسر بزرگتر است و این برای این است که جانشین پدر بشود و یاد آن پدر را که مدتی در این دنیا بوده و حالا به ملکوت ابهی رفته در اذهان اهل خانه و خویشاوندان نگاه بدارد و بستگان متوفی در این خانه جمع بشوند و بیاد او باشند و در باره او طلب آمرزش کنند. این خانه نباید بین طبقات دیگر قسمت بشود زیرا اگر قسمت شد از اهمیت می افتد و دیگر نمی توان بیاد آن مرحوم اولی در آن جا جمع شد و در باره اش استغفار کرد. ولی وقتی این خانه اختصاصاً در دست پسر بزرگتر بود هر سال اینکار را می کند و بیاد او خیرات و مبرات می دهد. تا این پسر بزرگتر زنده است مال اوست وقتی که مرد به سایر ذریه اش نمی رسد بلکه می رسد به برادر دومی که حالا حکم فرزند ارشد متوفای اول را دارد. باری می فرمایند قرار دادیم خانه مسکونی و لباسهای مخصوص متوفی را مخصوص ذریه ذکور نه ذریه اناث و سایر وراثت. ولی اگر متوفی پسر نداشت آنوقت باید بین تمام طبقات سبعة قسمت بشود. این موهبتی است که جمال قدم به پسر بزرگتر یعنی ولد بکر داشته است و در لوح مبارک می فرمایند که در جمیع شرایع ولد بکر همیشه مورد نظر و اهمیت بوده و انبیاء قبل همیشه میراث نبوتشان به پسر بزرگتر می رسید. خداوند بخشنده است و دارای فیضی است که به بندگان خود عطا کند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۲۵ - ۱۳۱

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱۵ - ۲۲۱

۲۶- اِنَّ الَّذِي مَاتَ فِي اَيَّامِ وَالِدِهِ وَ لَهُ ذَرِيَّةٌ اَوْلِيَتْكَ يَرِثُونَ مَا لَابِيَهُمْ فِي كِتَابِ اللّٰهِ اَقْسَمُوا بَيْنَهُمْ بِالْعَدْلِ الْخَالِصِ كَذَلِكَ مَا جَ بَحْرُ الْكَلَامِ وَ قَذْفٌ لِّثَلَاثِ الْاِحْكَامِ مِنْ لَدُنِ مَالِكِ الْاِنَامِ.

فرض کنیم پدری است و پسری دارد و پسرش هم فرزندان دارد یعنی جد است و پدر است و اولاد. پدر زنده است فرزندان هم زنده هستند. حال پسر صعود می کند. این پسر اگر زنده بود و پدرش می مرد البته سهمی از مال پدرش را می برد. حالا که خودش مرده و پدرش زنده است. آن سهمی که بعد از مرگ پدرش به این پسر متوفی می رسید باید مستقلاً برسد به نوه های این پدر بزرگ یعنی به بچه های پسرش که مرده و بین سایر طبقات تقسیم نمی شود. باری کسی که بمیرد در ایام پدرش و برای این کسی که مرده ذریه باشد این فرزندان به ارث می برند حقی که مال پدرشان است و در کتاب الهی ذکر شده.

این سهم را قسمت کنید بین آنها به عدل خالص ببینید چند تا نوه است آن سهمی که می رسید به پسر متوفی همان سهم را قسمت کنید بین فرزندان پسر متوفی. این طور به موج آمد دریای کلام الهی و بیرون ریخت مرواریدهای احکام را به اذن خداوندی که مالک مردم و صاحب نفوس است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۳۱

۲۷- وَ الَّذِي تَرَكَ ذَرِيَّةً ضِعَافاً سَلَّمُوا مَا لَهُمْ اِلَى اَمِينٍ لِيَتَّجِرَ لَهُمْ اِلَى اَنْ يَبْلُغُوا رَشْدَهُمْ اَوْ اِلَى مَحَلِّ الشَّرَاكَةِ ثُمَّ عَيَّنُوا لِلْاَمِينِ حَقًّا مِمَّا حَصَلَ مِنَ التَّجَارَةِ وَ الْاِقْتِرَافِ. يك مردی می میرد و ذریه دارد ولی ذریه اش کوچکند و هنوز به مرحله رشد و بلوغ نرسیده اند. سهمی که از پدرشان به اینها می رسد نمی شود به آنان داد برای اینکه هنوز کوچک اند. در این حالت می فرمایند کسی که فرزندان صغیر از خود به جا گذارد حق آنها را که از پدرشان می رسد به شخص امینی بسپارید تا



تجارت کند برای آنها تا زمانی که «یبلغوا رشدهم» این ذریّه صغیر به سنّ بلوغ برسند. یا به شرکّتی بسپارید که آنها برایشان معامله کنند و سپس معین کنید برای شخص امین حقّی یعنی مزدی هم به آن شخص امینی که برای اینها در دوره‌ای که صغیرند تجارت می کند قرار دهید. این حقّ را از کجا بدهید «مما حصل من التّجارة و الاقتراف» از منافع آن پول بدهید. مثلاً از حقوق این ذریّه صغیر که ده هزار تومان است این ده هزار تومان را می دهید به شخص تاجری یا به شرکّتی که برای اینها کار می کند. آنوقت از منافع این ده هزار تومان مزدی هم باید به آن شخص امین که برای آنها تجارت می کرد یا برای آن شرکّتی که برای آنها معامله می کرد بپردازید نه از اصل پول بلکه از منافعی که از تجارت یا کسب حاصل می شود.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۳۱ - ۱۳۲

- اسرار الاثار، ج ۴، ص ۱۹۷

۲۸ - کلّ ذلك بعد اداء حقّ الله و الدّیون لو تكون علیه و تجهيز الاسباب للكفن و الدّفن و حمل المیت بالعرّة و الاعتزاز كذلك حکم مالک المبدء و المأب.

شخصی که می میرد باید از ماترک او قبل از این که بین طبقات مختلفه وراثت قسمت بشود اولّ خرج کفن و دفنش را بدهید و سپس ببینید آیا حقوق الله مقروض هست یا نه. اگر مقروض هست حقوق الله را هم بدهید و بعد ببینید آیا بکسی مقروض هست یا نه. اگر مردم طلبکار هستند طلب آنها را هم بدهید آنوقت ببینید اگر چیزی باقیمانند بین طبقات وراثت قسمت کنید. می فرمایند: «کلّ ذلك» همه اینها که گفتیم «بعد اداء حقّ الله» اولاً حقوق الله را باید بدهید «و الدّیون لو تكون علیه» قرضهایش را باید بدهید اگر قرض داشته باشد و «تجهيز الاسباب للكفن و الدّفن» وسائل کفن و دفن را هم فراهم کنید و مخارج حمل میت را با

کمال عزّت و بزرگواری بپردازید. بقیّه هر چه ماند می دهید به بندگان خدا. در سؤال و جواب می فرمایند اگر چه حقوق الله مقدّم بر سایر امور است و لکن حقّ رأفتاً و فضلاً مقررّ می فرماید که مقدّم بر حقوق الله وسائل کفن و دفن میت را فراهم کنید و بعد مقدّم بر حقوق الله باز قرض مردم را اگر هست بدهید. پس از اینها اگر چیزی ماند و حقوق الله مقروض بود حقوق الله را بدهید. اگر چیزی هم برای خدا نماند که نمانده.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۳۲ - ۱۳۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۹-۲۰۵

۲۹- قل هذا هو العلم المکنون الذی لن یتغیّر لانه بدء بالطاء المدلّة علی الاسم المکنون الظاهر الممتنع المنیع. و ما خصّصناه للذریّات هذا من فضل الله علیهم لیشکروا ربّهم الرّحمن الرّحیم. تلك حدود الله لا تعتدوها باهو آء انفسکم اتبعوا ما امرتم به من مطلع البیان. و المخلصون یرون حدود الله ماء الحیوان لاهل الادیان و مصباح الحکمة و الفلاح لمن فی الارضین و السّموات.

عرض کردیم که حضرت اعلی قسمت ذریّات را نه شصت قرار دادند و جمال مبارک این نه شصت را به هجده شصت تا افزایش دادند و عرض کردیم که جمال مبارک می فرمایند ما حقّ ذریّه را که در بیان نه شصت تا نازل شده تغییر ندادیم یعنی حکم حضرت اعلی سر جای خود هست و «لن یتغیّر» است یعنی هرگز تغییر نمی کند. زیرا قسمت اوّل به نه شروع شده و نه عددش مطابق با عدد طاء است که طاء هم نه است و طاء مدله دلالت می کند بر اسم اعظم که کلمه بهاء باشد. لهذا چون عدد نه با اسم اعظم مطابق است این حکم هیچوقت تغییر نمی کند و قسمت ذریّه همان نه شصت تاست. اما آن نه تایی را که اضافه کردیم آن یک اضافه فضلی است نه این که حقوق باشد زیرا اصل حقوق هجده شصت تا نیست بلکه

همان نه شصت تاست. می فرمایند: «قل هذا لهو العلم المکنون الذی لن یتغیر»، بگو این تقسیم ارث در بیان حضرت اعلی تغییر نمی کند «لأنه بدء بالطاء» زیرا ابتداء این تقسیم ارث نه است و نه دلالت می کند بر اسم مخزون ظاهر ممتنع منیع که کلمه بهاء باشد. آنچه را که اختصاص دادیم به ذریات یعنی آن نه تالی ثانی را که به آنها دادیم که مجموعاً شد هجده تا «هذا من فضل الله علیهم» این بخشش و فضلی به آنهاست نه آن است که قسمت اصلی آنها تغییر کرده باشد. قسمت اصلی همان نه شصت تا است و این بخشش به صرف فضل به آنها عنایت شده است تا شکر کنند پروردگار مهربان بزرگوار خود را.

حالا این بیانات را فرمودند، سفارش می کنند و می فرمایند: «تلك حدود الله لا تعتدوها باهواء انفسکم»، ای مردم احکام الهی این است که ذکر شد تجاوز نکنید از این احکام به هوای نفس خود «اتبعوا ما امرتم به من مطلع البیان»، همیشه در صدد باشید که پیروی کنید آنچه را که از طرف مطلع بیان و مظهر امر الهی به شما امر شده است. «و المخلصون یرون حدود الله ماء الحیوان»، نفوسی که دارای ایمان خالص و اطمینان کامل هستند احکام الهی را به منزله آب زندگانی می دانند برای پیروان ادیان و به منزله چراغ حکمت و رستگاری می دانند برای جمیع نفوسی که در زمین ها و آسمان ها هستند. بنابراین چون حدود الهی و احکام الهی آب زندگانی و چراغ حکمت و فلاح است لهذا مخلصین همیشه احکام الهی را عمل می کنند و هیچوقت سلیقه خود را در مقابل احکام الهی ابراز نمی دارند.

۳۰- قد کتب الله علی کلّ مدینة ان يجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فیہ النّفوس علی عدد البهآء و ان ازداد لا بأس و یرون کأنهم یدخلون محضر الله العلی الاعلی و یرون من لا یری و ینبغی لهم ان یكونوا امنآء الرّحمن بین الامکان و و کلاء الله لمن علی الارض کلّها و یشاوروا فی مصالح العباد لوجه الله کما یشاورون فی امورهم و یختاروا ما هو المختار کذلک حکم ربکم العزیز الغفّار. ایاکم ان تدعوا ما هو المنصوص فی اللّوح اتقوا الله یا اولی الانظار.

مقصود از بیت العدلی، که در اینجا می فرمایند در هر مدینه‌ای تأسیس شود، بیوت عدل خصوصی است نه بیت العدل اعظم الهی. بیت العدل اعظم الهی در رأس تشکیلات است و به انتخاب جمیع اهل عالم است. ولی این بیوت عدل خصوصی حکم محفل ملی و محافل روحانی حالا را دارد. یک بیت العدل اعظم الهی داریم که مهیمن است بر عالم و باید حکمش در شرق و غرب و جنوب و شمال جهان جاری و ساری باشد. در مرکزهای هر مملکت و اقلیمی یک بیت العدل مرکزی داریم مثل محفل ملی حالا. مثلاً این محفل ملی ایران که الآن می گوئیم محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران، اسمش عوض خواهد شد و به بیت العدل خصوصی ایران مسمی خواهد گردید. در شهرها هم مثلاً اصفهان، کرمانشاه و سنندج و فلان و بهمان که حال محافل محلی هستند بیوت عدلی تشکیل خواهد شد که بیوت عدل محلی خواهد بود. «قد كتب الله على كل مدينة ان يجعلوا فيها بيت العدل»، خداوند واجب کرده است که در هر شهری یک بیت العدل قرار بدهند که از احبباً انتخاب بشود. «و يجتمع فيه النفوس على عدد البهاء»، حد اقل اعضای بیت العدل باید به عدد بهاء باشد یعنی نه نفر. «و ان ازداد لا بأس»، اگر هم زیاده‌تر شد اهمیتی ندارد. ولی در کجا و در چه بیت العدلی در آینده باید عدّه زیاد بشود و چه تعداد باید بشود اینها تشخیصش با بیت العدل اعظم الهی است که بعداً ابلاغ می فرمایند.

وقتی که این اشخاص جمع شدند چه کار باید بکنند «و یرون کانهم یدخلون محضر الله العلی الاعلی»، اینها وقتی در محلی که می خواهند بیت العدل تشکیل بشود و دور هم جمع بشوند و شور بکنند از در که وارد آن محل می شوند باید این طور فرض کنند که الآن جمال قدم در این محفل حاضرند و به حضور او مشرف می شوند. «و یرون من لایری»، می بینند ذات مقدس او را که دیده نمی شود. یعنی خود را باید در حضور حق فرض کنند و بعد لازم است بر آنها که برگزیدگان خدا و امین‌های خدا باشند در بین خلق. یعنی نسبت به امور افرادی که درباره آنها حکمی صادر می کنند یا تعیین وظیفه‌ای می کنند باید در نهایت بی طرفی و از روی کمال لطف و مرحمت و عنایت باشد نه روی غرض و مرض

و سایر شؤون. و آنها باید خود را و کلاء و نمایندگان خدا بدانند در مقابل مردم زمین و مشورت کنند در باره اموری که نافع به حال بندگان خداست برای خاطر خدا یعنی نیتشان در مشاورت خالص باشد. اعضای بیت العدل باید برای هر یک از افراد احباء که مشکلی پیش می آید همان طور جانفشانی و جدیت کنند، همان طور که در باره امور خود مشورت می کنند باید در باره امور مردم هم مشورت کنند. «و یختاروا ما هو المختار» و آنچه پسندیده است در عاقبت اختیار بکنند. اینطور حکم کرده است پروردگار عزیز غفار. «ایاکم ان تدعوا ما هو المنصوص»، مبادا ای اهل بهاء رها کنید و کنار بگذارید آنچه را که در الواح الهی به نص صریح ذکر شده است. بترسید از خدا ای صاحبان فکر و عقل.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۱۳ - ۲۲۹

- منتخبات توقیعات، ص ۴۶ - ۱۲۶

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۹ - ۴۱۳ و ج ۴، ص ۲۶۱ - ۲۷۴ و ۳۵۴ - ۳۷۱ و ۳۷۴ -

۳۹۷ و ۴۱۱ - ۴۱۶

۳۱- یا ملأ الانشاء عمروا بیوتاً باکمل ما یمکن فی الامکان باسم مالک الادیان فی البلدان و زینوها بما ینبغی لها لا بالصور و الامثال. ثم اذکروا فیها ربکم الرحمن بالروح و الریحان الا بذكره تستنیر الصدور و تقر الابصار.

این حکم راجع به ساختن مشرق الاذکار است در هر محلی. ای مردم روی زمین «عمروا بیوتاً»، بسازید محل هائی «باکمل ما یمکن فی الامکان»، به بهترین وجهی که ممکن است به نام خداوندی که صاحب ادیان است در شهرها و زینت بدهید آنها را به آنچه که سزاوار آنهاست. مثلاً با نگارش آیات الهی سخنان حق و از این چیزها نه به تصاویر و مجسمه ها. در کلیساهای مسیحی که می روید می بینید مجسمه های عیسی و پطرس و پولس را ردیف کرده اند و همچنین در مساجد

سایر ملل که می روید می بینید که خالی از مجسمه و نقش و نگار نیست. در مشرق الاذکار نقش و نگار و مجسمه و صور نقاشی شده جایز نیست. وقتی که این بیوت را ساختید و به آنجا رفتید «اذکروا فیها ربکم الرحمن»، در این محل جمع شوید و ذکر کنید خداوند بخشنده مهربان را «بالروح و الریحان»، به کمال خلوص و اخلاص. زیرا به ذکر الهی روشن می شود دلها و نورانی می شود چشم‌ها.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۳۰ - ۲۴۰
- پیام آسمانی، ص ۱۴۵ - ۱۴۶
- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۴۷ - ۱۵۳
- منتخبات توفیعات ص ۲۹۲ - ۳۰۳

۳۲- قد حکم الله لمن استطاع منکم حجّ البيت دون النساء عفا الله عنهنّ رحمة من عنده انه لهوالمعطى الوهاب.

خدا حکم کرده است که اشخاصی که می توانند و استطاعت مالی دارند به حج بیت شیراز یا بغداد بروند «دون النساء». این فقط بر مردها واجب است و بر زنها واجب نیست نه این است که زنان نمی توانند بروند آنها البته می توانند بروند اما اگر نرفتند گناهی ندارند. ولی اگر مردی استطاعت داشت و نرفت او البته پیش خدا مسؤول است. «عفا الله عنهنّ رحمة من عنده»، خدا حکم و جوب حج را بر زنان عفو کرده است به سبب رحمت و مهری که به بندگان خود دارد. خداوند عطا کننده و وهاب است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۶۷ - ۷۱

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۰۹ - ۱۳۷

۳۳- یا اهل البهآء قد وجب علی کل واحد منکم الاشتغال بامر من الامور من الصنائع و الاقتراف و امثالها و جعلنا اشتغالکم بها نفس العبادۃ لله الحق تفکروا یا قوم فی رحمة الله و الطافه ثم اشکروه فی العشی و الاشراق. لا تضیعوا اوقاتم بالبطالة و الکسالة و اشتغلوا بما ینتفع به انفسکم و انفس غیرکم کذلک قضی الامر فی هذا اللوح الذی لاحت من افقه شمس الحکمة و التبیان. ابغض الناس عندالله من یقعد و یطلب تمسکوا بحبل الاسباب متوکلین علی الله مسبب الاسباب.

ای پیروان جمال قدم واجب شده است بر هر یک از شما که مشغول شوید به کاری از کارهای دنیوی. یعنی مشغول شوید به صنعت و به کسب و اقتراف و امثال اینها. ما قرار دادیم اشتغال شما را به کار عین عبادت. یعنی اگر کسی به کاری مشغول شود و کار خود را از روی خلوص نیت و به کمال محبت به نوع بشر انجام دهد این عمل او عندالله عبادت شمرده می شود. فکر کنید ای مردم در رحمت خدا و لطف ها و مرحمت های خدا سپس شکر کنید خدا را در شامگاهان و بامدادان. بیهوده به هدر ندهید اوقات و ساعات عمر خود را به بی کاری و تنبلی. مشغول شوید به آنچه که نفع می برد از آن خود شما و سایر مردم. یعنی به کارهایی پردازید که هم به حال خود شما نافع باشد از حیث درآمد و هم به حال سایر نفوس از حیث این که از کارهای مفید شما استفاده می کنند. این طور جاری شده است امر در این لوح مبارکی که آشکار شده است از آسمان آن آفتاب حکمت و تبیان. مبعوض ترین مردم نزد خدا کسی است که بی کار بنشیند و از مردم مطالبه و جوهات و سایر شئون برای زندگانی خود بکند. چنگ بزنید ای مردم به ریسمان اسباب. یعنی هر کدام از شما باید به کاری مشغول شود و آن کار را به منزله وسیله ای برای جلب رحمت الهی انتخاب کند. ولی در عین حال نباید متوجه به سبب صرف شد و اسباب ظاهره را علت اصلی حیات دانست بلکه

باید سبب را انتخاب کرد، کسب و کار را انتخاب کرد و در عین حال توکل کرد به خداوندی که مسبب اسباب و فراهم آورنده سبب ها و کارهاست. زیرا توجه به نفس سبب شرک است. آن حقیقت مطلقه‌ای، که بنام خداوند آفریدگار جهان رحمت و فضل خود را به بندگان خود عنایت فرموده، همیشه رحمتش شامل نفوس است. بنابراین باید مستقیماً به او توجه داشت نه به اسباب ظاهره. البته اسباب یک وسیله ظاهری است ولی بکار بردن این اسباب و نافع شدن این اسباب بسته به اراده حضرت الوهیت است که بنام مسبب الاسباب نامیده می شود.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۷۲-۷۶

- اخلاق بهائی، ص ۶۳-۶۷

- حیوة بهائی، ص ۱۹۵-۱۹۹

۳۴- قد حرّم علیکم تقبیل الایادی فی الکتاب هذا ما نهیتم عنه من لدن ربکم العزیز الحکام. لیس لاحد ان یتستغفر عند احد توبوا الی الله تلقآء انفسکم انه لهو الغافر المعطى العزیز التّوّاب.

حرام شده است بر شما بوسیدن دست ها. پیشوایان دینی و علمای اغلب ادیان مختلفه‌ای که امروزه در عالم هستند یکی از شؤون آنها این است که دست خود را در معرض بوسیدن مریدان خود قرار می دهند و منتظرند که مریدهای آنها بیایند و دست آنها را ببوسند. در این امر مبارک می فرمایند دست بوسی قدغن است و در کتاب الهی حرام شده است، بوسیدن دست نفوس به هر عنوانی که باشد. این نهی از طرف پروردگار عزیز و حکم کننده است.

«لیس لاحد ان یتستغفر عند احد»، در شریعت مسیحیان و آئین نصاری این مسأله مورد اجرا و قبول مسیحیان است که می روند نزد کشیشان و پیشوایان مذهبی و گناہانی را که کرده‌اند اقرار می کنند و بعد او با گرفتن وجهی گناہان



خاطی را می بخشد. این امر در شریعت بهائی ممنوع است. می فرمایند جایز نیست برای هیچ کس این که طلب آمرزش بکند از دیگری. «توبوا الی الله تلقاء انفسکم»، همه شما شخصاً پیش خود به خدا توجه کنید و از او طلب آمرزش نمائید. خداوند است که آمرزگار و بخشنده و عزیز و توبه پذیر است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۰۹-۳۱۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۲۹-۴۳۰

۳۵- یا عباد الرحمن قوموا علی خدمة الامر علی شأن لاتأخذکم الاحزان من الذین کفروا بمطلع الايات. لَمَا جاء الوعد و ظهر الموعدو اختلف الناس و تمسک کل حزب بما عنده من الظنون و الاوهام.

ای بندگان خدا، قیام کنید بر خدمت امر الهی بطوری که به هیچ وجه از رفتار معاندین و مخالفین محزون نشوید. بطوری قیام کنید که مسلط نشود بر شما غم‌ها و غصه‌ها از رفتار اشخاصی که به مظهر امر الهی و به مطلع امر ربّانی کافر شده‌اند. شما به خدمت امر قیام کنید و به تبلیغ امر اقدام کنید، بشارت ظهور الهی را به مردم برسانید، دیگر در صدد نباشید که مردم چه می گویند و چگونه رفتار می کنند. اگر رفتار ناهنجاری داشتند، اگر سب و لعنی کردند این مسائل سبب حزن و اندوه شما نشود. شما به انجام وظیفه خود مشغول باشید. «لَمَا جاء الوعد و ظهر الموعدو اختلف الناس»، وقتی که وعده الهی بسر رسید و موعود مقدّس که مژده ظهور او در کتاب مقدّس داده شده بود آشکار شد و خود را معرفی کرد «اختلف الناس» مردم دعوت او را شنیدند مختلف شدند یعنی هر کدام عقیده خاصی پیش گرفتند «و تمسک کل حزب»، هر طایفه و حزبی متمسک شدند «بما عنده من الظنون و الاوهام»، به آنچه از ظنون و اوهام نزد آنان بود. بدیهی است وقتی که ندای الهی در این ظهور مبارک بلند شد هر کسی به عنوانی می خواست خود را از مسؤولیت

این ندا برهاند و حتّی الامکان در صدد بر می آمد که راه چاره‌ای پیدا کند تا بتواند به آن وسیله از امر مبارک اعراض کند. پیشوایان دینی هم افراد را به این کار وادار می کردند و با اوهام و تقلیدی که برای آنها شرح می دادند مردم را از ایمان به مظهر امر محروم می داشتند.

۳۶- من النَّاسِ من یقعد صفّ النّعال طلباً لصدور الجلال قل من انت یا ایّها الغافل الغرّار. و منهم من یدعی الباطن و باطن الباطن قل یا ایّها الکذاب تالله ما عندک أنّه من القشور ترکناها لکم كما تترك العظام للکلاب. تالله الحقّ لو یغسل احد ارجل العالم و یعبد الله علی الادغال و الشّواجن و الجبال و القنان و الشّناخیب و عند کلّ حجر و شجر و مدر و لا یتضوّع منه عرف رضائی لن یقبل ابداً هذا ما حکم به مولی الانام. کم من عبد اعتزل فی جزائر الهند و منع عن نفسه ما احله الله له و حمل الرّیاضات و المشقّات و لم یدکر عند الله منزل الایات. لاتجعلوا الاعمال شرک الامال و لا تحرموا انفسکم عن هذا المأل الذی کان امل المقرّبین فی ازل الازال. قل روح الاعمال هو رضائی و علّق کلّ شیء بقبولی اقرئوا الالواح لتعرفوا ما هو المقصود فی کتب الله العزیز الوهاب. من فاز بحبّی حقّ له ان یقعد علی سریر العقیان فی صدر الامکان و الذی منع عنه لو یقعد علی التراب أنّه یتستعید منه الی الله مالک الادیان.

مردم چند قسم هستند بعضی از مردم علما و پیشوایان دینی هستند که وقتی وارد مجلس می شوند در ردیف کفش کن مجلس یعنی دم در می نشینند، به این امید که مریدان و پیروان آنها به آنها اصرار کنند که از پائین مجلس تشریف ببرند به بالای مجلس بنشینند. این صرف برای این است که حبّ ریاست خود را ارضاء کنند. می فرمایند بعضی اشخاص هستند که می نشینند در «صفّ النّعال»، در ردیف کفش کن مجلس «طلباً لصدور الجلال» برای این که مردم آنها را بکشند به بالای مجلس چون طالب صدر جلال هستند. «قل من انت یا ایّها الغافل الغرّار»، به این طور اشخاص بگو ای مظهر امر تو کیستی، ای بی خبر مغرور، اگر بی خبر

و مغرور نبودی چنین اقدامی نمی کردی و در صدد ریاست و جلب نفوس بر نمی آمدی. دسته دیگر صوفیه و دراویش هستند که مدعی باطن هستند می فرمایند: «و منهم من یدعی الباطن و باطن الباطن»، یک دسته دیگر از مردم اشخاصی هستند که مدعی باطن و باطن باطن هستند. آنها می گویند ما به ظواهر آیات قرآن و ظواهر شریعت الهی کاری نداریم زیرا شریعت دارای ظاهری است و باطنی. ظاهر مال علماء و فقهاست و باطن مخصوص ماست. مائیم که به باطن آیات و باطن باطن و حقیقت مقصود خدا که در ضمن آیات الهی نازل شده آگاه هستیم. اینها خود را اهل باطن می شمارند و مدعی هستند که بر حقایق و اسرار و رموز خلقت کاملاً مطلع هستند. «قل یا ایها الکذاب تالله ما عندک انه من القشور»، به اینها بگو ای مظهر امر، ای دروغگو، تو کیستی که مدعی باطن باطن می شوی؟ آنچه را که تو باطن یا اسرار باطن باطن می شماری به منزله پوست است که ما آن پوست ها را پیش شما ریخته ایم همانطوری که مردم استخوانها را پیش سگها می اندازند. پس شما چه افتخاری دارید یک سلسله اراجیف و اوهام بهم می بافید و به اسم باطن باطن به مردم تحویل می دهید و آنها را در دام ریا و مکر خود مسخر می کنید. شما نیستید مگر یک مشت مردمان دروغگو و آنچه را به اسم باطن یا به اسم اسرار به مردم تحویل می دهید از مطالب مجازی و به منزله پوست میوه است نه مغز میوه.

این نفوسی که در اینجا ذکر می فرمایند همان طور که عرض کردم مقصود صوفیه و رؤسای دراویش هستند که خودشان را از اقطاب و پیشوایان و راهنمای مردم به جاده واقعی می دانند با این که در حقیقت دارای ثمری و اثری و اسرار و رموزی نیستند. داستان ها در کتب تواریخ و کتب اخلاق و حکمت از این نفوس و از مکر و حيله آنها ذکر شده است.

«تالله الحق لو یغسل احد ارجل العالم»، در این آیه جمال قدم حقیقتی را می خواهند بفرمایند که علامت عبودیت کامله و ایمان حقیقی چیست. می فرمایند قسم به خدا اگر کسی بشوید پایهای جمیع اهل عالم را و پرستش کند خدا را در میان جنگلها و در میان راهها و بالای کوهها و بر سر قلّه های کوه و در میان

سنگلاخ ها و پهلوی هر سنگی و هر درختی و هر کلوخی، یعنی اگر کسی تمام عمرش را در این جاهای مختلف به عبادت بگذرانند «و لا یتضوع منه عرف رضائی»، ولی عبادت او مطابق دستور الهی و رضای الهی نباشد «لن یقبل ابداً»، هیچوقت عبادت او قبول نخواهد شد. این است آنچه حکم کرده است به او خداوند مردم.

برای تشریح مطلب باز می فرمایند «کم من عبد اعتزل فی جزائر الهند»، چه بسیار از بندگان خدا که گوشه گیر شده اند در جزیره های هندوستان «ومنع عن نفسه ما احله الله له»، و حرام کرده اند بر خود آنچه را که خدا برای آنان حلال کرده است. مقصود ریاضت کش هائی هستند که از جمیع لذائذ دنیوی چشم پوشیده اند و هرچه را خدا به بندگانش حلال کرده اینها بر خود روانمی دارند به این امید که می خواهند به حقیقت برسند و خودشان را اهل کمال بشمارند. «و حمل الریاضات و المشقات»، چه بسیار ریاضت های سخت را متحمل می شوند «و لم یذکر عندالله»، اما به قدر یک سر سوزن هم پیش خداوندی که نازل کننده آیات است این گونه زحمت ها و ریاضتها پاداشی و قیمتی ندارد. «لا تجعلوا الاعمال شرک الامال»، قرار مدهید ای مردم اعمال خود را دام و تله برای آرزوهایتان. یعنی اگر نماز می خوانید، برای خدا باشد نه برای این که مردم ببینند و به شما احترام کنند. اگر یکی از احکام الهی را انجام می دهید خالص باشد نیت شما، برای این باشد که امر الهی را انجام دهید نه برای این که جلب قلوب کنید و مردم بگویند به به چه آدم خوبی است. قرار ندهید اعمال خود را دام و تله برای آمال و محروم نکنید خود را از مال و مقصدی که جمیع مقرّبین و بندگان نزدیک به خدا آرزو داشته اند. بگو روح اعمال نیک رضای الهی است. اگر خدا از عملی راضی نباشد آن عمل به منزله جسد بی روح است. «قل روح الاعمال هو رضائی و علّق کلّ شیء بقبولی»، هر امری بسته است به این که خداوند آن را قبول کند. پس شما عملی که می کنید ببینید آیا مورد قبول خدا و رضای خدا هست، اگر چنین است خوشا به حالتان و اگر چنین نیست زحمت بیهوده کشیده اید. «اقرئوا اللواح»، الواح الهی را بخوانید تا بشناسید و بدانید که مقصود اصلی در کتب

خداوند عزیز و هاب چه چیز است. کسی، که فائز بشود به محبت من یعنی مظهر امر الهی را بشناسد و مؤمن شود، سزاوار است که بر روی تخت طلا در بالاترین مکان و جای عالم امکان بنشیند یعنی مقام مؤمنین اینقدر بلند است که تمام دنیا باید زیر پای آنها باشد. «و الذی منع»، اما کسی که از رضای الهی و ایمان الهی محروم شد اگر روی خاک بنشیند خاک از شر او به خداوند که مالک ادیان است پناه می برد. بنابراین شخصی که خداشناس است وقتی روی خاک هم می نشیند خاک می گوید خدایا این شر را از من بگردان. پس نتیجه این همه آیات این شد که نباید به گفتار اشخاص حقه باز و اشخاصی که مدعی مقامات مختلفه هستند و بی حقیقت اند گوش داد. همیشه باید دنبال حق رفت حق را شناخت و به رضای او موفق گشت و اوامر او را انجام داد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۷۵-۳۷۷، ۴۳۷-۴۴۵

- اسرار الآثار، ج ۴، ص ۱۹۵

- اخلاق بهائی، ص ۱۲۰-۱۲۷

- حیوة بهائی، ص ۱۰۵-۱۰۹

۳۷- من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر نسل الله بان يؤيده على الرجوع ان تاب انه هو التواب و ان اصر على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه انه شديد العقاب. من يأول هذه الاية او يفسرها بغير ما نزل في الظاهر انه محروم من روح الله و رحمته التي سبقت العالمين. خافوا الله و لا تتبعوا ما عندكم من الاوهام اتبعوا ما يأمركم به ربكم العزيز الحكيم. سوف يرتفع النعاق من اكثر البلدان اجتنبوا يا قوم و لا تتبعوا كل فاجر لئيم. هذا ما اخبرناكم به اذ كنا في العراق و في ارض السّر و في هذا المنظر المنير.

اگر کسی مدعی شود مظهریتی را، یعنی کسی بیاید بگوید من از طرف خدا

هستم پیش از تمام شدن هزار سال کامل، چنین شخصی دروغگو است و به خدا افترا می زند. از خدا می طلبیم که او را مؤید کند که از گفته خود برگردد و از گناه خود توبه کند. اگر چنین مدعی باطلی توبه کرد خداوند توبه پذیر است. «و ان اصر علی ماقال» و اگر بر آنچه گفته بود اصرار کرد و از ادعای خود برنگشت بر او برانگیخته می شود از طرف خدا شخصی که به او البته رحم نخواهد کرد. خداوند عذابش بسیار شدید است. «من یاوّل هذه الایة»، هر کس تأویل کند این آیه را یعنی برای این آیه معنی دیگری غیر از آنچه در ظاهر است قرار بدهد یا آن را تفسیر کند به غیر آنچه در ظاهر ظاهر نازل شده است چنین شخصی از روح رحمت خدا محروم است و از عنایت خدا که تمام اهل عالم را فراگرفته است نصیبی نخواهد داشت. این تأکید برای این است که تا قبل از هزار سال احدی نمی تواند بیاید و مدعی مظهریت بشود، خود را من عند الله معرفی کند و واضح شریعت جدید و کتاب جدید بشود. البته این وعده هست که مظهري خواهد آمد ولی بعد از هزار سال، تازه بعد از هزار سال مسلم نیست که فوراً بیاید شاید دوهزار سال سه هزار سال طول بکشد. کسی واقعیت این قضایا را نمی داند جز خداوند متان.

لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء در این خصوص هست که در کتاب مائده آسمانی (جلد ۲ صفحه ۷۷ و ۸۴) ذکر شده است. اگر آن را مطالعه بفرمائید با حقیقت این آیه و رموزی که در آن مستور است آشنا خواهید شد. خلاصه تا هزار سال نگذشته هر کس بیاید هر ادعائی بکند و هر مقامی را به خود نسبت بدهد احبای الهی نباید به او توجه کنند و باید بدانند که او دروغگو است و به خدا افترا زده است. «خافوا الله»، ای مردم از خدا بترسید «و لا تتبعوا ما عندکم من الاوهام» و اوهامی را که اسیر او هستید پیروی نکنید. «اتبعوا ما یأمرکم به ربکم العزیز الحکیم»، پیروی کنید آنچه را که پروردگار عزیز و حکیم شما را به آن امر میکند.

برای این که این مسأله را مؤکد کنند این آیه را می فرمایند: «سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان». می فرمایند ما به شما گفتیم که هر کس قبل از هزار

سال ادعای مظهریت بکند دروغگو است. بنابراین این را هم به شما می گوئیم که عنقریب صدای مردمان فریب دهنده و مدعیان کاذب از بسیاری از شهرها بلند می شود. اجتناب کنید ای مردم از اینگونه مدعیان کاذب و پیروی نکنید هر شخص زشت کار و پستی را. این مطلب یعنی ظهور اهل نفاق و مدعیان باطل مطلبی بود که «اخبرناکم به اذ کنا فی العراق»، وقتی در بغداد بودیم به شما خبر دادیم. «و فی ارض السّر» در ادرنه هم که بودیم باز در ضمن الواح به شما خبر دادیم. «و فی هذا المنظر المنیر»، الآن هم که مظهر امر الهی در سجن اعظم عکا است باز به شما این مسأله را تذکر می دهد که مواظب باشید. عنقریب مدعیان باطل آشکار خواهند شد مبادا مبادا فریب آنها را بخورید. عراق مقصود بغداد است. ارض سر ادرنه است. مقصود از منظر منیر سجن اعظم عکا است که کتاب اقدس در آنجا نازل شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، جلد ۴، ص ۲۵۷ - ۲۵۹ و ۴۲۰ - ۴۲۸

۳۸- یا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سماء هیکلی لا تضطربوا قوموا علی نصره امری و ارتفاع کلمتی بین العالمین. انا معکم فی کل الاحوال و ننصرکم بالحق انا کنا قادرین. من عرفنی یقوم علی خدمتی بقیام لا تقعه جنود السموات و الارضین.

ای مردم روی زمین، زمانی که غروب کرد آفتاب جمال من و پوشیده شد آسمان هیکل من یعنی وقتی که صعود واقع شد «لا تضطربوا»، مضطرب و پریشان احوال مشوید. قیام کنید بر نصرت و یاری امر من و اقدام کنید برای ارتفاع کلمه و شریعت من در بین اهل دنیا. «انا معکم فی کل الاحوال و ننصرکم بالحق انا کنا قادرین»، ما با شما هستیم در جمیع احوال و یاری می کنیم شمارا به حق و راستی. همانا ما قادر و توانا هستیم بر نصرت بندگان خود.

«من عرفنی يقوم على خدمتی بقیام لاتقعه جنود السموات و الارضین»، هر کس مرا بشناسد علامت شناسائی من در او این است که قیام بکند بر خدمت امر به قیامی که نتواند او را بنشانند لشکرهای آسمانها و زمینها. یعنی اگر کسی از روی معرفت کامل به نصرت امر من قیام بکند هیچ کس در عالم نمی تواند مانع او بشود و او را از این عمل باز بدارد.

۳۹- انّ النَّاسَ نیام لو اتبهوا سرعوا بالقلوب الی الله العلیم الحکیم. و نبذوا ما عندهم و لو کان کنوز الدنیا کلّها لیذکرهم مولا هم بکلمة من عنده كذلك ینبئکم من عنده علم الغیب فی لوح ما ظهر فی الامکان و ما اطلع به الا نفسه المهیمنة علی العالمین. قد اخذهم سکر الهوی علی شأن لایرون مولی الوری الذی ارتفع ندائه من کلّ الجهات لا اله الا انا العزیز الحکیم.

مردم همه خوابیده اند یعنی به خواب غفلت گرفتارند. اگر بیدار بودند و اگر متبّه شوند «سرعوا بالقلوب»، می شتابند با دلهای خود «الی الله العلیم الحکیم»، به جانب خداوند دانای پر از حکمت. «و نبذوا ما عندهم» و آنچه را که دارند از اموال و سایر شؤون همه را رها می کنند. «و لو کان کنوز الدنیا کلّها لیذکرهم مولا هم بکلمة من عنده»، تمام دارائی و گنج های دنیا را حاضرند نثار بکنند تا ذکر بکنند نام آنها را مولی و خداوند آنها به یک کلمه از طرف خودش.

«کذلك ینبئکم من عنده علم الغیب فی لوح ما ظهر فی الامکان و ما اطلع به الا نفسه المهیمنة علی العالمین»، این چنین خبر می دهد به شما کسی که در نزد او علم غیب است و آن علم غیب در لوحی نوشته شده است که آن لوح ظاهر نشده است در عالم امکان و کسی از او اطلاع ندارد مگر ذات مقدّس مظهر موعود الهی که مسلط است بر جمیع اهل عالم. «قد اخذهم سکر الهوی علی شأن لایرون مولی الوری»، مسلط شده است بر مردم مستی هوی و هوس بطوری که نمی توانند ببینند خداوند آفریدگار مردم را. «الذی ارتفع ندائه من کلّ الجهات»، آن خداوندی که بلند شده است صدای او از جمیع اطراف و این کلمه از لسان مبارکش جاری



است که می فرماید: «لا اله الا العزیز الحکیم»، نیست خدائی مگر من که دارای عزّت و دارای حکمت هستم.

۴۰- قل لا تفرحوا بما ملکتموه فی العشیّ و فی الاشراق یملکه غیرکم كذلك ینخبّرکم العلیم الخبیر. قل هل رأیتم لما عندکم من قرار او وفاء لا و نفسی الرّحمن لو انتم من المنصفین. تمرّ ایام حیوتکم كما تمرّ الاریاح و یطوی بساط عزّکم كما طوی بساط الأوّلین. تفکروا یا قوم این ایامکم الماضیه و این اعصارکم الخالیة طویبى لا یّام مضت بذكر الله و لاوقات صرفت فی ذکره الحکیم. لعمری لا تبقی عزّة الاعزّاء و لا زخارف الاغنیاء و لا شوکة الاشقیاء سیفنی الکلب کلّمه من عنده انه لهو المقتدر العزیز القدير. لا ینفع النّاس ما عندهم من الاثاث و ما ینفعهم غفلوا عنه سوف ینتبهون و لا یجدون مافات عنهم فی ایام ربّهم العزیز الحمید. لو یعرفون ینفقون ما عندهم لتذکر اسمائهم لدى العرش الا انهم من المیتین.

بگو ای مردم مسرور نشوید به اموالی که مالک آن هستید در شبانگاه و صبح روز بعد مالک آن اموال می شود کسی که غیر از شماست. «کذلک ینخبّرکم العلیم الخبیر، اینطور به شما خبر می دهد خداوندی که داناست. بسا اشخاصی که مثلاً امروز دارای ثروت و مکنت هستند شب را با سرور و خوبی و خوشحالی بسر می برند و صبح روز بعد می بینید که به حیاتشان خاتمه داده شده است. وراثت می ریزند اموال را غارت می کنند و ابداً و اصلاً بیاد او هم نخواهند بود. «قل هل رأیتم لما عندکم من قرار او وفاء لا و نفسی الرّحمن لو انتم من المنصفین». بگو ای مردم در اموالی که پیش شما جمع شده است قراری و ثباتی هست و اطمینانی دارید به این که ثروت دنیا برای شما همیشه باقی می ماند؟ نه قسم به ذات مقدّس خدا اگر شما از اشخاص منصف باشید بقول شاعر.

فیوم عند عطار و یوم عند بیطار

هر روز دنیا دور سر کسی می چرخد و هر روز جام سعادت و خوشبختی دنیا

بنام کسی مخصوص پر و خالی می شود. «تمرّ ایّام حیوتکم کما تمرّ الاریاح»، می گذرد به تندی و به سرعت ایّام زندگی شما به همان سرعتی که بادهای شدید می وزد. «و یطوی بساط عزّکم کما طوی بساط الاوّلین»، برچیده خواهد شد بساط عزّت شما، به حیات شما خاتمه داده خواهد شد همانطوری که پیچیده شد و از هم گسیخت دوران زندگانی گذشتگان و بساط نفوسی که قبل از شما بودند.

«تفکروا یا قوم این ایّامکم الماضیة و این اعصارکم الخالیة». ای مردم دنیا درست فکر کنید ببینید ایّام گذشته شما کجاست سالها و قرون سابقه و خالیه کجا رفتند یعنی ایّام عمر شما یا نفوسی که قبل از شما بودند آن ایّام آن ساعات آن دقائق کجا رفتند. «طوبی لایّام مضت بذکرالله»، خوشا به حال ایّامی که به ذکر الهی بگذرد و «لاوقات صرفت فی ذکره الحکیم» و خوشا به حال اوقات و ساعاتی که صرف بشود به ذکر خداوندی که دارای حکمت است. یعنی پربهترین ایّام زندگانی انسان آن ایّامی است که به ذکر الهی و خدمت امر الهی مشغول باشد و بقیّه عمر او به هر کاری اقدام کند جز ضرر و زیان و خسران چیزی به او نخواهد رسید. «لعمری لا تبقى عزّة الاعزّاء»، قسم به جان خودم که باقی نمی ماند عزّت اشخاصی که دارای عزّت اند و «لازخارف الاغنیاء و لا شوکة الاشقیاء»، باقی نخواهد ماند قدرت و عظمت اشخاص متمکار. «سیفنی الکلب بکلمة من عنده»، بزودی فانی خواهند شد همه به یک کلمه از طرف خداوند. «انه لهو المقتدر العزیز القدیر»، خداوند توانا و با عزّت و قدرت است.

«لا ینفع النّاس ما عندهم من الاثاث»، نفعی به حال مردم ندارد آنچه را که از ثروت و مکت و اسباب و اثاثیه دنیا دارا هستند. «ما ینفعهم غفلوا عنه»، مردم از آنچه که به حال آنها نافع است متأسّفانه غافلند یعنی دنیا که به درد آنها نمی خورد آنرا می گیرند و کلمه الهی و نصرت امر الهی را که به درد آنها می خورد از آن غافل هستند. «سوف ینتبهون و لا یجدون مافات عنهم فی ایّام ربهم العزیز الحمید»، عنقریب بیدار می شوند از این خواب غفلت اما در آن روز نمی توانند ببینند آنچه را که از دست آنها رفته است در روزگار پروردگار آنها که دارای

عزّت و دارای حمد و ستایش است. «لو يعرفون ینفقون ما عندهم لتذکر اسمائهم لدی العرش الا انهم من المیتین»، اگر مردم بی خبر می دانستند که چه خبر است همانا انفاق می کردند آنچه را که دارا هستند در راه خدا برای این که نام آنها از قلم الهی ذکر بشود. در نزد مظهر امر این گونه نفوس دارای حیات نیستند بلکه در زمره مردگان محسوب اند.

۴۱- من الناس من غرّته العلوم و بها منع عن اسمی القیوم و اذا سمع صوت النّعال عن خلفه یری نفسه اکبر من نمرود قل این هو یا ایها المردود تالله انه لفی اسفل الجحیم. قل یا معشر العلماء أما تسمعون صریر قلمی الاعلی و أما ترون هذه الشمس المشرقة من الافق الابهی الی ما عتکفتم علی اصنام اهو انکم دعوا الاوهام و توجّهوا الی الله مولاکم القدیم.

بعضی از مردم به علوم ظاهری که تحصیل کرده اند مغرورند. «و بها منع عن اسمی القیوم» و به علت علمی که کسب کرده اند از شناسائی مظهر امر الهی در ایام ظهور او محروم می مانند یعنی علم و دانش آنها سبب می شود که غرور پیدا کنند و به حقّ جلّ جلاله توجّه نکنند.

این نفوس عبارت از پیشوایان دینی هستند. «و اذا سمع صوت النّعال عن خلفه یری نفسه اکبر من نمرود»، وقتی که این نفوس و پیشوایان که مغرور به علوم هستند و از خدا غافل اند صدای کفش مریدان خود را از پشت سر خود می شنوند باد می کنند و خیال می کنند که از نمرود هم بالاترند. «قل این هو یا ایها المردود»، بگو ای کسی که مغروری و خیال می کنی نمرود هستی آن نمرود سابق کجا رفت. «تالله انه لفی اسفل الجحیم»، قسم به خدا نمرود سابق در اعماق جهنّم اسیر است و توهم همان مقام و رتبه را دارا هستی. این طرز رفتار زاهدان ریائی و پیشوایان دینی است برای این که مردم را گمراه کنند و از آنها استفاده بکنند، در ظاهر متظاهر به تقوی می شوند و خود را از اشخاص صالح و عالم و بزرگوار در پیش مردم معرفی می کنند. شئون ظاهرشان خیلی مرتّب و منظم

است و بطوری جلوه می کنند که مردم خیال می کنند اینها همیشه به ذکر و ثنای الهی مشغول اند با این که در حقیقت از خدا غافل اند و آنچه را که ندارند روحانیت و حیات دل و معنویت است.

در باره اینها خیلی از نفوسی که دارای فضل و کمال بوده اند از شعرا و عرفا و فلاسفه و بزرگان صحبت ها کرده اند و سخنانی در باره آنها گفته اند و حقیقت حال آنها را واضح و آشکار کرده اند. از جمله یکی از شعرای معاصر با ناصرالدین شاه که بسیار فصیح و بلیغ و دانشمند بوده میرزا حبیب الله شیرازی متخلص به قآنی است. این شخص در باره این نفوس که پیشوا و متظاهر و ریاکار بوده اند در ضمن قصاید و اشعار خود اشارات و کنایاتی دارد که بسیار ملیح و بانمک است. در اینجا به مناسبت آیه ای که مورد بحث است ابیاتی از یکی از قصیده های مشهور و مفصل و بسیار فصیح او را می خوانم:

<p>ای دوست حدیثی عجبت باز نمایم دی واعظکی آمد در مسجد جامع چشمیش بسوی چپ و چشمی بسوی راست زانسان که خرامد به رسن مرد رسن باز در محضر عام آمد و تجدید وضو کرد وز آب به بینی زدن و مضمضه او باری بشیستان شد و در صف نخستین فارغ نشده خلق ز تسلیم و تشهد وانگه بسر و گردن و ریش و لب و بینی کای قوم سر خار بیابان که کند تیز وان گرز گران را که سپردست بخشخاش بر جیب شقایق که نهاد تکمه یاقوت والقصه بترسید ز غوغای قیامت وان کژدم و ماران که چینند و چنانند و آن گرز آتش که زند بر سر عاصی زان موعظه مردم همه از هول قیامت</p>	<p>از حال یکی واعظ محتال فسونگر چون برف همه جامه سفید از پا تا سر تا خود که سلامش کند از منعم و مضطر آهسته خرامیدی و موزون و موقر زانسان که بود قاعده در مذهب جعفر گر می به دهم شرح دراز آید دفتر بنشست و قرآن خواند و بجنباند همی سر برجست چو بوزینه و بنشست به منبر بس عشوه بیاورد و چنین کرد سخن سر وان بعره بز را که کند گرد به مبعر وان قامت موزون ز کجا یافت صنوبر بر تارک نرگس که نهاد قاب مُزَعفر فی الجملة بپرسید ز هنگامه محشر نیش و دمشان تیزتر از ناچخ و خنجر آن لحظه که در قبر نکیر آید و منکر گریان و من از خنده چو گل بارخ احمر</p>
--	--

خندیدم و خندیدم از بهر خدا بود زیرا که بُد آن موعظه مکذوب و مزور

باری این بیان مبارک که می فرمایند «اذا سمع صوت النعال عن خلفه یری نفسه اکبر من نمرود» کاملاً مبین احوال ریاکاری و طاعات فروشی اینگونه نفوس است. چون اینها مردم ریاکاری بودند باز حقّ جلّ جلاله به مردم تذکر می دهد و به خود این علماء و پیشوایان متظاهر هم تذکر می فرماید به این بیان «قل یا معشر العلماء أما تسمعون صریر قلمی الاعلی و أما ترون هذه الشمس المشرقة من الافق الابهی الی ماعتکتم علی اصنام اهوائکم دعوا الاوهام و توجّهوا الی الله مولاکم القدیم»، ای گروه علماء آیا نمی شنوید صدائی را که از این قلم الهی مرتفع است و آیا نمی بینید آفتابی را که از افق مشیت الهی می تابد؟ تا کی در پای بت های نفس و هوای خود معتکف هستید؟ دست از این بت پرستی ها بردارید از نفس و هوی بگذرید و به مظهر امر الهی توجه کنید. «دعوا الاوهام»، اوهام را رها کنید و «توجّهوا الی الله مولاکم القدیم»، به خداوندی توجه کنید که مولای شما و آفریدگار شماست و به تمام معنی از همه کس بی نیاز است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۰۸ - ۳۲۰

۴۲- قد رجعت الاوقاف المختصة للخیرات الی الله مظهر الایات لیس لاحد ان یتصرف فیها الا بعد اذن مطلع الوحی و من بعده یرجع الحکم الی الاغصان و من بعدهم الی بیت العدل ان تحقّق امره فی البلاد لیصرفوها فی البقاع المرتفعة فی هذا الامر و فیما امروا به من لدن مقتدر قدیر. و الا ترجع الی اهل البهاء الذین لایتکلمون الا بعد اذنه و لایحکمون الا بما حکم الله فی هذا اللوح اولئک اولیاء النّصر بین السّموات و الارضین. لیصرفوها فیما حدّد فی الكتاب من لدن عزیز کریم.

اگر کسی در عالم بهائی ملکی را برای امر خاصی وقف کند زمام امور این اوقاف راجع به مظهر امر است تا وقتی که صعود واقع نشده است. به بیان دیگر اوقاف مختصه به خیرات زمام امورش بر می گردد بطرف خداوندی که ظاهر کننده آیات است. «لیس لاحد ان یتصرف فیها» هیچ کس حق ندارد در این اوقاف تصرف کند «الّا بعد اذن مطلع الوحی» مگر این که از جمال مبارک اجازه داشته باشد. «و من بعده»، یعنی پس از اینکه صعود واقع شد «یرجع الحکم الی الاغصان»، بر می گردد حکم این اوقاف یعنی زمام این امور به دست اغصان سپرده می شود. مقصود از اغصان در اینجا حضرت غصن اعظم عبدالبهاء مبین آیات الهی هستند که بعد از جمال مبارک زمامدار امور بودند. «و من بعدهم الی بیت العدل ان تحقّق امره فی البلاد»، پس از اغصان یعنی پس از مبین آیات زمام امور اوقاف مختصه راجع می شود به بیت العدل اعظم اگر تشکیل و امرش در بلاد محقق شده باشد.

منافع این اوقاف مختصه را باید صرف بکنند «فی البقاع المرتفعة فی هذا الامر» درباره بقعه ها و اماکن متبرکه ای که در این امر مبارک موجود هست یعنی آنها را نگذارند خراب بشود و آنها را تعمیر بکنند.

«و فیما امروا به من لدن مقتدر قدیر» و نیز در آمد و منافع این اوقاف مختصه را اعضای بیت العدل صرف بکنند در سایر اموری که خداوند به آنها امر کرده است. اما چنانچه بیت العدل هنوز تشکیل نشده بود «و الّا ترجع الی اهل البهء» زمام اوقاف مختصه و مخارج آن به عهده اهل بهاء است. حضرت عبدالبهاء در لوحی صریح می فرمایند که مقصود از این «اهل بهاء» محافل روحانی هستند که در بلاد قبل از تشکیل بیت العدل اعظم زمامدار امور روحانی جامعه بهائی هستند.

این «اهل البهء» یعنی اعضای محافل روحانی کسانی هستند که «لا یتکلّمون الّا بعد اذنه»، در نهایت خلوص و بندگی جز مطابق اوامر الهی به چیز دیگری تکلم نمی کنند. «ولا یحکمون الّا بما حکم الله»، حکمی نمی کنند مگر مطابق آنچه خداوند حکم کرده است «فی هذا اللوح»، در این کتاب اقدس. «اولئک

اولیاء النَّصْر بَیْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِیْنَ»، اهل البهائت نفوس خالصهٔ مخلصه‌ای هستند که پیشوایان امت هستند در بین سموات و ارضین. «لیصرفوها فیما حدّد فی الکتاب» منافع این اوقاف مختصّه را «اهل البهائت» باید صرف بکنند در مسائلی که در کتاب الهی از طرف خداوند عزیز و کریم تعیین شده است.

امروز بیت العدل اعظم الهی در عالم تشکیل شده و این مرجع منصوص و معصوم به عصمت موهوبه زمامدار امور روحانیّه اهل بهاء است. البتّه داستان اوقاف مختصّه و سایر شؤون مربوط به آن همه راجع به بیت العدل اعظم الهی است. این نفوس مقدّسه امروز می کوشند که مطابق دستور الهی در جمیع موارد و در مسألهٔ اوقاف مختصّه نیز آنطور که حقّ فرموده است رفتار کنند.

سایر منابع مطالعه در بارهٔ مبحث فوق:

- گنجینهٔ حدود و احکام، ص ۲۲۱ - ۲۲۲

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۸ - ۲۶۹

۴۳- لا تجزّوا فی المصائب و لا تفرحوا ابتغوا امراً بین الامرین هو التذکر فی تلك الحاله و التنبّه علی ما یرد علیکم فی العاقبه كذلك ینبئکم العلیم الخبیر.

وقتی مصیبتی برای شما پیش می آید مثلاً یکی از بین شما صعود می کند نه جزع و بی تابی کنید و نه خوشحال شوید. یعنی در موقع وقوع مصائب نباید بی تابی کنید، داد و فریاد کنید، خراش بصورت بدهید و نه خوشحال بشوید و اظهار سرور کنید. «ابتغوا امراً بین الامرین»، حالتی و امری را که بین این دو امر است یعنی بین جزع و فرح است آن را باید برای خود در حین نزول مصائب انتخاب کنید و آن حالت عبارت از تذکر است. در آن حال که می بینید کسی از میان شما صعود کرده باید متذکر و متنبّه بشوید که این روز برای شما هم هست و این حالت برای شما هم پیش خواهد آمد روزی می آید که شما هم از این جهان خواهید رفت و به جزای اعمال خودتان اعمّ از خوب یا بد در عالم دیگر خواهید رسید. این

حالت تذکر بهترین حالتی است که از صعود دوستان و بندگان خدا در این عالم برای انسان حاصل می شود. از این جهت است که محافلی که بنام متصاعدین الی الله گرفته می شود در اصطلاح امری به نام «محافل تذکر» نامیده می شود. یعنی نفوسی که در این انجمن ها بیاد متصاعدین الی الله مجتمع می شوند در آن حالت متذکر می شوند که این روز و این هنگام برای آنها هم پیش خواهد آمد. «هو التذکر فی تلك الحالة و التنبه علی ما یرد علیکم فی العاقبة»، متذکر شوید و متنبه شوید که این حالت برای شما در عاقبت کار پیش خواهد آمد. «كذلك ینبئکم العلیم الخبیر». اینطور به شما خبر می دهد خداوندی که عالم و داناست.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۴۵ - ۱۴۶

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۹ - ۱۳۸

۴۴ - لاتحلّقوا رؤسکم قد زینها الله بالشعر و فی ذلك لایات لمن ینظر الی مقتضیات الطبیعة من لدن مالک البریة انه لهو العزیز الحکیم. و لا ینبغی ان یتجاوز عن حد الاذان هذا ما حکم به مولی العالمین.

سرهای خود را نتراشید زیرا خداوند زینت داده است سرهای شما را به مو و در خلقت مو و زینت دادن سرها به مو نشانه ها و اسرار و رموزی است برای کسانی که نظر می کنند به مقتضای طبیعت. این موهبت از طرف خداوندی به خلق داده شده است که مالک بریه است، صاحب مردم است و نیست خدائی به جز او که عزیز و حکیم است. بعضی از مردم هستند که سرشان را بکلی می تراشند و هیچ اثری از مو در آن باقی نمی گذارند. می فرمایند این کار را نکنید زیرا اگر مو زائد بود طبیعت که نماینده قدرت الهی است در سر انسان این مو را ایجاد نمی کرد. این یک رمزی است و دارای محسنات بسیاری است که از جمله حفظ حرارت غریزه و طبیعیه مغز انسان است. ضمناً یک دسته هم هستند مثل درویش ها که



موهایشان را می گذارند خیلی بلند می شود و گیسو دارند. می فرمایند اینطور هم نباشد، نه تفریط کنید که به کلی موی سر را بتراشید و نه افراط کنید که بگذارید موها مثل قلندرها بلند بشود. «و لا ینبغی ان یتجاوز عن حد الاذان». موها را نگذارید از حد لاله گوش پائین تر برود یعنی گیسوان بلند نداشته باشید. «هذا ما حکم به مولی العالمین». این است امری که خداوندی که پیشوای اهل عالم است به آن حکم می کند. این حکم مال مردان است زیرا مردان بودند که در عالم اسلام سر می تراشیدند و هم آنها بودند که گیسو می گذاشتند. این حکم متوجه به نسوان نیست.

سایر منابع مطالع در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۱۳ - ۳۱۴

- امر و خلق، ج ۳، ص ۶۸ - ۷۱

۴۵- قد کتب علی السارق النقی و الحبس و فی الثالث فاجعلوا فی جبینہ علامه يعرف بها لئلا تقبله مدن الله و دیاره ایاکم ان تأخذکم الرأفة فی دین الله اعملوا ما امرتم به من لدن مشفق رحیم. انا ربیناکم بسیاط الحکمة و الاحکام حفظاً لانفسکم و ارتفاعاً لمقاماتکم كما یربى الاباء ابناءهم لعمری لو تعرفون ما اردناه لکم من اوامرنا المقدسة لتفدون ارواحکم لهذا الامر المقدس العزیز المنیع.

اگر کسی دزدی کند جزایش این است که او را از شهر بیرون کنند، در زندان بیندازند و اگر مرتبه سوم دزدی کرد «فاجعلوا فی جبینہ»، قرار بدهید در پیشانی او «علامه يعرف بها»، نشانه‌ای که به آن نشانه همه او را بشناسند که او دزد است. «لئلا تقبله مدن الله و دیاره» تا این که شهرها و آبادی های خداوند او را قبول نکنند. به محض این که صاحب این نشانه صاحب این داغ پیشانی وارد هر آبادی بشود مردم بدانند که او دزد است. «ایاکم ان تأخذکم الرأفة فی دین الله»، مبدا نسبت به کسی که دست به دزدی زد رأفت و محبتی به خرج بدهید محبت و

لطف سبب نشود که حکم الهی مجری نشود. «اعملوا ما امرتم به من لدن مشفق رحیم»، هر چه را خداوند مهربان و پر از محبت و دوستی به شما امر می کند آنرا کاملاً عمل کنید. «أنا ربيناكم بسياط الحكمة و الاحكام»، ما شما را تربیت می کنیم به تازیانة های حکمت و احکام و فروعی که برای شما قرار می دهیم «حفظاً لانفسکم». نتیجه این احکام این است که شما از بلاها و آفات محفوظ می مانید. «و ارتفاعاً لمقاماتکم» و مقامات شما از حیث روح و جسم ترقی می کند و کمال می یابد. ما شما را تربیت می کنیم «كما یربى الآباء ابناً لهم» همانطوری که پدران مهربان پسران خودشان را تربیت می کنند. «لعمری لو تعرفون ما اردناه لکم من اوامرنا المقدسة لتفدون ارواحکم لهذا الامر المقدس العزیز المنیع». قسم به جان خودم اگر بدانید که ما از نشر این احکام و وضع این اوامری که برای شما تشریح می کنیم چه مقصودی داریم همانا فدا می کنید جان های خود را در راه این امری که مقدس و عزیز و بلند مرتبه است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۱۵-۱۳۸

- امر و خلق، ج ۳، ص ۵۰۴-۵۰۷

- حیوة بهائی، ص ۱۴۸-۱۵۳

۴۶- من اراد ان يستعمل اوانی الذهب و الفضة لا بأس علیه ایاکم ان تنغمس ایدیکم فی الصّحاف و الصّحان خذوا ما یكون اقرب الی اللطافة انه اراد ان یراکم علی اداب اهل الرضوان فی ملکوته المتنع المنیع. تمسکوا باللطافة فی کلّ الاحوال لئلا تقع العیون علی ماتکرهه انفسکم و اهل الفردوس و الذی تجاوز عنها یحبط عمله فی الحین. و ان کان له عذر یعفو الله عنه انه لهو العزیز الکریم.

علمای اسلام می گویند که در ظروف طلا و نقره نمی شود اکل و شرب کرد. استادشان به این آیه قرآن است که می فرماید: «و الذین یکنزون الذهب و الفضة

و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم»<sup>۱۵</sup>

می فرمایند آنهایی که طلا و نقره را احتکار می کنند و در راه خدا خرج نمی کنند روز قیامت که می شود خداوند آنها را به عذاب الیم مجازات خواهد نمود. بر اساس این آیه مسلمین ظرف طلا و نقره نمی ساختند زیرا می گفتند به منزله احتکار است و چون خدا احتکار یعنی نگهداری و خرج نکردن طلا و نقره را نهی فرموده پس ساختن ظروف برای اکل و شرب از طلا و نقره حرام است و در آنها خوردن و آشامیدن هم حرام است. در اینجا این حکم رفع شده است یعنی اجازه فرموده اند «من اراد ان یتعمل اوانی الذهب و الفضة لا بأس علیه»، اگر کسی خواسته باشد استعمال کند ظرفهای طلا و نقره را هیچ حرج و گناهی بر او نیست. پس بهائی می تواند در ظرف طلا و نقره غذا بخورد.

اما در باره خوردن غذا جمال مبارک می فرمایند: «ایاکم ان تنغمس ایادیکم فی الصحاف و الصحان»، مبدا دستهایتان را فرو بکنید در بشقابها یا در قدحها و کاسه ها. «خذوا ما یكون اقرب الی اللطافة»، رفتار کنید به آن نحوی که به لطافت و پاکیزگی نزدیکتر است. «انه اراد ان یراکم علی آداب اهل الرضوان» خدا می خواهد رفتار شما را که مانند مردمان بهشتی است ببیند یعنی نظیف، لطیف و پاکیزه. باری خدا می خواهد شما را مشاهده کند به آداب اهل رضوان در ملکوت بلند و رفیع خودش. «تمسکوا باللطافة فی کل الاحوال»، در جمیع احوال به لطافت و پاکیزگی متمسک باشید. «ثلا تقع العیون علی ما تکرهه انفسکم و اهل الفردوس»، همیشه نظیف باشید تا این که چشم های شما نیفتد بر چیزهایی که مکروه است در نظر شما و در نظر اهل فردوس یعنی در نظر ارواح مجرد و نفوس مخلصه. «و الذی تجاوز عنها»، اگر کسی از لطافت و پاکیزگی و ظرافت چشم بپوشد «یحبط عمله فی الحین» هر عملی را انجام بدهد در نزد خدا مردود می شود و قابل قبول نیست. این حکم البته برای اشخاصی است که بتوانند از عهده بر آیند. «وان کان له عذر یعفو الله عنه». اگر کسی عذری داشت و نتوانست بطور کامل مراعات نظافت و لطافت را بکند خدا از او در می گذرد. «انه لهو العزیز الکریم»،

۱۵ قرآن مجید، سوره توبه (۹)، آیه ۳۳

خدا هم عزیز است و هم کریم.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۷۷ - ۸۵

- حیوة بهائی، ص ۱۶۷ - ۱۷۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۷۱ - ۷۴

- حیوة بهائی، ص ۱۶۷ - ۱۷۳

۴۷- لیس لمطلع الامر شریک فی العصمة الكبرى انه لمظهر يفعل مايشاء في ملكوت الانشاء قد خص الله هذا المقام لنفسه و ما قدر لاحد نصيب من هذا الشأن العظيم المنيع. هذا امر الله قد كان مستوراً في حجب الغيب اظهرناه في هذا الظهور و به خرقتا حجاب الذين ما عرفوا حكم الكتاب و كانوا من الغافلين.

برای مظهر امرالله شریکی در عصمت کبری نیست. مقصود از عصمت کبری این است که مظهر امرالله هرچه بفرماید و هر عملی انجام دهد و هر دستوری بدهد در همه احوال مصون از اشتباه و خطا و اضطراب در قول و فعل است. هیچ کس حقّ این که در باره او امر الهیه چون و چرا کند ندارد. عصمت کبری عصمت ذاتی حقّ است یعنی به هیچوجه از ذات حقّ انفکاک ندارد و اوامر و احکامی را که می فرماید عین حقیقت و صدق محض و مصون از خطا است و اگر کسی چون و چرا کند ناشی از نقص ذاتی آن شخص معترض است. این عصمت کبری اختصاص به مظهر امرالله دارد و به هیچ وجه من الوجوه در سایر نفوس پیدا نمی شود. سایرین دارای عصمت هم اگر باشند دارای عصمت موهوبی هستند. یعنی عصمت آنها عصمت ذاتی نیست. عصمت کبری عبارت از این است که حقّ جلّ جلاله یعنی مظهر امرالله مظهر يفعل مايشاء است در ملکوت انشاء. هرچه می خواهد می گوید، هر دستوری را که اراده بفرماید می فرماید و هرچه را بخواهد انجام می دهد و جمیع اهل عالم محکوم هستند به این که اوامر

و احکام او را قبول کنند. هیچ کس در مسأله عصمت کبری با ذات حق شریک و سهم نیست. جمال قدم در الواح مختلفه از جمله در آیات و بیاناتی که در لوح معروف اشراقات است این مطلب را تشریح فرموده‌اند. برای این که مطلب خوب واضح بشود در این مقام بیان حضرت عبدالبهاء را از کتاب مفاوضات (ص ۱۲۹ - ۱۳۲) نقل می‌نمائیم.

«بدانکه عصمت بر دو قسم است عصمت ذاتیه و عصمت صفاتیّه و همچنین سائر اسماء و صفات مثل علم ذاتی و علم صفاتی. عصمت ذاتیه مختصّ به مظهر کلی است زیرا عصمت لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی از شیء انفکاک نجوید. شعاع لزوم ذاتی شمس است و انفکاک از شمس نکند، علم لزوم ذاتی حق است از حق انفکاک ننماید، قدرت لزوم ذاتی حق است از حق انفکاک نکند اگر قابل انفکاک باشد حق نیست، اگر شعاع از آفتاب انفکاک کند آفتاب نیست. لهذا اگر تصوّر انفکاک در عصمت کبری از مظاهر کلیّه گردد آن مظهر کلی نیست و از کمال ذاتی ساقط. اما عصمت صفاتی لزوم ذاتی شیء نه بلکه پرتو موهبت عصمت است که از شمس حقیقت بر قلوب بتابد و آن نفوس را نصیب و بهره بخشد. این نفوس هر چند عصمت ذاتی ندارند ولی در تحت حفظ و حمایت و عصمت حق اند یعنی حق آنان را حفظ از خطا فرماید. مثلاً بسیاری از نفوس مقدّسه مطلع عصمت کبری نبودند ولی در ظلّ حفظ و حمایت الهیه از خطا محفوظ و مصون بودند زیرا واسطه فیض بین حق و خلق بودند اگر حق آنان را از خطا حفظ نفرماید خطای آنان سبب گردد که کلّ نفوس مؤمنه به خطا افتند و بکلی اساس دین الهی بهم خورد و این لایق و سزاوار حضرت احدیت نه. ما حصل کلام این که عصمت ذاتیه محصور در مظاهر کلیّه و عصمت صفاتیّه موهوب هر نفس مقدّسه. مثلاً بیت العدل عمومی اگر به شرائط لازمه یعنی انتخاب جمیع ملت تشکیل شود آن عدل در تحت عصمت و حمایت حق است، آنچه منصوص کتاب نه و بیت العدل به اتفاق آراء یا اکثریت در آن قراری دهد آن قرار و حکم محفوظ از خطاست. حال اعضای بیت عدل را فرداً فرداً عصمت ذاتی نه و لکن هیأت

بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حق است این را عصمت موهوب نامند. باری می فرماید که مطلع امر مظهر یفعل مایشاست و این مقام مختص به ذات مقدس است و مادون را نصیبی از این کمال ذاتی نه یعنی مظاهر کلیه را چون عصمت ذاتیه محقق لهذا آنچه از ایشان صادر عین حقیقت است و مطابق واقع آنان در ظل شریعت سابق نیستند، آنچه گویند قول حق است و آنچه مجری دارند عمل صدق هیچ مؤمنی را حق اعتراض نه. باید در این مقام تسلیم محض بود زیرا مظهر ظهور به حکمت بالغه قائم و شاید عقول از ادراک حکمت خفیه در بعضی امور عاجز لهذا مظهر ظهور کلی آنچه فرماید و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع و لکن اگر بعضی نفوس به اسرار خفیه حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حق پی نبرند نباید اعتراض کنند چه که مظهر کلی یفعل مایشاء است. چه بسیار واقع که از شخص عاقل کامل دانائی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت آن عاجز اعتراض نمایند و استیحا ش کنند که این شخص حکیم چرا چنین گفت و یا چنین نمود، این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکیم از خطا مقدس و مبراً و همچنین طیب حاذق در معالجه مریض یفعل مایشاء است و مریض را حق اعتراض نه آنچه طیب گوید و آنچه مجری دارد همان صحیح است باید کل او را مظهر یفعل مایشاء و یحکم مایرید شمرند. البتّه طیب به معالجاتی منافی تصور سائرین پردازد حال از نفوس بی بهره از حکمت و طب اعتراض جائز است؟ لا والله بلکه باید کل سر تسلیم نهند و آنچه طیب حاذق گوید مجری دارند. پس طیب حاذق یفعل مایشاء است و مریضان را نصیبی در این مقام نه. باید حذاقت طیب ثابت شود چون حذاقت طیب ثابت شد یفعل مایشاء است و همچنین سردار جنود چون در فنون حرب فرید است آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاء است و ناخدای کشتی چون در فنون بحریّه مسلّم کل آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاء است و مربی حقیقی چون شخص کامل است آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاء است. باری مقصد از یفعل مایشاء این است که شاید مظهر ظهور امری فرماید و حکمی اجرا دارد یا عملی فرماید و

نفوس مؤمنه از ادراک حکمت آن عاجز نباید اعتراض بخاطر احدی خطور نماید که چرا چنین فرمود و یا چنین مجری داشت اما نفوس دیگر که در ظلّ مظهر کلی هستند آنان در تحت حکم شریعة الله هستند به قدر سر موئی آنان را تجاوز از شریعت جائز نه و باید جمیع اعمال و افعال را تطبیق به شریعت الله کنند و اگر تجاوز نمایند عندالله مسؤول و مؤاخذ گردند. البتّه آنان را از یفعل مایشاء بهره و نصیبی نه زیرا این مقام تخصیص به مظهر کلی دارد. مثلاً حضرت مسیح روحی له الفداء مظهر یفعل مایشاء بود و لکن حواریون را نصیبی از این مقام نبود چه که در ظلّ حضرت مسیح بودند باید از امر و اراده او تجاوز نمایند. و السلام»

بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء را در مفاوضات ملاحظه نمودید و به معنی عصمت کبری و اختصاص آن به ذات حقّ توجه فرمودید. از بیانات مبارکه البتّه استنباط کردید که عصمت بر دو قسم است. عصمت کبری یا ذاتی و عصمت موهوبی یا صفتی. عصمت کبری یا ذاتی مخصوص به ذات حقّ و مظهر امرالله هستند. می فرمایند: «لیس لمطلع الامر شریک فی العصمة الکبری»، برای مظهر امرالله در عصمت کبری هیچ شریک و سهمی نیست. یعنی هیچ کس نمی تواند غیر از ذات حقّ جلّ جلاله مدّعی شود که دارای عصمت کبری یا عصمت ذاتی است. «انه لمظهر یفعل مایشاء فی ملکوت الانشاء»، مطلع امر و مظهر امرالهی مظهر یفعل مایشاء است در این عالم امکان. «قد خصّ الله هذاالمقام لنفسه»، خداوند اختصاص داده است مقام عصمت کبری ذاتی را به ذات مقدّس خود. «و ما قدر لاحد نصیب»، معین نشده است برای هیچ کس دیگر نصیب و بهره‌ای «من هذا الشان العظیم المنیع»، از این رتبه عظیم و بلند و منیع. «هذا امرالله قد کان مستوراً فی حجب الغیب»، مسأله عصمت ذاتی یا کبری که مخصوص مظاهر امر است تا کنون در پرده اسرار الاهی مستور بود و در کتب آسمانی قبل صریحاً در این باره چیزی نازل نشده بود. «اظهرناه فی هذا الظهور»، این نکته مهمه را که عصمت کبری مخصوص مظهر امرالله است در این ظهور مبارک آشکار کردیم. «و به

خرقنا حجاب الذین ما عرفوا حکم الكتاب»، با این اظهار و کشف این راز مهمّ پرده‌های اعتراض اشخاصی که حکم الهی را در کتاب نفهمیده بودند «و كانوا من الغافلين» و در زمره غافلین و بی خبران بودند پاره کردیم.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۲۰

- اقتدارات، ص ۱۶۰

۴۸ - كتب على كلّ اب تربية ابنه و بنته بالعلم و الخطّ و دونهما عمّا حدّد في اللّوح و الذی ترک ما امر به فللامنآء ان يأخذوا منه ما يكون لازماً لتربيتهما ان كان غنياً و الا يرجع الى بيت العدل انا جعلناه مأوى الفقراء و المساكين. انّ الذی ربّي ابنه او ابناً من الابنآء كأنه ربّي احد ابنآئی عليه بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت العالمین.

بر پدر و مادر واجب است دختر و پسر خود را به علم و خطّ و سایر شؤون کمالیه آراسته کنند زیرا در این ظهور مبارک مسأله تساوی حقوق رجال و نساء در جمیع احوال مورد دقّت و توجّه است.

در شرایع سابقه در ضمن تعالیم و احکام الهی راجع به لزوم تعلیم و تربیت دختر و پسر حکمی در کتاب الهی نازل نشده است. البتّه از حضرت رسول علیه السّلام روایت کرده‌اند که می فرمایند: «طلب العلم فريضة على كلّ مسلم»، یعنی جستجوی علم و دانش واجب است بر هر مرد مسلمان. این حدیث را علامه بخاری در کتاب صحیح بخاری نقل کرده و محمّد بن یعقوب کلینی هم در کتاب اصول کافی در باب وجوب تحصیل علم نقل فرموده است. در این اواخر بعضی از علماء به میل و هوای نفس خود و برای این که نشان بدهند که تساوی حقوق رجال و نساء در عالم اسلام هم هست کلمه «مسلمه» را بر این حدیث افزوده‌اند و چنین روایت کرده‌اند که پیغمبر فرموده است: «طلب العلم فريضة على كلّ مسلم»



و مسلمة»، با این که در کتاب صحیح بخاری و کتاب اصول کافی اختصار دارد به ذکر «مسلم» و کلمه «مسلمه» در این حدیث ذکر نشده است. در انجیل هم راجع به تحصیل علم حتی برای مردان ذکر نشده تا چه رسد به زنان. هم چنین در کتاب عهد عتیق و شریعت موسی، شریعت زردشت و سایر شریعی که امروزه در عالم موجود است چنین تعلیمی وجود ندارد و این که بر پدر و مادر فرض عین است که اطفال خود را اعم از دختر و پسر وادار به تحصیل کنند و این که تحصیل علوم و فنون مختلفه برای زن و مرد بطور متساوی تجویز شده، فقط در نص کتاب مبارک اقدس قید شده و این فریضه مختص به امر بهائی است. پس در مسأله تحصیل علم و دانش و طئی طریق کمال و تحصیل فضائل و اخلاق زنها با مردها در امر بهائی مساوی هستند.

باری می فرمایند: «تب علی کلّ اب تریبة ابنه و بنته بالعلم و الخطّ و دونهما عمّا حدّد فی اللّوح»، واجب است بر هر پدر و مادری تربیت پسر و دخترش به علم. البته در الواح مبارکه می فرمایند علمی را به آنها یاد بدهید که هم به حال خودشان نافع باشد و هم به حال دیگران. «و الخطّ»، خط و نوشتن به آنها یاد بدهید «و دونهما عمّا حدّد فی اللّوح» و جز علم و خط سایر اموری که در لوح الهی ذکر شده است مثل هنرها، صنایع و سایر شؤونی که در ردیف علم و خط قرار دارد. مقصود آن که باید دختر و پسر بهائی عالم باشند، سواد خواندن و نوشتن بدانند، از علوم نفعه مثل طب و هندسه و سایر شؤون که در الواح اشاره به آنها شده است بهره مند باشند. این مسأله بر پدر و مادر فرض و واجب است.

«و الذی ترک ما امر به»، اگر پدر و مادری به این امر الهی اعتناء نکردند و ترک کردند آنچه را که مأمور به آن هستند یعنی در صدق تربیت و تعلیم دختر و پسر خود برنیامدند باید اعضای بیت العدل و امنای الهی رسیدگی کنند و ببینند که علت غفلت پدر و مادر از تعلیم و تربیت فرزندشان چیست. اگر وسیله مادّی ندارند بیت العدل باید از صندوق امر مخارج آن دختر یا پسر را بدهند و آنها را به تحصیل علوم نفعه وادار کنند و اگر چنانچه پدر و مادری دارای ثروت هستند ولی غفلت می کنند باید بیت العدل آن پدر و مادر را مجبور کنند تا مخارج و

مصارف تحصیل دختر و پسر خود را پردازند. «فلانما ان یاخذوا منه مایکون لازماً لتربیتهما ان کان غنیاً»، بر امانا و اعضای بیت العدل لازم است بگیرند از پدر و مادر آنچه را که لازم است برای تربیت دختر و پسر و این به شرطی است که پدر و مادر دارای ثروت باشند. «والا یرجع الی بیت العدل». اگر پدر و مادر فقیر بودند و نتوانستند از عهده مخارج تحصیل فرزندشان برآیند آن وقت این مسأله برمی گردد به بیت العدل. یعنی باید بیت العدل مخارج آنها را پردازند تا تحصیل کمال کنند. «انا جعلناه مأوی الفقراء و المساکین»، ما قرار دادیم بیت العدل را مأوی و پناهگاه فقراء و بیچارگان. بعد در تأکید این مسأله می فرمایند: «ان الذی ربی ابنه او ابناً من الابناء»، هرکس تربیت کند پسر خود را یا فرزند دیگری را مثل این است که تربیت کرده است یکی از پسران مرا. بر اوست بهاء و عنایت و رحمت من که بر همه ممکنات و اهل عالم سبقت گرفته است.

ملاحظه فرمودید که چقدر تأکید در این قسمت است که پدر و مادر از تعلیم و تربیت فرزندان خود در شؤون مختلفه کوتاهی نکنند. ضمناً خطابه مفصلی از حضرت عبدالبهاء در این خصوص هست و لوحی هم هست که در آنجا می فرمایند اگر چنانچه پدر و مادری طفل خود را زنده به گور کنند بهتر از آن است که در تعلیم و تربیت او کوتاهی نمایند و نیز می فرمایند اگر پدر و مادری در تعلیم فرزندان خود اعم از دختر و پسر غفلت و کوتاهی بکنند این ذنب لایغفر است یعنی گناهی را مرتکب شده اند که خدا آن را نمی آمرزد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ۸۶-۹۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۳۰-۳۵۲

- اقداح الفلاح، ج ۱ ص ۳۷۷-۳۸۳

۴۹- قد حکم الله لكلِّ زانٍ و زانية دية مسلّمة الى بيت العدل و هي تسعة مثاقيل من الذهب و ان عادا مرّة اخرى عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء في الاولى و في الاخرى قدر لهما عذاب مهين. من ابتلى بمعصية فله ان يتوب و يرجع الى الله انه يغفر لمن يشاء و لا يسئل عما شاء انه لهو التّواب العزيز الحميد.

خداوند حکم کرده است در این ظهور که هر مرد و زن زناکاری جرمه‌ای بدهد به بیت العدل و آن دیه یا جرمه نه مثقال طلاست و اگر آن زن و مرد مرتبه دیگری مرتکب این عمل شوند شما که اعضای بیت العدل هستید جرمه آنها را دو برابر کنید. یعنی در دفعه اول اگر نه مثقال دادند، دفعه دوم هجده مثقال، دفعه سوم سی و شش مثقال. «هذا ما حکم به مالک الاسماء في الاولى». این یک جرمه و حدی است که خداوند مَنان برای آنها در این نشئه دنیا قرار داده است. بعلاوه این جرمه دنیوی مجازات اخروی هم برای آنها مقدر شده است. «و في الاخرة قدر لهما عذاب مهين»، در آخرت و در نشئه دیگر هم برای مرد زناکار و زن زناکار معین شده است عذابی که شخص معذب را به ادنی درجه ذلت و پستی سرنگون می کند. حضرت عبدالبهاء در این خصوص بیانی می فرماید که تذکر آن لازم است.

اول این که این حکم یعنی نه مثقال طلا در دفعه اول و ضعف آن در دفعات بعد راجع است به زانی و زانیه‌ای که غیر مُحصن باشد. زانی مُحصن یعنی مرد زناکاری که زن داشته باشد و زانیه مُحصنه یعنی زن زناکاری که شوهر داشته باشد. غیر مُحصن یعنی پسر بی زن و دختر بی شوهر که اگر چنین عمل زشتی را انجام دادند در مرتبه اول بیت العدل از هر کدام نه مثقال طلا می گیرد. و در دفعات ثانیه و ثالثه اگر تکرار شد دو برابر جزای قبلی را.

نکته دیگر این است که می فرمایند این جرمه مالی که برای آنها تعیین شده است نه از باب این است که نه مثقال طلا اهمیتی دارد یا به جایی ضرر می زند زیرا اشخاصی هستند که نه مثقال که هیچ نهصد مثقال هم برایشان اهمیتی ندارد. بلکه این جرمه از نقطه نظر تشهیر است. وقتی دختر و پسر چنین عمل زشتی

انجام دادند و بر ملا شد و بر بیت العدل ثابت گردید، بیت العدل از آنها این جریمه را می‌گیرد و همه مردم می‌فهمند که چنین دختر و پسری چنین عمل زشتی را انجام داده‌اند و چنین مبلغی از آنها گرفته شده است. ملاحظه می‌کنید تشهیر و رسوائی چقدر بدبختی و بیچارگی دارد. البته وقتی که جوان بهائی اعم از دختر و پسر دانست که چنین عمل زشتی چنین عاقبت رسوائی انگیزی دارد مسلماً بدانید به چنین عملی برای حفظ آبروی خود هیچ وقت اقدام نمی‌کند. اما جزای زانی و زانیه محصن و محصنه یعنی اگر زن شوهر داری و مردی که دارای زن است چنین عمل زشتی را انجام دادند حکم آن مخصوص به بیت العدل اعظم است و باید مجازات آنها را تعیین کند. «من ابتلی بمعصیه فله ان یتوب و یرجع الی الله». اگر کسی مبتلا به معصیتی شد، گناهی از او سر زد یا غفلتی کرد لازم است بر او که توبه کند و برگردد به طرف خدا. مقصود از توبه این است که در محضر خدا عجز و نیاز کند و اقرار به خطای خود کند و بگوید خدایا من غافل بودم بی خبر بودم اسیر نفس و هوی شدم از تو غفلت کردم و این عمل ناشایسته از من سر زد، خدایا من پشیمانم مرا ببخش. به شرطی که این توبه اش توبه قطعی باشد یعنی حقیقتاً پشیمان شده باشد و بر عهده بگیرد که تا عمر دارد به چنین گناه و امثال آن رو نیاورد. اگر چنین کاری کرد «انه یغفر لمن یشاء»، خدا هر کس را بخواهد می‌آمرزد. «ولا یسئل عمّا شاء»، خدا از آنچه بخواهد مورد مؤاخذه کسی واقع نمی‌شود و مسئول کسی نیست. «انه لهو التّواب العزیز الحمید»، خدا هم توبه پذیر است هم دارای عزّت و جلال است و هم رفتار و اعمالش پسندیده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۸ - ۳۰۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۳۰ - ۴۳۷ و ۵۰۸ - ۵۱۲

- اقداح الفلاح، ج ۱، ص ۳۹۷ - ۴۶۶

۵۰- ایاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن زلال هذا السلسال خذوا اقداح الفلاح فی هذا الصبح باسم فالح الاصبح ثم اشربوا بذکره العزیز البدیع.

سبحات جلال یعنی ایرادها و اعتراضها و پرده‌های ضخیم و محکمی که بین بندگان خدا و عرفان مظهر امر همیشه آویخته است. مثلاً قضیه «خاتم النبیین» که در قرآن مجید هست یکی از این سبحات جلال است. این که قرآن آخرین کتاب آسمانی است و شریعت اسلام آخرین شریعت است یکی از سبحات جلال است. این که منتظرند علامات ظهور موعود بر حسب ظاهر واقع شود و چون بر حسب ظاهر واقع نمی شود مردم ظهور بعد را قبول نمی کنند این خود یکی از سبحات جلال است. یعنی از پرده‌های ضخیم و محکمی است که بین بشر و عرفان مظهر امر همیشه آویخته است. می فرمایند مبدا شما را منع کند سبحات جلال از آب صاف این سرچشمه زلالی که از قلم رحمن جاری است. «خذوا اقداح الفلاح»، بگیرید قدحهای رستگاری را در این صبح ظهور به اسم کسی که شکافنده صبح هاست یعنی به اسم کسی که صبح ها را آشکار می کند. «ثم اشربوا»، وقتی این قدحها را گرفتید بنوشید به ذکر خداوندی که عزیز است و منیع. تعالیم الهی را تشبیه فرموده‌اند به قدح باده ناب که ساقی الهی که مظهر امر است در این صبح نورانی ظهور به دست بندگان خود می دهد و آنها این اقداح را می آشامند و به ذکر او مترنم هستند.

۵۱- انا حللنا لکم اصغاء الاصوات و النعمات ایاکم ان یخرجکم الاصغاء عن شأن الادب و الوقار افرحوا بفرح اسمی الاعظم الذی به تولهت الافئدة و انجذبت عقول المقرین. انا جعلناه مرقاة لعروج الارواح الی الافق الاعلی لاتجعلوه جناح النفس و الهوی انی اعوذ ان تکونوا من الجاهلین.

در شریعت بهائی شنیدن صدای خوب و آواز و الحان موسیقی جایز است. مسلمین «ترجیع الصوت مع الطرب» را حرام شمرده‌اند یعنی ترجیع دادن صدا را که ایجاد

طرب کند از مسائل محرّمه شمرده‌اند و در کتب فقهیّه مسلمین این قضایا ذکر شده‌است. ولی در این ظهور می‌فرمایند شنیدن صداهای خوب و نغمات یعنی الحان موسیقی برای شما حلال است.

خداوند می‌خواهد بندگانش با ذوق باشند، با شوق باشند، مخمود نباشند. این است که برای آنها شنیدن صداهای خوب و الحان موسیقی را حلال فرموده است. بعد می‌فرماید مبدا شنیدن الحان موسیقی بیرون بیاورد شما را از حدود ادب و وقار. بعضی از نفوس کم ظرفیت اند به محض اینکه صدای تار و تنبوری می‌شنوند کارهایی از ایشان سر می‌زند که خارج از وقار و فضیلت عالم انسانی است و تا حدود حیوانیت تدنّی می‌کنند. جمال مبارک می‌فرماید من نمی‌خواهم شما اینطور باشید. مبدا خارج کند شما را شنیدن صداهای خوب و الحان موسیقی از شأن ادب و وقار. خوشحالی بکنید و مسرور باشید به فرح اسم اعظم الهی که بر اهل عالم خود را ظاهر کرده است آن کسی که به ظهور او شیفته و فریفته شده است دلها و منجذب شده است عقول مقرّبین درگاه خدا. ما قرار دادیم شنیدن اصوات و انغام را «مرقاة لعروج الارواح»، به منزله نردبانی که ارواح از آن به عالم روحانیت به آسمان فضل الهی عروج می‌کنند. «لا تجعلوه جناح النفس و الهوی»، این پلکانی که سبب عروج ارواح است آن را تبدیل به بال و پر نفس و هوی نکنید و در مراتب مادون انسانیت در اثر شنیدن انغام و اصوات زیبا تدنّی نکنید. «انّی اعوذ ان تکونوا من الجاهلین»، من پناه بخدا می‌برم از این که شما از اشخاص جاهل و نادان باشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹۳ - ۱۹۷

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۹ - ۱۳۷ و ۳۶۳ - ۳۶۵

- حیوة بهائی، ص ۱۸۸ - ۱۹۱

۵۲- قد ارجعنا ثلث الدیات کلها الی مقرّ العدل و نوصی رجاله بالعدل الخالص لیصرفوا ما اجتمع عندهم فیما امروا به من لدن علیم حکیم. یا رجال العدل کونوا رعاة اغنام الله فی مملکته و احفظوهم عن الذئاب الذین ظهروا بالاثواب کما تحفظون ابناکم کذلک ینصحکم الناصح الامین.

دیات جمع دیه است. دیه عبارت از جریمه شرعی است که بر اعمال مختلفه منهیه تعلق می گیرد. مثل نه مثقال طلائی که بر زانی تعلق می گیرد. می فرمایند از تمام دیه هائی که از نفوس گرفته می شود ثلث آن راجع است به بیت العدل و وصیت می کنیم رجال بیت العدل را به عدل خالص.

بیت العدل مأمورند آنچه را که پیش آنها جمع می شود در اموری که از طرف خداوند دانا و حکیم مأمور به آن هستند صرف کنند بعد می فرمایند این اعضای بیت العدل به منزله شبان هائی که گوسفندان خدا را در مملکتش رعایت می کنند می باشند. مؤمنین تشبیه به اغنام الله شده اند و رجال بیت العدل به شبان بعضی اشخاص هستند که به صورت اهل ایمان در می آیند، ظاهرشان گوسفند است ولی در باطن گرگ درنده هستند و برای استثمار و فریب دادن افراد به شکل مؤمنین ظاهر می شوند ولی در حقیقت ریاکارند. به اعضای بیت العدل می فرمایند شما اغنام الهی و افراد جامعه بشر را از این نفوس ظالم و ستمکار که به لباس میش هستند حفظ کنید همانطوری که بچه های خود را حفظ می کنید. یعنی اعضای بیت العدل باید خود را به منزله پدر و جمیع افراد بشر را به منزله فرزندان خود حساب کنند. «کذلک ینصحکم الناصح الامین»، اینطور نصیحت می کند شما را نصیحت کننده درستکار.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۱۳ - ۲۲۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۲ - ۲۷۴

۵۳- اذا اختلفتم فی امر فارجعوه الی الله مادامت الشمس مشرقة من افق هذه السماء و اذا غربت ارجعوا الی ما نزل من عنده انه لیکفی العالمین. قل یا قوم لا یأخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکنت امواج بحر بیانی ان فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة اخرى ما اطّلع بها الا الله الفرد الخیر. و نراکم من افقی الابهی و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائکة المقربین.

اگر در باره مسأله‌ای اختلاف نظر پیدا کردید باید رجوع کنید به مظهر امر، به جمال مبارک مادامی که صعود واقع نشده است، مادامی که شمس وجود او مشرق است از افق این دنیا، و وقتی که غروب کرد یعنی وقتی صعود واقع شد برای رفع اختلاف مراجعه کنید «بما نزل من عنده»، یعنی به آیات و الواحی که از قلم جمال مبارک نازل شده است. «انه لیکفی العالمین»، آثار الهی که در این ظهور نازل شده برای اهل عالم کافی است. «قل یا قوم لا یأخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکنت امواج بحر بیانی ان فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة اخرى». ای مردم وقتی که غایب شد ملکوت ظهور من و آرامش پیدا کرد موجهای دریای بیان من مضطرب نشوید، در ظاهر شدن من حکمت‌ها بود اسرار و رموزی بود در غایب شدن و صعود من از این جهان به جهان دیگر نیز حکمت دیگری است.

حضرت عبدالبهاء در یک مقام می فرمایند که مقصود از «فی غیبتی حکمة اخرى»، یکی این است که مردم وقتی قبل از صعود هیکل مبارک را می دیدند شاید می گفتند اینهم مانند ما بشری است و از کجا دارای چنین مقامی باشد که ادعا می کند. ولی وقتی که جنبه جسمانی حیاتش سپری شد و جمال قدم به ممالک اخرى صعود فرمود و جسم و جسمانیات از حیث ظاهر از ابصار مستور ماند آنوقت خلق که آثار قدرت جمال قدم را ملاحظه می نمایند زودتر توجه و اقبال می کنند. می فرمایند در غیبت من حکمتی است که مطلع نیست به آن مگر خداوند فرد خیر.

«و نراکم من افقی الابهی» ما شما را از آسمان بلند روشن خود می بینیم و



«نصر من قام على نصره امری» و یاری می کنیم کسانی را که قیام می کنند بر نصرت امر من به لشکرهائی از ملا اعلی و دسته هائی از ملائکه مقربین. این وعده و بشارت است برای بندگان جمال قدم که اگر به خدمت امر مبارک قیام کنند از هر طرف منصور و مؤید خواهند بود.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۴۴۴-۴۴۶ - امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۰

۵۴- یا ملأ الارض تالله الحق قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السائغة بما اخذتها حلاوة بيان ربكم المختار و اتم من الغافلين. دعوا ما عندكم ثم طيروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع كذلك يأمركم مالک الاختراع الذي بحرقة قلمه قلب العالمين.

ای بندگان خدا در روی زمین، به خداوندی که به راستی ظاهر شده همانا جاری شده است از سنگ ها نهرهای شیرین گوارا زیرا اثر کرده است در آنها حلاوت و شیرینی بیان پروردگار شما که مختار است اما شما از عرفان الهی غافل هستید. البته این تشبیه است و تأکید برای جلب توجه نفوس به عرفان الهی. «دعوا ما عندکم»، ای مردم آنچه را که دارید رها کنید یعنی از اوهام و خرافات و تقالید دست بردارید و پرواز کنید با پر و بال انقطاع بالای عالم امکان یعنی از حدود جسم و جسمانیات و امور دنیوی به کلی منسلخ و منقطع شوید و به حق ناظر باشید. اینطور امر می کند شما را مالک اختراع یعنی خداوندی که صاحب عالم است، خداوندی که به حرکت قلمش تغییر داد اهل عالم را یعنی خلقت جدید به اهل عالم بخشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۹۶-۴۰۲

۵۵- هل تعرفون من اى افق يناديكم ربكم الابهى و هل علمتم من اى قلم يأمركم ربكم مالک الاسماء لا و عمرى لو عرفتم لتركتم الدنيا مقبلين بالقلوب الى شطر المحبوب و اخذكم اهتزاز الكلمة على شأن يهتز منه العالم الاكبر و كيف هذا العالم الصغير. كذلك هطلت من سماء عنایتى امطار مكرمتى فضلاً من عندى لتكونوا من الشاکرين.

آیا می دانید از چه آسمانی پروردگار شما شمارا صدا می کند و آیا می دانید از کدام قلم امر می کند شما را پروردگار شما که صاحب اسماء است؟ نه قسم به جان خودم اگر می دانستید دنیا را رها می کردید و با دل های خود به طرف خداوند محبوب توجه می کردید و سراپای شما را سرور و نشاط کلمه الهی بطوری فرا می گرفت که از سرور و نشاط شما دنیای بزرگ به جنبش و حرکت در می آمد تا چه رسد به افراد انسان. مقصود از عالم کبیر کل عالم آفرینش است و مقصود از عالم صغیر افراد انسان اند. اینطور ریزش کرد و بارید از آسمان عنایت من باران های مکرمت و فضل من و این به صرف فضل و عنایت از طرف من بود تا شما خدا را شکر کنید.

۵۶- و اما الشجاج و الضرب تختلف احكامهما باختلاف مقاديرهما و حکم الدیان لكل مقدار دية معينة انه لهو الحاكم العزيز المنيع. لو نشاء فصلها بالحق وعداً من عندنا انه لهو الموفى العليم.

اگر کسی سر کسی را بشکند یا کسی کسی را کتک بزند «تختلف احكامهما»، احکام سر شکستن و کتک زدن مختلف است به علت اختلاف مقدارش. خداوند دیان و جزا دهنده برای هر مقدار دیه معینی تعیین کرده است، خدا حاکم و عزیز است و منیع. اگر بخواهیم تفصیل می دهیم آنها را به حق و وعده می دهیم به شما که این مقادیر شجاج و ضرب را برای شما ذکر خواهیم کرد. خداوند وفا کننده و دانشمند است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۱۹-۳۲۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۵۱۴-۵۱۶

۵۷- قد رقم علیکم الضیافة فی کل شهر مرّة واحدة ولو بالماء ان الله اراد ان یؤلّف بین القلوب ولو باسباب السموات و الارضین.

واجب شده است بر شما ضیافت در هر ماه بیانی یک مرتبه یعنی ضیافات نوزده روزه. البته این وجوب شرعی نیست وجوب تنزیهی است که در سؤال و جواب هم هست. در هر ماه بیانی یک مرتبه دور هم جمع شوید ضیافتی بگیرید و از هم پذیرائی کنید ولو به آب باشد یعنی مقصود تلذذ جسمانی نیست، مقصود صرف اطعمه روحانی و تلذذ معنوی است. خداوند دوست دارد که الفت دهد و ایجاد محبت کند بین قلوب ولو به اسباب های زمین و آسمان باشد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۵۶-۱۵۸

- امر و خلق، ج ۳ ص ۱۳۸-۱۴۰

- پیام آسمانی ص ۱۷۰-۱۷۱

۵۸- یا ایاکم ان تفرّقکم شئون النفس و الهوی کونوا کالاصابع فی الید و الارکان للبدن كذلك یعظکم قلم الوحی ان انتم من الموقنین.

مبادا شما را متفرّق کند خواهش های نفس و هوی. مانند انگشتان در دست باشید و مانند دست و پا در بدن. اینطور پند می دهد شما را قلم وحی اگر شما از اشخاص با یقین باشید. یعنی همانطور که انگشتان در دست وقتی که دست می خواهد کاری را انجام بدهد همه با هم کمک می کنند و دست و پا وقتی بدن

به مقصدی روان است همه به هم کمک می کنند، شما هم به منزله انگشتان و دست و پای عالم بشر هستید لذا همه با هم کمک کنید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۱۹-۳۲۳ و ۴۴۴-۴۴۶

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۳۴-۲۵۴

- اخلاق بهائی، ص ۷۹-۸۷

- حیوة بهائی، ص ۳۶-۴۲

۵۹- فانظروا فی رحمة الله و الطافه انه یأمرکم بما ینفعکم بعد اذ کان غنیاً عن العالمین. لن تضرننا سیئاتکم كما لا تنفعنا حسناتکم انما ندعوکم لوجه الله یشهد بذلك کلّ عالم بصیر.

نگاه کنید به رحمت و الطاف خدا. خداوند امر می کند شما را به آنچه که نافع است به حال شما در عین حال که ذات الهی از همه شما و از همه جهانیان بی نیاز است. ضرری به حال ما ندارد گناهان شما همانطور که منفعتی به حال ما ندارد کارهای خوب شما. ما شما را برای خاطر خدا به راه راست دعوت می کنیم و شهادت می دهد به این هر شخص دانشمند با بصیرت و بینائی.

۶۰- اذا ارسلتم الجوارح الی الصّید اذکروا الله اذاً یحلّ ما امسکن لکم ولو تجدونه میتاً انه لهو العلیم الخیر. ایاکم ان تسرفوا فی ذلك کونوا علی صراط العدل و الانصاف فی کلّ الامور کذلک یأمرکم مطلع الظهور ان انتم من العارفين.

این آیه در باره صید است. می فرمایند هر وقت فرستادید حیواناتی را که برای صید به کار می روند (مثل تازی و یوز و باز و ازاین قبیل) نام خدا را ببرید. وقتی نام خدا را بردید آنچه را که این حیوانات برای شما بگیرند و بیاورند حلال می شود

ولو این که آن صیدی که می آورند مرده باشد. خداوند علیم و خبیر است. البتّه در نظر داشته باشید که «اذا» در اینجا «اذا» ناصبه نیست زیرا دارای شرط و جزا نیست و فقط ظرف زمان است. مبدا اسراف کنید در امر شکار. در هر چیزی رعایت عدل و انصاف را بکنید و در جمیع امور ناظر به عدل و انصاف باشید. اینطور امر می کند شما را مطلع ظهور، اگر شما از اشخاص عارف باشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۸۹ - ۱۹۹

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۴ - ۳۶ و ۱۷۱ - ۱۷۷

۶۱ - انّ الله قد امرکم بالموذّة فی ذوی القربی و ما قدرّ لهم حقّاً فی اموال النّاس  
انه لهُو الغنّی عن العالمین.

خداوند امر می کند شما را در این ظهور مبارک که ذوی القربی و منتسبین به جمال مبارک را دوست بدارید. ولی برای آنها معین نشده است حق در اموال مردم زیرا خداوند بی نیاز از همه اهل جهان است. این آیه در مقابل حکمی است که در اسلام جاری است. در مسأله خمس می گویند قسمتی از آن به سادات می رسد و سادات امروزه مدعی اخذ خمس اند زیرا می گویند ما اولاد پیغمبریم و از سهم خمس باید به ما هم بدهید ولیکن جمال مبارک می فرمایند این حکم در اینجا نیست شما ذوی القربی و منتسبین به مظهر امر الهی را دوست بدارید ولی خداوند چیزی برای آنها از قبیل خمس معین نکرده است زیرا خداوند از همه اهل عالم بی نیاز است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۴۱ - ۲۴۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷ و ج ۴، ص ۲۳۵

۶۲- من احرق بیتاً متعمداً فاحرقوه و من قتل نفساً عامداً فاقتلوه خذوا سنن الله بايادی القدرة و الاقتدار ثم اتركوا سنن الجاهلين. و ان تحكموا لهما حبساً ابدیاً لا بأس علیکم فی الكتاب انه لهو الحاكم علی ما یرید.

مضمون این آیه این است که کسی که بسوزاند خانه‌ای را از روی عمد عامل جرم را بسوزانید و کسی که بکشد کسی را از روی عمد او را بکشید. بگیری احکام الهی و دستورات الهی را با دستهای قدرت و اقتدار و رها کنید راه و رسم مردم نادان را. اگر چنانچه در باره کسی که به عمد خانه کسی را آتش می زند یا کسی که کسی را به عمد می کشد به جای سوزاندن و کشتن حبس ابد قائل بشوید آنهم گناهی ندارد. یا بسوزانید یا بکشید یا هر دو را برای ابد حبس کنید. خداوند حکم می کند بر آنچه که می خواهد. البته تبیین این مسأله و شرح و بسط مبهمات مربوط به این حکم راجع به بیت العدل اعظم الهی است که در آینده در این خصوص هرچه را که تصویب فرمودند ابلاغ خواهند کرد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۶- ۲۹۷

۶۳- قد كتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنتین و الذی اقتنع بواحدة من الاماء استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بکراً لخدمته لا بأس علیه كذلك کان الامر من قلم الوحی بالحق مرقوماً. تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من ید کرنی بین عبادی هذا من امری علیکم اتخذوه لانفسکم معیناً.

خداوند واجب کرده است بر شما نکاح را یعنی واجب است بر شما که زن بگیری و خودتان را از قید نفس و هوی و از شر نفس اماره مصون و محفوظ بدارید. این وجوب مفروض نیست زیرا در سؤال و جواب جمال مبارک می فرمایند که این وجوب و وجوب تنزیهی است نه تشریحی یعنی بهتر است که اهل بهاء این کار

را بکنند. «ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنتین»، مبدا بیشتر از دو زن بگیریده. حضرت عبدالبهاء می فرماید جمال مبارک اجازه فرموده اند به یک فرد بهائی که دو زن بگیرد و لکن مشروط به شرط عدالت است به این معنی که در جمیع شؤون با این دو زن به عدالت رفتار کند و مقصد از عدالت نه تنها مراعات امور ظاهره از قبیل لباس و نفقه و منزل و مسکن و سایر شؤون است بلکه بعلاوه اینها باید در بین این دو زن من جمیع الجهات عدالت را مراعات کند و هیچ کدام را بر دیگری ترجیح ندهد. عملی کردن این مسأله محال است زیرا هیچ کس نمی تواند مدعی بشود که من دو زن را بدون کم و زیاد در یک رتبه دوست می دارم. این محال است، بسر حد امتناع است. بعد می فرمایند چون شرط جواز گرفتن دو زن عدالت من جمیع الجهات است و رعایت عدالت مخصوصاً در مسأله محبت به سرحد امتناع است پس با امتناع شرط مشروط هم، که جواز دو زن گرفتن باشد، از بین می رود و لهذا شخص بهائی بیش از یک زن نمی تواند بگیرد و اگر بیش از یک زن گرفت فعل حرام کرده است و مشمول مجازات است. «و الذی اقتنع بواحدة من الاماء، اگر فردی به یک زن در عمرش اکتفا بکند هم خودش راحت است و هم آن زن راحت است.

گاهی مشکلاتی پیش می آید و زن و مردی که با هم زندگی می کنند محتاج به کسی می شوند که امور زندگانی آنها را تمشیت بدهد. برای رعایت این مسأله جمال مبارک می فرمایند: «و من اتخذ بکراً لخدمته لا بأس علیه»، زن و مردی هستند با هم ازدواج کرده اند ولی زن فی المثل مریض است یا نمی تواند به کارهای خانه از هر جهت برسد. در این صورت جمال مبارک می فرمایند دختری را استخدام کند حقوقی به او بدهد و به زندگانی شان او را داخل کند. منتهی هر وقت که شوهری برای آن دختر پیدا شد آن دختر را رها کند که برود و با خواستگارش ازدواج کند و این بیان مبارک در رساله سؤال و جواب است، اگر کسی استخدام کند دوشیزه ای برای خدمت خود اهمیتی ندارد. این از این نقطه نظر است که تسهیلی در امور بندگان حاصل بشود زیرا تعدد زوجات حرام است از یک طرف و ازدواج موقت هم حرام است. بنا براین برای آنکه

خانواده‌ای از حیث تمشیت امور داخلی در مضیقه نباشد اجازه دارند دوشیزه‌ای را بیاورند بعنوان کارگر یا دستیار و هر وقتی هم برایش شوهر پیدا شد برود. «کذلک کان الامر من قلم الوحی بالحق مرقوماً»، اینطور امر الهی از روی حق و راستی از قلم وحی نوشته شده است. «تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من ید کرنی بین عبادی»، زن بگیرد ای مردم تا این که از شما نسلی ظاهر شود که به ذکر الهی پردازد و نام با عظمت مرا در بین بندگان من بگوید «هذا من امری علیکم»، این از اوامر الهی است بر شما. «اتخذوه لانفسکم معیناً» این امر را برای خود معین و یار و یاور بگیرید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۵۹- ۱۸۷ و ۲۰۱

- پیام آسمانی، ص ۹۲- ۹۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۵۷- ۱۸۳

- منتخبات توفیعات، ص ۲۴۳- ۲۵۵

در شرح قضایای مربوط به سابقه ازدواج در ادیان مختلفه عالم، جناب اشراق خاوری به مقاله‌ای استشهاد نموده‌اند که به قلم آقای حسام نقبائی در مجله آهنگ بدیع (سال ۲۴، شماره ۱ و ۲ فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۸ هـ ش ص ۱۸- ۲۲) به طبع رسیده است.

۶۴- یا ملاء الانشاء لا تتبعوا انفسکم انھا لامارة بالبعی و الفحشاء اتبعوا مالک الاشیاء الذی یامرکم بالبر و التقوی انه کان عن العالمین غنیاً. ایاکم ان تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و من افسد انه لیس منّا و نحن برء آء منه کذلک کان الامر من سماء الوحی بالحق مشهوداً.



ای مردم دنیا متابعت نکنید نفس های اماره خود را زیرا این نفس های اماره امر می کند شما را به ظلم و فحشاء به کارهای زشت. بیائید و متابعت کنید خداوندی را که مالک جمیع چیزهاست، آن خداوندی که شما را امر می کند بخوبی و تقوی، خداوندی که از جمیع اهل عالم بی نیاز است. مبدا فساد کنید ای مردم در زمین بعد از اینکه خداوند بوسیله قوانین نازله در شریعت مقدسه اش فسادهای زمین را از بین برده و زمین را اصلاح کرده دیگر شما به واسطه متابعت نفس و هوی دو مرتبه زمین را فاسد نکنید. «و من افسد»، کسی که سبب فساد بشود در زمین «انّه لیس منّا و نحن برء آء منه»، او از ما نیست و ما هم از او بیزاریم. اینطور امر الهی از آسمان وحی الهی به حق و راستی آشکار شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۲ - ۲۸۳

۶۵- انّه قد حدّد فی البیان برضاء الطّرفین انا لّمّا اردنا المحبّة والوداد و اتّحاد العباد لذا علّقناه باذن الابوین بعد هما لئلاّ تقع بینهم الضّغینه و البغضاء و لنا فیه مأرب اخرى و کذلک کان الامر مقضیاً.

نکاح در کتاب بیان محدود شده است به رضاء طرفین. یعنی دختر و پسر یا زن و مردی که می خواهند با هم ازدواج کنند اگر راضی بشوند کافی است. اما در امر بهائی می فرمایند بعلاوه رضایت دختر و پسر یا زن و مرد باید پدر و مادر عروس و داماد هم رضایت بدهند. «انا لّمّا اردنا المحبّة والوداد»، چونکه مقصود ما این است که محبت و دوستی از هر حیث در بین طوایف مختلفه ایجاد بشود لهذا مشروط قرار دادیم نکاح را «باذن الابوین بعد هما»، به اذن پدر و مادر عروس و پدر و مادر داماد بعد از اذن عروس و داماد تا این که واقع نشود بین آنها غم و غصه اضطراب و آشوب عداوت و بدخواهی «و لنا فیه مأرب اخرى»، ما در این حکم یعنی در مسأله شرط قرار دادن رضایت پدر و مادر طرفین مقاصد دیگری

هم داشتیم. حضرت عبدالبهاء در مقامی می فرمایند که از جمله این مقاصد این است که معمولاً در ازدواج هائی که واقع می شود، میانه عروس با مادر شوهر به هم می خورد و اغلب علت این است که مادر شوهر رضایت به این عروسی نداشته یا مثلاً از روی کراهت و برای رعایت خاطر فرزندش این کار را کرده است. اما وقتی که به حکم جمال قدم مادر عروس و پدر عروس از طرفی و مادر داماد و پدر داماد از طرفی و خود عروس و داماد از طرفی متحداً متفقاً از روی صرافت طبع و کمال آزادی رضایت خود را برای ازدواج اظهار کردند دیگر بعد از آن بین مادر شوهر و عروس دشمنی و نفاقی پیدا نخواهد شد. «کذلک کان الامر مقضیاً»، اینطور امر الهی در این شریعت مقدسه بهائی جاری شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۶۳-۱۶۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۶۷-۱۶۹

۶۶- لا یحقّق الصّهار الاّ بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب الابریز و للقری من الفضة و من اراد الزیادة حرّم علیه ان یتجاوز عن خمسة و تسعین مثقالاً کذلک کان الامر بالعرّ مسطوراً. و الذی اقتنع بالدرجة الاولى خیر له فی الکتاب انه یغنی من یشاء باسباب السموات و الارض و کان الله علی کلّ شیءٍ قدیراً.

محقق نمی شود داماد شدن «الاً بالامهار»، مگر به پرداختن مهریه «قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب الابریز. «مهریه تعیین شده است برای شهر نشینان نوزده مثقال طلای خالص و «للقری من الفضة» و برای ده نشینان نوزده مثقال نقره. کسی که خواسته باشد از این مقدار زیادتر مهریه بدهد حرام است بر او که تجاوز بکند از نود و پنج مثقال طلا. اینطور امر به عزّت به قلم الهی نوشته شد. «و الذی اقتنع بالدرجة الاولى خیر له»، اقتناع به درجه اولی که نوزده مثقال نقره

باشد بهتر است برای شخصی که می خواهد نکاح بکند در کتاب الهی. خداوند بی نیاز می کند هر کسی را که بخواهد به اسباب آسمانها و زمینها و خداوند بر هر چیزی توانا ست. البته هم شهری می تواند به نوزده مثقال نقره قناعت کند و هم دهاتی و این نص صریح حضرت ولی امرالله است در توقیعی که از قلم مبارک در تبیین این آیه صادر شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۶۷ - ۱۷۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۸۱ - ۱۸۳

۶۷- قد كتب الله لكل عبد اراد الخروج من وطنه ان يجعل ميقاتاً لصاحبه في آية مدة اراد ان اتى و وفي بالوعد انه اتبع امر مولاه و كان من المحسنين من قلم الامر مكتوباً. و الا ان اعتذر بعذر حقيقى فله ان يخبر قريته و يكون في غاية الجهد للرجوع اليها وان فات الامران فلها تربص تسعة اشهر معدودات و بعد اكمالها لا بأس عليها في اختيار الزوج و ان صبرت انه يحب الصابرات و الصابرين اعملوا او امري و لا تتبعوا كل مشرك كان في اللوح اثماً. و ان اتى الخبر حين تربصها لها ان تأخذ المعروف انه اراد الاصلاح بين العباد و الاماء اياكم ان تركبوا ما يحدث به العناد بينكم كذلك قضى الامر و كان الوعد مأثياً. و ان اتاها خبر الموت او القتل و ثبت بالشياخ او بالعدلین لها ان تلبث في البيت اذا مضت اشهر معدودات لها الاختيار فيما تختار هذا ما حکم به من كان على الامر قویاً.

خداوند واجب کرده است بر هر بنده‌ای که می خواهد از وطن خود خارج بشود این که مدت معینی برای زنش قرار بدهد و به او بگوید که مثلاً من یک ماهه دو ماهه بیشتر یا کمتر برمی گردم. یعنی قرار بدهد میقاتی برای زن خود که به چه مدتی اراده دارد که در سفر باشد. «ان اتی و وفي بالوعد»، اگر سر موقعی که تعیین کرده است شوهر برگشت و به عهدش وفا کرد «انه اتبع امر مولاه»،

چنین کسی امر مولای خود را متابعت کرده است و «کان من المحسنین»، و از اشخاص نیکوکار عندالله محسوب است که نامش از قلم امر در جزو نیکوکاران نوشته شده است. «و الآن اعتذر بعذر حقیقی» حالا اگر عذری داشت و گرفتاری برایش پیش آمد باید به زنش خبر بدهد و نهایت جهد و کوشش کند که سر موعد برگردد. پس اولین حکم این است که میقات معین قرار بدهد و حکم ثانی این است که اگر سر میقات معین نتوانست برگردد به زنش خبر بدهد. «و ان فات الامران» اگر این دو مطلبی که گفته شد رعایت نشد یعنی شوهر نه وقتی که می خواست به سفر برود میقاتی برای زنش معین کرد و نه وقتی عذری برایش پیش آمد خبری به زنش داد بر زن لازم است که نه ماه در خانه بنشیند و صبر کند. اگر شوهر آمد فبها و اگر نیامد بعد از گذشتن نه ماه بیانی «لا بأس علیها فی اختیار الزوج»، زن می تواند برود شوهر دیگری اختیار کند. «و ان صبرت»، اگر زن صبوری بود و شکیبائی پیشه گرفت خداوند زندهای صبور و مردهای پر شکیبیا را دوست می دارد. عمل کنید اوامر مرا و متابعت نکنید هر شخص مشرکی را که در لوح الهی جزو گناهکاران محسوب شده است.

حالا شوهری رفت و رعایت این دو مطلب را نکرد زنش هم نه ماه شروع کرد به اصطبار «و ان اتی الخبر حین تربصها»، اگر در ضمن مدت تربص نه ماهه خبر شوهر برای زن آمد «لها ان تأخذ المعروف»، بر زن لازم است که مطابق معروف یعنی خلق و خوی انسانی که از اخلاق فاضله است رفتار کند یعنی با شوهرش دو مرتبه آشتی کند و با او ادامه زندگی بدهد. «انه اراد الاصلاح بین العباد»، خدا همیشه مقصودش این است که زنها و مردها بینشان اصلاح باشد.

«ایاکم ان ترتكبوا ما يحدث به العناد» مبادا کاری کنید که بین شما دشمنی و عناد ایجاد شود. اینطور امر الهی نوشته شده و وعده الهی آشکار شده است.

«و ان اتاها خبر الموت او القتل»، حال اگر زنی شوهرش برود و از او خبری نیاید و بعد از چندی خبر فوت یا کشته شدن شوهر به این زن برسد «و ثبت بالشیاع او بالعدلین» و مردن یا کشته شدن شوهر به شیوعی که دیگر نمی شود تکذیبش کرد ثابت بشود و یا دو شاهد عادل شهادت بدهند که ما دیدیم که این شخص

مرده یا کشته شده «لها ان تلبث فی البیت»، زن باید به خانه بنشیند در خانه سکونت کند. «اذا مضت اشهر معدودات» و وقتی آن چند ماهی که قبلاً ذکر شد گذشت «لها الاختیار فیما تختار»، هر کار که دلش می خواهد بکند، یا شوهر می کند یا همین طور مجرد باقی می ماند. «هذا ما حکم به من کان علی الامر قویاً». «این حکمی است که خداوندی که بهر کاری قادر است فرمان به انجام آن می دهد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه ص ۱۷۸ - ۱۸۳

۶۸- وان حدث بینهما کدورة او کره لیس له ان یطلقها وله ان یصبر سنة كاملة لعلّ تسطع بینهما رائحة المحبة و ان کملت و ما فاحت فلا بأس فی الطلاق انه کان علی کلّ شیء حکیماً. قد نها کم الله عمّا عملتم بعد طلاقات ثلاث فضلاً من عنده لتکونوا من الشاکرین فی لوح کان من قلم الامر مسطوراً. و الذی طلق له الاختیار فی الرجوع بعد انقضاء کلّ شهر بالموّدة و الرضا ما لم تستحصن و اذا استحصنت تحقّق الفصل بوصل اخر و قضی الامر الا بعد امر مبین کذلک کان الامر من مطلع الجمال فی لوح الجلال بالاجلال مرقوماً.

اگر بین زن و شوهری کدورتی حاصل شد یا موجبی شد که از هم قهر کردند «لیس له ان یطلقها» مرد نمی تواند فوراً زن را طلاق بدهد بلکه باید یک سال کامل صبر کند. البته دور از هم باید زندگانی کنند شاید رائحه محبت بین آنها بوزد. یا مرد و زن پشیمان بشوند و کدورت و کره حاصله برطرف شود و دو مرتبه بیایند و با هم زندگانی کنند. «و ان کملت و ما فاحت» اگر چنانچه این یک سال کامل گذشت و نسیم محبت و وداد و صلح و آشتی در بین این زن و مردی که از هم کراهت پیدا کرده اند نوزید «فلا بأس فی الطلاق»، آن وقت باسی گناهی در اینکه مرد زن را طلاق بدهد نیست. «انه کان علی کلّ شیء حکیماً»، خدا هر چیزی را که می فرماید از روی حکمت می فرماید. «قد نها کم الله عمّا عملتم بعد

طلقات ثلاث فضلاً من عنده لتكونوا من الشاکرین».

در اسلام رسم است وقتی بنا هست زن و مردی از هم جدا بشوند و حکم انجام بگیرد باید تعیین بشود کدام قسم از اقسام طلاق است. چون طلاق در عرف اسلام انواع مختلفی دارد نظیر طلاق رجعی، طلاق خلعی، طلاق مبارات و از این قبیل. در قرآن می فرمایند: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ»<sup>۱۶</sup> طلاق دو مرتبه می تواند اجرا بشود و مرد بعد از دو طلاق می تواند به زنش رجوع کند. ولی یک وقت هست سه طلاقه پیش می آید. به این معنی که مرد زنش را سه مرتبه طلاق می دهد و یا این که بینشان کدورتی حاصل می شود، مرد به زن می گوید تو سه طلاقه هستی. در این شرایط به عقیده علمای سنی و شیعه این زن به شوهرش حرام می شود یعنی نمی تواند مثل طلاق رجعی باز گردد و رجوع کند مگر این که یک نفر را معین کنند به نام «محلل»، یعنی شخصی اجنبی را وادار کنند که آن زن را به عقد دائمی خود در بیاورد، بعد آن زن را طلاق بدهد، بعد از انجام مراسم طلاق شوهر اولی می تواند به آن زن رجوع کند و با آن زن از نو ازدواج کند. این بطور اجمال حکم قرآن است که می فرمایند: «فان طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ»<sup>۱۷</sup> یعنی اگر مردی برای مرتبه سوم زن خود را طلاق داد دیگر آن زن به شوهر حرام است مگر آنکه کس دیگری که محلل نام دارد این رجوع را حلال سازد. در این امر مبارک یک طلاق و دو طلاق و سه طلاق نیست و اگر چنانچه زن و مردی کراراً هم یکدیگر را طلاق دادند می توانند باز دو مرتبه تجدید زندگانی کنند. باری می فرمایند نهی کرده است خدا شما را از آن کاری که می کردید بعد از سه طلاقه کردن. این فضلی است از طرف خدا که این عمل را نهی کرد. تا شکر کنید خدا را و این امر مبارک در لوحی از قلم امر نوشته شده است.

«وَالَّذِي طَلَّقَ لَهُ الْاِخْتِيَارَ فِي الرَّجُوعِ» اگر مردی زنش را طلاق داد این مرد می تواند به آن زن رجوع کند بعد از انقضای هر ماه بیانی البتّه در دوران اصطبار که طول آن یکسال است. این رجوع البتّه ممکن است «ما لم تستحصن»، مادامی که آن زن شوهر نکرده است و «اذا استحصنت»، اگر آن زن شوهر کرد «تحقق

۱۶ قرآن مجید، سوره بقره (۲)، آیه ۲۲۹

۱۷ همان مأخذ، آیه ۲۳۰

الفصل بوصول آخر»، به علت ازدواج ثانوی آن زن با مرد دیگر جدائی محقق می‌شود بین آن زن و شوهر اول. «و قضی الامر»، در این مرحله کار از کار می‌گذرد. شوهر اول به این علت که زنش شوهر دوم اختیار کرده دیگر نمی‌تواند به او رجوع کند. «الّا بعد امر مبین»، مگر این که امری آشکار واقع شود. یعنی یا شوهر ثانی بمیرد و یا شوهر ثانی آن زن را طلاق بدهد. بعد از وقوع این امر مبین دومرتبه آن شوهر اول می‌تواند به زنش برگردد. اینطور امر از مطلع جمال در لوح جلال الهی با کمال عظمت نوشته شده است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۸۰ - ۲۸۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۸۳ - ۱۹۳ و ۱۹۷ - ۱۹۸

- منتخبات توقیعات، ص ۲۶۷ - ۲۷۰

- پیام آسمانی، ص ۹۵

۶۹- و الذی سافر و سافرت معه ثمّ حدث بینهما الاختلاف فله ان یؤتیها نفقة سنة كاملة و یرجعها الی المقرّ الذی خرجت عنه او یسلّمها بید امین و ماتحتاج به فی السبیل لیبلّغها الی محلّها ان ربک یرحمک کیف یشاء بسلطان کان علی العالمین محیطاً.

اگر زن و شوهری با هم مسافرت کردند «ثمّ حدث بینهما الاختلاف» و در بین راه بینشان بهم خورد و با هم قهر کردند «فله ان یؤتیها نفقة سنة كاملة»، بر مرد واجب است که به زن در همان جریان سفر مخارج یک سال او را بدهد و او را برگرداند به شهری که از آنجا او را بیرون آورده است. یا خودش برگرداند آن زن را و مخارج یک سال را به او بدهد و یا این که آن زن را بسپارد به دست شخص امینی و به آن شخص هم مخارجی را که آن زن در طی راه لازم دارد بدهد تا این که آن شخص امین آن زن را برساند به محلّ و وطن خودش. خداوند حکم میکند هر

طور که می خواهد به سلطان و غلبه‌ای که به اهل عالم احاطه دارد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۸۶- ۲۸۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۳- ۱۹۶

۷۰- و التی طَلَّقَتْ بما ثبت علیها منکر لا نفقة لها ایام تربصها كذلك کان نیر الامر من افق العدل مشهوداً. ان الله احب الوصل و الوفاق و ابغض الفصل و الطلاق عاشروا یا قوم بالروح و الریحان لعمری سیفنی من فی الامکان و ما یبقی هو العمل الطیب و کان الله علی ما اقول شهیداً. یا عبادى اصلحوا ذات بینکم ثم استمعوا ما ینصحکم به القلم الاعلی و لا تتبعوا جبّاراً شقیّاً.

اگر زنی طلاق داده شد «بما ثبت علیها منکر»، به این علت که ثابت شد که آن زن به شوهرش خیانت کرده است «لا نفقة لها ایام تربصها»، چنین زنی که به شوهر خیانت کرده در ایام تربص یعنی در طول یک سال حق نفقه به شوهر را ندارد. یعنی شوهر نباید به او مخارجی پردازد. امر الهی از آسمان امر اینطور آشکار شده است. خداوند دوست می دارد وصل و وفاق و دوستی و آشتی را و دشمن می دارد جدائی و طلاق و از هم گسیختگی را. معاشرت کنید ای مردم با کمال خوبی و خوشی با یکدیگر، بین خودتان را بهم نزدیک، زنتان را طلاق ندهید و کدورت ایجاد نکنید. قسم بجان خودم عنقریب تمام اهل دنیا از بین می روند و آنچه باقی می ماند عمل خوبی است که از کسی سر می زند. خداوند بر آنچه می گویم شاهد است. ای بندگان من هر وقت دیدید زن و شوهری بینشان بهم خورده است بین آنها را اصلاح کنید. بشنوید «ما ینصحکم به القلم الاعلی»، نصیحت هائی را که مظهر امر الهی به شما می کند «و لا تتبعوا جبّاراً شقیّاً» و پیروی نکنید اشخاص ستمکار بدبخت را.



سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۷۶ - ۲۹۱ و ۳۱۹ - ۳۲۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۸۳ - ۱۹۸

۷۱- اَيَّاكُمْ ان تَغْرَنُكُمْ الدُّنْيَا كَمَا غَرَّتْ قَوْمًا قَبْلَكُمْ اتَّبِعُوا حُدُودَ اللَّهِ وَ سُنَنَهُ ثُمَّ اسْلِكُوا هَذَا الصِّرَاطَ الَّذِي كَانَ بِالْحَقِّ مَمْدُودًا. اِنَّ الَّذِيْنَ نَبَذُوا الْبَغْيَ وَ الْغَوْيَ وَ اتَّخَذُوا التَّقْوَىٰ اَوْلِيَاءَ مِنْ خَيْرَةِ الْخَلْقِ لَدَى الْحَقِّ يَذْكُرُهُمُ الْمَلَأُ الْاَعْلَىٰ وَ اَهْلُ هَذَا الْمَقَامِ الَّذِي كَانَ بِاسْمِ اللَّهِ مَرْفُوعًا.

مبادا مغرور کند شما را دنیا «کما غرّت قوماً قبلکم»، همانطور که مغرور کرده است طوایف و اممی را که قبل از شما بودند. «اتّبِعُوا حُدُودَ اللَّهِ وَ سُنَنَهُ»، متابعت کنید احکام و اوامر الهی را «ثمّ اسلکوا هذا الصّراط»، بعد به راه بیفتید در این راه یعنی شریعت جمال مبارک را عمل کنید. «الذی کان بالحقّ ممدوداً»، زیرا شریعت جمال قدم به منزله راهی است که به حقّ و راستی کشیده شده است و شما را به سرحد مقصود می رساند. «انّ الذین نبذوا البغی و الغوی» اشخاصی که رها کردند و دور انداختند «بغی» یعنی ظلم را و «غوی» یعنی گمراهی را «و اتّخذوا التّقوی» و پیشه خود گرفتند پرهیزکاری را «اولئک من خیرة الخلق». این نفوس از نفوسی هستند که انتخاب شده اند از ما بین تمام مردم و نفوس منتخبه هستند در نزد خداوند. ذکر می کنند آنها را اهل ملاً اعلی و نفوس مجردّه و ذکر می کنند به نیکی نام آنها را مردمی که ساکن این مقام هستند، مقامی که باسم خدا مرتفع شده است.

۷۲- قد حرّم علیکم بیع الاماء و الغلمان لیس لعبد ان یشتری عبداً نهیاً فی لوح الله کذلک کان الامر من قلم العدل بالفضل مسطوراً. و لیس لاحد ان یفتخر علی احد کلّ ارقآء له و ادلاء علی انه لا اله الا هو انه کان علی کلّ شیء حکیمًا.

حرام شده است بر شما ای اهل بهاء خریدن کنیزها و غلامها «لیس لعبد ان یشتري عبداً»، جایز نیست برای کسی که خود بنده خداست خریداری کند بنده دیگر خدا را. «نهياً فی لوح الله»، نهی شدیدی نازل شده است در باره حرمت خرید و فروش غلام و کنیز در لوح الهی. این چنین امر و حکم خدا از قلم عدل به صرف فضل نوشته شده است.

در عالم اسلام خرید و فروش غلام و کنیز آزاد است و حتی کفاره بعضی از سیئات را هم در قرآن مجید عبارت از این قرار داده اند که برای کفاره گناهی که مرتکب شده اید فی المثل بنده یا کنیزی را بخرید و آزاد کنید. در سایر شرایع مثل شریعت انجیل و شریعت تورات نیز مسأله آزاد بودن خرید غلام و کنیز تشریح شده است. فقط در شریعت جمال قدم و کتاب اقدس است که حرمت این مسأله صریحاً نازل شده و در لوح ملکه انگلستان هم که در دوره خود برای از بین بردن مسأله خرید غلام و کنیز اقدام نمود جمال قدم به او اظهار عنایت فرمودند و می فرمایند. چون تو این حکم الهی را که از قلم الهی در این ظهور نازل شده است انجام دادی لهذا اجر این عمل برای تو در لوح الهی ثبت خواهد شد.

«و لیس لاحد ان یفتخر علی احد»، جایز نیست بر هیچ کس این که افتخار و استکبار بکند بر کسی یعنی هیچ کس نباید خودش را از دیگری بالاتر بداند «کلّ ارقاء له»، همه بندگان حلقه به گوش خدا هستند «و ادلاء علی انه لا اله الا هو»، همه افراد بشر دلیل ها و نشانه هائی هستند بر این که نیست خدائی بجز خداوند آفریدگار جهان. «انه کان علی کلّ شیء حکیماً»، خدا در باره هر چیزی از روی حکمت و دانش امر می کند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۲۴-۳۲۷

- امر و خلق، ج ۳، ص ۹۳-۱۰۰ و ۲۶۴

- اخلاق بهائی، ص ۱۱۵-۱۱۹

۷۳- زینوا انفسکم بطراز الاعمال و الذی فاز بالعمل فی رضاه أنه من اهل البهَاء  
 قد كان لدى العرش مذکوراً. انصروا مالک البریة بالاعمال الحسنة ثم بالحکمة  
 و البیان كذلك امرتم فی اکثر اللواح من لدى الرّحمن أنه كان علی ما اقول  
 علیماً. لا يعترض احد علی احد و لا يقتل نفس نفساً هذا ما نهیتم عنه فی کتاب  
 كان فی سرادق العزّ مستوراً. أتقتلون من احياء الله بروح من عنده انّ هذا خطأ  
 قد كان لدى العرش كبيراً. اتقوا الله و لا تخربوا ما بناه الله بايادي الظلم و الطّغيان  
 ثم اتخذوا الى الحقّ سبيلاً. لما ظهرت جنود العرفان برايات البیان انهزمت قبائل  
 الاديان الا من اراد ان يشرب كوثر الحيوان فی رضوان كان من نفس السّبحان  
 موجوداً.

قرب به درگاه خدا و وصول به درجه‌ای که خدا از انسان راضی باشد به وسیله  
 امور ظاهره از قبیل ثروت و عزّت و مکنّت و دولت و جاه و جلال نیست بلکه  
 عامل اصلی تقرّب در درگاه خدا این است که زینت بدهید خودتان را بطراز و  
 زینت اعمال. هر که عملش بهتر است در نزد خدا مقربتر است. «و الذی فاز بالعمل  
 فی رضاه أنه من اهل البهَاء»، بهائی حقیقی کسی است که در این دار دنیا موفق  
 شود به تحصیل رضای الهی یعنی عملی را انجام دهد که آن عمل مطابق رضای  
 الهی باشد و دستور اجرای آن در لوح مبارک داده شده باشد. اگر کسی به چنین  
 عملی موفق بشود او در نزد خدا از اهل بهاء شمرده می شود و در پیرامون عرش  
 الهی نام او ذکر می شود. بعد می فرمایند «انصروا مالک البریة بالاعمال الحسنة»،  
 اگر خواستید امر الهی را نصرت کنید. نصرت امر در این دوره عبارت است  
 از نصرت به اعمال حسنه، تمام اعمالتان را مطابق دستور حقّ قرار بدهید. «ثمّ  
 بالحکمة و البیان» و سپس در هر اقدامی که می خواهید بکنید باید رعایت حکمت  
 و بیان را هم بکنید یعنی به مقتضای وقت و زمان و اشخاص و مطابق فهم و ادراک  
 نفوس مطلب خود را بیان کنید. «کذلك امرتم فی اکثر اللواح»، اینطور مأمور  
 شده‌اید در بسیاری از الواح از طرف خداوندی که مهربان است و خداوندی که  
 رحمن است بر آنچه من می گویم شاهد است. «لا يعترض احد علی احد»، نباید

هیچ کس بر کس دیگری اعتراض کند یعنی اگر کسی مطابق رأی و عقیده خود عملی را انجام داد و اقدام به کاری کرد نباید به او اعتراض کرد. «و لا یقتل نفس نفساً»، نباید کسی کسی را بکشد. «هذا ما نهیتم عنه فی کتاب»، این اموری است که نهی شده اید از ارتکاب آن در کتاب الهی «کان فی سرادق العزّ مستوراً»، در کتابی که در سراپرده‌های غیب و عزّت پنهان بود و حالا آشکار شده است. «اتقتلون من احیاه الله بروح من عنده»، آیا می کشید کسی را که خدا به روح خود زنده کرده است؟ «انّ هذا خطأ» کشتن نفوسی که به روح الهی زنده شده‌اند خطا و گناهی است که «قد کان لدی العرش کبیراً»، در نزد خداوند منان بسیار گناه بزرگی است. «اتقوا الله»، ای مردم از خدا بترسید و با دستهای ظلم و طغیان خود خراب نکنید بنائی را که خدا تعمیر و بنا کرده است. انتخاب کنید راه راستی را که شما را به حقّ و حقیقت برساند. «لما ظهرت جنود العرفان»، وقتی که آشکار شد لشکرهای شناسائی حقّ به رایات بیان یعنی وقتی حقّ جلّ جلاله به اتکای آیات و عظمت ظهور خود ظاهر شد «انهزمت قبائل الادیان»، پیروان ادیان عتیقه در مقابل قدرت و سلطنت الهی همه منهزم شدند. «الا من اراد»، مگر آن اشخاصی که می‌خواستند «یشرب کوثر الحیوان»، بیاشامند آب زندگانی را در رضوان یعنی در دوره جلوه الهی و در رضوانی که از دم مقدّس خداوندی بوجود آمده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- پیام آسمانی، ص ۳۴ - ۳۵

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۶۲ - ۲۶۶ و ۲۹۶ - ۲۹۷ و ۳۲۸ - ۳۲۹

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۰۵ - ۱۰۷

۷۴- قد حکم الله بالطهارة على ماء النّطفة رحمة من عنده على البریة اشکروه بالروح و الریحان و لا تتبعوا من کان عن مطلع القرب بعيداً. قوموا على خدمة الامر في کلّ الاحوال انه يؤیدکم بسلطان کان على العالمین محیطاً. تمسکوا بحبل اللطافة على شأن لایری من ثیابکم آثار الاوساخ هذا ما حکم به من کان

الطف من کلّ لطیف. و الذی له عذر لا بأس علیه انه لهو الغفور الرحیم. طهّروا کلّ مکروه بالماء الذی لم یتغیّر بالثلث ایّاکم ان تستعملوا الماء الذی تغیر بالهواء او بشیء اخر کونوا عنصر اللطافة بین البریة هذا ما اراد لکم مولاکم العزیز الحکیم.

خداوند در این ظهور مبارک حکم کرده است به طهارت ماء نطفه و این همان حکمی است که در کتاب بیان هم از قلم اعلی جاری شده است. «رحمة من عنده»، این حکم به طهارت ماء نطفه رحمتی بود از طرف خداوند تا دیگر اطلاق نجاست ماء نطفه بر کسی نشود و کسی را به این نسبت ناهنجار نیازاند. خداوند از راه رحمت بر مردم این حکم را کرد. شکر کنید ای مردم خدا را با کمال سرور و نشاط و پیروی نکنید کسانی را که از درگاه قرب الهی دور هستند. «قوموا علی خدمة الامر فی کلّ الاحوال»، قیام کنید ای بندگان خدا بر خدمت امر الهی در هر حالی که هستید. وقتی که به خدمت او قیام کردید «انه یؤیدکم بسلطان کان علی العالمین محیطاً»، خدا هم کمک می کند شما را به قدرت خود که احاطه به همه اهل عالم دارد. «تمسکوا بحبل اللطافة»، بسیار اهمیت بدهید، متمسک شوید به رشته و ریسمان پاکیزگی و لطافت «علی شأن»، بطوری که «لا یری من ثیابکم آثار الاوساخ»، در سراسر لباسهای شما به هیچ وجه آثار چرک دیده نشود. «هذا ما حکم به من کان الطف من کلّ لطیف»، خداوندی که مهربان تر از هر فرد مهربانی است این حکم را به شما کرده است. «و الذی له عذر لا بأس علیه». البتة این در حدود استطاعت است اگر کسی عذری داشته باشد و نتواند آنطوری که باید و شاید رعایت لطافت و نظافت را بکند خدا بر او نمی گیرد، خداوند آمرزگار است و مهربان. «طهّروا کلّ مکروه بالماء الذی لم یتغیّر بالثلث»، هر چیز کثیفی را می توانید شستشو بدهید و پاکیزه کنید با آب یعنی با آب بشوئید. اما آبی که حالات ثلاثه آن تغییر نکرده باشد. یعنی آبی که نه رنگش تغییر کرده باشد و نه رائحه و نه مزه آن. اگر چنانچه آبی رنگ یا طعم یا بویش تغییر کرده بود آن آب کثیف است و نباید آن را استعمال کرد. «ایّاکم ان تستعملوا الماء الذی تغیر

بالهواء او بشیء آخر»، مبدا استعمال کنید آبی را که به واسطه هواء و یا به چیزی دیگر تغییر حال داده است. مثلاً آبی که زیاد در آن شستشو کرده اند و کثیف شده یا آبی که یک جا مانده و به علت تابش آفتاب و در مجاورت هوا بویش بد شده باشد یا رنگش تغییر کرده قابل مصرف نیست. «کونوا عنصر اللطافة بین البریة»، باید اساس و عنصر و ماده اصلی لطافت و پاکیزگی باشید در بین مردم یعنی سرچشمه لطافت و پاکیزگی به طوری که مردم به شما اقتداء کنند. «هذا ما اراد لكم مولاکم» این است آنچه که خداوند که مولای شماست برای شما در نظر گرفته و از شما انتظار دارد، مولای شما عزیز است و علیم.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۷۷ - ۸۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۴ - ۲۹۷ و ۳۰۱ - ۳۰۲

۷۵- و كذلك رفع الله حکم دون الطهارة عن کل الاشیاء و عن ملل اخرى موهبة من الله انه لهو الغفور الکریم. قد انغمست الاشیاء فی بحر الطهارة فی اول الرضوان اذ تجلینا علی من فی الامکان باسمائنا الحسنی و صفاتنا العلیا هذا من فضلی الذی احاط العالمین. لتعاشروا مع الادیان و تبلغوا امر ربکم الرحمن هذا لا کلیل الاعمال لو انتم من العارفين.

خداوند برداشته است در این ظهور مبارک حکم نجاست را از جمیع اشیاء و از ملل دیگر. در شرایع سابقه و به شهادت کتب مقدسه قرآن و انجیل و تورات بسیاری از چیزها و بسیاری از قبایل و طوایف در نزد پیروان ادیان سابقه نجس بودند و پیروان آن دین باید از آن اشیاء و یا از آن اشخاص دوری کنند. مثلاً در شریعت اسلام سگ و خوک ذاتاً نجس و پلیدند. همچنین خون و شراب همه نجس اند. همچنین به عقیده بعضی از یهود و نصاری که اسلام را قبول ندارند مسلمین نجس اند. البته عقیده فقهای اسلام در باره نجاست اهل کتاب مختلف است. بعضی اهل

کتاب را کاملاً نجس و مردود می دانند و ذاتاً آنها را پلید می شمارند. بعضی هم آنها را پاک می دانند ولی در نجاست مشرک یعنی بت پرست ها که خدا را قبول ندارند اختلافی در میان پیروان نیست. در قرآن می فرماید: «انما المشركون نجس و فلا یدخلن المسجد الحرام» یعنی بت پرست ها ذاتاً نجس و پلیدند نگذارید که وارد مسجد الحرام بشوند زیرا مسجد را نجس می کنند.

در انجیل هم همین طور است. در انجیل پولس نوشته است که اشخاصی که مسیح را قبول ندارند و اشخاصی که با مسیحین مخالف هستند و از شریعت الهی خبر ندارند اینها نه تنها خودشان نجس اند بلکه کلماتی که از دهن آنها بیرون می آید نجس است. به هیچ وجه به آنها نزدیکی نباید کرد. در انجیل بعضی از اطعمه را جایز و بعضی را نجس دانسته مثلاً قربانی هائی که مشرکین برای بت ها می کردند در شریعت انجیل نجس هستند و نباید به آنها دست زد و از آنها استفاده کرد. ولی بعد پولس اجازه داد و در یکی از نامه هایش می گوید که همه چیز برای پاکان پاک است.

حضرت موسی بعضی از غذاها را حلال کردند و بعضی را حرام به شرحی که در تورات تثنیه و سفر اعداد و لاویان و غیره که از اسفار خمسه تورات شمرده می شود اینها تسمیه شده است. همچنین مللی که با حضرت موسی و اسرائیل مخالف بودند به حکم تورات نجس هستند. در این ظهور مبارک می فرمایند اطلاق نجس بر اشیاء و اشخاص اصلاً از دفتر شریعت الهیه محو شده است.

در نظر بهائی به تعلیم جمال قدم نه چیزی نجس است و نه کسی نجس است. اشتباه نشود پاکیزگی و کثیف البتّه هست. می گوئیم فلان لباس پاکیزه است یعنی شسته شده و آثار چرک در آن نیست و فلان لباس کثیف است یعنی آلوده به چیزهای مکروه است. ولی حکایت نجس و طاهر در کار نیست. جمال مبارک می فرمایند در این ظهور مبارک بر همه ممکنات اطلاق طهارت شد. دیگر آن حدّ و سدّ نجاستی که با فلان طایفه معاشرت نکنید یا فلان گروه داخل در معابد شما نباید بشوند یا این که شما با آنها معاشرت و اختلاط نداشته باشید، این احکام به کلی در این ظهور مبارک مرتفع شده است. این موهبتی است از

طرف خداوند، خداوند آمرزگار است و بخشنده. «قد انغمست الاشياء فی بحر الطهارة»، فرو رفته‌اند جمیع اشیاء در دریای طهارت و پاکی. دیگر استعمال کلمه نجس به کلی قدغن شد، از اوّل رضوان از اوّل دوره‌ای که جمال مبارک در باغ رضوان در بغداد اظهار امر فرمودند. وقتی که تجلی کردیم بر اهل عالم به اسماء حسنی و صفات علیا از آن دوره استعمال کلمه نجس و طاهر به کلی برداشته شد. «هذا من فضلی الذی احاط العالمین»، این از فضل الهی است که بر اهل عالم احاطه کرد و ملل سابقه را از قید نجاست و در نتیجه از قید عدم معاشرت و عدم اختلاط با اهل عالم رها نمود. حالا بهائی می‌تواند با یهودی، مسیحی، گبر ترسا مشرک و غیر مشرک از هر ملتی با کمال محبت معاشرت و آمیزش کند و به آنها در موارد لازم کمک کند تا بتواند آنها را به امر الهی تبلیغ کند و الا اگر آنها را نجس و مردود و مطرود می‌دانست باب معاشرت بکلی بسته می‌شد و دیگر نمی‌توانست فرد بهائی کسی را به شریعت الله دلالت کند. خود هیکل مبارک می‌فرمایند که ما این کار را کردیم «لتعاشروا مع الادیان»، برای این که شما بتوانید با پیروان ادیان معاشرت کنید «و تلبغوا امر ربکم الرحمن» و بتوانید امر الهی را به آنها تبلیغ کنید. «هذا لا کلیل الاعمال»، این تاج اعمال پسندیده است. یعنی تبلیغ نفوس به منزله تاج اعمال است. «لو انتم من العارفين»، اگر شما بتوانید این نکته را بشناسید و پی ببرید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۰۱-۳۰۲

۷۶- و حکم باللطافة الكبرى و تغسیل ما تغبر من الغبار و کیف الاوساخ المنجمدة و دونها اتقوا الله و کونوا من المطهرین. و الذی یری فی کسائه و سخ انه لا یصعد دعائه الی الله و یجتنب عنه ملاء عالون. استعملوا ماء الورد ثم العطر الخالص هذا ما احبه الله من الاول الذی لا اول له لیتضوع منکم ما اراد ربکم العزیز الحکیم.



و نیز حکم کرده است خدا به لطافت کبری. لطافت کبری یعنی اهمیّت دادن به درجه کمال به نظافت و پاکیزگی و حکم کرده است به شستن آنچه که آلوده می شود به گرد و خاک یا سایر چیزها تا چه برسد به چرکهای که روی هم انباشته می شود. خدا از کسی که لباسش مختصر آلودگی داشته باشد راضی نیست تا چه رسد به کسی که سراپای لباسش پر از چرک باشد.

باری جمال مبارک می فرماید لطافت کبری امر شده است و شستن آنچه آلوده می شود به غبار یا سایر اشیاء. «و کیف الاوساخ المنجمدة» تا چه رسد به چرک هائی که روی هم انباشته شده «و دونها»، غیر از این آلودگی ها. «اتَّقوا الله و کونوا من المطهّرين»، از خدا بترسید و باشید از اشخاص پاک و پاکیزه. باز در تأکید این مسأله می فرماید: «و الذی یری فی کسآئه وسخ»، کسی که در لباسش چرکی دیده بشود «انّه لا یصعد دعآئه الی الله»، در چنان حالی اگر عذری نداشته باشد و تنبلی کرده و این چرک را نشسته باشد دعایش به طرف خدا بالا نمی رود. «و یجتنب عنه ملاً عالون»، جمیع ارواح مجرّده و نفوس مقدّسه از او دوری می کنند. باز در تأکید لطافت و نظافت می فرماید بکار ببرید «ماء الورد» یعنی گلاب، «ثمّ العطر الخالص» و عطر خالص. «هذا ما احبه الله من الاول الذی لا اول له». استعمال عطر و گلاب از مسائلی است که مظاهر امر الهی آنرا دوست داشته اند از اولی که لا اول است. چرا امر شده است که شما گلاب و عطر استعمال کنید؟ برای این که منتشر شود از شما بوهای خوشی که سبب رضایت الهی است و اطرافیان شما هم وقتی بوی خوشی استشمام کنند البتّه لذت می برند و بر محبتشان می افزاید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۷۷ - ۸۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۴ - ۲۹۶

۷۷- قد عفا الله عنكم ما نزل في البيان من محو الكتب و اذناكم بان تقرئوا من العلوم ما ينفعكم لا ما ينتهي الى المجادلة في الكلام هذا خير لكم ان انتم من العارفين.

حضرت اعلی در یکی از ابواب کتاب بیان می فرمایند که پیروان شریعت بیان باید بجز کتاب مبارک بیان و آیات حضرت اعلی از قرائت سایر کتب خودداری کنند و تمام کتابها را محو نمایند. در کتاب بیان فارسی البتّه ذکر می فرمایند که مقصود از محو کتابها چه نوع کتابهایی است. مقصودشان کتابهایی است که علماء و فقها در فنون مختلفه نوشته اند. مثلاً کتابهایی که متکلمین اسلام در مسائل علم کلام نوشته اند. تمامش ایراد و اشکال و اعتراض بر یکدیگر و جنگ و جدال و سایر شؤونی است که نه بدرد دنیا می خورد نه بدرد عقبی. غالب کتب فلاسفه که در مسائل مختلفه نوشته اند به درد کسی نمی خورد جز این که برای خوانندگان اضطراب فکر و تشوّت حواس ایجاد می کنند. کتبی که فقها در فقه اسلام نوشته اند و آن همه احکام عجیبه و حدود غریبه از خود ابداع و اختراع کرده اند و به نام حکم الله منتشر نموده اند اسباب گمراهی و بدبختی و ضلالت است.

حضرت اعلی می فرمایند حال که مظهر امر الهی ظاهر شده و کتاب بیان از آسمان عزّت حقّ جلّ جلاله نزول یافته حقایق شرایع در این کتاب ذکر شده است، اسرار و رموز کتب مقدّسه در این کتاب الهی کشف شده است. شما این کتاب را بخوانید، کتب الهی را بخوانید تا از یک طرف به اسرار و رموز مودوعه در کتب قبل آگاه شوید و از طرف دیگر خود را مهیا کنید برای ایمان به حضرت من یظهره الله که مژده ظهورش در همین کتاب بیان داده شده است. اما اگر خواسته باشید عمرتان را صرف کتابهایی که شیعه و سنّی و فلان و بهمان نوشته اند بکنید به هیچ جا نمی رسید. یک سلسله مجادلات لفظیه و مطالب واهیه و مسائل فارغهای است که هیچ فایده ای ندارد.

ابداً منظور حضرت اعلی از محو کتب، محو قرآن یا تورات یا انجیل نبوده است. خود حضرت اعلی در کتاب بیان و سایر آیات مقدّسه به آیات قرآن برای اثبات حقایق خود استدلال کرده اند، خود حضرت اعلی در دوره ظهور خود

چندین مرتبه سوره‌های قرآنی را تفسیر فرموده‌اند و حقایق قرآن را ذکر کرده‌اند. این که معرضین و معترضین به دروغ نسبت می‌دهند که حضرت اعلی گفته‌اند قرآن و تورات و انجیل را بسوزانید ابدأ چنین حکمی در کتاب بیان و سایر کتب حضرت اعلی نیست. وقتی که حضرت اعلی ظاهر شدند به علت اتکای به همین علوم موهوم بود که علمای شیعه و سنی از ایمان به آن حضرت محروم ماندند. به سبب همان اتکاء و معتقد بودن به آن تقلید واهی بود که اینها به حضرت اعلی اشکال و ایراد کردند و سخنان عجیب گفتند و اقدامات قبیحی بر علیه مظهر امرالله انجام دادند. باری در کتاب اقدس می‌فرمایند. ای مردم حکمی که حضرت اعلی راجع به محو کتب در کتاب بیان فرموده بودند موقتی بود و در این ظهور مبارک حضرت من یظهره الله قرائت کتب مختلفه را به شما اجازه داده است اما کتابهایی را بخوانید که نفعی به حال شما داشته باشد نه این که تمامش محدود و محصور باشد به مجادلات لفظیه، از لفظ شروع شود و به لفظ خاتمه پیدا کند.

بلی می‌فرمایند حکمی را که در بیان نازل شده بود که کتب را محو کنید آن حکم را از شما برداشتیم و «اذنناکم»، به شما اجازه دادیم «بان تقرئوا من العلوم ما ینفعکم»، بخوانید از علوم آنچه را که به حال شما نافع است نه علومی که به مجادله لفظی منتهی می‌شوند. «هذا خیر لکم»، اگر این سفارش حق را انجام بدهید برای شما بهتر است «ان انتم من العارفين»، اگر اهل عرفان باشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۱۱-۲۱۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۰۵-۱۰۷ و ۳۰۳-۳۰۸

۷۸- یا معشر الملوک قد اتی الملوک و الملک لله المهیمن القیوم. الا تعبدوا  
الا الله و توجهوا بقلوب نورآء الی وجه ربکم مالک الاسماء هذا امر لایعادلہ ما  
عندکم لو انتم تعرفون.

ای گروه پادشاهان روی زمین، مالک حقیقی یعنی مظهر امر الهی آمد «و الملک لله المهیمن القیوم»، سلطنت واقعی و حقیقی که سلطنت بر قلوب و تسخیر مدائن دل‌های مردم است مخصوص است به خداوند غالب بی نیاز. «الّا تعبدوا الا الله». ای سلاطین نپرستید جز خدا را «و توجّهوا بقلوب نورا الی وجه ربکم مالک الاسماء»، با دل‌های نورانی بشتابید بسوی رخساره پروردگارتان یعنی مظهر امر که نور الهی از صورت او آشکار است. «هذا امر لا یعادله ما عندکم»، اگر به این موهبت فائز بشوید و او را بشناسید تمام سلطنت و ارزش شما و مقامات ظاهری که دارید با این موهبت برابری نمی‌تواند بکند «لو انتم تعرفون». شرطش این است که شما بتوانید این مسأله را درک کنید.

۷۹- انا نراکم تفرحون بما جمعتموه لغيرکم و تمنعون انفسکم عن العوالم الّتی لم یحصها الا لوحی المحفوظ. قد شغلتمک الاموال عن المال هذا لا ینبغی لکم لو انتم تعلمون. طهروا قلوبکم عن ذفر الدنیا مسرعین الی ملکوت ربکم فاطر الارض و السماء الّذی به ظهرت الزلازل و ناحت القبائل الا من نبذ الوری و اخذ ما امر به فی لوح مکنون.

ما شما را می‌بینیم ای گروه سلاطین که خوشحالید از ثروت‌های که جمع کرده‌اید. اما بدانید که اینها برای خودتان نیست بلکه به غیر شما می‌رسد. شما خیال می‌کنید که این ثروت‌ها به درد شما می‌خورد اما در حقیقت این ثروت‌های شما می‌ماند و بازماندگان شما می‌آیند و از آنها استفاده می‌کنند. می‌بینیم شما را که خود را ممانعت می‌کنید و بی‌بهره و نصیب‌قرار می‌دهید از عوالم روحانی‌ای که احصاء آن عوالم را هیچ کس نمی‌تواند بکند و فقط در لوح محفوظ الهی احصاء آن عوالم ذکر شده است. «قد شغلتمک الاموال عن المال»، ای گروه سلاطین. مال دنیا شما را از توجه به حقّ جلّ جلاله مانع شده و از توجه به مال و مقصود حقیقی که عرفان الهی است شما را بی‌بهره گذاشته است. «هذا لا ینبغی لکم لو انتم تعلمون». این بی‌خبر و بی‌بهره ماندن شما از عرفان الهی که مال اصلی و مقصود واقعی

است سزاوار شما نیست اگر بتوانید بدانید.

«طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ عَنِ الدُّنْيَا»، از آلودگی دنیا دل های خود را پاک کنید. «مسرعین الی ملکوت ربکم»، در حالی که می شتابید به طرف ملکوت پروردگارتان که «فاطر الارض و السماء»، خالق زمین و آسمان است «الذی به ظهرت الزلازل» آن خداوندی که وقتی آشکار شد به علت ظهور او زلزله در عالم افتاد «و ناحت القبائل» و قبیله ها و طوایف روی زمین همه به نوحه در آمدند. بیان مبارک اشاره است به یک قسمت از علاماتی که حضرت مسیح به نصّ انجیل متّی برای ظهور پدر آسمانی ذکر کرده است. در آنجا مسیح می فرماید که در دوره ظهور موعود آسمانی در زمین زلزله ها می شود و «تنوح القبائل» و تمام قبیله های روی زمین گریه و لابه می کنند. جمال قدم در کتاب اقدس می خواهند به ملوک و سلاطین بفرمایند که علامات مذکوره در انجیل آشکار شده است. «الّا من نبذ الوری»، قبائل همه به نوحه می آیند و مضطرب می شوند مگر کسی که مردم را رها کند و به طرف خداوند رو کند و آنچه را در لوح مکنون الهی ذکر شده است بپذیرد.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- اخلاق بهائی، ص ۱۷۶ - ۱۸۰

۸۰- هذا يوم فيه فاز الكلیم بانوار القديم و شرب زلال الوصال من هذا القدح الذی به سجرت البحور. قل تالله الحق ان الطور يطوف حول مطلع الظهور و الروح ینادی من الملكوت هلموا و تعالوا یا ابناء الغرور. هذا يوم فيه سرع کوم الله شوقاً للقائه و صاح الصّهیون قد اتی الوعد و ظهر ما هو المكتوب فی الواح الله المتعالی العزیز المحبوب.

امروز روزی است که فائز شد موسی کلیم به مشاهده انوار خداوند بی نیاز و آشامید زلال آب صاف وصال الهی را از این قدحی که «به سجرت البحور»، به واسطه این قدح جاری می شوند دریاها، یعنی دریا های علوم و حقایق از قدح

امر الهی سرچشمه می گیرند. در قرآن و تورات می خوانیم که حضرت موسی کلیم با مشایخ اسرائیل به کوه طور رفتند و از خدا درخواست کردند که خدا را ببینند و به زیارت او برسند و لکن خداوند فرمود، ای موسی به قومت بگو که «لن ترانی»، مرا هرگز نخواهی دید. وقتی موسی اصرار کرد و گفت «ربّ ارنی انظر الیک»، خدایا صورتت را به من بنما تا ترا ببینم، خدا فرمود: «لن ترانی»، هرگز مرا نخواهی دید. موسی اصرار کرد، خدا فرمود، بسیار خوب اول من به این کوه تجلی می کنم، اگر این کوه توانست در مقابل تجلی من پایداری کند توهم می توانی. بعد از آن در قرآن می فرماید: «... فلما تجلی ربّه للجبل جعله دكاً و خرّ موسی صعقاً»<sup>۱۸</sup> خداوند وقتی که به کوه تجلی کرد، کوه از هم پاشید و حضرت موسی بی هوش روی زمین افتاد و به فوز لقای الهی فائز نشد و از شراب وصال خداوندی نیشامید. اما در اینجا جمال قدم می فرمایند، ای گروه سلاطین امروز روزی است که جمال مبارک ظاهر شده و موسی کلیم به انوار قدیم فائز گشته و زلال وصال را از این قدحی که به نام الهی امروز تهیه و به اهل عالم تقدیم شده نوشیده است. «قل تالله الحق»، بگو ای سلاطین، قسم به خدا کوه طور امروز طواف می کند در حول مطلع ظهور یعنی عظمت و جلال واقعی امروز به این ظهور مبارک داده شده و از سایر مقامات سلب شده است «و الرّوح ینادی من الملکوت»، ای سلاطین دنیا حضرت عیسی از ملکوت الهی امروز ندا می کند و به اهل عالم می فرماید: «هلمّوا و تعالوا یا ابناء الغرور»، بیائید و بشتابید ای کسانی که طالب دیدار حق هستید. اگر طالب دیدار حقیقید بیائید در محضر جمال قدم و به دیدار الهی فائز بشوید و اگر از ابناء غرور و مردم بی خبر هستید جز غفلت و بیچارگی برای شما چیزی نیست. «هذا یوم فیه سرع کوم الله شوقاً للقاءه»، امروز روزی است که می شتابد تپه خدا برای شوق لقای او که اشاره به کوه کرمل است که مشرف شد به اقدام مبارک جمال مبارک و اسم اعظم. «صاح الصّهیون»، کوه صهیون که نزدیک اورشلیم است ندا می کند که «قد اتی الوعد»، وعده الهی ظاهر و آشکار شد آنچه که نوشته شده بود در الواح خداوندی که متعالی و عزیز

۱۸ قرآن مجید، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۳

و محبوب است. یعنی بشارتی که در انجیل داده شده بود آشکار شد و بشارتی هم که در باره ظهور رب الجنود در تورات و سایر کتب انبیاء داده شده بود همه تحقق یافت.

۸۱- یا معشر الملوک قد نزل الناموس الاکبر فی المنظر الانور و ظهر کل امر مستتر من لدن مالک القدر الذی به اتت السّاعة و انشق القمر و فصل کل امر محتوم.

ای گروه پادشاهان، هشیار و با خبر باشید که فرود آمد شریعت بزرگ الهی «فی المنظر الانور»، بواسطه مظهر انوار الهی که جمال قدم باشد یعنی شریعت الله بوسیله جمالقدم به شما آشکار شده است «و ظهر کل امر مستتر»، هر امر پنهانی که در کتب شما بود، رموزی که در آیات کتب شما بود همه آنها امروز آشکار شده است «من لدن مالک القدر»، از طرف خداوند. «الذی به اتت السّاعة»، آن خداوندی که وقتی ظاهر شد مصداق آیه قرآن که فرموده «اقتربت السّاعة و انشق القمر» در عالم ظاهر شد.

مسلمین در باره معنی این آیه قرآن مطالب مختلفی گفته‌اند. بعضی می‌گویند «اقتربت السّاعة» یعنی ساعت قیام محمد و «انشق القمر» یعنی پیغمبر به دست مبارک خود در نیمه شب در مکه این ماه ظاهری را که در فلک است به دو قسمت تقسیم کرد. یک قسمت این طرف کوه ابوقییس و یک قسمت آن طرف کوه ابوقییس افتاد و بعد هم پیغمبر دو مرتبه اشاره کرد و دو قسمت به آسمان رفتند بهم وصل شدند ولی هیچ کس مؤمن نشد و کفار گفتند که سحر محمد به قدری شدید است که در آسمان هم اثر می‌کند. به هر حال برای این شق القمر داستان‌های عجیب و غریب ذکر شده است که می‌توانید برای مطالعه آنها به کتب تفاسیر شیعه و سنی در ذیل آیه اول سوره قمر مراجعه کنید.

جمال مبارک در اینجا صریحاً می‌فرماید «اقتربت السّاعة» که پیغمبر فرمود یعنی ساعت قیام امرالله وقتی که مظهر امرالله قیام کند و ساعت قیامت فرا برسد

انشقاق قمر حاصل خواهد شد یعنی امر عظیمی اتفاق خواهد افتاد مثل اینکه کسی ماه را منشق کند. در اینجا جمال مبارک می فرماید این وعده‌ای که حضرت رسول در قرآن داد که «اقتربت الساعة» تحقق یافت و «انت الساعة» یعنی آن ساعتی که رسول الله فرموده بود که مظهر امرالله قیام می کند آن ساعت فرارسیده است. «و انشق القمر»، حقیقت امر بسیار عجیبی با قیام مظهر امرالله در عالم اتفاق افتاده است. «و فصل کل امر محتوم»، هر امری که در کتب مقدسه از امور و علامات محتومه بود همه اینها در این ظهور تفصیل داده شد و آشکار گشت.

۸۲- یا معشر الملوک انتم الممالیک قد ظهر المالك باحسن الطراز و یدعوکم الی نفسه المهیمن القیوم. آیا کم ان یمنعکم الغرور عن مشرق الظهور او تحجبکم الدنیا عن فاطر السماء قوموا علی خدمة المقصود الذی خلقکم بکلمة من عنده و جعلکم مظاهر القدرة لما کان و مایکون.

ای گروه پادشاهان، شما ولو در ظاهر پادشاه هستید در باطن بندگان خدا هستید. به شما اعلان می کنم که «قد اتی المالك»، مالک حقیقی و مولی و صاحب شما آشکار شده است «باحسن الطراز» با بهترین زینت و آرایش. «و یدعوکم الی نفسه المهیمن القیوم» و شما را بطرف خود می خواند.

«ایا کم ان یمنعکم الغرور عن مشرق الظهور»، ای سلاطین حال که مشرق ظهور الهی آشکار شده است مبادا غرور و بی خبری و تجملات ظاهری شما را از توجه به او محروم کند. «او تحجبکم الدنیا عن فاطر السماء» یا اینکه ثروت دنیا شما را از خالق زمین و آسمان محروم نماید. «قوموا علی خدمة المقصود». ای پادشاهان قیام کنید به خدمت آن حضرت مقصودی که موعود جمیع کتب است «الذی خلقکم بکلمة من عنده»، یعنی آن خداوندی که شما را به یک کلمه خلق کرد «و جعلکم مظاهر القدرة لما کان و مایکون» و زمام سلطنت و قدرت دنیا را به شما داده است.



۸۳- تالله لا نرید ان نتصرّف فی ممالککم بل جئنا لتصرّف القلوب. أنّها لمنظر البهآء یشهد بذلك ملکوت الاسماء لو انتم تفقهون. و الذی اتبع مولاه انه اعرض عن الدنیا کلّها و کیف هذا المقام المحمود. دعوا البیوت ثم اقبلوا الی المملکوت هذا ما ینفعکم فی الاخرة و الاولی یشهد بذلك مالک الجبروت لو انتم تعلمون.

شاید سلاطین خیال کنند که جمال مبارک آمده است و می خواهد تخت سلطنت و جاه و جلال را از آنها بگیرد و خود بجای آنها بنشیند. برای این که رفع این توهم بشود و به سؤالی مقدّر جواب داده شود می فرمایند: «تالله لا نرید ان نتصرّف فی ممالککم». «ای سلاطین ما نیامدیم شما را از روی تخت برداریم و خود بجای شما بنشینیم، زمام امور دنیا دست شما باشد «بل جئنا لتصرّف القلوب»، ما آمده ایم که مدائن قلوب نفوس را تسخیر کنیم ما به محبت قلوب احتیاج داریم و آمده ایم دل‌های مردم را به حقّ جلّ جلاله متوجّه کنیم. کار به سلطنت شما نداریم شما هم صاحب قلب هستید قلوبتان را بدهید به حقّ و به او توجّه کنید. «انّھا لمنظر البهآء»، در حقیقت قلوب مردم است که نظرگاه جمال مبارک و اسم اعظم است. «یشهد بذلك ملکوت الاسماء لو انتم تفقهون»، ملکوت اسماء الهی یعنی وجود سلاطین در این عالم که هر کدام مظهر قدرت و اسماء و صفات هستند شاهد بر این حال است که ما هیچ وقت خیال مبارزه با سلطنت ظاهری نداریم. «و الذی اتبع مولاه»، ای گروه سلاطین نفوسی که به این امر مبارک مؤمن شده‌اند و حقّ را در این دوره شناخته‌اند این نفوس اعتنائی به سلطنت شما ندارند تا چه رسد به خود من که آفریدگار جهان هستم. مقصود از این آیه این که می فرمایند مادامی که بندگان من و نفوسی که به من مؤمن شده‌اند اعتنائی به دنیا ندارند و از دنیا منقطع هستند چطور شما می گوئید که خود بهاء الله طالب تخت و تاج ظاهری است یعنی وقتی بندگان من اعتنائی به تخت و تاج ظاهری ندارند دیگر کیفیت حال خود من معلوم است.

باری می فرمایند: «و الذی اتبع مولاه انه اعرض عن الدنیا»، اشخاصی که مولای خود را در این ظهور مبارک پیروی کرده‌اند و به او مؤمن شده‌اند از جمیع

دنیا اعراض کرده اند «و کیف هذا المقام المحمود»، تا چه برسد به خود مظهر امر الهی که ابداً و اصلاً اعتنائی به شما و شؤون ظاهره شما ندارد. «دعوا البيوت»، ای گروه پادشاهان، که به زیارت خانه کعبه زیارت بیت المقدس و سایر مقامات می روید، رها کنید این خانه ها را «ثم اقبلوا الى الملكوت» و توجه کنید به ملکوت الهی و مظهر امر الهی. «هذا ما ينفعكم في الآخرة و الاولى» توجه به ملکوت است که در این دنیا و در نشئه دیگر به درد شما می خورد. «يشهد بذلك مالک الجبروت لو انتم تعلمون «خدا به این مسأله شهادت می دهد اگر شما دانا باشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۳ - ۳۳۷

۸۴- طوبی لملك قام على نصره امرى فى مملكتى و انقطع عن سوائى انه من اصحاب السفينة الحمراء التى جعلها الله لاهل البهآء ينبغى لكل ان يعزروه و يوقروه و ينصروه ليفتح المدن بمفاتيح اسمى المهيمن على من فى ممالك الغيب و الشهود. انه بمنزلة البصر للبشر و الغرة الغرآء لجبين الانشاء و رأس الكرم لجسد العالم انصروه يا اهل البهآء بالاموال و النفوس.

خوشا به حال آن پادشاهی که «قام على نصره امرى فى مملكتى»، در روی زمین به نصرت امر من قیام بکند «و انقطع عن سوائى» و از سواى من منقطع باشد. یعنی خالصاً مخلصاً به نصرت امر قیام کند و قدرتش را برای نصرت امر الهی به کار ببرد. «انه من اصحاب السفينة الحمراء»، چنین پادشاهی از اصحاب سفینه حمراء است که این سفینه را خداوند اختصاص داده است به اهل بهاء. این اشاره به بیان حضرت اعلی است که در تفسیر سوره یوسف می فرمایند که سفینه حمراء در بحر الهی جاری شده و «لا یرکبها الا اهل البهآء»، کسی حق سوار شدن به این سفینه حمراء را ندارد مگر اهل البهآء یعنی نفوسی که به جمال قدم و اسم اعظم مؤمن خواهند شد. اینجا جمال قدم همان مطلب را می فرمایند که شما هم اقبال

کنید به امر الهی و وارد سفینه حمراء شوید که مخصوص اهل بهاء است. «ینبغی لکل ان یعزروه»، اگر چنین پادشاهی در عالم آشکار شد که به نصرت امر الهی قیام کرد بر همه واجب است که او را اعزاز کنند «و یوقروه»، احترام کنند «و ینصروه» و او را کمک کنند تا شهرها را به کلیدهای اسم من که غلبه دارد بر ممالک غیب و شهود فتح کند. «انه بمنزلة البصر للبشر»، چنین پادشاهی به منزله چشم است برای جامعه بشریت و به منزله نورانیت واضحی است برای پیشانی عالم امکان و به منزله سر کرم و بخشش است از برای جسد عالم، کمک کنید چنین پادشاهی را ای اهل بهاء به اموال و به جان خود یعنی مال و جانان را در راه چنین پادشاهی صرف کنید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۸۲ - ۲۸۴

- اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۰۸

۸۵- یا ملک النّمسة کان مطلع نور الاحدیة فی سجن عکاء اذ قصدت المسجد الاقصی مررت و ماسلت عنه بعد اذ رفع به کلّ بیت و فتح کلّ باب منیف. قد جعلناه مقبل العالم لذكری و انت نبذت المذکور اذ ظهر بملکوت الله ربّک و ربّ العالمین. کنا معک فی کلّ الاحوال و وجدناک متمسکاً بالفرع غافلاً عن الاصل ان ربّک علی ما اقول شهید. قد اخذتنا الاحزان بما رأیناک تدور لاسمنا و لا تعرفنا امام و جهک افتح البصر لتنظر هذا المنظر الکریم و تعرف من تدعوه فی اللیالی و الایام و ترى النور المشرق من هذا الافق اللّمع.

خطاب به ملوک و سلاطینی که معاصر با دوره ظهور جمالقدم بودند از قلم اعلی به نام هر یک لوحی صادر شده است. مثلاً در ادرنه که تشریف داشتند لوح سلطان ایران ناصرالدین شاه نازل شد. همچنین برای خلیفه عثمانی به واسطه عالی پاشا که از وزرای مهمّ دربار عبدالعزیز بود لوح رئیس نازل شد و همچنین برای

سلطان روس و امپراطور فرانسه و ملکه انگلستان ملکه ویکتوریا لوح مخصوصی ارسال فرمودند. از جمله سلاطینی که معاصر با دوره جمال قدم بود ملک نمسه است. خطاب مبارک در کتاب اقدس مستقیماً به این شخص نازل شده است که می فرماید: «یا ملک النّمسة»، ای پادشاه نمسه مطلع نور احدیت یعنی مظهر امر الهی در سجن عکا محبوس بود وقتی که تو به قصد زیارت مقام مقدّس مسجد اقصی وارد ارض اقدس شدی «مررت» یعنی از آن حدود و از قریب سجن عکا گذشتی. «و ما سنلت»، اما از امر و از ظهور مبارک هیچ سؤال نکردی در حالی که به نام مقدّس الهی است که هر خانه‌ای مرتفع می شود و هر مقامی متبرک می گردد. بلی به زیارت خانه آمدی ولی در حقیقت از زیارت صاحب خانه محروم ماندی. فی المثل مسجد اقصی به کلمه الهیه آن عظمت و جلال را یافت کعبه به واسطه کلمه الهی دارای آن مقام عظیم شد و همچنین سایر بیوت متبرکه منسوبه به مظاهر الهی، ولی تو به قدری غافل بودی که به زیارت خانه آمدی اما از زیارت کسی که صاحب خانه بود و به نام او این عظمت و جلال به آن خانه داده شده محروم ماندی.

این شخص که در اینجا به خطاب ملک نمسه مخاطب شده است فرانسوا ژوزف است که امپراطور اتریش بود. این شخص در سال ۱۸۳۰ متولد شد و در سال ۱۸۴۸ یعنی چهار سال بعد از قیام حضرت اعلی به امپراطوری اوستریا منصوب شد و در سال ۱۹۱۵ وفات کرد. این شخص متوجه به امر مبارک نشد و در صدد تحقیق بر نیامد و خطاب الهی را نشنید تا آن که در نیمه جنگ بین المللی اول که در سال ۱۹۱۴ شروع شد و تا ۱۹۱۸ میلادی ادامه داشت چند مملکت تجزیه شدند و دول چندی از نو تأسیس شدند. از جمله دولتهائی که تجزیه شد یکی همین دولت اتریش بود که به چند قطعه تقسیم شد. یک جزء از آن به ایتالیا واگذار شد. یک قسمتش به رومانی واگذار شد. قسمت دیگرش به صربستان رسید و از اینها دول تازه‌ای به وجود آمد و قطعه‌ای از آن که بوهیم نام داشت با اسم چکسلواکی دولت مستقلی شد و دولت مجارستان نیز که با آن متصل بود از آن جدا شد و به علاوه سلطنت از خانواده اتریش بکلی خارج شد و امپراطوری

اطریش به جمهوری مبدل گشت و اثری از حکومت و سلطنت و عظمت و جلال فرانسوا ژوزف باقی نماند. خطاب به او می فرمایند: «قد جعلنا مقبل العالم لذكری»، ما مسجد اقصی و بیت المقدس را محل اقبال عالم قرار دادیم برای این که مردم که به آنجا می روند مرا بشناسند و به ذکر من مشغول شوند. «و انت نبذت المذكور»، تو صاحب خانه را رها کردی و کسی را که باید به ذکر او مشغول شوی از نظر دور ساختی در حالی که آن وجود مقدس ظاهر شده بود با ملکوت قدرت و عظمتش و خداوندی که پروردگار تو و پروردگار عالمیان است او را آشکار کرده بود. «کنّا معک فی کلّ الاحوال»، ای پادشاه نمسه در جمیع احوال ما با تو بودیم «وجدناک متمسکاً بالفرع»، دیدیم تو به امور فرعی که زیارت خانه باشد اهمیت می دهی «غافلاً عن الاصل» ولی از عرفان صاحب خانه که اصل مقصود است برکنار هستی «انّ ربّک علی ما اقول شهید»، پروردگار تو به آنچه که من می گویم شهادت می دهد. «قد اخذتنا الاحزان». ای پادشاه نمسه ما خیلی غمگین شدیم «بما رأیناک تدور لاسمنا و لاتعرفنا» زیرا دیدیم تو اطراف اسم ما می گردی یعنی به زیارت خانه می آئی اما صاحب خانه را که ما باشیم نمی شناسی در حالی که ما در مقابل چشم تو قرار داشتیم و در سجن عکا محبوس بودیم. «افتح البصر»، چشمهایت را باز کن ای ملک نمسه تا بینی «هذا المنظر الکریم» این مظهر با عظمت و جلال امر الهی را. «و تعرف من تدعوه فی اللیالی و الاّیام»، چشمت را باز کن تا بشناسی آن وجود مقدسی را که شب و روز به درگاه او دعا می کنی. «و ترى النور المشرق من هذا الافق اللّمع» و بینی آن نوری را که تابیده است از این افق لمیع از آسمان درخشان.

۸۶- قل یا ملک برلین اسمع النداء من هذا الهيكل المبین انه لا اله الاّ انا الباقی الفرد القدیم. ایاک ان یمنعک الغرور عن مطلع الظهور او یحجبک الهوی عن مالک العرش و الثری کذلک ینصحک القلم الاعلی انه لهو الفضال الکریم. اذکر من کان اعظم منک شأناً و اکبر منک مقاماً این هو و ما عنده انتبه و لا تکن من الرّاقدین. انه نبذ لوح الله و رآه اذ اخبرناه بما ورد علینا من جنود

الظالمین. لذا اخذته الذلّة من کلّ الجهات الی ان رجع الی التراب بخسران عظیم. یا ملک تفکر فیہ و فی امثالک الذین سخرّوا البلاد و حکموا علی العباد قد انزلهم الرّحمن من القصور الی القبور اعتبر و کن من المتذکّرين.

ای پادشاه برلین یعنی ای پادشاه مملکت آلمان، که برلین پایتختش بود، بشنو ندای الهی را از این هیکل مبین و از این مظهر مقدّس الهی که آشکار شده است، نیست خدائی مگر او که باقی و یگانه و بی نیاز است. ای پادشاه برلین مبادا منع کند تو را غرور و بی خبری از مطلع ظهور یعنی به قدری بی خبر بمانی و مغرور شوی که مطلع ظهور را نشناسی و مبادا که محجوب بسازد ترا هوای نفس از توجه به مالک عرش و ثری خداوند آسمان و زمین «کذلک ینصحک القلم الاعلی»، اینطور نصیحت می کند ترا مظهر امر الهی. «انّه لهو الفضال الکریم»، مظهر امر الهی بخشنده است و دارای کرم.

ای ملک برلین «اذکر من کان اعظم منک شأناً»، بیاد بیاور آن سلطانی را که از تو مقامش بالاتر بود «و اکبر منک مقاماً» و درجه عظمت و جلالش از تو بیشتر بود، که مقصود امپراطور فرانسه ناپلئون سوّم است، «این هو و ماعنده»، آن که از تو از هر جهت بالاتر و عظیم تر بود کجا رفت. «انتبه»، متنبّه شو متذکّر شو ای قیصر آلمان «و لا تکن من الرّاقدین»، نباش از اشخاصی که خوابیده اند. «انّه نبذ لوح الله ورائه»، ناپلئون سوّم انداخت لوح الهی را پشت سرش یعنی اعتنا نکرد. «اذ اخبرناه بما ورد علینا من جنود الظالمین»، وقتی که به او خبر دادیم از مصیبت هائی که از جنود ظالمین و ستمکاران بما وارد شده بود. چون اعتنا نکرد «لذا اخذته الذلّة من کلّ الجهات»، مسلط شد بر او ذلت و خواری از جمیع اطراف «الی ان رجع الی التراب بخسران عظیم» تا وقتی که به خاک راجع شد با کمال بدبختی و با زیان بزرگ. «یا ملک تفکر فیہ و فی امثالک»، ای پادشاه برلین فکر کن در ناپلئون سوّم و در امثال خودت از سایر سلاطین «الذین سخرّوا البلاد»، سلاطینی که شهرها را گشوده اند و «حکموا علی العباد» و به مردم حکم کرده اند. «قد انزلهم الرّحمن من القصور الی القبور»، خدا همه آنها را از قصرهای بلند سرنگون کرد و در اعماق

قبرهای تاریک جا داد. «اعتبر»، ای پادشاه آلمان پند بگیر «و کن من المتذکرین» و باش از اشخاصی که همیشه متذکرند و قلبشان متوجه به حق است.

خطاب به ناپلئون سوّم، که در این آیات به او اشاره شده، جمال قدم دو لوح جداگانه ارسال فرموده‌اند. لوح اولی را اعتناء نکرد و جواب نداد. لهذا لوح دوّم را فرستادند و در آن لوح صریحاً خبر ذلّت و نکبت احوال و شقاوت مآل او را بیان می فرمایند.

ناپلئون سوّم در سال ۱۸۴۰ م به ریاست جمهوری فرانسه منصوب شد اما در سال ۱۸۵۳ م خود را امپراتور فرانسه نامید و بالاخره در جنگی که در سال ۱۸۷۰ بین فرانسه و پروس اتفاق افتاد شکست خورد. در این جنگ شکست ناپلئون از بیسمارک منجر به اسارت و ذلّت و حبس ناپلئون سوّم گردید و بالاخره در حبس بود تا با کمال حقارت مرد و وعده الهی در باره او که می فرمایند عنقریب ذلّت از جمیع جهات به تو رو خواهد کرد تحقق یافت و ناپلئون سوّم نتوانست خود را از مهلکه نجات دهد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۹-۴۶۸

۸۷- انا ما اردنا منکم شیئاً انما ننصحکم لوجه الله و نصبر کما صبرنا بما ورد

علینا منکم یا معشر السلاطین.

ای گروه سلاطین، ما از شما چیزی نمی خواهیم «انما ننصحکم لوجه الله»، فقط برای رضای خاطر الهی است که شما را نصیحت می کنیم «و نصبر»، صبر می کنیم در مقابل اذیت ها و ظلم های شما «کما صبرنا»، همانطوری که صبر کردیم «بما ورد علینا منکم یا معشر السلاطین» در مقابل مصائب و بلیاتی که بر ما وارد شده بود از شما ای گروه پادشاهان روی زمین.

۸۸- یا ملوک امریقا و رؤساء الجمهور فیها اسمعوا ما تغنّ به الورقاء علی غصن البقاء انه لا اله الا انا الباقي الغفور الکریم. زینوا هیکل الملک بطراز العدل و التقی و رأسه با کلیل ذکر ربکم فاطر السماء کذلک یا امرکم مطلع الاسماء من لدن علیم حکیم. قد ظهر الموعود فی هذا المقام المحمود الذی به ابتسم ثغر الوجود من الغیب و الشهود اغتتموا یوم الله انّ لقائه خیر لکم عمّا تطلع الشمس علیها ان انتم من العارفين. یا معشر الامراء اسمعوا ما ارتفع من مطلع الکبریاء انه لا اله الا انا الناطق العلیم. اجبروا الکسیر بایدی العدل و کسروا الصّحیح الظالم بسیاط اوامر ربکم الامر الحکیم.

ای پادشاهان آمریکا و ای رؤسای جمهور در آن ممالک «اسمعوا ما تغنّ به الورقاء علی غصن البقاء»، بشنوید ورقاء الهی یعنی مظهر امر را که بر شاخه شجره جاودانی نغمه سرائی می کند و می فرماید نیست خدائی مگر من که باقی و غفور و کریم هستم. «زینوا هیکل الملک بطراز العدل و التقی»، زینت بدهید ای سلاطین هیکل سلطنت را به زینت عدالت و تقوی «و رأسه با کلیل ذکر ربکم فاطر السماء»، سر مملکت را زینت بدهید به تاج توجه قلبی خود به طرف خداوندی که خالق آسمان است. «کذلک یا امرکم مطلع الاسماء من لدن علیم حکیم»، این چنین امر می کند شما را مظهر امر الهی که مطلع اسماء خداوندی است از طرف خداوندی که عالم و با حکمت است.

«قد ظهر الموعود فی هذا المقام المحمود»، به تحقیق ظاهر شده است حضرت موعود در این مقام محمود یعنی با مقام مظهریت «الذی به ابتسم ثغر الوجود من الغیب و الشهود»، آن حقیقت مطلقه ای آشکار شده است که به ظهور او خندان و مسرور شده است دنیا اعم از عالم غیب و دنیای شهود. ثغر به معنی دندان است و عرب می گوید «ابتسم ثغر الوجود» برای این که انسان معمولاً وقتی می خندد لبهایش از هم باز می شود و دندانش از پشت لبها به نظر می رسد. لذا حال ابتسام و خنده را عرب مجازاً می گوید: «ابتسم ثغر الوجود» که معنی تحت اللفظی آن یعنی تبسم کرد دندان عالم هستی. «اغتتموا یوم الله انّ لقائه خیر لکم عمّا تطلع



الشَّمْس علیها ان اتم من العارفين»، غنیمت بدانید ایام خدا را یعنی تا مظهر امر در عالم است به سوی او بشتابید و از حضرتش استفاده کنید زیرا مشرف شدن به لقاء حضرت موعود برای شما بهتر است از جمیع آنچه که آفتاب بر آن می‌تابد. مقصود آن که اگر به لقاء الهی مشرف بشوید بهتر است از این که تمام دنیا را به شما بدهند. اما این در صورتی است که شما بتوانید به این نکته پی ببرید و از عارفین باشید.

«یا معشر الامراء»، ای گروه امرکنندگان بشنوید ندائی را که بلند شده است از مطلع حضرت کبریا که چنین ندا می‌کند و می‌فرماید: «لا اله الا انا الناطق العليم»، نیست خدائی به جز من که گوینده هستم و دانا. همین مطلع امر کبریا می‌فرماید ای گروه امرا، که زمام امور مردم در دست شماست، درست کنید هر چه را که دستهای ظلم و ستم می‌شکنند یعنی به داد مظلومان برسید و دست ظالمین را از اذیت و آزار مظلومین کوتاه کنید. این کار را بکنید با دستهای عدل. یعنی چون خدا عادل است می‌خواهد شما هم که نماینده قدرت او در روی زمین هستید به عدالت رفتار کنید و عدالت چنین اقتضا می‌کند که مظلومین را کمک کنید و جلوی ظالمین را بگیرید که ظلم بکسی نکنند. «و کسروا الصّحیح الظّالم»، اگر ظالم ستمکاری دیدید که از هر جهت صحیح و سالم است و وسائل زندگانی برای او فراهم است و روی این اصل به مظلومین ظلم می‌کند جلوی او را بگیرید او را در هم بشکنید با تازیانه‌های او امر پروردگار شما که هم امر می‌کند و هم اوامر او مستند به حکمت است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۲۳

۸۹- یا معشر الروم نسمع بینکم صوت البوم ءاخذکم سکر الهوی ام کنتم من الغافلین. یا ایتها النقطة الواقعة فی شاطی البحرین قد استقرّ علیک کرسیّ الظلم و اشتعلت فیک نار البغضاء علی شأن ناح بها الملاء علی والذین یطوفون حول

کرسى رفیع. نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل و الظلام يفتخر على النور و انك فى غرور مبین. اغرتك زينتك الظاهرة سوف تفنى و رب البرية و تنوح البنات و الارامل و ما فيك من القبائل كذلك يبتئك العليم الخبير.

این خطاب به اهالی مملکت عثمانی است. در جغرافیای قدیم این سرزمین عثمانی را روم می گفتند زیرا قبل از غلبه اسلام تمام این مناطق جزء حکومت قیصره روم بود و به همه مملکت روم اطلاق می شد. بعد از آن هم که به تصرف اسلام در آمد باز هم این منطقه معروف بود به مملکت روم. لهذا در این آیه مبارکه خطاب به ساکنین مملکت عثمانی که ترکیه امروز باشد جمال مبارک می فرماید ای مردمی که در سرزمین روم ساکن هستید بدانید که آینده پراضطراب و تشویشی در انتظار شماست. «نسمع بینکم صوت البوم»، ما در بین شما صدای بوم را می شنویم. صدای بوم اغلب از جاهای خرابه و بدون سکنه شنیده می شود زیرا بوم که همان جغد است علی المشهود به خرابه پناه می برد و این بیان مبارک اشاره به این است که عنقریب اوضاع مملکت شما در هم و برهم می شود و کسی که بر شما حکومت می کند حکم بوم شوم را دارد.

در الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء چنین آمده است که مقصود از بوم در این آیه مبارکه سلطان عبدالحمید است که بعد از سلطان عبدالعزیز به خلافت رسید و حضرت عبدالبهاء را بسیار اذیت و آزار کرد و سجن آن حضرت را تجدید نمود و بر تشدید احوال افزود. این دو خلیفه یعنی عبدالعزیز و عبدالحمید هر دو نسبت به امر بهائی معارض و معاند بودند. جمال مبارک را عبدالعزیز از بغداد به اسلامبول خواست ولی آنطوری که باید و شاید رفتار نکرد. فریب اطرافیان خود را خورد و تهمت هائی را که به امر مبارک زده بودند باور کرد. جمال قدم چهار ماه در اسلامبول ماندند و برای تنبیه عبدالعزیز و درباریانش لوح مبارکی به نام لوح عبدالعزیز و وکلا صادر فرمودند و برای او فرستادند و او در عوض آنکه متنبه شود و با امر الهی به عدالت رفتار کند امر کرد که جمال مبارک را از اسلامبول به ادرنه تبعید نمایند. در فصل زمستان سختی که همه جا را برف و

یخ فرا گرفته بود جمال قدم و اصحاب و یاران وارد ادرنه شدند، بلایا و مصائب شروع شد. این ادامه داشت تا جمال مبارک در عکّا محبوس شدند. مدت ها بر این نهج ایام رفت تا این که عبدالعزیز از سلطنت و خلافت ساقط شد. خبر سقوط او را قبلاً جمال قدم در لوح «ک ظ» که در کتاب مبین مندرج است بیان فرموده بودند. در آن لوح می فرمایند: «سوف نغزل الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی العباد و انا العزیز الجبار».

بعد از او عبدالحمید خلیفه شد و او هم بنای ظلم و جور و مخالفت با جمال قدم را گذاشت و عاقبت به جزای عمل خود رسید. او را مشروطه طلبان گرفتند و حبسش کردند، مدت ها در حبس بود، عاقبت با کمال ذلت و خواری در همان زندان وفات یافت. باری می فرمایند ای مردمی که در قلمرو حکومت عثمانی ساکن هستید می شنویم در بین شما صدای بوم را. آیا مسلط شده است بر شما مستی هوی و هوس یا این که غفلت بر شما غالب شده و از جمله غافلین هستید یعنی با این که ندای الهی مرتفع است شما ندای الهی را نشنیدید.

«یا ایتها النّقطة الواقعة فی شاطی البحرین»، ای شهری که قرار داری در کنار دو دریا، دریای سیاه (بحر اسود) و دریای مرمره، مقصود شهر اسلامبول است که در آن ایام پایتخت خلفای عثمانی بود. خطاب به اسلامبول می فرمایند، ای شهر اسلامبول که در کنار دو دریا واقع شده ای بدان و آگاه باش که در تو تخت ظلم و ستم استقرار دارد که همان تخت خلافت عبدالعزیز و عبدالحمید باشد و مشتعل شده است در تو آتش عداوت و دشمنی بطوری که بر اثر این آتش نوحه و صدای گریه ملاً اعلی بلند است و آن اشخاصی که در دور عرش الهی طواف می کنند یعنی همه از ظلم و ستمی که از تو به آل الله و شریعت الله رسیده است گریان هستند. ای اسلامبول، می بینیم در تو نادان را که حکم می کند بر دانا. یعنی رسوم عدل و داد از میان تو برداشته شده است و می بینیم که در تو تاریکی افتخار می کند بر روشنائی و در عین حال تو در بی خبری عجیب و غرور مبینی به سر میبری. ای اسلامبول آیا مغرور کرده است تو را زینت ظاهره تو؟ قسم به پروردگار مردم جهان که عنقریب فانی خواهد شد آن زینت ظاهره ای که تو به

آن افتخار می کنی و عنقریب به نوحه و گریه و ناله خواهند افتاد در تو دختران و زنان بی شوهر و مردان بی زن و عنقریب به نوحه خواهند افتاد جمیع قبائلی که در تو هستند، اینطور جزا می دهد به تو خداوندی که عالم است و دانا.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۳-۴۵۸

۹۰- یا شواطی نهر الرین قد رأیناک مغطاة بالدماء بما سلّ علیک سیوف  
الجزآء و لك مرة اخرى و نسمع حنین البرلین ولو أنّها الیوم علی عزّ مبین.

رود رین روخانه‌ای است که در سرحد بین آلمان و فرانسه جاری است. در سواحل این نهر در سال ۱۸۷۰ م جنگی بین پروس که در آن ایام صدر اعظمش بیسمارک بود و فرانسه که امپراطورش ناپلئون سوم بود اتفاق افتاد. در آن جنگ خون زیادی ریخته شد و عاقبت امپراطور فرانسه ناپلئون سوم شکست خورد و او را در یکی از قلاع محکم حبس کردند و در حبس خبرهای وحشتناکی از قبیل کشته شدن پسرش به دست وحشی‌های زلوس و سایر اخبار موحشه به او رسید و او در حبس زجر می کشید تا مرد.

در کتاب اقدس می فرمایند، ای ساحل رودخانه رین ما دیدیم ترا که پوشیده شده بودی با خون «بما سلّ علیک سیوف الجزآء» زیرا به روی تو کشیده شد شمشیرهای جزا «ولک مرة اخرى». ای سواحل نهر رین به غیر از آن خونریزی که در سابق شد مرتبه‌ای دیگر هم در سواحل تو همین هنگامه به پا خواهد شد. در آن هنگامه ثانی که به پا خواهد شد می شنویم صدای ناله برلین را که پایتخت آلمان باشد هر چند که برلین امروز در نهایت عزّت و جلال است. این اشاره به جنگ بین المللی اول است که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ م طول کشید و در این جنگ قیصر آلمان شکست خورد و آلمان سقوط کرد و صدای ناله و فریاد برلین به گوش تمام اهل عالم رسید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۸ - ۴۵۹

۹۱- یا ارض الطّاء لا تحزنی من شیءٍ قد جعلک الله مطلع فرح العالمین. لو یشاء یبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل و یجمع اغنام الله الّتی تفرّقت من الذّئاب انّه یواجه اهل البهّاء بالفرح و الانبساط الا انّه من جوهر الخلق لدی الحقّ علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین.

در این آیات جمال مبارک بشاراتی راجع به ارض طاء یعنی طهران بیان می فرمایند. اولاً نسبت به طهران اظهار عنایت می کنند و می فرمایند چون مظهر امر الهی در تو ظاهر شده آینده بسیار درخشان و مشعشعی خواهی داشت و قبله گاه عالم خواهی شد. در همه جهان معروف و مشهور خواهی شد و از همه جهان رو به تو می آورند تا به زیارت تو برسند و خداوند تو را «مطلع فرح العالمین» یعنی سرچشمه سرور تمام جهانیان قرار داده است.

بعد می فرمایند که ملک عادل در تو ظاهر خواهد شد و احبای الهی را که به منزله اغنام هستند یعنی در کمال خلوص نیت و سلامت نفس هستند و به خدا معتقد شده اند جمع آوری خواهد کرد. زیرا این اغنام الهی قبل از استقرار او بر کرسی سلطنت بوسیله هجوم گرگهای درنده و معاندین امر در اطراف متفرق می شوند و او می آید و اغنام الهی و احبای الهی را جمع آوری نموده و با کمال روح و ریحان با احباء رفتار میکند. «یا ارض الطّاء لا تحزنی من شیءٍ»، ای سرزمین طهران از هیچ پیش آمدی محزون مباش «قد جعلک الله»، خدا تو را قرار داده است «مطلع فرح العالمین» جلوه گاه سرور اهل عالم. «لو یشاء»، اگر خدا بخواهد «یبارک سریرک» مفتخر و متبارک می کند تخت سلطنت تو را «بالذی یحکم بالعدل» به کسی که با عدل خالص در تو حکومت کند. «و یجمع اغنام الله الّتی تفرّقت من الذّئاب»، این ملک عادل جمع خواهد کرد گوسفندان الهی را یعنی احبای الهی را که از شرّ گرگان درنده، معاندین و منافقین به اطراف و

اکناف متفرّق و پراکنده شده‌اند. «انّه یواجه اهل البهآء بالفرح و الانبساط»، این ملک عادل وقتی که بر کرسی سلطنت ایران جالس شود رو برو خواهد شد با اهل بهاء با کمال فرح و نشاط و سرور و دست ظلم ظالمین و معاندین را از سر اهل بهاء مظلوم کوتاه خواهد نمود. «الا انّه من جوهر الخلق لدى الحق»، آگاه باشید ای مردم که این سلطان عادل که ظاهر می شود از برگزیدگان خلق است در نزد خداوند. «علیه بهآء الله و بهآء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین»، چنین سلطانی در هر حین و دقیقه‌ای شامل عنایت و رحمت جمیع نفوسی است که در ملکوت امر هستند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق ج ۴ ص ۴۳۵-۴۵۳

۹۲- افرحی بما جعلک الله افق النور بما ولد فیک مطلع الظهور و سمیت بهذا الاسم الذی به لاح نیر الفضل و اشرقت السموات و الارضون.

ای طهران خوشحال باش «بما جعلک الله افق النور» زیرا خداوند تو را افق نور و روشنائی قرار داده چرا؟ «بما ولد فیک مطلع الظهور» زیرا جمال قدم و اسم اعظم که مطلع ظهور الهی هستند در تو متولد شدند. «و سمیت بهذا الاسم الذی به لاح نیر الفضل»، ای طهران تو ارض طاء نامیده شده‌ای و به این اسم نیر فضل و عنایت الهی آشکار شده و تمام زمین ها و آسمان ها روشن و منور گردیده است.

۹۳- سوف تنقلب فیک الامور و يحکم عليك جمهور الناس ان ربک لهو العليم المحيط. اطمئنی بفضل ربک انّه لا تنقطع عنک لحظات اللطاف سوف يأخذک الاطمینان بعد الاضطراب كذلك قضی الامر فی کتاب بدیع.

ای سرزمین طهران، عنقریب در تو امور منقلب خواهد شد «و یحکم علیک جمهور الناس» و جمهور ناس در تو حکومت خواهند کرد، البتّه به واسطه انتخاب نمایندگان که به مجلس شورا می فرستند. «ان ربک لهو العلیم المحیط»، همانا پروردگار تو هم دانا است و هم احاطه به جمیع امور گذشته و آینده دارد. «اطمئنّی بفضل ربک»، ای سرزمین طهران به فضل و عنایت پروردگار خود مطمئن باش. «انه لا تنقطع عنک لحظات اللطاف»، البتّه هیچ وقت نظر عنایات الهی از تو قطع نخواهد شد. «سوف یاخذک الاطمینان بعد الاضطراب»، عنقریب پس از آن که مدّتی در تو اضطراب و تشویش در جریان خواهد بود اطمینان و آرامش کلی حاصل خواهد شد. «کذلک قضی الامر فی کتاب بدیع»، این امر مسلم است زیرا قضای الهی و حکم الهی است که در کتاب بدیع یعنی در علم الهی مندرج است.

۹۴- یا ارض الخاء نسمع فیک صوت الرّجال فی ذکر ربک الغنی المتعال  
طوبی لیوم فیه تنصب رایات الاسماء فی ملکوت الانشاء باسمی الابهی یومئذ  
یفرح المخلصون بنصرالله و ینوح المشرکون.

مقصود از «ارض الخاء»، سرزمین خراسان است و به فرموده حضرت عبدالبهاء مقصود از این «ارض الخاء»، خراسان محدود امروز نیست بلکه خراسان قدیم است که تمام ترکمنستان و کنار رود جیحون و افغانستان را شامل است. ای سرزمین خراسان «نسمع فیک صوت الرّجال»، می شنویم در تو صدای مردان خدا را که بلند خواهد بود در ذکر پروردگار تو که بی نیاز و بلند مرتبه است.

جمال قدم بشارت می دهند که از سرزمین خراسان رجالی صاحب قدرت و قوّت و بأس شدید ظاهر خواهند شد و به نصرت امر الهی قیام خواهند کرد و پرچم امر الهی را بلند خواهند نمود و ذکرالله را در روی زمین منتشر خواهند کرد. «طوبی لیوم»، خوشا به حال روزی که «تنصب رایات الاسماء فی ملکوت

الانشاء»، در آن روز نصب شود پرچم های اسماء الهی در روی زمین که در این پرچم ها منقوش شده باشد «اسمی الابهی»، نام مقدس جمال قدم. خوشا آن روز که بیاید و «یفرح المخلصون بنصرالله»، نفوس مخلص خداپرست که نصرت امر الهی را می بینند مسرور می شوند و مشرکون و بدخواهان و معاندین امر که عزت و اقتدار و پیشرفت امر را می بینند از غصه به گریه و ناله خواهند افتاد. اینها بشاراتی بود راجع به سرزمین های مختلف که از قلم الهی جاری شده است. بعضی از آنها ظاهر شده و بعضی هم مطابق نص صریح حضرت ولی امرالله به تدریج ظاهر و آشکار خواهد شد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۴۳۳ - ۴۳۵

۹۵- لیس لاحد ان يعترض على الذين يحكمون على العباد دعوا لهم ما عندهم و توجّهوا الى القلوب.

یکی از اصول مسلمة امر مبارک و از اوامر اکیده ای که جمال قدم به اهل بهاء فرموده اند این است که اهل بهاء حق دخالت در امور سیاسی ندارند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند اگر می خواهید بهائی واقعی را بشناسید و از بهائی مجازی تمیز بدهید نشانه اش این است که بهائی واقعی هیچ وقت و به هیچ عنوان در سیاست دخالت نمی کند. بعد می فرمایند هر کس در سیاست دخالت کرد همین قضیه بس است که آشکار و ثابت کند که چنین شخصی بهائی نیست. جمال مبارک هم در این آیه همین مطلب را می فرمایند. «لیس لاحد ان يعترض على الذين يحكمون على العباد»، بر هیچ فردی از افراد بندگان جایز نیست که اعتراض کند بر علیه حکومت و نفوسی که زمام امور بندگان خدا در دستشان هست. یعنی شما کاری به کار پادشاهان و سلاطین و امور سیاسی نداشته باشید. «دعوا لهم ما عندهم»، سلطنت و حکومت ظاهره را به آنها واگذارید «و توجّهوا



الی القلوب»، شما که بندگان خدا هستيد قلوب عباد را تصرف کنيد و مردم را به طرف خدا هدايت کنيد. نه در امور سياسی دخالت داشته باشيد و نه با سلاطين درافتيد. اين یکی از اوامر محكمة الهی است.

ساير منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۳ - ۳۳۷

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۶۵ - ۲۸۱

- حيوه بهائی ۶۴ - ۷۲

۹۶- يا بحر الاعظم رشّ على الامم ما امرت به من لدن مالک القدم و زين  
هياكل الانام بطراز الاحكام التي بها تفرح القلوب و تقرّ العيون.

ای بحر اعظم ای جمال قدم و اسم اعظم، پياش بر مردم دنيا آن حکمی را که مأمور شده‌ای به انتشار آن از طرف خداوندی که مالک قدم است، یعنی دارنده غنای ذاتی است و ای مظهر امر زینت بده هياكل مردم را به زینت احکام آن احکامی که به واسطه آن مسرور می شود دل ها و روشن می شود چشم ها.

۹۷- و الذي تملك مائة مثقال من الذهب فتسعة عشر مثقالاً لله فاطر الارض و السماء اياكم يا قوم ان تمنعوا انفسكم عن هذا الفضل العظيم. قد امرناكم بهذا بعد اذ كنا غنياً عنكم و عن كل من في السموات و الارضين. ان في ذلك لحكم و مصالح لم يحط بها علم احد الا الله العالم الخبير. قل بذلك اراد تطهير اموالكم و تقرّبكم الى مقامات لا يدرکها الا من شاء الله انه لهو الفضل العزيز الكريم. يا قوم لاتخونوا في حقوق الله و لا تصرفوا فيها الا بعد اذنه كذلك قضی الامر في اللوح و في هذا اللوح المنيع. من خان الله يخان بالعدل و الذي عمل بما امر ينزل عليه البركة من سماء عطاء ربّه الفياض المعطى البازل القديم. انه اراد لكم مالا تعرفونه اليوم سوف يعرفه القوم اذا طارت الارواح و طويت زرابي الافراح

كذلك يذکر کم من عنده لوح حفیظ.

میزان حقوق الله عبارت از این است که اگر کسی مالک شود ۱۹ مثقال طلا باید او از قرار صدی نوزده حقوق الله را بپردازد. بنا بر این نصاب حقوق الله ۱۹ مثقال طلا است. در اینجا که می فرمایند «مأة مثقال»، این محض مثل است. مثلاً اگر کسی صد مثقال داشت ۱۹ مثقال آن را بدهد نه اینکه خیال کنیم تا به صد مثقال نرسیم نباید حقوق الله بپردازیم. اصل نصاب حقوق الله مطابق الواح مبارکه که در کتاب گنجینه حدود و احکام مندرج است ۱۹ مثقال طلا است. در سؤال و جواب می فرمایند اگر کسی ۱۹ مثقال داشت از قرار صدی نوزده حساب کند و بدهد. پس در حقیقت نصاب اصلی همان ۱۹ مثقال طلا است. شرایط پرداخت حقوق الله این است که بعد از وضع مخارج سالیانه و خرید لوازم و مصارف روزمره و بعد از اینکه سال تمام شد اگر برای کسی معادل ۱۹ مثقال طلا باقی مانده باشد آنوقت حقوقش را باید بدهد و یک مرتبه که حقوق الله داد دیگر به این پول معین حقوق الله تا آخر عمر تعلق نمی گیرد ولی به منافی که از آن حاصل می شود باز باید از قرار صدی نوزده حقوق الله پرداخت.

باری کسی که مالک شود صد مثقال طلا را باید ۱۹ مثقال بدهد در راه خداوندی که خالق ارض و آسمان است. «ایاکم یا قوم ان تمنعوا انفسکم عن هذا الفضل العظیم»، مبادا ای مردم خود را منع کنید از این فضل عظیم. «قد امرناکم بهذا»، ما به شما امر کردیم که حقوق الله بدهید ولی خیال نکنید که حقوق الله را برای شخص خود می خواهیم «بعد اذ کنا غنیاً عنکم»، ما که این حکم را به شما می کنیم ابداً نیازی به شما و به جمیع عالم آفرینش نداریم یعنی در عین حال که بی نیاز هستیم برای نفع شخصی شما شما را به این حکم محکم امر کردیم. چرا این امر را کردیم؟ «ان فی ذلک لِحکم و مصالح»، در تشریح و تقنین قانون حقوق الله حکمت ها و مصالحی است که احاطه پیدا نکرده است به حکم و مصالح آن علم هیچ کس. فقط خداوند علیم و خبیر است که می داند این حکم چیست و این مصالح کدام است. «قل بذلک اراد تطهیر اموالکم»، بگو ای مردم

خداوند که حقوق الله را مقرر کرده است می خواهد اموال شما را ظاهر کند و شما را نزدیک کند به مقاماتی که این مقامات را درک نمی کند مگر کسی که خدا خواسته باشد، خداوند فضال بخشنده و عزیز است.

«یا قوم لا تخونوا»، ای مردم خیانت نکنید در حقوق الهی، یعنی حقوق الله را باید به مظهر امرالله بدهید و به هوی و هوس خود آن را خرج نکنید. اگر می خواهید تصرف در حقوق بکنید اول باید از مظهر امر اجازه بگیرید. اگر اجازه داد بعد در آن تصرف کنید. «و لا تصرفوا فیها الا بعد اذنه»، تصرف نکنید در حقوق الهی مگر بعد از تحصیل اذن و اجازه. اینطور جاری شده است امر در الواح الهی و در این لوح منیع که عبارت از کتاب اقدس باشد.

بعد از تحذیر می فرمایند: «من خان الله یخان بالعدل»، هر کس خیانت به خدا بکند از روی عدالت با او خیانت خواهد شد. «و الذی عمل بما امر»، اگر کسی عمل کرد به آنچه که مأمور است «ینزل علیه البرکة» خداوند بر او برکت خود را نازل می فرماید از آسمان عطاء پروردگاری که فیاض و بخشنده و بذال و قدیم است یعنی محتاج به کسی نیست.

«انه اراد لکم ما لا تعرفونه الیوم»، غیر از برکت ظاهری که خدا به مال شما خواهد داد پرداخت حقوق الله یک اجر اخروی هم دارد ولی آن اجر اخروی را که در عالم بعد ظاهر خواهد شد شما حالا نمی توانید بفهمید. وقتی که از این دنیا رفتید آن وقت می فهمید که چه اجر عظیمی در مقابل پرداخت حقوق الله خدا به شما داده است. خداوند اراده کرده است برای شما مقامی را که «لا تعرفونه الیوم»، امروز که در این دنیا هستید نمی توانید آنرا بفهمید. «سوف یعرفه القوم»، عنقریب مردم به این مقام پی خواهند برد «اذا طارت الارواح»، وقتی که از این دنیا بروند و جان آنها به ملکوت ابهی طیران کند. «و طویت زرابی الافراح» و زمانی که دوره حیات جسمانی آنها سپری شود و فرش های فرح و سرور مادی و جسمانی آنها به هم پیچیده شود یعنی مردم تا در این دنیا هستند نمی توانند به اجر اخروی حقوق الله پی ببرند اما وقتی از این دنیا رفتند آنوقت می فهمند چه مقامی به علت پرداخت حقوق الله به آنها داده شده است. «کذلک یدکرکم»، اینطور شما را

آگاه می کند خداوند مَنان، آن خداوندی که لوح محفوظ الهی یعنی خزینه علم الهی در نزد اوست.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ۹۲-۱۱۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۲۶ - ۲۳۴

- حقوق الله

۹۸- قد حضرت لدى العرش عرآنض شتی من الذین امنوا و سئلوا فیها الله ربّ ما یرى و ما لا یرى ربّ العالمین. لذا نزلنا اللّوح و زینّاه بطراز الامر لعلّ النّاس باحکام ربّهم یعملون و كذلك سئلنا من قبل فی سنین متوالیات و امسکنا القلم حکمة من لدنا الی ان حضرت کتب من انفس معدودات فی تلك الايام لذا اجبناهم بالحقّ بما تحیی به القلوب.

به ساحت اقدس جمال قدم از اجبای الهی عریضه هائی رسید و در این عریضه ها از حقّ جلّ جلاله که پروردگار عالم شهود و عالم غیب و پروردگار عالمیان است سؤال کرده بودند که برای آنها احکام و اوامری نازل شود. «لذا نزلنا اللّوح»، لهذا لوح مبارک نازل شد یعنی کتاب اقدس. «و زینّاه بطراز الامر» و در این کتاب اقدس اوامر الهی که به منزله زینت این لوح مبارک بود نازل شد. «لعلّ النّاس باحکام ربّهم یعملون»، شاید مردم به اوامر و دستورات الهی رفتار کنند. «و كذلك سئلنا من قبل فی سنین متوالیات» و همینطور پیش از این ایام در سالهای پی در پی گذشته از ساحت اقدس در باره احکام سؤال کردند «و امسکنا القلم حکمة من لدنا»، احکام را نازل نکردیم جلو قلم را گرفتیم و در این مسأله حکمتی بود که در علم الهی موجود بود «الی ان حضرت کتب من انفس معدودات»، این مسأله ادامه داشت تا این که نامه هائی از چند نفر معین در آن ایام رسید. «لذا اجبناهم بالحقّ»، لهذا آنها را جواب دادیم از روی حقّ و راستی به آنچه که زنده می شود

به آن قلوب.

۹۹- قل یا معشر العلماء لاتزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون.

بگو ای گروه دانشمندان «لاتزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم» قیاس نکنید و نسنجید آیات الهی و کتاب خداوند را با قواعد و علومی که در نزد شما است. زیرا مظهر امر الهی آیاتش بالفطره نازل می شود و رعایت قواعد مجعوله و قوانین و علوم علماء ملل و دول را در نظر ندارد. خلق باید تابع حق باشند نه این که حق تابع قوانین قوم باشد. آیات الهی که بالفطره نازل می شود مقدس از جمیع ظنون و اوهامی است که علماء آنها را در کتب خود نوشته اند. باری در اینجا به علماء می فرماید شما نسنجید و قیاس نکنید کتاب الهی را با آنچه که در نزد شماست از قواعد و علوم. «انه لقسطاس الحق بین الخلق»، کتاب الهی است که میزان حق است در بین مردم.

«قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم»، آنچه در نزد امم و ملل دنیاست باید با این لوح مقدس الهی که قسطاس اعظم است تطبیق شود. «و انه بنفسه»، کتاب الهی بنفس خود مقایسه می شود و ابداً و اصلاً پابند رعایت هیچ قانون و قاعده ای که منسوب به خلق است نیست. «لو انتم تعلمون»، اگر شما این را بدانید.

۱۰۰- تبکی علیکم عین عنایتی لانکم ما عرفتم الذی دعوتموه فی العشی و الاشرار و فی کل اصیل و بکور. توجّهوا یا قوم بوجوه بیضآء و قلوب نورآء الی البقعة المبارکة الحمرآء الی فیها تنادی سدرة المنتهی انه لا اله الا انا المهیمن القیوم.

ای علمائی که بر امر الهی قیام کرده اید و با مظهر ظهور مخالفت می کنید شما

غافلید و چشم عنایت و مهر و محبت من برای شما گریه میکند. «لأنکم ما عرفتم الذی دعوتموه فی العشی و الاشراق» زیرا آن حقیقت مطلقه و مظهر امر الهی را که شب و روز منتظر او بودید و صبح و شام در دعا و مناجات ظهور او را می‌خواستید او آمد و ظاهر شد ولی شما او را نشناختید. «لأنکم ما عرفتم»، شما نشناختید «الذی دعوتموه فی العشی و الاشراق» آن وجود مبارکی را که برای فوز بلقay او در صبحگاهان و شامگاهان دعا می‌کردید «و فی کلّ اصیل و بکور»، و در آغاز شب و اول صبح از خدا می‌خواستید که تشرّف به حضور او را نصیب شما بکند.

«توجّهوا یا قوم بوجه بیضاء»، ای مردم با صورت های نورانی و قلوب پر نور و درخشان توجّه کنید به بقعه مبارکه حمراء یعنی به ارض اقدس «الّتی فیها تنادی سدرة المنتهی» آن بقعه مبارکه حمراء که در آنجا ندا می‌کند «سدرة المنتهی»، مظهر امرالله و می‌فرماید: «لا اله الا انا المهیمن القیوم»، نیست خدائی به جز من که غالب بر همه مردم و بی‌نیاز از همه مردم هستم.

۱۰۱- یا معشر العلماء هل یقدر احد منکم ان یستنّ معی فی میدان المکاشفة و العرفان او یجول فی مضمار الحکمة و التّیان لا و ربّی الرّحمن کلّ من علیها فان و هذا وجه ربّکم العزیز المحبوب.

ای گروه علماء که مدّعی مقام علم و عرفان هستید آیا می‌تواند یکی از شما در میدان مکاشفه و عرفان با من مسابقه بدهد یا در میدان حکمت و تبیان جولانی بکند؟ آیا چنین کسی در میان شما هست؟ «لا و ربّی الرّحمن»، نه قسم به پروردگار مهربان. زیرا همه شما در مقابل حقّ و قدرت و اراده او عاجز صرفید و نیستی محض. «کلّ من علیها فان»، همه شما که در روی زمین هستید در مقابل حقّ فانی هستید و فقط یک حقیقت باقی است و آن حقیقت عبارت است از «وجه ربّکم العزیز المحبوب»، صورت پروردگار عزیز محبوب شما. این اشاره به آیه قرآن

است که می فرمایند: «کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام»<sup>۱۹</sup>

۱۰۲ - یا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتم بها عن مشرقها الذی به ظهر کلّ امر مکنون. لو عرفتم الافق الذی منه اشرقت شمس الکلام لنبذتم الانام و ما عندهم و اقبلتم الی المقام المحمود.

خطاب به علماء می فرمایند: «یا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم»، ما که در عالم سفارش کردیم بروید تحصیل علم بکنید برای این نبود که وقتی حضرت معلوم و مقصود اصلی در عالم آشکار می شود او را ردّ کنید بلکه برای این گفتیم بروید تحصیل علم کنید که به نتیجه اصلی که عرفان حقّ است فائز بشوید. «و انتم احتجبتم بها عن مشرقها» اما شما با علومی که تحصیل کردید از محلّ تابش آن علوم که مظهر امر الهی است محجوب ماندید. علم تحصیل کردید و وقتی مظهر امر الهی آمد گفتید این مظهر امر نیست، این بی سواد است، این تحصیل نکرده است و ما دارای علم و فضل هستیم و ما علماء نباید زیر بار یک شخص بی سواد برویم. شما از راه غرور این حرف را می زدید در حالی که مظهر امر الهی در حقیقت محلّ اشراق جمیع علوم و فنون و صنایعی است که در عالم ظاهر شده است، «الذی به ظهر کلّ امر مکنون»، مشرق علمی که به واسطه ظهور او هر امر پوشیده‌ای در عالم طبیعت ظاهر و آشکار شده است. اگر ظهور مظهر امر الهی نبود نه علمی بود نه صنعتی بود و نه اختراعی بود. به هیچ وجه من الوجوه روح حیات در عالم نبود. همه این فضائل و مقامات که نصیب انسان شده از تأثیر تابش انوار شمس حقیقت و بوسیله ظهور مظهر امرالله بوده است. «لو عرفتم الافق الذی منه اشرقت شمس الکلام»، ای علماء اگر بدانید آن آسمانی که از آن آفتاب کلام الهی درخشیده است چه آسمانی است «لنبدتم الانام و ما عندهم»، مردم و آنچه را دارا هستند همه را رها می کنید «و اقبلتم الی المقام المحمود» و همه با کمال خضوع و خشوع توجه می کنید به طرف مقام محمود یعنی به طرف مظهر

۱۹ قرآن مجید، سوره رحمن (۵۵)، آیه ۲۶-۲۷

امرالله.

۱۰۳- قل هذه لسماء فيها كنز ام الكتاب لو انتم تعقلون. هذا لهو الذي به صاحت الصخرة و نادت السدرة على الطور المرتفع على الارض المباركة الملك لله الملك العزيز الودود.

بگو ای علماء این مظهر امرالله که با شما گفتگو می کند و آیات از قلم مبارکش نازل می شود در حقیقت آسمانی است که در آن پنهان شده است «ام الكتاب» یعنی علم الهی اگر شما بتوانید بفهمید. بگو این مظهر امری است که امروز ندا می کند «الذی به صاحت الصخرة» همان مظهر امری است که به نام او فریاد می کند صخره «و نادت السدرة» و ندا می کند سدره یعنی مظاهر امر الهی از قبل به ظهور او بشارت داده اند. از سدره که بر کوه طور در ارض مبارکه مقدسه مرتفع شده این ندا می آید که «الملك لله الملك العزيز الودود» سلطنت مخصوص خداوندی است که عزیز و ودود است.

۱۰۴- انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الامي الى الله الابدی انه خير لكم عما كنز في الارض لو انتم تفقهون.

ای علماء، خیال نکنید ما این حقایق و علوم را که در آیات و الواح ذکر می کنیم پیش کسی تحصیل کرده ایم یا در مدرسه ای آموخته ایم. علم و دانش بشری ابداً لیاقت این را ندارد که سبب حصول علم و قدرت و احاطه مظهر امرالله بشود. ما داخل نشدیم مدارس را «و ما طالعنا المباحث» و بحث های علمی را که شما خوانده و مطالعه کرده اید ما ندیده ایم. بشنوید آنچه را که دعوت می کند شما را به آن این امی. او می خواند شما را به سوی خداوندی که ابدی و همیشگی است. آیات و احکامی که این نفس مقدس به شما می دهد «خير لكم عما كنز في الارض» از جمیع گنج های زمین بهتر است اگر شما بدانید. کلمه «امی» که اینجا



ذکر شده است به ظاهر یعنی «تحصیل نکرده».

در باره این که مظاهر مقدّسه الهیه دارای معلومات بوده‌اند یا نه در بین علماء اختلاف است ولی آنچه مسلم است این است که جمیع مظاهر مقدّسه خواندن و نوشتن را در اوائل حال تحصیل می کردند. حضرت مسیح خواندن و نوشتن بلد بود برای این که ما در انجیل می خوانیم که حضرت مسیح می رفتند در میان معبد و مسجد سلیمان و در آنجا با علمای یهود مذاکره می کردند و کتاب تورات را باز می کردند و آیات کتاب را برای آنها می خواندند. همچنین حضرت موسی الواح را در کوه سینا به امر الهی برای قوم نوشت و آنها را آورد. زردشت کتابی را که برای گشتاسب شاه برد نوشته شده بود. محمّد رسول الله نیز دارای سواد خواندن و نوشتن بودند. در کتب احادیث و اخبار سنّی و شیعه این مسأله ذکر شده است و آیه «و ما کنتَ تَتَلَوُا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ الْبَطُولُ»<sup>۲۰</sup> دلیل بر این است که خواندن و نوشتن می دانسته است. مخصوصاً به روایت علمای شیعه در بحار الانوار و در کتاب صحیح بخاری و مسلم حضرت رسول در هنگام مرضی که منجر به وفات هیکل مبارک شد دستور فرمودند قلم و کاغذی بیاورند. فرمودند: «لا کتب لکم کتاباً لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي اِبْدَآءً»، من می نویسم برای شما نامه‌ای که بعد از من گمراه نشوید. می فرماید: «لا کتب»، من بنویسم و این دلیل بر این است که هم خواندن می دانسته است هم نوشتن. منظور این است که کلمه «امّی» دلیل بر این نیست که خواندن و نوشتن را هم نمی دانسته‌اند. امّا این که می فرمایند من «امّی» هستم یا پیغمبر در قرآن می فرمایند: «النَّبِيُّ الْاِمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْاِنْجِيلِ»<sup>۲۱</sup> امّی در اینجا یعنی حقایق عالیه را پیش کسی تحصیل نکرده‌اند، حکم و معارفی را که به خلق داده‌اند و سبب هدایت آنها شده‌اند از کسی نیاموخته‌اند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۳۹

۲۰ قرآن مجید، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۸

۲۱ همان مأخذ، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۷

۱۰۵- اِنَّ الَّذِي يَأْوِلُ مَا نَزَلَ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ وَيُخْرِجُهُ عَنِ الظَّاهِرِ اِنَّهُ مَمَّنْ حَرَفَ  
كَلِمَةَ اللَّهِ الْعَلِيَا وَكَانَ مِنَ الْاٰخِسْرِيْنَ فِيْ كِتَابِ مِّبِيْن.

اگر کسی پیدا بشود و آیاتی را که از آسمان وحی بر جمال مبارک ظاهر شده تأویل کند و خارج کند آن آیات را از معنی ظاهر چنین کسی از جمله اشخاصی است که کلمه الهی را تحریف کرده و در پیش خدا از زیانکاران است و نام او جزء زیانکاران در کتاب مبین و علم الهی ثبت خواهد شد.

بسیاری بودند در عالم اسلام که احکام قرآن را تأویل می کردند و می گفتند ظاهرش مقصود نیست باطنش مقصود است. مثلاً وقتی که می فرمایند: «اقیموا الصلوة»، اینها می گفتند مقصود از صلوة صلوة ظاهری نیست بلکه توجه قلبی است به خدا. وقتی می فرمایند که غسل کنید می گفتند مقصود شستن بدن ظاهری نیست بلکه شستن قلب است از گرد و غبار اهواء نفسانیه و از این قبیل تأویلات.

در این ظهور مبارک آیات الهی را هر کس تأویل کند و معنی کلمه را که در ظاهر استعمال شده است برگرداند به چیز دیگری چنین شخصی سبب تحریف کلمه الله می شود شما را گمراه می کند و خود او هم در کتاب الهی از جمله زیانکاران محسوب است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۴۰-۳۴۱

۱۰۶- قد کتب علیکم تقلیم الاظفار و الدخول فی ماء یحیط هیا کلکم فی کل اسبوع و تنظیف ابدانکم بما استعملتموه من قبل ایاکم ان تمنعکم الغفلة عما امرتم به من لدن عزیز عظیم. ادخلوا ماء بکراً و المستعمل منه لایجوز الدخول فیہ ایاکم ان تقربوا خزائن حمامات العجم من قصدها وجد رآ تحتها المنتنة قبل وروده فیها تجنبوا یا قوم و لاتکونن من الصاغرین. انه یشبه بالصدید

و الغسلین ان انتم من العارفين. و كذلك حیاضهم المنتنة اترکوها و کونوا من المقدّسين. انا اردنا ان نراکم مظاهر الفردوس فی الارض لیتصوّع منکم ما تفرح به افئدة المقرّبين. و الذی یصبّ علیه الماء و یغسل به بدنه خیر له و یکفیه عن الدّخول انه اراد ان یسهّل علیکم الامور فضلاً من عنده لتکونوا من الشّاکرین.

واجب شده است بر شما این که ناخنهایتان را بگیرید و واجب است که داخل بشوید در آبی که احاطه می کند هیاکل شما را در هر هفته یک مرتبه و نیز واجب شده است بر شما که پاک کنید بدن های خود را با ماده ای که پیش از این استعمال می کردید. مقصود استفاده از ماده شیمیائی مخصوص برای ازاله مو است که در اسلام معروف بود و در کتاب بیان هم صریحاً حضرت اعلی به این مسأله حکم فرمودند. «یاکم ان تمنعکم الغفلة»، مبدا غفلت کنید و بی خبر باشید «عمّا امرتم به» از اوامر و احکامی که به شما رسیده است از طرف خداوند عزیز و عظیم. «ادخلوا ماءً بکراً»، در ماء بکر یعنی که استعمال نشده باشد داخل شوید در آب دست نخورده «و المستعمل منه لا یجوز الدّخول فیه»، آبی که دیگری استعمال کرده باشد جایز نیست که در آن وارد شوید و بدن خود را بشوئید. مبدا مبدا این که نزدیک شوید به خزینه حّمّام های ایران. هر کس به طرف این خزینه ها برود بوی متعفن آنها پیش از این که وارد حمام بشود به مشام او می رسد. «تجنّبوا یا قوم» دوری کنید از این حّمّام های مردم «و لا تکوننّ من الصّاغرین» و نباشید از اشخاصی که حقیرند و خود را ذلیل می کنند. «انه یشبه بالصّدید و الغسلین»، آب حّمّام های خزانه شباهت دارد به «صدید» یعنی آب چرکی که از زخم بیرون می آید «و الغسلین»، آب چرکی که با آن ظرف یا لباس چرک را شسته اند. «ان انتم من العارفين»، اگر شما بتوانید بفهمید. «و كذلك حیاضهم المنتنة»، همین طور در حکم خزانه های حّمّام است حوضهای آبی که در خانه هاست.

حضرت اعلی در کتاب بیان شرح این حوض ها را فرموده اند. می فرمایند آتش مثل مرکب سیاه است و تمام سربسر کثافت است و امر می فرمایند که مبدا به این حوضها دست بزنید و به این خزانه ها نزدیک بشوید. «اترکوها»، صرف نظر

کنید از این خزانه ها و این حوض ها «و کونوا من المقدّسین»، باشید از اشخاص پاک و پاکیزه. «أنا اردنا ان نراکم مظاهر الفردوس»، ما مقصودمان این است که شما را در نهایت نظافت و لطافت ببینیم یعنی هر کدام نمونه اهل بهشت باشید در روی زمین. «لِيتَضَوَّعَ منکم ما تفرح به افئدة المقرّبین» تا این که منتشر شود از شما بوهای خوشی که هر کس از مخلصین و مقرّبین آن بوی عطر و گلاب را بشنود خوشحال بشود.

در اوّل آیه فرمودند که وارد محلی بشوید که آب داشته باشد و آن آب اطراف هیکل شما را فرا بگیرد. بعد می فرمایند اگر چنانچه اینطور محلی نداشتید یا نخواستید وارد آب بشوید زیر دوش بایستید یا این که با ظرفی آب روی خود بریزید. «و الَّذی یصبّ علیه الماء»، کسی که آب بریزد بر روی بدن خود «و یغسل به بدنه» و خود را با آن آبی که بر روی بدنش می ریزد بشوید «خیر له»، بهتر و نظیف تر است برای او و «یکفیه عن الدّخول» و دیگر لازم نیست که وارد بشود. «أنه اراد ان یسهّل علیکم الامور»، خدا همیشه می خواهد که کارها را بر شما آسان کند و این فضلی است از طرف او «لتکونوا من الشّاکرین» تا این که شکر گزار باشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۷۷ - ۸۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۸ - ۳۰۰

۱۰۷- قد حرّمت علیکم ازواج آبائکم انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان اتّقوا الرّحمن یا ملأ الامکان و لا ترتکبوا ما نهیتم عنه فی اللّوح و لا تکونوا فی هیماء الشّهوات من الهأثمین.

حرام است بر شما زنهای پدرهای شما یعنی نامادری. «أنا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان»، ما شرمسار هستیم و حیا می کنیم از اینکه نام ببریم از مسأله حرمت

آمیزش با غلمان. «اتَّقُوا الرَّحْمَنَ»، از خدا بترسید ای مردم عالم «و لا ترتكبوا»، اموری را مرتکب نشوید که خدا آنها را نهی کرده است در لوح «و لا تكونوا فی هیماء الشَّهوات»، نباشید در بیابان بی سر و ته شهوات حیوانی از نفوس سرگشته و سرگردان.

بعضی از نفوس اشکال می کنند که در این آیه جمال مبارک فقط فرموده است: «حَرِّمَ عَلَیْکُمْ ازواجِ آبَائِکُمْ» و این دلیل است بر این که سایر طبقات منتسبین همه حلال است. در این خصوص حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند که ذکر نشدن یک مطلب در یک آیه دلیل آن نیست که در آیات دیگر ذکر نشده باشد. بعد می فرمایند مثلاً در قرآن در یک آیه می فرمایند که حرام است بر شما «میته و لحم خنزیر» یعنی مردار و گوشت خوک، از شراب و سایر محرّمات در آیه اسم نمی برند. آیا این دلیل است بر این که سایر محرّمات حلال است؟ بدیهی است که اینطور نیست. مسأله ازواج آباء هم همینطور است. جمال مبارک در اینجا مخصوصاً برای این که این مطلب را بطور قطع نهی کنند در ضمن آیه ای مستقل این بیان را می فرمایند.

در دوران جاهلیت قبل از رسول الله این عمل در میان اعراب متداول بود که هر مردی دارای تعداد زیادی زن بود و وقتی می مرد اولاد او آن زنهایی را، که مال پدرشان بود و مادر آنها محسوب نمی شد، اختصاص به خود می دادند و با آنها همان معاملاتی را می کردند که با زنهای دیگر می کردند. این عادت جاهلیت بود. در قرآن مجید در ضمن یک آیه (سوره نساء آیه ۲۲) می فرمایند: «و لاتنکحوا ما نکح آبائکم من النِّساء»، شما نباید ازدواج کنید با زنهایی که پدرهای شما با آنها آمیزش کرده اند. در نفس این آیه هم ذکر سایر طبقات و محرّمات نیست ولی در آیه بعدی می فرمایند که حرام است بر شما خواهر و مادر و فلان و بهمان.

در این ظهور مبارک هم در سایر الواح و آیات صریح است که با نفوسی که انتساب نزدیک دارند مثل مادر و خواهر و عمّه و خاله و فلان و بهمان البتّه این عمل ناشایسته و حرام است و حتّی می فرمایند هرچه دورتر ازدواج کنید

بہتر است یعنی طایفہ‌ای با طایفہ دیگر و ملّتی با ملّت دیگر برای این کہ ہم سبب خوبی نسل می شود و ہم سبب دفع امراض موروثی می گردد.

اما مسأله غلمان از شدت رذائت و پستی و از شدت قباحت جمال مبارک می فرمایند من شرم می کنم اسم این مسأله را ببرم زیرا چنین عملی از اشخاصی سر میزند کہ در بیابان های شہوات سرگردانند و از فضائل الہی بی خبرند.

مخالفین در کتب ردیہ نوشتہ اند کہ برای مباشرت با غلمان در کتاب اقدس حدّی و جریمہ‌ای ذکر نشده است در حالی کہ در الواح مبارکہ می فرمایند کہ حکم جزای این عمل با بیت العدل اعظم است. از آن گذشتہ در قرآن ہم برای آمیزش با غلمان ابدأً و اصلاً حکمی نیست فقط در قصّہ داستان قوم لوط اشارہ مختصری است کہ این عمل ناشایستہ است ولی در شریعت اسلام بہ هیچ وجہ اشارہ‌ای بہ حرمت آن و حدّی برای آن ذکر نشده است.

سایر منابع مطالعہ در بارہ مبحث فوق:

- گنجینہ حدود و احکام، ص ۱۸۶ - ۱۸۷ و ۳۳۸ - ۳۳۹

- امر و خلق، جلد ۳، ص ۵۱۳ - ۵۱۴ و ج ۴ ص ۱۵۴ - ۱۵۷

- اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۲۱

۱۰۸ - لیس لاحد ان یحرک لسانہ امام الناس اذ یمشی فی الطّرق و الاسواق  
بل ینبغی لمن اراد الذّکر ان یدکر فی مقام بنی لذکر الله او فی بیتہ هذا اقرب  
بالخلوص و التّقوی کذلک اشرفت شمس الحکم من افق البیان طوبی للعاملین.

بعضی از مردم هستند کہ برای عوام فریبی و برای جلب انظار نفوس از خانہ کہ بیرون می آیند تسییحی بہ دست می گیرند و لب ها را حرکت می دهند و بلند بلند ذکری می گویند تا مردم بفہمند کہ این اشخاص مشغول ذکر خدا هستند با این کہ این عمل ریاکاری و این رفتار از جملہ صفات ناپسند است. جمال مبارک می فرمایند بر هیچ یک از بندگان خدا جایز نیست کہ در جلوی مردم وقتی کہ

توی راهها و بازارها راه می روند لب ها را حرکت بدهند به این عنوان که من به ذکر الهی مشغول هستم. «بل ینبغی لمن اراد الذکر»، بلکه سزاوار است برای کسی که می خواهد ذکر الهی را بکند «ان یدکر فی مقام بنی ل ذکر الله»، خدا را ذکر کند در محلی که برای ذکر الهی بنا شده است یعنی در مشرق الاذکار «او فی بیته» یا در خانه خود بنشیند و به خدا توجه کند و ذکر الهی نماید. «هذا اقرب بالخلوص و التقوی»، این مسأله به خلوص و تقوی نزدیکتر است. «کذلک اشرفت شمس الحکم من افق البیان»، این طور تایید آفتاب حکم از آسمان بیان خوشا به حال اشخاصی که به این بیان مبارک عمل کنند.

۱۰۹ - قد فرض لكل نفس كتاب الوصية وله ان يزين رأسه بالاسم الاعظم و يعترف فيه بوحداية الله في مظهر ظهوره و يذكر فيه ما اراد من المعروف ليشهد له في عوالم الامر و الخلق و يكون له كنزاً عند ربّه الحافظ الامين.

واجب است بر هر کسی که وصیت نامه بنویسد و بر او لازم است که زینت بدهد اول آن ورقه وصیت نامه را به نام مقدّس مظهر امرالله. مثلاً بنویسد: «بسم الله البهيّ الابهی» و بعد از آن اقرار کند به وحدانیت الهی و مظهر ظهورش. این اشاره به این است که چون عرفان ذات غیب الهی ممکن نیست و عرفان حقیقی برای بشر وقتی حاصل می شود که مظهر امر او را بشناسد بنابراین باید در وصیت نامه اقرار بکند به حقایق و وحدانیت مظهر امر و این بجای اقرار به وحدانیت و فردانیت ذات حقّ جلّ جلاله است.

بعد در این وصیت نامه ذکر کند آنچه را که می خواهد از کارهای خوب تا این که شهادت بدهد این وصیت نامه برای او در عوالم امر و خلق زیرا هم پیش خلق باز می شود و خوانده می شود و مردم می فهمند که این شخص چکار کرده و هم در غیب خداوند به او عنایت خواهد کرد و این وصیت نامه به منزله گنجی خواهد بود برای او در پیش پروردگار حافظ امینش.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۱۴ - ۱۳۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۰۵ - ۲۱۱

۱۱۰ - قد انتهت الاعیاد الی العیدین الاعظمین اما الاول ایام فیها تجلی الرحمن علی من فی الامکان باسمائه الحسنی و صفاته العلیا و الاخر یوم فیہ بعثنا من بشر الناس بهذا الاسم الذی به قامت الاموات و حشر من فی السموات و الارضین. و الاخرین فی یومین كذلك قضی الامر من لدن امر علیم.

همانا منتهی شده است اعیاد در شریعت بهائی به دو عید اعظم. اولین عید اعظم ایامی است که در آن تجلی کرد جمال قدم و اسم اعظم بر تمام مردمی که در این دنیا هستند به اسماء حسنی و صفات علیای خود. یعنی دوازده روز ایام رضوان که انتظار جمیع ملل و امم در آن ایام به سر آمد و منزل کل کتب و منتظر جمیع ملل و طوایف در آن ایام آشکار شد. «والآخر یوم فیہ بعثنا»، عید اعظم دیگر بعد از ایام رضوان عید بعثت حضرت اعلی است. روزی که در آن روز ما مبعوث کردیم کسی را که بشارت داد مردم را به این اسم اعظمی که به واسطه او مرده ها زنده شدند و محشور شدند جمیع مردمی که در آسمان و زمین بودند. «و الاخرین فی یومین»، دو عید دیگر هم در امر بهائی هست در دو روز یعنی در اول و دوم محرّم که تولّد حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی است. تولّد جمال اقدس ابهی در دوّم محرّم ۱۲۳۳ هجری قمری و تولّد حضرت اعلی در اول محرّم ۱۲۳۵ هجری قمری اتفاق افتاد. بنا براین روز تولّد حضرت اعلی دو سال بعد از تولّد جمال قدم است. اینطور جاری شده است امر از طرف خدائی که امر کننده و دانا است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۵۶ - ۴۰۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۶ - ۱۰



- منتخبات توقیعات، ص ۳۹۶-۳۹۸

۱۱۱- طوبی لمن فاز بالیوم الاول من شهر البهَاء الَّذی جعله الله لهذا الاسم العظیم. طوبی لمن یتظهر فیه نعمة الله علی نفسه انه ممّن اظهر شکر الله بفعله المدلّ علی فضله الَّذی احاط العالمین. قل انه لصدر الشهور و مبدئها و فیه تمرّ نفحة الحیوة علی الممکنات طوبی لمن ادرکه بالرّوح و الریحان نشهد انه من الفآئزین.

خوشا بحال کسی که برسد به روز اوّل از شهر البهَاء یعنی عید نوروز و عید صیام « الَّذی جعله الله لهذا الاسم العظیم». حضرت اعلی، که در کتاب بیان شرح ماه ها و ایام سنه را بیان می فرمایند، روز اوّل سال را به «یوم البهَاء» و ماه اوّل سال را «شهر البهَاء» تسمیه نموده و می فرمایند این شهر مخصوص به حضرت بهاء الله و حضرت من یتظهره الله است. این اشاره به این است که من یتظهره الله به اسم بهاء الله ظاهر خواهد شد. می فرمایند این روز را خدا قرار داده است برای این اسم عظیم یعنی برای جمال مبارک. «طوبی لمن یتظهر فیه نعمة الله»، خوشا به حال کسی که در عید نوروز آشکار کند نعمتی را که خدا به او داده است یعنی مردم را دعوت کند، سفره بچیند، به مردم غذا و عیدی بدهد و اگر چنین کاری بکند از کسانی خواهد بود که آشکار کرده است شکر الهی را بالفعل. یک وقت شکر به زبان است، می نشیند و می گوید الحمد لله خدایا ترا شکر. یک وقت ثروتی را که خدا به او داده است خرج فقرا، مساکین و دوستان می کند. چنین فردی با این عمل شکر عملی انجام می دهد. می فرمایند اگر کسی در روز نوروز چنین کاری بکند از جمله اشخاصی است که آشکار کرده است شکر الهی را با عمل خود که دلالت می کند بر فضل خداوند نسبت به او آن فضلی که احاطه کرده است بر اهل عالم.

باز در تعریف عید نوروز می فرمایند: «قل انه لصدر الشهور»، بگو که روز نوروز صدر و مبدأ جمیع ماه ها است و در این فصل است که مرور می کند نسیم حیات و زندگانی بر همه ممکنات زیرا فصل بهار است و در این فصل است که

موجودات از خواب عمیق زمستانی بیرون می آیند و به نوحه بهاری زندگانی را از سر می گیرند.

آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار هر گیاهی که به نوروز نجبد حطب است «طوبی لمن ادر که»، خوشا به حال کسی که برسد به روز نوروز «بالروح والریحان» با کمال سرور. «نشهد انه من الفائزین»، چنین شخصی به نعمت الهی فائز شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام ص ۴۰۴-۴۱۲

۱۱۲- قل ان العید الاعظم لسلطان الاعیاد اذکروا یا قوم نعمه الله علیکم اذ کنتم رقداء ایقظکم من نسمات الوحی و عرفکم سبیله الواضح المستقیم.

در این آیه جمال قدم باز به شرح و بیان منقبت ایام رضوان برگشته اند. بگو که عید اعظم رضوان سلطان اعیاد است. بیاد بیاورید ای مردم نعمت خدا را زمانی که خوابیده بودید بیدار کرد شما را از نسیم های وحی خود و به شما نمایاند راه آشکار و راست خود را.

۱۱۳- اذا مرضتم ارجعوا الی الحداق من الاطباء انا مارفعنا الاسباب بل اثبتناها من هذا القلم الذی جعله الله مطلع امره المشرق المنیر.

هر وقت مریض شدید رجوع کنید به اطباء حاذق و ماهر. خدا برای هر چیزی سببی معین کرده و برای دفع امراض و بیماری های مختلف هم سبب مراجعه به اطباء و تعیین مرض و داروئی برای شفاست. «انا ما رفعنا الاسباب»، ما اسباب ظاهره را از بین نبرده ایم «بل اثبتناها»، بلکه ثابت کرده ایم اسباب را از این قلمی که خدا آن را قرار داده است مطلع امر خود که مشرق است و منیر.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۴۳ - ۲۴۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴ - ۱۱ و ۲۱ - ۳۱

۱۱۴ - قد كتب الله على كل نفس ان يحضر لدى العرش بما عنده مما لا عدل له انا عفونا عن ذلك فضلاً من لدنا انه هو المعطي الكريم.

در کتاب بیان حضرت اعلی فرموده بودند که هر کس چیز گرانبهای بی مثل و نظیری دارد باید پیش مظهر امر ببرد و به او تقدیم کند. جمال مبارک در اینجا می فرماید ما این حکم را بخشیدیم لذا هر کس هر چه دارد مال خودش. باری خدا واجب کرده بود بر هر کسی این که ببرد به محضر مظهر امر الهی آنچه را که داراست از «مما لا عدل له»، از چیزی که شبیه و نظیری نداشته باشد. «انا عفونا عن ذلك»، ما شما را از این عمل بخشیدیم «فضلاً من لدنا»، عنایتی است از طرف ما «انه هو المعطي الكريم»، خداوند هر چه را بخواهد می بخشد.

۱۱۵ - طوبى لمن توجه الى مشرق الاذكار فى الاسحار ذاكراً متذكراً مستغفراً و اذا دخل يقعد صامتاً لا صغاء آيات الله الملك العزيز الحميد. قل مشرق الاذكار انه كل بيت بنى لذكرى فى المدن و القرى كذلك سمى لدى العرش ان انتم من العارفين.

خوشا به حال کسی که توجه کند به مشرق الاذکار در سحرگاهان. سحرگاهان وقتی است که صبح صادق از افق طالع می شود نه طلوع آفتاب. «ذاکراً متذكراً مستغفراً» در حالی که زبانش ذاکر باشد قلبش متذکر باشد و در حالی که از خدا طلب آمرزش کند. «و اذا دخل يقعد صامتاً»، وقتی که وارد مشرق الاذکار می شود ساکت بنشیند برای این که بشنود آیات الهی را. خداوند پادشاه و حمید است.

«مشرق الاذکار آنه کل بیت بنی لذکری»، هر محلی که برای ذکر الهی ساخته شده باشد عبارت از مشرق الاذکار است و این بنا را باید بسازند در قراء و شهرها. «کذلک سمی لدی العرش»، این گونه نامیده شده است محل ذکر در نزد صاحب امر یعنی حق جل جلاله، اینطور مکانها را مشرق الاذکار نامیده است. اینها به منزله طلوعگاه اذکار مختلفه‌ای هستند که ملل مختلفه می‌توانند هر کدام در آن معبد حاضر بشوند و هر کدام به رسم خود به ذکر الهی مشغول گردند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۸۸ - ۱۸۹

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۷ و ۱۴۷ - ۱۵۳

۱۱۶ - و الذین يتلون آيات الرحمن باحسن الالحن اولئك یدرکون منها ما لا يعادله ملکوت السموات و الارضین. و بها یجدون عرف عوالمی التي لا يعرفها اليوم الامن اوتی البصر من هذا المنظر الکریم. قل انھا تجذب القلوب الصافیة الی العوالم الروحانیة التي لا تعبر بالعبارة و لا تشار بالاشارة طوبی للسامعین.

اشخاصی که آیات الهی را با بهترین لحن می‌خوانند «اولئك یدرکون منها ما لا يعادله ملکوت السموات و الارضین»، اینطور اشخاص درک می‌کنند لذتی را که با این لذت جمیع دارائی آسمان و زمین و غیب و شهود برابری نمی‌کند. «و بها یجدون عرف عوالمی»، اشخاصی که الواح را با لحن خوب و زیبا و صدای خوش می‌خوانند شنوندگان را به عوالمی می‌برند که از نظرها پنهان است و شنوندگان در اثر الحان خوش بوی عوالم پنهانی را می‌یابند که «لا يعرفها اليوم»، مردم امروز نمی‌توانند به آن عوالم پی ببرند مگر اشخاصی که دارای چشم باطن هستند از طرف منظر کریم یعنی صاحب امر. بگو تلاوت آیات به لحن خوش «تجذب القلوب الصافیة»، جذب می‌کند دل‌های پاک و صاف را و می‌برد آنها

را به عوالم روحانیّه آن عوالمی که نمی شود از آنها به عبارت تعبیر کرد و نه به بیان می شود آنها را شرح داد. «و لا تشار بالاشارة» و نه می شود به آنها اشاره ای کرد، «طوبی للسامعین»، خوشا به حال کسانی که بتوانند به آن عوالم پی ببرند و این الحان خوش را بشنوند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۳۲ - ۲۳۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱ - ۲۴

۱۱۷- انصروا یا قوم اصفیائی الذین قاموا علی ذکرى بین خلقى و ارتفاع کلمتى فى مملکتى اولئک انجم سماء عنایتى و مصاییح هدایتى للخلائق اجمعین. و الذی یتکلم بغیر ما نزل فى الواحی انه لیس منى ایاکم ان تتبعوا کل مدع ائیم. قد زینت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح الذی ینطق بین السموات و الارضین. تمسکوا بالعروة الوثقى و حبل امرى المحکم المتین.

ای اهل بهاء نصرت کنید نفوسى را که برگزیده حق هستند و قیام می کنند به ذکر الهی در بین خلق و سبب ارتفاع کلمة الله می شوند در مملکت خداوند. ناشرین نفعات الله و امناء امر ستارگان آسمان عنایت من و چراغهای هدایت من هستند برای تمام مردم دنیا. «و الذی یتکلم بغیر ما نزل فى الواحی»، اگر کسی پیدا بشود و بر خلاف آنچه در الواح الهی نازل شده حرفی بزند «انه لیس منى»، بدانید که چنین کسی از من نیست. مبادا ای قوم گوش کنید به گفتار هر شخص ادعا کننده گنهکاری. «قد زینت الالواح»، مزین شده است الواح الهی به زینت مہر خداوندی که شکافنده صبح ها است، آن خداوندی که نطق می کند در بین آسمان ها و زمین ها. «تمسکوا بالعروة الوثقى» ای مردم به دستگیره محکم خدا چنگ بزنید و متمسک شوید به ریسمان امر محکم و متین الهی.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۴۸ - ۲۵۳ و ۳۴۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴۸ - ۴۵۳ و ۴۹۸ - ۴۹۹

۱۱۸ - قد اذن الله لمن اراد ان يتعلم اللسان المختلفة ليبلغ امر الله شرق الارض و غربها و يذكره بين الدول و الملل على شأن تنجذب به الافئدة و يحيى به كل عظم رميم.

خداوند اذن و اجازه داده است به بندگان خود که تحصیل کنند زبانهای مختلف را. البته یکی از تعالیم الهیه این است که زبان واحد و خط واحد در عالم منتشر بشود اما قبل از این که این عمل انجام بیابد هر کس می تواند زبان های مختلف را تحصیل کند تا تبلیغ کند امر خدا را به شرق و غرب و ذکر کند خدا را در بین دول و ملل. اگر کسی زبان ملتی را بداند و با زبان خود آن ها راجع به امر گفتگو کند بدیهی است که اثرش بیشتر است تا بوسیله مترجم. اینطور اشخاص امر الهی را بطوری تبلیغ می کنند که در اثر گفتار آن ها تمام دل ها جذب می شود و هر استخوان پوسیده ای زنده می گردد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۰۵ - ۲۱۰

۱۱۹ - ليس للعاقل ان يشرب ما يذهب به العقل و له ان يعمل ما ينبغى للانسان لا ما يرتكبه كل غافل مريب.

جایز نیست بر شخص عاقل که بیاشامد «ما يذهب به العقل» شراب و سایر مسکرات را که سبب از بین بردن عقل می شود. «و له ان يعمل» برای انسان لازم است کارهایی را انجام دهد که سزاوار انسان است نه کارهایی که هر غافل مریب

و هر نادان شکاکی آنها را انجام می دهد.

این آیه صریح است به اینکه شرب شراب و مسکرات به هیچ وجه من الوجوه جایز نیست و مخصوصاً در لوح دیگری که به اسم لوح رام معروف است جمال قدم کلمه حرمت را ذکر کرده اند، می فرمایند: «لأنها حرمت علیکم»، مسکرات از هر قبیل باشد بر شما حرام است.

بعضی از معارضین می گویند که در کتاب اقدس کلمه حرام استعمال نشده و فقط فرموده است «لیس للعاقل ان یشرب ما یذهب به العقل». در قرآن مجید نیز راجع به شرب خمر کلمه حرمت وارد نشده است. البتّه می فرمایند: «رجس من عمل الشیطان» یعنی بد است و کار شیطان است و لکن کلمه حرمت در سراسر آیات قرآن راجع به شراب استعمال نشده است. در کتاب اقدس اگرچه کلمه حرمت ذکر نشده اما در لوح رام صریحاً مذکور است که شرب مسکرات حرام هست. سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۴۲۸ - ۴۳۱

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰ - ۴۵

۱۲۰- زینوار رؤسکم باکلیل الامانة و الوفاء و قلوبکم برداء التقوی و السنکم بالصّدق الخالص و هیا کلکم بطراز الاداب کلّ ذلك من سجیة الانسان لوانتم من المتبصّرين. یا اهل البهآء تمسکوا بحبل العبودیة لله الحقّ بها تظهر مقاماتکم و تثبت اسمائکم و ترتفع مراتبکم و اذکارکم فی لوح حفیظ. آیاکم ان یمنعکم من علی الارض عن هذا المقام العزیز الرفیع. قد وصّیناکم بها فی اکثر اللواح و فی هذا اللوح الذی لاح من افقه نیر احکام ربکم المقتدر الحکیم.

ای احبّای الهی سرهای خود را به تاج امانت و وفا زینت بدهید یعنی اگر کسی چیزی به شما سپرد خیانت نکنید و امین باشید. اگر وعده ای به کسی دادید به وعده وفا کنید. دلهایتان را مزین کنید به لباس تقوی هیچ وقت فکر معاصی و گناهان صغیره یا کبیره به فکر شما خطور نکنند. «و السنکم بالصّدق الخالص»،

زبانهایتان را همیشه زینت بدهید به راستی خالص «و هیا کلکم بطراز الآداب»، سراپای خود را به طراز آداب انسانیّت مزین کنید. «کلّ ذلك من سجيّة الانسان»، اگر می خواهید انسان کامل باشید یا به افق انسان کامل نزدیک بشوید همه این اصول را که سجيّه و رویّه انسان است مراعات کنید. «لو اتم من المتبصّرين»، اگر شما از اشخاص بینا هستید.

ای اهل بهاء «تمسّکوا بحبل العبودیّة لله الحقّ»، همیشه در صدد باشید بنده خدا باشید یعنی آنچه خداوند به شما امر کرده است عمل کنید. زیرا وسیله عبودیت مقامات شما آشکار می شود و اسماء شما در لوح مبارک الهی ثبت می گردد، مراتب شما در میان خلق بلند می شود و نام نیک شما در لوح محفوظ الهی ثبت خواهد شد. «ایاکم ان یمنعکم من علی الارض عن هذا المقام العزیز الرفیع»، مبدا تمام مردم زمین هم اگر جمع بشوند بتوانند شما را از مقام عبودیت که مقام عزیز و بلندی است منصرف کنند و منحرف سازند. «قد وصیناکم بها فی اکثر اللواح»، ما شما را در اکثر اللواح به رعایت عبودیت و بندگی درگاه خدا وصیت کردیم. «و فی هذا اللوح الذی» و در این کتاب اقدس هم شما را به عبودیت و وجوب اتباع از آن وصیت می کنیم، در این لوحی که آشکار شده است از آسمان آن آفتاب احکام پروردگار شما که مقتدر و حکیم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۰ - ۳۳۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۴۵ - ۱۵۹

- پیام آسمانی، ص ۳۲ - ۳۳ صداقت و امانت

۱۲۱- اذا غیض بحر الوصال وقضى كتاب المبدء فى المأل توجّهوا الى من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم.

زمانی که خشکید و فرونشست دریای وصال، یعنی وقتی که صعود جمال مبارک



واقع شد «و قضی کتاب المبدء فی المأل» و بهم پیچیده شد و خاتمه یافت کتاب آغاز در دوران انجام «توجّهوا الی من اراده الله»، توجّه کنید از جمیع جهات، رو بیاورید و اقبال کنید به حضرت من اراده الله «الذی انشعب من هذا الاصل القديم»، آن حضرت من اراده الهی که منشعب است از این ریشه قدیم الهی یعنی فرع شجره الهی است. در لوح عهدی جمال مبارک صریحاً می فرماید که مقصود از فرع منشعب از اصل قدیم که در این آیه کتاب اقدس نازل شده غصن اعظم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۱

- عهد و میثاق

۱۲۲ - فانظروا فی الناس و قلة عقولهم يطلبون ما یضرهم و یترون ما ینفعهم الا انهم من الهائمین. انا نری بعض الناس ارادوا الحرّیة و یفتخرون بها اولئک فی جهل مبین.

نگاه کنید در مردم و کم عقلی آنها. «یطلبون ما یضرهم»، آنچه به حال آنها ضرر دارد طالب آن هستند «و یترون ما ینفعهم» و آنچه به درد آنها می خورد و به حال آنها نافع است از دست می دهند. «الا انهم من الهائمین»، آگاه باشید که این قبیل مردم از مردمانی هستند که همیشه سرگشته و حیران هستند. «انا نری بعض الناس ارادوا الحرّیة»، ما می بینیم بعضی از مردم آزادی را اراده می کنند «و یفتخرون بها» و به حرّیت و آزادی افتخار می کنند. «اولئک فی جهل مبین»، اینطور اشخاصی که طالب آزادی هستند در نادانی آشکاری بسر می برند، مردمی هستند که می گویند دین و آئین به کار کسی نمی آید و پیروی شرایع الهیه بی فایده است. انسان باید آزاد باشد و هر عملی را که می خواهد انجام بدهد. البته این نوعی از آزادی است که بسیار به طرف افراط رفته است. آزادی افراطی را حقّ

جلّ جلاله دوست ندارد و نهی می کند و این که در این جا می فرمایند بعضی از مردم مقصودشان این است که به آزادی برسند همان آزادی در حدّ افراط است که انسان خود را از هر حیث فردی آزاد بداند و بگوید من هر کار دلم می خواهد بکنم می کنم ولو به ضرر دیگران تمام شود. این آزادی آزادی افراطی است باعث هرج و مرج و انقلاب و اضطراب عالم انسانی است و از طرف دیگر مقام انسان را تا درجه حیوانیت تدنّی می دهد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- پیام آسمانی، ص ۱۵۸-۱۵۹

۱۲۳- انّ الحرّیّة تنتهی عواقبها الی الفتنه الّتی لا تخمد نارها کذلک یشیرکم المحصی العلیم. فاعلموا انّ مطالع الحرّیّة و مظاهرها هی الحیوان و للانسان ینبغی ان یشیرکم المحصی العلیم، خداوندی که احصاء و شماره هر چیزی را دارد و بهر چیزی عالم و دانا است این چنین به شما خبر می دهد. «فاعلموا انّ مطالع الحرّیّة و مظاهرها هی الحیوان»، بدانید که مصداق کامل و مظهر آشکار حرّیت افراطی عبارت از حیوان است. حیوان هر کار می خواهد می کند. قید و بندی ندارد، اراده و شعوری در کارهایش نیست و به هر عملی که می خواهد دست می زند ولو به ضرر دیگران تمام بشود. «و للانسان ینبغی»، انسان سزاوار است «ان یشیرکم المحصی العلیم» که همیشه در ظلّ قوانین و قواعدی باشد که «تحفظه عن جهل نفسه»، از یک طرف آن قوانین او را از نادانی های نفس اماره اش حفظ کند و از طرف دیگر او را از اذیت و آزار اشخاص مکار و خدانشناس محافظه نماید.

اگر قانون در عالم بشری نباشد انسان ممکن است از راه جهل و نادانی و به علت آزادی افراطی خود را به عذاب بیاندازد و از طرف دیگر دیگران از او سوء استفاده خواهند کرد. ولی اگر قانونی در کار باشد نه کاری از اشخاص استثمار کننده ساخته است و نه انسان از جهل نفس خود به اذیت و آزار و بدبختی مبتلا می شود، این ها همه نتیجه آزادی افراطی است که می فرمایند: «انّ الحرّیّة» آزادی که به حد افراط رسید «تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار» بیرون می آورد انسان را از شئون و مراتب ادب و وقار «و تجعله من الارذلین» و انسان را تا پست ترین درجه رذالت و حقارت پائین می اندازد. پس بنا براین برای عالم انسانی قانونی لازم است که هم خود او را حفظ کند و هم شرّ ستمکاران را بر طرف سازد.

۱۲۴ - فانظروا الخلق کالانعام لا بدّ لها من راع لیحفظها انّ هذا لحقّ یقین. انا نصدّقها فی بعض المقامات دون الاخر انا کنا عالمین.

مردم را اینطور نگاه کنید که مثل گوسفندان هستند. «لابدّ لها من راع لیحفظها». گله گوسفند احتیاج به چوپان مهربان قادر مقتدری دارد که آن گله را از بلیات و آفات حفظ کند. «انّ هذا لحقّ یقین» این حرفی که ما زدیم و این تشبیهی که ما فرمودیم حقیقتی است واضح و آشکار و یقین. اگر چنانچه گله گوسفندی بخودی خود واگذار شود و گوسفندان بگویند ما احتیاجی به شبان مهربان نداریم طولی نمی کشد که گوسفندان خود را در ظلّ آن حرّیت افراطی به هلاکت می اندازند و از طرفی گرگ های درنده و حیوانات مفترس به آنها هجوم می کنند و همه را از بین خواهند برد. در آن حال کاری از آنها ساخته نیست.

بعد برای این که کسی خیال نکند که حقّ جلّ جلاله به کلی آزادی را از بشر سلب کرده است می فرمایند مقصود ما از حرّیتی که می گوئیم مضرّ است حرّیت عالم حیوانی است. «انا نصدّقها فی بعض المقامات دون الاخر»، ما تصدیق می کنیم حرّیت و آزادی را برای انسان در بعضی جاها ولی نه در همه جا. «انا کنا

عالمین»، ما دارای علم هستیم و می دانیم که چه می گوئیم.

۱۲۵- قل الحرّیة فی اتباع اوامری لو انتم من العارفين. لو اتبع الناس ما نزلناه لهم من سماء الوحي لیجدن انفسهم فی حرّیة بحتة طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزل من سماء مشیته المهيمنة علی العالمین. قل الحرّیة الّتی تنفعکم انّها فی العبودیة لله الحقّ و الذی وجد حلاوتها لا یبدلها بملکوت السموات و الارضین.

حرّیت مفیدی که به حال انسان نافع است و انسان از آن به واقع بهره مند می شود بهترین راهش این است که در ظلّ قوانین الهی حاصل آید. قوانین الهی مانند چوپان مهربانی است که گله عالم انسانی را از جمیع ضررها و زیانها و جهلها و نادانیها و مکر ماکرین و ضرر ظالمین حفظ می کند. برای این که در شریعت الهی حدودی و سننی هست که تکلیف هر طبقه ای را معین کرده است. به فقرا دستور خاصی می دهد، به اغنیا دستور خاصی می دهد، به دولت دستور خاصی می دهد، به رعایا دستورها و فرمان های مخصوصی می دهد و برای هر کدام وظیفه خاصی معین می کند. وارد شدن در ظلّ احکام الهی سبب می شود که جمیع طبقات مردم و هر فردی در هر رتبه و مقامی که هست هم از جهت خود محفوظ بماند و هم از ظلم ظالمین. لهذا می فرمایند «لو اتبع الناس ما نزلناه لهم من سماء الوحي»، اگر مردم آنچه را که خداوند منان از آسمان وحی در کتابش نازل کرده است اطاعت کنند «لیجدن انفسهم فی حرّیة بحتة» حقیقتاً خود را در آزادی کاملی که از هر جهت محفوظ و مصون هستند مشاهده خواهند کرد. «طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزل من سماء مشیته المهيمنة علی العالمین»، خوشا به حال کسی که به مقصود الهی پی ببرد و بداند که خداوند در آنچه که از آسمان مشیّتش که بر اهل عالم غلبه دارد نازل فرموده مقصودش چه چیز است.

باز در شرح حرّیتی که مطلوب و مرغوب است می فرمایند: «قل الحرّیة الّتی تنفعکم انّها فی العبودیة لله الحقّ»، حرّیت و آزادی که به حال بشر نافع است عبارت از این است که به ذیل عبودیّت و بندگی و اطاعت اوامر حقّ جلّ جلاله

متمسک بشود. قبل از این آیات حرّیت مشاهده فرمودید که در ضمن یکی دو آیه درباره عبودیت لله الحق و آثاری که بر آن مترتب است تأکید شدید فرمودند. بعد قضیه حرّیت افراطی و مضرات آن را ذکر نمودند و سپس حرّیت حقیقی را ذکر فرمودند و اینجا مطلب را خلاصه می کنند که حرّیتی که از هر جهت به حال بشر نافع است عبارت از عبودیتی است که بشر نسبت به خدا دارد. «والذی وجد حلاوتها»، کسی که بیابد شیرینی عبودیت الهی را «لا یبدلها» حاضر نیست آن را معاوضه کند با ملکوت سلطنت آسمان ها و زمین ها.

برای اینکه در این خصوص فایده ای بیشتر عاید بشود بیانی از حضرت عبدالبهاء را که در دست است در اینجا مندرج می سازد. حضرت عبدالبهاء جلّ شأنه در روز ۱۷ آوریل ۱۹۱۳ در بوداپست فرمودند:

«آزادی سه قسم است یک آزادی الهیست که آن مخصوص ذات باریست چه که اوست آزاد مطلق در هیچ شأنی از شئون کسی او را مجبور نمی تواند نمود. به اراده مطلقه او هر عصری شرایع مقدسه تجدید یافت و احکام متفرعه به اقتضای هر زمانی تبدیل شد و این مقام به ظهور مطلع امر و مظهر علم و اراده او در عالم امکان ظاهر می شود. چنانچه جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می فرماید "انّه لو یحکم علی الماء حکم الخمر لیس لأحد ان یقول لِمَ و بِمَ". یک آزادی سیاسی اروپائیه است که انسان هر چه می خواهد می کند به شرطی که به دیگری ضرری نرساند. این حرّیت طبیعی است و اعظم درجه آن در عالم حیوان است، این شأن حیوان است. این طیور را می بینید که به چه آزادی زندگانی می نمایند. انسان هر چه بکند نمی تواند به قدر حیوان آزاد باشد زیرا نظام مانع آزادی تامّ تمامست. اما آزادی سوم در تحت سنن و احکام الهیه است. این حرّیت عالم انسانست که چون در ظلّ کلمه الله تربیت شود قطع علاقه قلبی از جمیع اشیاء می کند، از جمیع مشقّات و احزان آسوده، نه ثروت و قدرت ظاهره او را از اعتدال و عدل مانع شود و نه فقر و فاقه از سرور و سکون باز دارد. هر قدر انسان وجدانش بیشتر ترقّی می کند قلبش آزادتر می شود و روحش مستبشر تر. در دین الله حرّیت افکار هست

زیرا هیچ کس حاکم بر وجدان نیست غیر از خدا ولی به درجه‌ای که خارج از آداب نباشد. اما در دین الله حرّیت اعمال نیست، از قانون الهی انسان نمی‌تواند تجاوز نماید ولو ضرری به غیر نرساند چه که مقصود از قانون الهی تربیت وجود خود و غیر خود است زیرا عندالله ضرر غیر و خود یکسانت هر دو مذموم است باید در قلوب خشیه الله باشد. انسان باید آنچه را عند الله مذموم است مرتکب نشود لذا آن حرّیت اعمالی که در قانون اروپاست در دیانت الهیه نیست و اما حرّیت افکار باید از آداب تجاوز نکند و اعمال مقرون به خشیه الله و رضای الهی باشد. امیدوارم شماها سبب روشنائی این ممالک گردید و وسیله تعدیل اخلاق نفوس شوید انتهی»<sup>۲۲</sup>.

۱۲۶ - حرّم علیکم السّؤال فی البیان عفا الله عن ذلك لتستلوا ماتحتاج به انفسکم لا ما تکلم به رجال قبلکم اتقوا الله و کونوا من المتّقین. اسئلوا ما ینفعکم فی امرالله و سلطانه قد فتح باب الفضل علی من فی السموات و الارضین.

حضرت اعلی در کتاب بیان می فرمایند وقتی حضرت من ینظره الله ظاهر شد و خود را معرفی کرد شما نباید از او سؤال بکنید و اسباب زحمت خاطر منیر او بشوید، هرچه را می خواهید آن را از من که مبشّر او هستم سؤال کنید تا وقتی آن حضرت ظاهر شد شما با سؤالات خود اسباب زحمت او را فراهم نکنید. در این جا می فرمایند گرچه در کتاب بیان سؤال از من ینظره الله حرام شده است ولی حال که حضرت من ینظره الله ظاهر شده است این ممنوعیت را برداشته است و شما را آزاد گذاشته است تا آنچه را که مورد احتیاج شماست از محضر مبارک من ینظره الله سؤال کنید.

می فرمایند: «عفا الله عن ذلك لتستلوا ماتحتاج به انفسکم»، آنچه را مورد احتیاج شماست از من ینظره الله سؤال کنید ولی می فرمایند چیزهائی را سؤال کنید که از آن فایده‌ای ببرید «لا ما تکلم به رجال قبلکم»، مسائلی را که اقوام و

۲۲ ن ک به کتاب بدایع الآثار، جلد ۲، صفحه ۲۴۳ - ۲۴۴

ملل پیشین از مظاهر الهی پرسیده‌اند شما از حضرت من یتظهره الله نپرسید یعنی معجزات خوارق عادات و امور غریبه از او مطالبه نکنید. «اتَّقُوا اللَّهَ»، از خدا بترسید و باشید از اشخاصی که پرهیز کارند. «اسئَلُوا مَا يَنْفَعُكُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ سُلْطَانِهِ»، سؤال کنید آنچه را که به درد شما می خورد در باره امر الهی در باره سلطنت و قدرت الهی. «قد فتح باب الفضل علی من فی السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ»، با ظهور حضرت من یتظهره الله ابواب فضل و بخشایش بر روی جمیع مردم آسمان ها و زمین ها گشوده شده است.

۱۲۷- انَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ تِسْعَةٌ عَشْرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْ زَيَّنَ أَوَّلَهَا بِهَذَا الْأَسْمِ الْمَهِيمِ عَلَى الْعَالَمِينَ.

عدد ماه ها در هر سال بهائی یا بیانی ۱۹ ماه است. در احادیث اسلامی از طرق شیعه روایت شده و در کتاب بحار الانوار جلد ۱۳ مندرج است که امام می فرماید در دوره ظهور قائم وضع سال و ماه تغییر خواهد کرد و می فرماید ایام سنه طولانی تر خواهد شد و ماه های سال هم طولانی تر شده و تعداد آن مطابق حروف جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می شود. عبارت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از ۱۹ حرف تشکیل شده است. تقسیم سال به ۱۹ ماه و هر ماهی به ۱۹ روز و اسم ماه های بیانی در آثار حضرت اعلی است.

بطوری که در آیات قبل اشاره شد ماه اول سال را شهر البهاء نامیده‌اند و می فرمایند این ماه مخصوص است به حضرت من یتظهره الله و همچنین نام روز اول ماه اول را که شهر البهاء باشد یوم البهاء نامیده‌اند و می فرمایند این روز اختصاص به من یتظهره الله دارد و این اشاره به این است که حضرت من یتظهره الله اسمش بهاء الله است. رویه سال و ماه های بیانی روی حساب شمسی است ولی در عالم اسلام اساس تقویم بر حساب قمری بود و عده ماه های سال ۱۲ ماه بود که در قرآن می فرمایند: «انَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ إِثْنَا عَشْرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ»<sup>۳۳</sup>

۳۳ قرآن مجید، سوره توبه (۹)، آیه ۳۶

می‌فرمایند تعداد ماه‌ها در سال ۱۲ ماه است چهار ماه جنگ حرام است و در بقیه ماه‌ها باید به جهاد پرداخت و به نشر اسلام و به عبادت خدا و از این قبیل. جمال قدم می‌فرمایند عدد ماه‌ها ۱۹ ماه است در کتاب الهی یعنی یک سال بیانی عبارت است از ۱۹ ماه و هر ماهی ۱۹ روز که جمعاً می‌شود ۳۶۱ روز. اسم ماه اول از سنه بهائی به اسم اعظم الهی مزین شده است یعنی شهرالبهاء.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱-۶

۱۲۸- قد حکم الله دفن الاموات فی البلور او الاحجار الممتنعة او الاخشاب الصلبة اللطيفة و وضع الخواتيم المنقوشة فی اصابعهم انه لهو المقدر العليم.

خداوند حکم فرموده است که مرده‌ها را در صندوقی از بلور دفن کنید. «او الاحجار الممتنعة» یا صندوق هائی بسازید از سنگ‌های بسیار محکم «او الاخشاب الصلبة اللطيفة» یا از چوب هائی که بسیار سخت و در عین حال لطیف باشد. عمل دیگری که بر شما لازم است در باره اموات در نظر داشته باشید قرار دادن انگشتری است در دست میت که در نگین آن انگشتر آیه‌ای که خداوند فرموده است باید نقش شده باشد. خدا مقدر است یعنی هر طور بخواهد حکم می‌کند و علیم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۴۱-۱۴۵

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۹-۲۰۵

- منتخبات توقیعات، ص ۴۲۲-۴۲۷



۱۲۹- یکتب للرجال ولله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و كان الله بكل شیء علیماً. و للورقات ولله ملک السموات و الارض و ما بینهما و كان الله علی کل شیء قديراً. هذا ما نزل من قبل و ینادی نقطة البیان و یقول یا محبوب الامکان انطق فی هذا المقام بما تتصوّر به نفحات الطافک بین العالمین. انا اخبرنا الكل بان لا یعادل بکلمة منك ما نزل فی البیان انک انت المقتدر علی ما تشاء لا تمنع عبادک عن فیوضات بحر رحمتک انک انت ذوالفضل العظیم. قد استجبنا ما اراد الله لهو المحبوب المجیب. لو ینقش علیها ما نزل فی الحین من لدی الله انه خیر لهم و لهنّ انا کنا حاکمین. قد بدئت من الله و رجعت الیه منقطعاً عما سواه و متمسکاً باسمه الرحمن الرحیم. كذلك یختص الله من یشاء بفضل من عنده انه لهو المقتدر القدير.

برای مردها حضرت اعلی فرموده‌اند که در نگین انگشترشان بنویسید: «ولله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و كان الله بكل شیء علیماً» و برای زنها حضرت اعلی در کتاب بیان فرموده‌اند که در نگین انگشتری آنها بنویسید: «ولله ملک السموات و الارض و ما بینهما و كان الله علی کل شیء قديراً».

اینها آیاتی است که در دوره ظهور حضرت اعلی از قلم هیکل مبارک در کتاب بیان نازل شده است. بعد می فرمایند در این حین که ذکر نقش نگین انگشتر مرده ها است و من آیات بیان را برای شما در کتاب اقدس نقل کردم حضرت اعلی پهلوی من حاضر است و در خواست می کند از ساحت اقدس که خوب است مجدداً از قلم الهی چیزی برای نقش نگین اموات اعم از زن و مرد نازل بشود، می فرمایند: «ینادی نقطة البیان و یقول»، حضرت نقطه بیان خطاب به من ینظره الله می فرمایند ای کسی که محبوب همه عالم هستی نطق کن در این مقام یعنی در باره نقش نگین انگشتری اموات حکمی بکن که منتشر بشود از آن نفحات الطاف تو در بین اهل عالم. حضرت اعلی به حضور مبارک عرض می کند که ما خیر دادیم تمام مردم را به این که برابری نمی کند با یک کلمه از آیاتی که از قلم تو نازل می شود تمام کتاب بیان زیرا تو توانا هستی بر هر چه که می خواهی. و اینک

از تو درخواست می کنیم که بندگان خود را از فیوضات دریای مرحمت نا امید نکنی زیرا تو هستی صاحب بخشش بزرگ. این درخواست را که حضرت اعلی از ما کرد «قد استجبنا ما اراد»، ما هم قبول کردیم آنچه را که او اراده فرمود، زیرا خداوند هم محبوب و هم اجابت کننده است.

لهذا بر حسب تقاضای معنوی حضرت اعلی از حضور جمال مبارک آیه دیگری برای انگشتی اموات نازل شد «لو ینقش علیها ما نزل فی الحین»، اگر این آیه ای که الآن نازل می شود در نگین انگشتی های اموات نقش بشود برای آنها اعم از زن و مرد بهتر است. «انا کنا حاکمین»، ما هر طور بخواهیم فرمان می دهیم. حال این آیه جدیدی است که باید بر نگین انگشتی اموات نقش بشود:

«قد بدئت من الله و رجعت الیه منقطعاً عمّا سواه و متمسکاً باسمه الرحمن رحیم». بنا بر این این آیه ای است که باید بر نگین انگشتی اموات بهائی اعم از زن و مرد نقش بشود «کذلک یختص الله من یشاء بفضل من عنده»، اینطور اختصاص می دهد خدا هر کس را که بخواهد به فضل مخصوص خود و خداوند توانا است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۳۶

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۹ - ۲۰۰

۱۳۰- و ان تکفونه فی خمسة اثواب من الحریر او القطن من لم یستطع یکتفی بواحدة منهما کذلک قضی الامر من لدن علیم خبیر. حرّم علیکم نقل المیت ازید من مسافة ساعة من المدينة ادفنوه بالروح و الریحان فی مکان قریب.

حکم دیگر در باره اموات این است که اموات را در پنج تکه پارچه کفن کنید. اگر بازماندگان شخص متوفی ثروتمند باشند این پنج تکه را از ابریشم انتخاب می کنند و اگر نتوانستند پارچه پنبه ای تهیه می نمایند. این پنج تکه را یکی سرتاسری و چهارتای دیگر را به سر و پا و دست می پیچند و مرده را دفن می کنند. «من لم یستطع یکتفی بواحدة منهما»، اگر کسی نتواند پنج تکه پارچه ابریشمی تهیه کند

یک تکه تهیه کند و همچنین اگر کسی نتواند پنج تکه پارچه پنبه‌ای تهیه کند یک تکه تهیه کند هر کدام را که توانست آنرا تهیه کند. «یکتفی بواحدة منهما» یعنی اکتفا کند به یک تکه از پنبه یا از حریر. «کذلك قضی الامر من لدن علیم خبیر»، اینطور جاری شده است امر از طرف خدائی که دانا است. حرام است بر شما که میت را خیلی دور از محلی که فوت شده است دفن کنید. یعنی در محلی متوفی را دفن کنید که از جائی که او در آنجا وفات کرده به اندازه یک ساعت بیشتر فاصله نداشته باشد. یک ساعت حرکت هواپیما یا یک ساعت حرکت کشتی یا اتومبیل یا یک ساعت حرکت بر سر دوش به هر حال باید رعایت شود ولی زیادت از یک ساعت نباید باشد. «ادفنه بالروح و الریحان»، دفن کنید متوفی را با کمال روح و ریحان در جائی که نزدیک به محل صعود اوست.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۳۵ - ۱۴۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۰۰ - ۲۰۵

۱۳۱ - قد رفع الله ما حکم به البیان فی تحدید الاسفار انه لهوالمختار یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید.

حضرت اعلی در کتاب بیان می فرمایند از محل خودتان زیاد دور نروید و مسافرت های دور و دراز نکنید. این برای این است که مبدا من یظهره الله ظاهر بشود و شما در محل نباشید و آوازه ظهور را نشنوید و از ایمان به او محروم بمانید. در کتاب اقدس خدا این محدودیت را بر طرف کرده و می فرماید حالا که من یظهره الله ظاهر شده و آوازه ظهور او به شرق و غرب رسیده هر کس هر قدر می خواهد سفر کند، زیرا خداوند مرتفع فرموده است حکمی را که در بیان راجع به محدود بودن سفر جاری بود. خداوند مختار است هر کاری می خواهد می کند و هر طور اراده نماید حکم می فرماید.

۱۳۲- یا ملاً الانشاء اسمعوا ندآء مالک الاسماء انه ینادیکم من شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا المقتدر المتکبر المتسخّر المتعالی العلیم الحکیم. انه لا اله الا هو المقتدر علی العالمین. لو یشاء یاخذ العالم بکلمه من عنده ایاکم ان تتوقفوا فی هذا الامر الذی خضع له الملاً الاعلی و اهل مدائن الاسماء اتقوا الله و لا تكونن من المحتجبین. احرقوا الحجبات بنار حبی و السبحات بهذا الاسم الذی به سخّرنا العالمین.

ای مردم روی زمین بشنوید ندای خداوندی را که صاحب اختیار مردم است. اسماء جمع اسم است و هر فردی از افراد بشر به منزله اسمی از اسماء الله است یعنی همانطوری که اسم بر مسمی دلالت می کند وجود هر فردی از افراد دلالت می کند بر وجود و هستی خالق او که حقّ جلّ جلاله باشد. لهذا مالک اسماء یعنی خداوند مردم. «انه ینادیکم من شطر سجنه»، ای مردم خداوند شما را ندا می کند از زندان اعظم که عکاً باشد و می فرماید: «لا اله الا انا المقتدر المتکبر المتسخّر المتعالی العلیم الحکیم»، من خداوندی هستم که مقتدرم، توانا هستم، متکبرم یعنی بر همه ممکنات غلبه دارم، متسخرم یعنی زمام امور همه در دست من است و متعالی هستم به درجه ای که افکار و عقول بشر به ساحت قدس من راه ندارد. علیم هستم، دانا هستم و حکیم. و باز می فرماید «لا اله الا هو المقتدر علی العالمین»، نیست خدائی مگر او که مقتدر است بر اهل عالم. در اینجا در یک آیه فرمودند «انا المقتدر المتکبر...» و در آیه دوّم می فرمایند: «هو المقتدر علی العالمین». تفاوت این دو لحن اشاره به آن است که مظهر امرالله جانشین ذات غیب است چه به او ضمیر «انا» یعنی من گفته بشود چه ضمیر «هو» «یعنی او»، هر دو به حقیقت واحده راجع است. «لو یشاء یاخذ العالم بکلمه من عنده»، اگر خدا بخواهد جمیع عالم را به یک کلمه تسخیر می کند یعنی خدا عاجز نیست از آن که طوری جلوه کند که تمام مردم طوعاً یا از روی کراهت و بالاجبار همه به حقّ مؤمن بشوند. ولی خداوند نمی خواهد که مردم ایمانشان به حقّ از روی اکراه و اجبار باشد. لهذا مظاهر الهی می آیند و خودشان را معرفی می کنند. هر کس فطرت اصلیه اش

دلالت بر ایمان کرد ایمان می آورد و هر کس دلالت نکرد مؤمن نمی شود. بعد می فرماید: «ایاکم ان تتوقفوا» مبادا ای مردم توقف کنید در ایمان به این امری که خاضع شده است در مقابل آن تمام ملأ اعلی، ارواح مجردة و اهل مدائن اسماء. «اتقوا الله»، از خدا بترسید «و لا تكونن من المحتجین»، از اشخاصی نباشید که در حجاب غفلت گرفتار شده اند. «احرقوا الحجابات بنار حبی»، بسوزانید تمام پرده ها را ای مردم به آتش محبت من و بسوزانید تمام موانع و مشکلاتی را که در بین حق و خلق است به این اسم مقدس یعنی اسم جمال قدم که به وسیله او تسخیر کردیم جمیع اهل عالم را.

۱۳۳- و ارفعن البیتین فی المقامین و المقامات الّتی فیها استقرّ عرش ربکم  
الرّحمن کذلک یا مرکم مولی العارفین.

تعمیر کنید بسازید یا آباد کنید دو خانه‌ای را که در دو مقام است یعنی بیت مبارک حضرت ربّ اعلی در شیراز و بیت مبارک جمال قدم در بغداد که هر دو محلّ حجّ است. و نیز بسازید مرتفع کنید و تعمیر کنید مقامات دیگری را که در آن مقامات استقرار یافته عرش پروردگار رحمن شما. یعنی مقامات متبرّکه‌ای که حقّ جلّ جلاله در آنجا سکونت داشته و از آنجا رفته است. اینطور امر می کند شما را خدائی که مولای عارفین است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۴۶- ۲۴۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۳۵- ۱۳۷

۱۳۴- ایاکم ان تمنعکم شئون الارض عمّا امرتم به من لدن قویّ امین. کونوا  
مظاهر الاستقامة بین البریة علی شأن لا تمنعکم شبهات الذین کفروا بالله اذ ظهر  
بسلطان عظیم. ایاکم ان یمنعکم ما نزل فی الکتاب عن هذا الکتاب الذی ینطق

بالحقّ أنّه لا اله الاّ انا العزيز الحميد. انظروا بعين الانصاف الى من اتى من سماء المشيّة و الاقتدار و لا تكوننّ من الظالمين.

مبادا ای مردم منع کند شما را شؤونات روی زمین امور دنیوی «عمّا امرتم به من لدن قویّ امین» از این که اطاعت کنید اوامر پروردگارتان را که قوی و امین است. ای مردم همیشه مظاهر استقامت باشید در بین اهل عالم و استقامت شما طوری باشد که «لا تمنعکم شبهات الذین کفروا بالله»، اعتراضات و ایرادهای منکرین و مخالفین نتواند شما را از امرالله منحرف کند. حال که خدا ظاهر شده است با حجّت و برهان و شما مؤمن به او شده‌اید باید در ایمان استقامت کنید و متزلزل نشوید زیرا خداوند ظهورش مقرون با سلطنت و قدرت بزرگی است. مبادا منع کند شما را «ما نزل فی الکتاب» آنچه در کتاب الهی نازل شده است از ایمان به این کتابی که نطق می کند به حقّ. یعنی ایمان به جمال قدم که کتاب ناطق الهی است و می فرماید «لا اله الاّ انا العزيز الحميد».

ملل و اقوام اغلب وقتی که مظاهر مقدّسه ظاهر می شوند به مظهر جدید ایمان نمی آورند. مثلاً مسلمین متشبّث شدند به کلمه خاتم النبیین و از ایمان به حضرت اعلی و جمال قدم محروم ماندند. معروضین بیان هم به بعضی شبهات متمسک شدند و از ایمان به جمال مبارک محروم ماندند، از قبیل مسأله مستغاث و مسأله تکوین بیان و طهارت ماء نطفه و مسأله مکتب من ینظره الله و از این قبیل، جواب همه این شبهات در الواح مختلفه از قلم جمال مبارک نازل شده است. مثل کتاب بدیع و لوح میرزا علی محمّد سراج الذاکرین اصفهانی و سایر الواح که در کتب اشراقات و اقتدارات و غیره مندرج شده است. در اینجا می فرمایند مبادا مطالبی که در کتاب صامت یعنی در کتاب تدوین ذکر شده شما را مانع شود از ایمان به کتاب ناطق یعنی مظهر امرالله. «انظروا بعین الانصاف»، ای مردم به چشم انصاف به مظهر امر الهی نگاه کنید که آمده است از آسمان مشیّت و اقتدار و نباشید از اشخاص ستمکار.

در اینجا تعبیر فرموده است از ظهور مظهر امرالله به آمدن از سماء مشیّت یعنی

از طرف ذات غیب الهی و از عالم غیب مأمور شده است به این که این حقایق را به اهل عالم برساند. این تعبیری است که در کتب آسمانی ذکر شده است. مثلاً در قرآن مجید راجع به حضرت رسول کلمه نازل شدن از آسمان ذکر شده است: «قد انزل الله الیکم ذکراً رسولاً یتلوا علیکم آیات الله»<sup>۲۴</sup> که مقصود حضرت خاتم النبیین است که خدا می فرماید او را نازل کردیم از آسمان.

در انجیل هم هست که حضرت مسیح می فرمود من از آسمان آمده ام و مخالفین و منافقین اظهار تعجب می کردند و می گفتند مگر این جوان همان عیسی ناصری نیست که از ناصره آمده است چگونه می گوید من از آسمان آمده ام. از این قبیل تعبیرات در کتب آسمانی بسیار است.

در اینجا هم می فرمایند جمال قدم و اسم اعظم از آسمان مشیت آمده است او را بپذیرید و از ستمکاران نباشید. بعد از این که این توصیه ها و این سفارش ها را به معرضین بیان می کنند، جمال مبارک در مقام استدلال و اتیان حجت بر می آیند و برای اثبات امر خود به چند آیه از آیات حضرت اعلی که در الواح ایشان نازل شده اشاره می فرمایند که شرح آن خواهد آمد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۱۷ - ۴۲۱

- حیوة بهائی، ص ۱۹۳ - ۱۹۵

- پیام آسمانی، ص ۵۶ - ۵۷

۱۳۵- ثم اذکروا ما جرى من قلم مبشری فی ذکر هذا الظهور و ما ارتکبه اولو الطغیان فی ایامه الا انهم من الاخسرین. قال ان ادر کتم ما نظره انتم من فضل الله تسئلون لیمن علیکم باستوائه علی سر اثرکم فان ذلك عز ممتنع منیع. ان یشرب کأس ماء عندکم اعظم من ان تشرین کل نفس ماء وجوده بل کل شیء ان یا عبادی تدرکون.

۲۴ قرآن مجید، سورة طلاق (۶۵)، آیه ۱۰-۱۱

ای معرضین بیان بیاد بیاورید آنچه را که جاری شده است از قلم حضرت نقطه اولی که بشارت دهنده من بود. آن حضرت مطالبی را در ذکر این ظهور نوشته است ولی ببینید که اهل طغیان و ستمکاران و معرضین بیان در ایام ظهور مظهر امرالله مرتکب چه ظلم و جور شده‌اند. «الا انهم من الاخسرین»، آنهایی که با مظهر امر الهی یعنی حضرت من یظهره الله که حضرت اعلی بشارت به ظهور او داد مخالفت کردند از زیانکاران هستند. حال استشهاد می کنند به آیه حضرت اعلی و می فرمایند «قال» یعنی حضرت اعلی در باره من یظهره الله چنین فرمود: «ان ادرکتُم ما نَظَهره»، اگر زمان ظهور من یظهره الله را درک کردید «انتم من فضل الله تسئلون»، شما از فضل و عنایت جمال قدم و من یظهره الله در خواست بکنید «لیمنّ علیکم»، منت بر شما بگذارد «باستوائه علی سرائرکم» و بیاید روی صندلی های شما بنشیند. اگر چنین موهبتی نصیب شما شد بدانید که این عزّتی است بسیار عالی مقام و بلند مرتبه. «ان یشرب»، اگر بنوشد من یظهره الله جام آبی در پیش شما و در منزل شما یعنی یک جام آب به او بدهید بخورد این عمل اعظم است از این که بنوشد هر نفسی آب وجود خود را. یعنی اعظم از این است که هر کسی به درجه کمال وجود خود برسد، «بل کلّ شیء» نه تنها یک نفر بلکه به منزله این است و اعظم از آن است که تمام مؤمنین به بیان به مقام کمال خود برسند. «ان یا عبادی تدرکون»، ای بندگان من بفهمید این حرفهایی را که من می زنم.

۱۳۶- هذا ما نزل من عنده ذكراً لنفسی لو انتم تعلمون. و الذی تفکر فی هذه الایات و اطلع بما ستر فیهنّ من اللّئالی المخزونة تالله انه یجد عرف الرّحمن من شطر السّجن و یسرع بقلبه الیه باشتیاق لا تمنعه جنود السّموات و الارضین. قل هذا لظهور تطوف حوله الحجّة والبرهان کذلک انزله الرّحمن ان انتم من المنصفین. قل هذا روح الکتب قد نفخ به فی القلم الاعلی و انصعق من فی الانشاء الا من اخذته نفحات رحمتی و فوحات الطافی المهیمنة علی العالمین.

جمال مبارک می فرمایند، این قضیه شرب کأس ماء از قلم حضرت اعلی نازل



شد وقتی که می خواست مژده ظهور مرا به شماها بدهد. «لو انتم تعلمون»، اگر شما بتوانید به این نکته پی ببرید. «و الَّذی تفکر فی هذه الايات»، هر کس فکر کند در این آیه هائی که از قلم حضرت اعلی نازل شده «و اطلع بما ستر فیهن من اللئالی المخزونة» و مطلع شود بر گوهرهای گرانبهائی که در این آیات مستور است «تالله انه یجد عرف الرحمن من شطر السجین»، قسم بخدا چنین کسی می یابد بوی الهی را از طرف سجن اعظم یعنی اقرار می کند به این که حضرت من یتظهره الله ظاهر شده است «و یسرع بقلبه الیه»، با قلب به ساحت اقدس او می شتابد و با شوق و شوری می شتابد که لشکرهای آسمان و زمین نمی توانند جلوی او را بگیرند. «قل هذا لظهور»، بگو ظهور جمال مبارک ظهوری است که «تطوف حوله الحجّة والبرهان»، هر حجّت و برهانی طائف حول امر مقدّس الهی است یعنی ظهور جمال مبارک بقدری واضح است که احتیاجی به حجّت و برهان ندارد. «کذلک انزله الرحمن»، اینطور در باره این ظهور حکم کرده است حضرت خداوند مهربان اگر شما از اهل انصاف باشید. بگو ای مردم «هذا روح الکتب»، اینست روح تمام کتب آسمانی که دمیده شده است در قلم اعلی و جمیع مردمی که در روی زمین هستند از عظمت این ظهور منصعق شده اند مگر کسی که نفحات رحمت و نسیم های خوشبوی الطاف جمال قدم و اسم اعظم شامل حالش شد که محیط است بر اهل عالم.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- اقداح الفلاح، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۶

۱۳۷ - یا ملأ البیان اتقوا الرحمن ثم انظروا ما انزله فی مقام اخر قال انما القبلة من یتظهره الله متی ینقلب تنقلب الی ان یستقرّ کذلک نزل من لدن مالک القدر اذ اراد ذکر هذا المنظر الاکبر تفکروا یا قوم و لا تكوننّ من الهاتمین. لو تنکرونه باهوائکم الی اية قبله تتوجّهون یا معشر الغافلین. تفکروا فی هذه الاية ثم انصفوا بالله لعلّ تجدون لثالی الاسرار من البحر الذی تموج باسمی العزیز المنیع.

ای معرضین بیان «اتَّقُوا الرَّحْمَنَ»، از خدا بترسید «ثُمَّ انظُرُوا مَا انزَلَهُ فِي مَقَامِ آخِرٍ»، بعد نگاه کنید در آیه دیگری که حضرت اعلی در بشارت به این ظهور مبارک فرموده است، می فرماید: «أَنَّما القِبْلةُ من یظْهَرُه اللهُ». حضرت اعلی به اهل بیان می فرمایند که قبله عبادات شما حضرت من یظهره الله است. «متی ینقلب تنقلب»، هر جا برود و به هر طرف رو کند قبله به همان طرف است «الی ان یتقرَّ» تا وقتی که ساکن شود و محل قبله تثبیت گردد «كذلك نزل من لدن مالک القدر»، اینطور نازل شد از طرف خداوندی که مالک قدر است زمانی که اراده کرد ذکر این ظهور بزرگ را «تفکروا یا قوم»، ای مردم در این بیانات حضرت اعلی که در بشارت به این ظهور مبارک است تفکر کنید «و لا تکنون من الهائمین» و از اشخاص حیران و سرگردان نباشید. «لو تنکرونه باهو آنکم»، اگر این ظهور مبارک را که امروز ظاهر شده است با هوای نفس خود رها کنید و به این قبله توجه نکنید به کدام قبله توجه خواهید کرد ای گروه بی خبران.

«تفکروا فی هذه الایة»، در این آیه ای که ذکر شد و از قلم حضرت اعلی نازل شده فکر کنید. «ثُمَّ انصفوا بالله» و انصاف بدهید در مقابل حق «لعل تجدون لثالی الاسرار»، شاید بیابید گوهرهای گرانهای رموز و اسرار را از این دریائی که موج می زند به نام من که عزیز و بدیع هستم.

۱۳۸- لیس لاحد ان یتمسک الیوم الا بما ظهر فی هذا الظهور هذا حکم الله من قبل و من بعد و به زین صحف الاولین. هذا ذکر الله من قبل و من بعد قد طرز به دیباج کتاب الوجود ان انتم من الشاعرین. هذا امر الله من قبل و من بعد ایاکم ان تكونوا من الصاعرین. لا یغنیکم الیوم شیء و لیس لاحد مهرب الا الله العلیم الحکیم. من عرفنی قد عرف المقصود من توجه الی قد توجه الی المعبود كذلك فصل فی کتاب و قضی الامر من لدی الله رب العالمین. من یقرء آیه من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاولین و الاخرین. هذا بیان الرحمن ان انتم من السامعین. قل هذا حق العلم لو انتم من العارفین.

جایز نیست برای کسی «ان یتمسک الیوم» این که متمسک شود به کتابی به شریعتی «الّا بما ظهر فی هذا الظهور»، «مگر به آیات و آثار و احکام این ظهور. «هذا حکم الله من قبل و من بعد»، این است حکم الهی قبل از این و بعد از این، یعنی همیشه باید به حقّ راجع شد و به همین حکم و فرمان زینت یافته است کتب انبیاء قبل زیرا آیات و احکام هر رسولی در دوره خودش مرجع و محلّ توجّه جمیع نفوس است و در این دور مبارک هم همین طور است. «هذا ذکر الله من قبل و من بعد»، این است ذکر الهی از قبل و بعد که زینت یافته است به آن دیباچه کتاب هستی اگر شما از اشخاص دانا باشید. «هذا امر الله من قبل و من بعد»، این است امر الهی از قبل و بعد «ایاکم ان تکونوا من الصّاعرین»، مبدا امر الهی را بگذارید و از اشخاص ذلیل و خوار بشوید «لا یغنیکم الیوم شیء» امروز هیچ چیز شما را بی نیاز نمی سازد «ولیس لاحد مهرب» و هیچ پناهگاهی برای کسی نیست مگر خداوند علیم حکیم که امر خود را به واسطه من یظهره الله ظاهر کرده و او است مرجع و پناه همه. «من عرفنی قد عرف المقصود»، هر که مرا شناخت خدا را شناخته است. «من توجّه الیّ قد توجّه الی المعبود»، هر که به من رو کرد به خدا رو کرده است. اینطور تفصیل داده شد در کتاب الهی و جاری شد امر خدا از طرف پروردگار جهانیان. «من یقرء آیه من آیاتی»، اگر کسی بخواند یک آیه از آیات مرا «لخیر له» برای او بهتر است «من ان یقرء کتب الاولین و الاخرین» از این که تمام کتاب های اولین و آخرین را بخواند. «هذا بیان الرّحمن».

حضرت بهاء الله می فرمایند این جمله ای که ذکر شد ( که خواندن یک آیه جمال قدم بهتر است از خواندن کتب اولین و آخرین) بیان رحمن است یعنی حضرت اعلی فرموده است «ان انتم من السّامعین»، اگر شما گوش شنوا داشته باشید. «قل هذا حقّ العلم»، حقیقت علم این است که شما توجّه به این حضرت معلوم بکنید و مؤمن به مظهر امر بشوید «لو انتم من العارفین» اگر شما به حقیقت معنی علم آگاه باشید.

۱۳۹- ثم انظروا ما نزل في مقام آخر لعل تدعون ما عندكم مقبلين الى الله رب العالمين. قال لا يحل الاقتران ان لم يكن في البيان و ان يدخل من احد يحرم على الآخر ما يملك من عنده الا و ان يرجع ذلك و ان يرفع امر من نظهره بالحق او ما قد ظهر بالعدل و قبل ذلك فلتقربن لعلكم بذلك امر الله ترفعون. كذلك تغردت الوراقاء على الافنان في ذكر ربها الرحمن طوبى للسامعين.

در این قسمت جمال قدم باز به یک آیه دیگر از آیات بیان برای حقایق خود استشهد می کنند. «ثم انظروا ما نزل في مقام آخر»، بعد نگاه کنید به آیه ای که در جای دیگر از آثار حضرت اعلی نازل شده است «لعل تدعون ما عندكم»، شاید اهواء و تقلید خود را رها کنید «مقبلين الى الله رب العالمين» و به طرف خداوندی که پروردگار اهل عالم است رو بیاورید.

خلاصه این آیه چنین است که حضرت اعلی می فرمایند شرط ازدواج در شریعت بیان این است که باید زن و شوهری که می خواهند با هم ازدواج کنند هر دو مؤمن به امر بیان باشند و اگر زن و شوهری بودند که یکی مؤمن شد و دیگری مؤمن نشد تمام دارائی آن شخصی که مؤمن نشده به او حرام است مگر این که توبه کند و مؤمن شود آن وقت اموال خودش به او حلال می شود. مثلاً زن و شوهری بودند در عالم اسلام. فرض کنید زن مؤمن به بیان می شد و مرد نمی شد. تمام دارائی این مرد به او حرام می شد و به زن می رسید. مگر این که آن شوهر هم مؤمن می شد آنوقت اموالش به او بر می گردید. این حکم بیان است. بعد می فرمایند موقع اجرای این حکم وقتی است که یکی از دو کار در عالم رخ داده باشد. یا من یظهره الله آمده باشد و شریعت او بر اهل عالم غلبه کرده باشد و یا شریعت بیان در عالم منتشر شده باشد. قبل از وقوع این دو قضیه شما می توانید با غیر بابی هم ازدواج کنید شاید به آن وسیله بتوانید به تبلیغ نفوس پردازید.

در اینجا ملاحظه می فرمائید که حضرت اعلی وقتی دو امر را ذکر می کنند می فرمایند یا من یظهره الله آمده باشد و شریعتش مرتفع شده باشد یا شریعت بیان ارتفاع یافته باشد. شریعت من یظهره الله را قبل از ارتفاع شریعت خود بیان

می کنند و از این تقدّم ذکر می خواهند بفرمایند که قبل از اینکه شریعت بیان در عالم مرتفع بشود من یظهره الله می آید، احکامی وضع می کند و شریعتش عالم گیر می شود. نقطه بیان در اینجا تصریح می کند به این که ارتفاع امر من یظهره الله پیش از ارتفاع بیان است. این نکته مورد استدلال در این فقره از آیات کتاب اقدس است. حال به شرح آیات می پردازیم.

حضرت اعلی فرمود «لا یحلّ الاقتران ان لم یکن فی البیان»، ازدواج مرد با زن جایز نیست مگر این که هر دو به شریعت بیان مؤمن باشند «و ان یدخل من احد» و اگر یکی از زن و یا شوهر داخل در دین بیان بشود «یحرم علی الآخر مایملک من عنده» بر دیگری که مؤمن نشده است تمام دارائش حرام می شود «الا و ان یرجع»، مگر این که آن غیر مؤمن برگردد و مؤمن بشود. آن وقت دارائش که به او حرام بود حلال می شود «ذلک بعد ان یرفع امر من نظهره بالحق»، انجام این حکمی که گفتیم موکول است به زمانی که مرتفع بشود امر من یظهره الله که ما او را به حق ظاهر خواهیم کرد یا به ارتفاع شریعت بیان که به عدل الهی ظاهر شده است «و قبل ذلک فلتقرین»، پیش از این که شریعت من یظهره الله عالمگیر شود یا شریعت بیان می تواند غیر بایی با بایی ازدواج کند. «لعلکم بذلک»، شاید به وسیله این ازدواج «امر الله ترفعون»، امر الهی را تبلیغ و منتشر کنید. این آیه بیان بود. جمال قدم حال می فرمایند «کذلک تغرّدت الورقاء»، اینطور خوانندگی کرد ورقاء الهی بر شاخه های درخت ظهور در ذکر پروردگارش که رحمن است. یعنی اینطور بشارت داد حضرت اعلی در کتاب بیان از ظهور حضرت من یظهره الله «طوبی للسامعین»، خوشا به حال کسانی که بشنوند.

۱۴۰ - یا ملأ البیان اقسامکم برّبکم الرّحمن بان تنظروا فیما نزل بالحقّ بعین الانصاف و لا تكوننّ من الدّین یرون برهان الله و ینکرونه الا انّهم من الهالکین. قد صرّح نقطة البیان فی هذه الایة بار تفاع امری قبل امره یشهد بذلک کلّ منصف علیم. کما ترونه الیوم انه ارتفع علی شأن لا ینکره الا الدّین سکرت ابصارهم فی الاولی و فی الاخری لهم عذاب مهین.

حال شرح برهان را می فرمایند. «یا ملاً البیان»، ای گروه بیان «اقسمکم برکم الرحمن»، شما را به خدا قسم می دهم «بان تنظروا فیما نزل بالحق بعین الانصاف»، به آن آیه ای که ذکر کردیم و به حق از قلم حضرت اعلی جاری شده با چشم انصاف بنگرید «و لا تكونن من الذین یرون برهان الله و نباشید از کسانی که برهان الهی را می بینند «و ینکرونه» و بعد منکر می شوند «الا انهم من الهالکین»، این گونه نفوسی که برهان را می بینند و منکر می شوند از اشخاصی هستند که در هلاکت ابدی اند. «قد صرح نقطة البیان فی هذه الآیة»، تصریح کرده است حضرت اعلی در این آیه «بارتفاع امری قبل امره» به مرتفع و منتشر شدن امر من یظهره الله قبل از امر خودش که شریعت بیان باشد. «یشهد بذلك کل منصف علیم»، هر شخص با انصاف دانائی به این مسأله شهادت می دهد. بعد می فرمایند ببینید همین طور هم شد زیرا امر من که من یظهره الله هستم پیش از آن که امر حضرت اعلی در جهان منتشر بشود عالم را گرفته است «کما ترونه الیوم»، همانطوری که امروز می بینید. «انه ارتفع علی شأن»، به شأنی امر من یظهره الله مرتفع شده که منکر نمی توانند بشوند آنرا «الا الذین سکررت ابصارهم»، مگر کسانی که چشم دل آنها کور شده است «فی الاولی» در این دار دنیا «و فی الاخری لهم عذاب مهین» و در آخرت هم گرفتار عذاب سختی خواهند بود. باری اگر کسی به چشم انصاف نگاه کند می بیند که پیش از این که شریعت بیان و احکامش منتشر بشود حضرت من یظهره الله آمده و احکامش منتشر شده و این همان مطلبی است که حضرت نقطه اولی به آن بشارت داده بودند.

۱۴۱- قل تالله انی لمحجوبه و الان یسمع ما ینزل من سماء الوحی و ینوح بما ارتکبتم فی ایامه خافوا الله و لا تكونن من المعتدین. قل یا قوم ان لن تؤمنوا به لا تعترضوا علیه تالله یکفی ما اجتمع علیه من جنود الظالمین.

بگو ای اهل بیان قسم، به خدا که من هستم آن کسی که حضرت اعلی به او محبت داشت «و الان یسمع ما نزل من سماء الوحی» و الآن حضرت نقطه اولی

می شنود آیاتی را که از آسمان وحی بر جمال قدم نازل می شود «و ینوح بما ارتکبتم» و گریه می کند، ناله می کند از دست شما معرضین بیان و ظلم هائی که مرتکب شدید در ایام ظهور من ینظهره الله. «خافوا الله»، ای معرضین بیان بترسید «ولاتکونن من المعتدین»، از اشخاص متجاوز و ستمکار نباشید. «قل یا قوم ان لن تؤمنوا به لا تعترضوا علیه تالله یکفی ما اجتمع علیه من جنود الظالمین»، بگو ای قوم، ای معرضین بیان اگر مؤمن به او نمی شوید اقلای ایرادی به او نکنید. قسم به خدا کافی است برای او زحمت و اذیت همین دشمنان ستمکاری که اطراف او را گرفته اند.

۱۴۲- انه قد انزل بعض الاحکام لئلا یتحرک القلم الاعلی فی هذا الظهور الا علی ذکر مقاماته العلیا و منظره الاسنی و انا لما اردنا الفضل فصلناها بالحق و خففنا ما اردناه لکم انه لهو الفضال الکریم.

حضرت اعلی بعضی از احکام بیان را نازل فرمود «لئلا یتحرک القلم الاعلی فی هذا الظهور الا علی ذکر مقاماته العلیا» برای این که من ینظهره الله که ظاهر می شود از زحمت نزول احکام بر کنار باشد و تمام آیاتی که از قلم او نازل می شود در ذکر سلطنت و عظمت و قدرت و مقام عالی خودش باشد. اما ما «لما اردنا الفضل»، چون که خواستیم به مردم بخشش کنیم «فصلناها بالحق»، تفصیل دادیم مطالب لازمه را در آیات الهی به حق «و خففنا ما اردناه لکم» و تخفیف دادیم از احکام بیان آنچه را که خواستیم. یعنی احکام بیان در این ظهور مبارک بعضی تصدیق شده است و بعضی تصدیق نشده است. «انه لهو الفضال الکریم»، خداوند فضال و بخشنده است.

۱۴۳- قد اخبرکم من قبل بما ینطق به هذا الذکر الحکیم. قال و قوله الحق انه ینطق فی کل شأن انه لا اله الا انا الفرد الواحد العلیم الخبیر. هذا مقام خصه الله

لهذا الظهور الممتنع البديع. هذا من فضل الله ان انتم من العارفين. هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و كلمته العليا و مطلع اسمائه الحسنی لو انتم من العالمين. بل به تظهر المطالع والمشارك تفكروا يا قوم فيما نزل بالحق و تدبروا فيه و لا تكونن من المعتدين.

راجع به ذکرى که حضرت من يظهره الله آن را به لسان جارى مى کند حضرت نقطه اولی پیش از این به شما خبر داد و به حقیقت و راستی فرمود که من يظهره الله در هر مقامی نطق مى کند و مى فرماید: «لا اله الا انا الفرد الواحد العليم الخبير» این ذکر مخصوص من يظهره الله است که حضرت اعلى به آن بشارت داده اند. «هذا مقام» این مقام که ذکر شد یعنی مقام مظهریت ذات غیب در عالم شهود مقامی است که آنرا خدا به این ظهور ممتنع بديع اختصاص داده است، یعنی ظهور جمال قدم. این است از فضل خدا اگر شما بتوانید بشناسید. این است از امر محکم خدا و اسم اعظم او و کلمه اتم و علیای او و مطلع اسماء حسنی و صفات او اگر شما بتوانید بدانید. او نه تنها خود اسم اعظم و مطلع اسماء حسنی و صفات علیا است بلکه به واسطه این وجود مبارک من يظهره الله ظاهر شده اند تمام مطالع و مشارق یعنی تمام مظاهر مقدسه از قبل و مظاهر مقدسه ای که بعد از این ظاهر می شوند. ای مردم در این مقام و در آنچه که به حق از قلم حضرت اعلى در بشارت به این ظهور نازل شده فکر کنید «و تدبروا فيه» و در آیاتی که در ظهور مبارک ظاهر شده است دقت کنید «و لا تكونن من المعتدين» و از اشخاص متجاوز نباشید.

۱۴۴ - عاشروا مع الاديان بالروح والريحان ليجدوا منكم عرف الرحمن اياكم ان تأخذكم حمية الجاهلية بين البرية كل بدء من الله و يعود اليه انه لمبدء الخلق و مرجع العالمين.

شما با مردم و اهل ادیان از هر دین و مذهب با کمال خوشی و سرور معاشرت



کنید تا از شما دریافت کنند بوی خدا را و به طرف خدا متوجّه بشوند. مبادا بر شما نادانی و جاهلیت رایج در بین مردم مسلط شود. زیرا همه مردم از خدا خلق شده‌اند و به طرف خدا بازگشت خواهند کرد. خداوند است که مبدأ خلق است و خداوند است که منتهی و مرجع تمام اهل عالم می باشد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۶۸ - ۲۷۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۱۲ - ۲۲۱

- حیوة بهائی، ص ۱۲۷ - ۱۳۵

۱۴۵ - ایاکم ان تدخلوا بیتاً عند فقدان صاحبه الا بعد اذنه تمسکوا بالمعروف فی کلّ الاحوال و لا تكونن من الغافلین.

مبادا در خانه‌ای داخل شوید وقتی که صاحب آن خانه نیست مگر این که از صاحب خانه اجازه داشته باشید. در همه احوال متمسک شوید به کارهای خوب و نباشید از اشخاص بی خبر.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۵۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۸۲ - ۸۶

۱۴۶ - قد کتب علیکم تزکیة الاقوات و ما دونها بالزکوة هذا ما حکم به منزل الایات فی هذا الرقّ المنیع. سوف نفصل لکم نصابها اذا شاء الله و اراد انه یفصل ما یشاء بعلم من عنده انه لهوالعلام الحکیم.

بر شما واجب شده است پرداختن زکوة از اقوات یعنی خوراکی ها و سایر

چیزهایی که خدا به شما داده است. این است حکم خداوندی که نازل کننده آیات است در این لوح مبارک. عنقریب برای شما تفصیل خواهیم داد نصاب زکات را اگر خدا بخواهد و اراده کند. خداوند تفصیل می دهد آنچه را که می خواهد به علمی از جانب خود و خداوند دانا است و حکیم. در بعضی از الواح حضرت عبدالبهاء مختصر بیانی در باره زکات شده است ولی شرح و تفصیل اصلی آن با بیت العدل اعظم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۴۸ - ۱۴۹

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۳۶ - ۲۳۹

۱۴۷- لا یحلّ السّؤال و من سئل حرّم علیه العطاء قد کتب علی الکّل ان یکسب و الذی عجز فلولو کلاء و الاغنیاء ان یعیّنوا له ما یکفیه اعملوا حدود الله و سننه ثمّ احفظوها کما تحفظون اعینکم و لا تکوننّ من الخاسرین.

جایز نیست گدائی کردن و اگر کسی گدائی کند حرام است که به او چیزی ببخشند. نباید به شخص گدا چیزی داد. خداوند واجب کرده است که هر فردی به کسب و کاری مشغول شود. کسی که از کسب و کار عاجز باشد و کلاء و امناء الهی و اغنیاء و ثروتمندان باید برای او مستمری تعیین کنند که بتواند کفایت زندگانی او را بکند. عمل کنید حدود الهی و احکام او را و حفظ کنید این احکام را همان طوری که چشم خود را حفظ می کنید و از اشخاص زیانکار نباشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۵۱ - ۳۵۴

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۷۸ - ۳۷۹

- اخلاق بهائی ص ۵۲ - ۶۲

۱۴۸ - قد منعتم فی الكتاب عن الجدل و النزاع و الضرب و امثالها عمّا تحزن به الافئدة و القلوب. من یحزن احداً فله ان ینفق تسعة عشر مثقالاً من الذهب هذا ما حکم به مولی العالمین. انه قد عفا ذلك عنکم فی هذا الظهور و یوصیکم بالبرّ و التقوی امرأ من عنده فی هذا اللوح المنیر. لاترضوا لاحد ما لاترضونه لانفسکم اتقوا الله و لاتکوننّ من المتکبرین. کلکم خلقتم من الماء و ترجعون الی التراب تفکروا فی عواقبکم و لاتکوننّ من الظالمین. اسمعوا ما تتلو السّدرة علیکم من آیات الله انّها لقسطاس الهدی من الله ربّ الاخرة و الاولی و بها تطیر النفوس الی مطلع الوحی و تستضیء افئدة المقبلین. تلک حدود الله قد فرضت علیکم و تلک اوامر الله قد امرتم بها فی اللوح اعملوا بالروح و الریحان هذا خیر لکم ان انتم من العارفین.

در کتاب الهی، شما ممنوع شدید از جدال و نزاع و ضرب و کتک کاری و امثال آنها، مثل فحاشی و بدگوئی و از هر چه که به سبب آن محزون بشود قلوب و دل‌های مردم. اگر کسی کسی را محزون کند می‌بایست مطابق شریعت بیان نوزده مثقال طلا بپردازد. این حکمی است که مولی العالمین و حضرت ربّ اعلی در کتاب بیان فرموده است ولی در این ظهور مبارک می‌فرمایند: «انه قد عفا ذلك»، خداوند پرداخت این وجه را به شما بخشید در این ظهور. اما از طرفی شما را وصیت می‌کند که با مردم به خوبی و تقوی رفتار کنید و این امری است از او که ثبت شده است در این لوح منیر. می‌پسندید برای هیچ کس آنچه را که نمی‌پسندید برای خود. بترسید از خدا و نباشید از اشخاص متکبر و خود خواه، همه شما خلق شده‌اید از آب و بر می‌گردید به خاک. فکر کنید در عاقبت کار خود که چه خواهید شد و نباشید از اشخاص ستمکار. بشنوید آنچه را که مظهر امر الهی برای شما از آیات خداوند می‌خواند. این آیات الهی میزان هدایت است از طرف خدا که پروردگار آخرت و پروردگار این دنیا است. به وسیله این احکام و دستورات الهی است که نفوس و ارواح مردم پرواز می‌کنند به طرف مظهر امر و مطلع وحی و روشن می‌شوند به وسیله آیات الهی قلب‌های اشخاصی که اقبال می‌کنند به

حقّ و ایمان می آورند. این است احکام الهی که واجب شده است بر شما و این است اوامر الهی که مأمور شده‌اید به انجام آن در لوح الهی. با کمال خوشی و سرور و شادمانی به احکام الهی عمل کنید و این عمل به احکام بهتر است برای شما اگر بتوانید به این نکته پی ببرید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۱۹ - ۳۲۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۸۸ - ۱۹۶ و ۱۹۹ - ۲۰۹

- اقداح الفلاح، ج ۲، ص ۶ - ۸

- حیوة بهائی، ص ۱۵۸ - ۱۶۳

۱۴۹- اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء انّ الذی لم یتل لم یوف بعهد الله و میثاقه و الذی اعرض عنها الیوم انه ممّن اعرض عن الله فی ازل الازال اتقن الله یا عبادى کلکم اجمعون. لا تغرّنکم کثرة القرآنة و الاعمال فی اللیل و النهار لو یقرء احد ایه من الایات بالروح و الریحان خیرله من ان یتلو بالكسالة صحف الله المهیمن القیوم. اتلوا آیات الله علی قدر لا تأخذکم الكسالة و الاحزان لا تحملوا علی الارواح ما یکسلها و یثقلها بل ما یخفها لتطیر باجنحة الایات الی مطلع البینات هذا اقرب الی الله لو انتم تعقلون.

تلاوت کنید آیات الهی را در هر صبح و شام. این مسأله از فرائض احکام الهی است. در لوحی می فرمایند. مقصود از آیات جمیع مانزل من ملکوت البیان است. به این معنی که از الواح مختلفه بخوانید محدود به خواندن یک مناجات یا خواندن صلوة نباشد.

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا قابل آبداه ای می فرمایند مقصود از تلاوت آیات تفکر در معانی و تدبّر در مطالب و مقاصدی است که حقّ جلّ جلاله در ضمن آیات مبارکه مندرج فرموده است. می فرمایند از جمله کلمات مبارکه

مکنونه فارسی و عربی را تلاوت کنید، دقت کنید و به مقصود پی ببرید و حتی می فرمایند آن کلمات مکنونه را از حفظ کنید و همیشه در مقابل نظر داشته باشید. «انّ الذی لم یتل»، کسی که این حکم را انجام ندهد و در صبح و شام آیات الهی را تلاوت نکند «لم یوف بعهد الله و میثاقه» از جمله بی وفایان و از جمله اشخاصی است که به عهد و میثاق الهی وفاداری نکرده است. «و الذی اعرض عنها الیوم»، کسی که امروز اعراض کند از تلاوت آیات «انه ممن اعرض عن الله فی ازل الازال» به منزله کسی است که از خدا اعراض کرده است از اول ایجاد تا امروز یعنی اگر کسی آیات الهی را تلاوت نکند و این حکم را انجام ندهد حکم ایمان در باره او نمی شود و به منزله اشخاصی است که از اول تا امروز به خدا مؤمن نبوده است. «اتقن الله یا عبادی»، ای بندگان من همه شما از خدا بترسید «لا تغرّبکم کثرة القرآنة و الاعمال فی اللیل و النهار»، از اشخاصی نباشید که در شبانه روز زیاد آیات و مناجات می خوانند و بعد مغرور می شوند از خود، آیا از من بهتر در عالم کسی هست؟ آیا فردی ایمانش بیشتر از من هست؟ منم که این قدر آیات خواندم این قدر اعمال بجا آوردم. می فرمایند از این قبیل اشخاص نباشید، زیاد نخوانید و زیاد هم به خودتان مغرور نشوید. «لو یقرء احدا ین من الایات بالرّوح و الریحان»، اگر کسی یک آیه از آیات الهی را با روح و ریحان و با کمال سرور و نشاط به دقت تلاوت کند و به منظور الهی پی ببرد بهتر است برای او از این که از روی کسالت و از روی ثقل روح تمام کتاب های الهی را بخواند و متوجه نشود. وقتی که انسان کسل بود و روحش ثقیل بود هر چه بخواند معنی اش را درک نمی کند، زبانش آن کلمات را می گوید ولی قلبش توجه نمی کند که چه گفته است و لهذا اینطور خواندن فایده ندارد. «تلوا آیات الله علی قدر لا تأخذکم الکسالة و الاحزان»، آیات الهی را به قدری بخوانید که کسل نشوید، افسردگی بر شما عارض نشود. می دانیم هر چیزی را انسان زیاد طولش داد اسباب خستگی فکر و روح می شود. جمال مبارک می فرمایند فقط به اندازه ای بخوانید که روح و فکر و قلب شما برای دریافت معانی آن حاضر باشد. «لا تحملوا علی الارواح مایکسلها و یثقلها»، بار نکنید بر روح های خود اموری را که سبب کسالت و ثقل

ارواح شما بشود، «بل ما یخفها»، همیشه طوری رفتار کنید که روح شما خفیف باشد و پیش از آن که محزون بشوید دست از عمل بکشید. اگر اینطور کاری بکنید پرواز می کند روح شما به اجنحه آیات به طرف خداوندی که مطلع بینات است. یعنی وقتی که افسرده و محزون نباشید همیشه به خدا توجه دارید. «هذا اقرب الی الله»، این عمل نزدیک تر می کند شما را به خدا اگر شما بفهمید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۵۰ - ۱۵۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۴ و ج ۴، ص ۲۱ - ۲۴

- پیام آسمانی، ص ۸۴ - ۸۵ و ۱۴۱ - ۱۴۲

- اهمیت دعا و مناجات

۱۵۰ - علموا ذریاتکم مانزل من سماء العظمة و الاقتدار ليقروا الواح الرحمن باحسن الالحن فی الغرف المبنیة فی مشارق الاذکار. انّ الذی اخذه جذب محبة اسمی الرحمن انه یقرء آیات الله علی شأن تنجذب به افئدة الرقادین. هنیئاً لمن شرب رحیق الحیوان من بیان ربّه الرحمن بهذا الاسم الذی به نسف کلّ جبل باذخ رفیع.

بعد از این که امر به تلاوت آیات می کنند و موجبات و شرایطش را هم ذکر می نمایند می فرمایند به فرزندان خود هم یاد بدهید که آیات الهی را صحیح و کامل و با صوت حسن بخوانند. «علموا ذریاتکم»، یاد بدهید به فرزندان خود «ما نزل من سماء العظمة و الاقتدار» آیاتی را که از آسمان عظمت و اقتدار حق نازل شده است «لیقروا الواح الرحمن» تا این که فرزندان شما آیات الهی را با صدای خوب در غرفه ها و محل های خاصی که بنا شده است در مشرق الاذکارها تلاوت نمایند. مشرق الاذکارها باید محل مخصوصی داشته باشد تا نفوسی که دارای لحن و صدای خوب هستند آنجا بروند و الواح الهی را بلند بخوانند. «انّ

الذی اخذہ جذب محبۃ اسمی الرحمن»، کسی که آیات الهی را بشنود و جذب بشود به محبت اسم رحمن الهی یعنی به محبت جمال قدم مجذوب بشود اینطور شخصی آیات الهی را بطوری می خواند که منجذب می شود از او دل مردمان غافل و خواب زده. یعنی اگر کسی آیات را از روی خلوص نیت و بالحن حسن بخواند اشخاص غافل آگاه می شوند و خوابیده ها بیدار می گردند. «هنیئاً لمن شرب ریحق الحیوان»، خوشا به حال کسی که بیاشامد شراب زندگانی را از بیان پروردگار رحمن و بخشندۀ خود در ظلّ این اسم مبارک حضرت بهاءالله که از نام او از هم پاشیده است هر کوه بلند رفیعی. یعنی در مقابل مظهر امرالله و عظمت او جمیع بزرگان عالم که حکم کوه را دارند همه خاضع و خاشع می شوند و اهمیت خود را فراموش می کنند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۳۲ - ۲۳۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۷ و ص ۱۴۷ - ۱۵۳

۱۵۱ - کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسع عشرة سنة كذلك  
قضى الامر من لدن علیم خبیر. انه اراد تلطیفکم و ما عندکم اتقوا الله و لا تكونن  
من الغافلین. و الذی لم یستطع عفا الله عنه انه لهو الغفور الکریم.

واجب است بر شما که تجدید کنید اسباب خانه خود را بعد از هر نوزده سال یک مرتبه. اینطور جاری شده است امر از طرف خداوندی که علیم و خبیر است. این حکم مبارک البتّه در بیان بوده است. «انه اراد تلطیفکم و عندکم»، خدا می خواهد که همیشه دارای لطافت و نظافت باشید و اثاث و ادوات زندگانی شما هم از هر جهت تمیز و پاک باشد. «اتقوا الله و لا تكونن من الغافلین»، از خدا بترسید و در اجرای احکام الهیه غفلت نکنید. «و الذی لم یستطع»، اگر کسی نتواند این کار را بکند «عفا الله عنه»، خدا بر او بخشیده است. «انه لهو الغفور الکریم»، خدا آمرزگار

است و بخشنده.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۵۳ - ۱۵۴

۱۵۲ - اغسلوا ارجلكم كل يوم في الصيف و في الشتاء كل ثلاثة ايام مرة واحدة.

پاهای خود را هر روز در تابستان بشوئید. «و فی الشتاء» و در فصل زمستان «كل ثلاثة ايام مرة واحدة» هر سه روز یک مرتبه.

۱۵۳ - و من اغتاض عليكم قابله بالرفق و الذي زجرکم لا تزجروه دعوه بنفسه و توكلوا على الله المنتقم العادل القدير.

اگر کسی با شما به خشم و غضب برخورد کرد «قابله بالرفق» شما معامله به مثل نکنید بلکه با رفق و مدارا و با زبان محبت و با لحن لین و نرم با او گفتگو کنید چه که لحن نرم و لین اثرها دارد و طرف مقابل را اگر دشمن هم باشد از انجام عداوتش باز میدارد.

در قرآن مجید وقتی که خداوند حضرت موسی و هارون را مأمور می کند بروند برای دعوت فرعون مصر و او را به راه راست هدایت کنند، می فرماید: «فقولا له قولاً لئناً لعله يتذكر او يخشى»<sup>۲۵</sup> یعنی ای هارون ای موسی که می روید و فرعون را به خدا دعوت می کنید مبادا خشونت کنید مبادا صدا بلند کنید مبادا به خشم و غضب القاء کلمه کنید بلکه با زبان نرم و لحن مهربانی با او گفتگو کنید شاید او متذکر شود یا از خدا بترسد. مولوی فرمود:

موسیا در نزد فرعون زمن نرم باید گفت قولاً لئناً

۲۵ قرآن مجید، سوره طه (۲۰)، آیه ۴۴



در این جا هم جمال قدم می فرمایند هر کس با شما به خشونت و غیظ و غضب مقابله و رفتار کرد شما جواب او را به محبت و رفق بدهید. «و الذی زجرکم لا تزجروه» کسی که شما را بیازارد چه آزرده جسمانی چه آزرده لسانی و اسباب زحمت و کدورت شما بشود شما معامله به مثل نکنید. «لا تزجروه»، شما او را نرنجانید و الا شما هم مثل او خواهید شد. پس چکار کنید؟ «دعوه بنفسه»، او را به خودش واگذارید و توکل و اعتماد کنید بر خداوندی که انتقام شما را از دیگران می گیرد، خداوندی که به عدل رفتار می کند، خداوندی که دارای قدرت و توانائی است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۱۹ - ۳۲۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۲۶ - ۲۳۱

۱۵۴- قد منعم عن الارتقاء الى المنابر من اراد ان يتلو عليكم آيات ربّه فليقعده على الكرسي الموضوع على السرير و يذكر الله ربّه و رب العالمين. قد احب الله جلوسكم على السرر و الكراسي لعز ما عندكم من حب الله و مطلع امره المشرق المنير.

خداوند منع کرده است شما را در این ظهور مبارک از بالا رفتن به منبر. منبر جای واعظین و ناصحین اسلام است و در مسجدها فراوان است. علما و پیشوایان روحانی می روند صدر اعلای منبر می نشینند و از آنجا به مردم سخنان خود را القاء می کنند. نشستن روی منبر اسباب غفلتشان از حق می شود و سبب می شود که گرفتار خود پسندی و خود رایی می شوند. اگر کسی خواست آیاتی را بر شما تلاوت کند باید بنشیند بر روی صندلی که آن صندلی را گذاشته باشند روی تختی. وقتی روی صندلی نشست ذکر کند خداوند را که پروردگار شما و پروردگار اهل عالم است. خداوند دوست دارد که شما بنشینید روی تخت ها و

روی صندلی ها و علتش هم این است که چون شما مؤمن به جمال قدم هستید و محبت جمال قدم و محبت خدا در قلب شما هست و این گوهر گرانبھائی است که در نزد شما است لهذا خدا می خواهد که شما روی صندلی بنشینید نه روی زمین، زیرا عزیز است آنچه که در پیش شماست از محبت خدا و محبت مظهر امرش آن امری که تابنده و پر نور است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۳۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۴-۲۶

۱۵۵- حرّم علیکم المیسر و الافیون اجتنبوا یا معشر الخلق و لا تکنونّ من المتجاوزین. ایّاکم ان تستعملوا ما تکسل به هیاکلکم و یضرّ ابدانکم انّا ما اردنا لکم الاّ ما ینفعکم یشهد بذلک کلّ الاشیاء لو انتم تسمعون.

حرام است بر شما میسر یعنی قمار که عبارت از بازی است که برد و باخت در آن می شود، هم چنین بر شما حرام است کشیدن افیون یعنی تریاک. اجتناب کنید ای مردم دنیا و نباشید از اشخاصی که از حدود اوامر الهی تجاوز می کنند. مبادا بکار ببرید و استعمال کنید چیزهایی را که کسل و افسرده می کند بدنهای شما را یعنی جسم شما زیان می بیند. «و یضرّ ابدانکم» و چیزهایی که سبب حصول امراض و ضرر برای بدن های شما می شود از قبیل تریاک و مسکرات و سایر چیزها. «انّا ما اردنا لکم»، ما چیزی نمی خواهیم برای شما مگر آنکه نافع به حال شما باشد. هر دستوری که به شما می دهیم این دستور به حال شما نافع است. شهادت می دهد به این گفته ما تمام اشیاء روی زمین اگر شما بتوانید صدای اشیاء را بشنوید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۳۴۴-۳۴۵ و ۴۳۲-۴۳۸

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۶-۳۹

- حیوة بهائی، ص ۱۷۸-۱۸۸

۱۵۶- اذا دعیتم الی الولائم و العزائم اجیبوا بالفرح و الانبساط و الذی و فی بالوعد أنه امن من الوعد. هذا یوم فیہ فصل کل امر حکیم.

هر وقت شما را دعوت کردند به ولیمه ها، به جشن های عروسی یا عزائم، به جشن ها و میهمانی های معمولی قبول کنید این دعوت را با کمال خوبی و خوشی.

کلمه عزائم به معنی مهمانی و دعوت به طعام است و مفردش عزیزمه می باشد. در کتب لغت کلمه عزائم به این معنی ذکر نشده است، البته معانی دیگر دارد. در کتب لغت می نویسند عزائم جمع عزیزمه است و «العزیمه او القصد»، یعنی قصد چیزی داشتن. معنایی که از این لغت در کتاب اقدس آمده معنی لغت دارجه یعنی لغت محلی است که در عراق عرب و مصر میهمانی را عزیزمه می گویند و جمع این کلمه عزیزمه یا عزومه کلمه عزائم است. «و الذی و فی بالوعد أنه امن من الوعد» همیشه سعی کنید به کسی که وعده می دهید به وعده خودتان وفا کنید. اگر چنانچه استطاعت و فای به وعده ندارید از اول وعده ندهید اما وقتی که وعده دادید به وعده وفا کنید و الا گرفتار وعید خواهید شد یعنی عاقبت سختی برای شما خواهد بود و آن عبارت از این است که شخصی که شما به او وعده ای داده اید وقتی که خلف وعده کنید از شما خوشش نخواهد آمد و بالاخره اذیتی به شما وارد خواهد کرد. «هذا یوم فیہ فصل کل امر حکیم»، امروز که روز ظهور جمال مبارک است روزی است که جمیع اموری که از روی حکمت و به رمز و اشاره در ظهورات قبل گفته شده همه آشکار شده است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۶۷

- حیوة بهائی، ص ۱۲۳ - ۱۲۷

۱۵۷ - قد ظهر سرّ التّنکّیس لرمز الرّئیس طوبی لمن ایّد الله علی الاقرار بالستّة الّتی ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من المخلصین. کم من ناسک اعرض و کم من تارک اقبل و قال لک الحمد یا مقصود العالمین. انّ الامر بید الله یعطى من یشاء ما یشاء و یمنع عمّن یشاء ما اراد یعلم خافیة القلوب و ما یتحرّک به اعین اللّامزین. کم من غافل اقبل بالخلوص اقعدهنا علی سریر القبول و کم من عاقل رجعناه الی النّار عدلاً من عندنا انا کنا حاکمین. انه لمظهر یفعل الله ما یشاء و المستقرّ علی عرش یحکم ما یرید.

از جمله اسرار و رموزی که در باره ظهور مبارک گفته شده و جنبه بشارت داشته کلمه «سرّ التّنکّیس لرمز الرّئیس» است یعنی وعده‌ای که جناب شیخ احمد احسائی در یکی از نوشتجات خود راجع به ظهور مبارک داده است. شیخ احمد نامه‌ای نوشته و به صورت رمز و لغز مطالبی ذکر کرده که به ظاهر ظاهر اگر کسی بخواند به سهولت مطالب آن را متوجّه نمی شود. در این نامه راجع به ظهور قائم و حتّی سال ظهور او مطالبی عنوان کرده که در کتاب رحیق مختوم (جلد اوّل ص ۶۷۹ - ۶۹۰) <sup>۲۶</sup> شرح آن نوشته شده است. از جمله مطالبی که در آن نامه ذکر می کند جمله «سرّ التّنکّیس لرمز الرّئیس» است. شیخ می فرماید حرف (واو) را در نظر بگیرید که ملفوظ آن متشکل از سه حرف است: (واو اوّل) (الفی) در وسط و (واو ثانی). شیخ می فرماید واو اوّل شش ظهور قبل است (یعنی آدم - نوح - ابراهیم - موسی - عیسی - رسول الله). حرف الف که بعد از واو ذکر شده است اشاره به ظهور قائم آل محمّد است و واو ثانی دارای رمز تنکّیس است. تنکّیس یعنی وارونه کردن، یعنی آنچه در اوّل است در

آخر هم باشد. گفتیم در اول حرف واو یک واو بود بعد الف و در آخرش هم یک واو دیگر که عدد آنهم شش است و این اشاره به ظهور جمال قدم است که شیخ احمد از آن تعبیر می کند به رمز رئیس. مقصود از رئیس، رئیس عالم امکان جمال قدم جلّ جلاله است و رمزی که برای رئیس شیخ ذکر کرده است همان واو ثانی است که دارای سرّ تنکیس است یعنی مثل این که شش ظهور قبل از قائم در هیکل جمال مبارک از حیث قدرت و عظمت تجسّم یافته و به ظهور جمال مبارک آشکار شده باشد.

معنای دیگری هم برای «سرّ تنکیس» در الواح جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء نقل فرموده‌اند و آن این است که می فرمایند در دوره ظهور مبارک سرّ تنکیس آشکار می شود یعنی آنهایی که رؤسا و بزرگان بودند و قبل از ظهور مبارک در بین ملل عزّت و احترام داشتند وقتی که جمال مبارک ظاهر شد چون به او مؤمن نشدند بر ایشان تنکیس واقع شد. یعنی عزّت و احترام و ریاست از ایشان سلب شد و آنهایی که در ملل قبل نامی و نشانی نداشتند وقتی که به ظهور جمال مبارک مؤمن شدند دارای عزّت و عظمت و مقام و شأن شدند. مثلاً علمای اسلام آنهایی که مؤمن به جمال قدم و حضرت اعلی نشدند فاقد آن عزّت و عظمت شدند و لکن اشخاص گمنامی مثل میرزا بزرگ نیشابوری و از این قبیل نفوس دیگری که مؤمن به امر شدند در ظلّ کلمه الهیه به مقامی رسیدند که ملقب به فخر الشهداء و بدیع یا ملقب به سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و از این قبیل شدند. پس در حقیقت سرّ بیان حضرت امیر که می فرماید: «يجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم» یعنی آنهایی که درجات پست دارند درجات عالی پیدا می کنند و آنهایی که درجات عالی دارند به درجات پست نزول می کنند در ظهور مبارک آشکار شد. هر که مؤمن شد به درجات عالی رسید و هر که معرض شد از درجات عالی سقوط کرد. این مقصود از بیان شیخ است که می فرماید «سرّ التّکیس لرمز الرّیس». جمال مبارک در اینجا می فرماید «قد ظهر» یعنی وعده‌ای که شیخ راجع به سرّ التّکیس در دوره ظهور رئیس که رمزی از آن بود ذکر کرده آشکار شد. «طوبی لمن ایدّه الله علی الاقرار» خوشا به حال کسی که

خداوند او را کمک کند به این که اقرار کند و اعتراف کند «بالسّنة التي ارتفعت» به سته یا واو ثانی که ظاهر شده است «بهذه الالف القائمة» بعد از الف قائمه که ظهور قائم آل محمّد باشد «الا انه من المخلصين» کسی که به امر جمال مبارک مؤمن و به سرّ التّکیس فائز شد این شخص از اشخاص با خلوص است.

«کم من ناسک اعرض»، چه بسیار اشخاص زاهد و عابدی که از خدا اعراض کردند و چه بسیار اشخاص تارک و بی نام و نشانی که اقبال کردند و گفتند شکر تو را ای خدا که مقصود جهانیان هستی. یعنی آن زاهد و عابدی که قبول نکرد مردود شد و آن شخص بی سر و سامان و گمنامی که قبول کرد مقبول شد.

«ان الامر بيد الله»، کار دست خداست می بخشد به هر کس که بخواهد آنچه را که بخواهد «و يمنع عمّن يشاء ما اراد» و می گیرد از هر کس که بخواهد آنچه را که اراده کند. «يعلم خافية القلوب» خداوند می داند اسرار نهران دل‌های مردم را «و ما يتحرّك به اعين اللّامزين» و خداوند مقصود اشخاص تمسخر کننده و معرض را که با گوشه های چشم اشاره هائی می کنند نیز می داند.

«کم من غافل»، این دنباله همان «سرّ التّکیس» و مثالی برای آن است. چه بسیار شخص غافل و گمنامی که «اقبل بالخلوص» با کمال خلوص به این امر مبارک اقبال کرد «اقعدناه على سرير القبول» ما او را بلند کردیم و روی تخت قبول نشان‌دیم «و کم من عاقل» و چه بسیار اشخاص عاقل و دانشمندی که برگردان‌دیم آنها را به آتش «عدلاً من عندنا» و این عمل را ما از روی عدالت کردیم. «انا کنا حاکمین»، مائیم که هر طور بخواهیم حکم می کنیم. «انه لمظهر يفعل ما يشاء» مظهر امرالله يفعل ما يشاء است و نشسته است بر تخت «يحکم ما يريد»، هر چه بگوید آن درست است و هر چه بخواهد انجام می دهد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- مائده آسمانی، ج ۱، ص ۱۲-۱۷ و ج ۲، ص ۱۹-۲۰

- لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۱۶-۲۱۷

۱۵۸ - طوبی لمن وجد عرف المعانی من اثر هذا القلم الذی اذا تحرّک فاحت نسمة الله فیما سواه و اذا توقّف ظهرت کینونة الاطمینان فی الامکان تعالی الرحمن مظهر هذا الفضل العظیم. قل بما حمل الظلم ظهر العدل فیما سواه و بما قبل الذلّة لاح عزّ الله بین العالمین.

خوشا به حال کسی که بیابد بوی معانی و حقایق را از اثر این قلم «الذی اذا تحرّک»، این قلمی که وقتی به حرکت می آید منتشر می شود نسیم الهی در بین مردم و هر وقت توقّف می کند ظاهر و آشکار می شود کینونت و حقیقت اطمینان در عالم امکان. «تعالی الرحمن»، بلند است مقام حضرت رحمن که ظاهر کننده این فضل عظیم است. وقتی که مظهر امرالله ظاهر می شود و قلمش برای نزول آیات به حرکت می آید نسیم حیات بخش خداوندی در بین ممکنات می وزد و وقتی که شریعت را وضع می کند، آیات را نازل می کند و مردم را هدایت می کند و از این جهان صعود می کند آن وقت شریعت الله سبب می شود که مردم به مقام اطمینان برسند و به تحصیل رضای الهی موفّق شوند. «قل بما حمل الظلم»، بگو که حضرت مظهر امرالله ظلم ظالمین را قبول کرد و در نتیجه در عالم عدل آشکار شد. اگر او ظلم ظالمین را قبول نمی کرد عدل در بین مردم آشکار نمی شد و مقصود از عدل شریعت الهی است که سبب استقرار عرش عدل و حکم به حقّ در بین ممکنات است. شرح این مسأله در لوح رضوان العدل از قلم جمال مبارک جاری شده است. «بما قبل الذلّة»، چون مظهر امرالله ذلّت و خواری و سجن و اقسام و انواع بلیّات را قبول کرد عزّت خداوند در بین اهل عالم آشکار شد و مؤمنین به عزّت رسیدند.

۱۵۹ - حرّم علیکم حمل الات الحرب الا حین الضرورة و احلّ لکم لبس الحریر قد رفع الله عنکم حکم الحدّ فی اللباس و اللّحی فضلاً من عنده انه لهو الامر العلیم. اعملوا ما لا تنکره العقول المستقیمة و لا تجعلوا انفسکم ملعب الجاهلین. طوبی لمن تزین بطراز الاداب و الاخلاق انه ممّن نصر ربّه بالعمل

## الواضح المبین.

حرام است بر شما این که با خود حمل کنید شمشیر و خنجر و سایر آلات جنگ را مگر در وقتی که ضرورت ایجاب کند. «و احلّ لکم»، حلال شده است برای شما «لبس الحریر»، پوشیدن لباس ابریشم. در اسلام پوشیدن لباس ابریشم خالص بر مردها حرام بود و فقط زنها می توانستند بپوشند. در یک مورد به مردها در شریعت اسلام اجازه داده شده است که لباس حریر بپوشند و آن در جنگ است که شخص مجاهد می تواند لباس از ابریشم خالص بپوشد. اینکه می فرماید: «قد رفع الله عنکم حکم الحدّ فی اللباس» مقصود حکم حدی است که در اسلام در باره لباس جاری شده بود و خداوند آن را در این ظهور مبارک مرتفع کرد. خداوند حدودی را که در باره لباس و ریش بود برداشت. در قرآن حکم صریح در باره مسأله ریش تراشیدن نیست و فقها بعضی قائلند به حرمت ریش تراشی و بعضی آنرا جایز می دانند. جمال قدم در این ظهور می فرمایند هر طور لباس دلتان می خواهد بپوشید و هر جور می خواهید ریشتان را نگه دارید اما خود را طوری درست نکنید که مضحکه و ملعبه و مورد استهزای مردم واقع بشوید. «اعملوا مالا تنکره العقول المستقیمة»، طوری رفتار کنید که مردمی که صاحب عقل مستقیم هستند به شما اعتراض نکنند. «و لا تجعلوا انفسکم ملعب الجاهلین»، طوری با ریش و لباس بیرون بیائید که ریش و لباس شما ملعبه جاهلین نباشد که وقتی از کوچه و بازار رد می شوید مردم به هم اشاره کنند و به هم بگویند این آقا را بین ریشش را چکار کرده یا چه لباسی پوشیده. «طوبی لمن تزین بطراز الاداب و الاخلاق»، آنچه سبب نصرت امر الهی است این است که شما آداب را حفظ کنید و به اخلاق خوب در بین مردم آشکار بشوید. خوشا به حال کسی که زینت بیابد به زینت آداب و اخلاق. این چنین کسی است که نصرت می کند پروردگار خود را به عمل آشکار. آنچه که باعث نصرت حق است اعمال پسندیده و آداب راقیه و اخلاق طاهره است.



سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹۰-۱۹۳ و ۲۶۲-۲۶۶
- امر و خلق، ج ۳، ص ۵۲-۵۳ و ۶۸-۷۱ و ۲۳۱-۲۳۴
- حیوة بهائی ص ۱۱۹-۱۲۳

۱۶۰- عمّروا دیارالله و بلاده ثمّ اذکروه فیها بترنّمت المقرّبین. انّما تعمر القلوب باللسان کما تعمر البیوت و الدیّار بالید و اسباب اخر قد قدرنا لکلّ شیء سبباً من عندنا تمسّکوا به و توکّلوا علی الحکیم الخبیر.

شهرها را نگذارید خراب شود. شهرها و آبادی های خدا را همیشه آباد نگهدارید و بعد نام خداوند را با آوازه‌ها و طرز لحن نفوس مقرب درگاه الهی در هر شهر و قریه ای بلند کنید. «انّما تعمر القلوب باللسان»، دل های مردم آباد نمی شود مگر با زبان خوش و لحن محبت همان طوری که تعمیر و آباد می شود خانه ها و محل سکونت ها با دست مردم. ما برای هر چیزی معین کردیم سببی را از طرف خدا، شما سبب را ندیده نگیرید متمسک بشوید به اسباب و توکل کنید بر خداوند که حکیم و خبیر است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۰۱-۱۰۵ و ۲۸۴-۲۹۲
- اخلاق بهائی، ص ۱۶۷-۱۷۵

۱۶۱- طوبی لمن اقرّ بالله و آیاته و اعترف بانّه لا یسئل عمّا یفعل هذه کلمة قد جعلها الله طراز العقائد و اصلها و بها یقبل عمل العاملين. اجعلوا هذه الکلمة نصب عیونکم لئلا تزلّکم اشارات المعرضین.

خوشا به حال کسی که به خدا و آیات خدا اقرار کند «و اعترف بانّه» و اعتراف

کند به این که خدا «لایستل عمّا یفعل» است یعنی به خدا نمی شود ایراد گرفت که خدایا چرا چنین و چنان کردی. این است کلمه‌ای که خداوند آن را زینت عقاید و اصل عقاید قرار داده است. ایمان واقعی آن است که فردی که می گوید به خدا مؤمن هستم اساس ایمانش این باشد که خدا را یفعل ما یشاء بدانند زیرا به وسیله این عقیده است که قبول می شود عمل عمل کنندگان. بعد تأکید می فرماید: «اجعلوا هذه الكلمة»، این مسأله «یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید» بودن مظهر امرالله را قرار بدهید «نصب عیونکم» جلوی چشمتان «لئلا تزلکم اشارات المعرضین» تا ایرادها و اشکال هائی که اهل اعراض مطرح می کنند سبب زلّت و لغزش شما نشود. اگر کسی به یفعل ما یشاء بودن حق مؤمن نشود همیشه در پرتگاه شبهات گرفتار است ولی اگر جمیع اهل عالم ایراد کنند که چرا مظهر امر الهی چنین گفته و چرا چنان نگفته شخص مؤمن که خدا را یفعل ما یشاء می داند می گوید چون خدا اینطور خواسته، چنین فرموده و بنابراین همین قلعه محکم «یفعل ما یشاء» انسان را از شبهات اهل اعراض حفظ می کند.

۱۶۲- لو یحلّ ما حرّم فی ازل الازال او بالعکس لیس لاحد ان یعترض علیه و الذی توقّف فی اقلّ من ان انه من المعتدین.

اگر خدا حلال کند آنچه را که از اوّل دنیا تا کنون حرام بوده و یا اگر خدا حرام کند آنچه را که از اوّل دنیا تا کنون حلال بوده برای هیچ کس حق نیست که اعتراض بکند بر خدا و بگوید امری که تا حال حلال بوده چرا حرامش کرده‌ای و یا امری که تا حال حرام بوده چرا حلالش کرده‌ای. خداوند یفعل ما یشاء است یعنی خواسته است اینطور بکند. «و الذی توقّف فی اقلّ من ان»، هر کس توقّف کند و برایش حالت شک و شبهه ای پیدا شود - ولو از یک آن هم کمتر باشد - چنین شخصی از نفوسی محسوب می شود که از راه راست منحرف شده و به ضلالت و گمراهی افتاده است.

۱۶۳- و الذی ما فاز بهذا الاصل الاسنى و المقام الاعلى تحرکه ارياح الشبهات و تقلبه مقالات المشركين. من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى حبذا هذا المقام الابهى الذی بذکره زين كل لوح منيع. كذلك يعلمكم الله ما يخلصكم عن الريب و الحيرة و ينجيكم فى الدنيا و الآخرة انه هو الغفور الكريم. هو الذی ارسل الرسل و انزل الكتب على انه لا اله الا انا العزيز الحكيم.

اگر کسی به این اصل اسنى و مقام اعلى يعنى به يفعل مايشاء بودن حق مؤمن نشود همیشه گرفتار بادهای تند شبهات است و مقالات مشرکین او را حیرت زده و سرگردان می کند. «من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى»، هر کس فائز شود به این اصل مهم ایمان که يفعل مايشاء بودن حق است چنین شخصی دارای استقامت کبری است و همیشه در امر حق ثابت است. «حبذا هذا المقام الابهى»، چه خوش است این مقام عظیمی که «بذکره زين كل لوح منيع»، تمام الواح الهی بذکر آن (استقامت کبری) مزین شده است. بنابراین اساس استقامت کبری اقرار به «يفعل مايشاء و يحکم مايريد» بودن حق است، كذلك يعلمكم الله»، اینطور خدا به شما تعلیم می دهد امری را که «يخلصكم عن الريب و الحيرة»، شما را خلاص می کند از شک و سرگردانی. «و ينجيكم فى الدنيا و الآخرة» و در دنیا و آخرت شما را از ضلالت و گمراهی نجات می دهد. «انه هو الغفور الكريم»، خدا هم آموزگار است و هم کریم. «هو الذی ارسل الرسل و انزل الكتب»، خداوند است که تا کنون فرستاده است پیغمبران را و نازل کرده است کتاب های آسمانی را روی این اصل که خدا فرمود: «لا اله الا انا العزيز الحكيم»، نیست خدائی مگر من که عزیز و حکیم هستم يعنى دست کسی به دامن عزت و جلال من نمی رسد و کارهای من از روی حکمت است و بنابراین هر کار که می کنم يفعل مايشاء هستم و يحکم مايريد.

۱۶۴- يا ارض الكاف و الرآء انا نراك على ما لا يحبّه الله و نرى منك ما لا اطلع به احد الا الله العليم الخبير. و نجد مايمرّ منك فى سرّ السرّ عندنا علم كل

شیء فی لوح مبین. لا تحزنی بذلک سوف یظهره الله فیک اولی بأس شدید  
 یدکرونی باستقامة لا تمنعهم اشارات العلماء و لا تحجبهم شبهات المریین.  
 اولئک ینظرون الله باعینهم و ینصرونه بانفسهم الا انهم من الراسخین.

ای سرزمین کرمان می بینیم ترا به حالتی که خدا آن حالت را دوست ندارد و  
 می بینیم از تو ظاهر می شود چیزهایی که غیر از خدا کسی به آن مطلع نیست. «و  
 نجد ما یمر منک»، ما آگاه هستیم از آنچه در تو در نهران می گذرد. ما آگاهیم  
 زیرا «عندنا علم کل شیء فی لوح مبین» ما عالم به هر چیزی هستیم و اساس علم  
 ما لوح الهی است.

ای سرزمین کرمان محزون نباش از چیزهایی که گفتیم. عنقریب خداوند  
 ظاهر می کند در تو صاحبان قدرت و قوت را، نفوسی ظاهر می شوند که ذکر  
 می کنند نام مقدس جمال قدم را به استقامتی که نمی تواند آنها را منع کند از ایمان  
 و ایقان خدا ایرادهای علما و نمی تواند آنها را محجوب کند از عرفان الهی شبهه  
 های مردم شکاک. این نفوس مقدسی که ظاهر می شوند «ینظرون الله باعینهم»،  
 خدا را به چشم خود می بینند «و ینصرونه بانفسهم» و جان خود را در راه نصرت  
 خدا فدا می کنند «الا انهم من الراسخین»، این ها هستند از نفوسی که دارای  
 رسوخ و ثبوتند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۴۲۸ - ۴۳۳

- اسرار الاثار، ج ۴، ص ۱۳۹

۱۶۵ - یا معشر العلماء لما نزلت الايات و ظهرت البينات رأيناكم خلف الحجابات  
 ان هذا الا شیء عجاب. قد افتخرتم باسمی و غفلتم عن نفسی اذا اتی الرحمن  
 بالحجة و البرهان. انا خرقتنا الاحجاب اياكم ان تحجبوا الناس بحجاب اخر  
 كسروا سلاسل الاوهام باسم مالک الانام و لا تكونن من الخادعين. اذا اقبلتم الى

الله و دخلتم هذا الامر لا تفسدوا فيه و لا تقيسوا كتاب الله باهو آتكم هذا نصح الله من قبل و من بعد يشهد بذلك شهد آء الله و اصفياً انه انا كل له شاهدون.

ای گروه علماء «لما نزلت الايات»، وقتی که آیات نازل شد و بیّنات آشکار گردید شما را در پس پرده های غفلت دیدیم و این نیست مگر یک امر بسیار عجیبی. «قد افتخرتم باسمی و غفلتم عن نفسی»، ای علما شما به اسم من افتخار می کنید ولی وقتی مظهر امر در عالم ظاهر شد شما از عرفان او غافل شدید. وقتی حضرت رحمن با حجت و برهان آشکار شد ما پاره کردیم پرده ها را مبادا این که شما از نو مردم را به پرده دیگری از عرفان حق محروم کنید. ای علما بشکنید زنجیرهای اوهام را به اسم خداوندی که صاحب مردم است و نباشید از اشخاص مکار و فریبنده. ای علما اگر اقبال کردید و وارد امر شدید نباید در این امر فساد بکنید. مقایسه نکنید کتاب الهی را به اهواء خود یعنی آیات الهی را به میل خود تفسیر نکنید و اسباب گمراهی مردم نشوید. این است نصیحت الهی از قبل و از بعد. شهادت می دهد به این شهدای خدا و اصفیای او و ما هم در باره آنها شهادت می دهیم.

۱۶۶- اذكروا الشیخ الذی سمی بمحمد قبل حسن و كان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الى الله من ينقى القمح و الشعير. و كان يكتب على زعمه احكام الله فی اللیل و النهار و لما اتى المختار ما نفعه حرف منها لو نفعه لم يعرض عن وجه به انارت وجوه المقرين. لو امتتم بالله حين ظهوره ما اعرض عنه الناس و ما ورد علينا ما ترونه اليوم اتقوا الله و لا تكونن من الغافلين.

بیاد بیاورید ای علماء شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام را که از اعلم علمای عصر خود بود. وقتی که حق ظاهر شد یعنی حضرت اعلی اظهار امر فرمودند ملا علی بسطامی را با آیات و الواح الهی برای دعوت و هدایت شیخ محمد حسن فرستادند و لکن شیخ و امثال او از حق اعراض کردند و مانع آنها علم آنها بود.

«و اقبل الى الله من ينقى القمح و الشعير»، از طرف دیگر اشخاص بی سواد مثل ملا محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی به خداوند مؤمن شدند. «و کان یکتب علی زعمه احکام الله»، شیخ محمد حسن به خیال خود شب و روز مشغول نوشتن احکام الهی بود و این اشاره به کتاب جواهر الکلام اوست که در شرح کتاب شرایع الاسلام در شش مجلد در فقه شیعه نوشته است. «و لما اتى المختار»، وقتی که حضرت مختار ظاهر شد «ما نفعه حرف منها»، این نوشته ها و زحمت های او به حال او ابداً فایده نکرد. اگر به دردش می خورد از حق اعراض نمی کرد و از جهی که به آن وجوه مقرّبین نورانی شده است رو بر نمی گرداند، یعنی اگر زحماتی که در راه نشر احکام شرع کشیده بود به دردش می خورد مؤمن به حضرت اعلی می شد و از آن وجود مبارک اعراض نمی کرد. ای علماء اگر در هر ظهوری مؤمن می شدید «ما اعرض عنه الناس»، سایر مردم از مظهر امر الهی اعراض نمی کردند ولی چون شما مؤمن نشدید مردم هم به تبعیت شما از حق اعراض کردند و این بلاهائی که به سرما آمده بر ما وارد نمی شد. بترسید از خدا ای علماء و نباشید از اشخاص غافل و بی خبر.

۱۶۷- ایاکم ان تمنعکم الاسماء عن مالکها او یحجبکم ذکر عن هذا الذکر الحکیم. استعیدوا بالله یا معشر العلماء و لا تجعلوا انفسکم حجاً بینی و بین خلقی كذلك یعظکم الله و یأمرکم بالعدل لئلا تحبط اعمالکم و انتم غافلون. ان الذی اعرض عن هذا الامر هل یقدر ان یتثبت حقاً فی الابداع لا و مالک الاختراع و لکنّ الناس فی حجاب مبین. قل به اشرفت شمس الحجّة و لاح نیر البرهان لمن فی الامکان اتقوا الله یا اولی الابصار و لا تنکرون. ایاکم ان یمنعکم ذکر النبی عن هذا النبأ الاعظم او الولاية عن ولاية الله المهيمنة علی العالمین. قد خلق کل اسم بقوله و علّق کل امر بامر المبرم العزیز البدیع. قل هذا يوم الله لا یدکر فیهِ الا نفسه المهيمنة علی العالمین. هذا امر اضرب منه ما عندکم من الاوهام و التماثل.

مبادا اسماء ظاهری شما را از مالک اسماء که حقّ جلّ جلاله باشد منع کند. «اویحجبکم ذکر عن هذا الذکر الحکیم»، هیچگونه ذکر در کتاب الهی نباید سبب غفلت و حجاب شما بشود بطوری که به این حضرت ذکر حکیم یعنی حضرت جمال قدم و اسم اعظم ایمان نیاورید. «استعیدوا بالله یا معشر العلماء»، پناه ببرید بخدا ای گروه علماء «و لا تجعلوا انفسکم حجاباً بینی و بین خلقی» و قرار ندهید خود را پرده‌ای بین من و بین خلق من. «کذلک یعظکم الله»، اینطور خدا شما را موعظه می کند و امر می کند شما را که به عدل رفتار کنید تا مبادا مردود شود اعمال شما و شما غافل باشید. «انّ الذی اعرض عن هذا الامر»، ای علما اگر کسی از این امر مبارک جمال قدم اعراض کند آیا می تواند هیچ امر حقّی را در عالم اثبات کند؟ نه قسم به خداوندی که مالک جمیع جهان است. ولکن مردم در حجاب آشکاری هستند.

امروز پیروان هر یک از مذاهب و ادیان هر دلیل و برهانی را برای اثبات نبی یا رسول متبوع خود اقامه کنند عین آن دلیل و برهان در این ظهور مبارک هم هست. پس بنابراین اگر کسی منکر این ظهور بشود منکر جمیع ظهورات سابقه شده و اگر کسی مثبت این ظهور بشود مثبت جمیع ظهورات است. «قل به اشرفک شمس الحجّة»، بگو به واسطه این ظهور مبارک آفتاب حجّت و برهان تابید و خورشید دلیل بر جمیع اهل عالم آشکار شد. یعنی دلیل و برهان هر چه باشد و اهل عالم هر مطلبی را دلیل بر حقیقت مظهر امر بدانند در این ظهور هست. «اتّقوا الله یا اولی الابصار»، ای صاحبان بصر از خدا بترسید و منکر امر من نشوید.

در عالم اسلام دو کلمه بود که مورد توجّه بود یکی کلمه نبوت و دیگری کلمه ولایت. مظهر امر الهی که ظاهر شد علمای ظاهر به کلمه نبوت محتجب ماندند و گفتند حضرت رسول «خاتم النبیین» است و بعد از او نبی نخواهد آمد و نبوت به او ختم شد و لهذا منکر امر مبارک شدند. علمای باطن که صوفیه و عرفا باشند آنها هم به مسأله «ولایت» از مظهر امر الله محجوب ماندند. صوفیه در مقابل فقهاء می گویند که شما اهل ظاهرید و ما اهل باطن و ولایت باطن نبوت است. همانطوری که میوه باطن درخت است و قصد باغبان اگر حصول میوه نباشد

درخت را نمی‌کارد قصد خداوند هم اگر ظهور ولایت نباشد شخصی را به نام نبی و رتبه‌ای را به نام نبوت آشکار نمی‌کند.

خلاصه این که بعضی‌ها به ذکر نبی از این امر مبارک اعراض کردند و بعضی به ذکر ولایت. اما جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند مبادا منع کند شما را ذکر نبی از ایمان به این نبأ اعظم و مظهر امر الهی یا این که منع کند شما را ذکر ولایت از «ولایة الله المهيمنة على العالمين» از ولایت الهی که در هیکل جمال قدم و اسم اعظم تجلی کرده است. «قد خلق كل اسم بقوله»، این اسم ولایت و نبوت مخلوق کلمة الله است. اگر اینها را خلق نمی‌کرد و تفوه نمی‌فرمود چنین چیزهایی نبود. «و علق كل امر بامر المبرم العزيز البديع»، هر امری در عالم خلق شده است به امر الهی آن امر محکم و عزیز و تازه است. کسی که به اسم نبی محتجب شده می‌گوید محمد خاتم النبیین است و بعد از او نبی نمی‌آید، کسی که به اسم ولی محتجب شده می‌گوید ولایت الله همیشه هست اما صاحب این ظهور نه ولی است و نه نبی و این ایام یوم ظهور نبی یا ظهور ولی نیست. «هذا يوم الله لا يذكر فيه الا نفسه»، امروز یوم الله است نمی‌گوئیم یوم نبوت یا یوم ولایت می‌گوئیم یوم الله.

روز ظهور جمال قدم روزی است که ذکر نمی‌شود در او مگر ذات مقدس او که غلبه دارد بر اهل عالم. یعنی بگوئید امروز یوم الله است و این که ظهور جمال قدم یوم الله است امری است که از آن آنچه در پیش شما از او هام و تماثل موجود است مضطرب شده است. جمال قدم باسم الوهیت ظاهر شد و روز ظهور مظهر الوهیت کبری یوم الله است و او همه او هام و تقالید و اصنام امم مختلفه عالم را به باد داد و از بین برد.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- اسرار الاثار، ج ۴، ص ۲۰۵



۱۶۸ - قد نری منکم من يأخذ الكتاب و يستدلّ به على الله كما استدلتّ كلّ ملّة بكتابها على الله المهيمن القيوم. قل تالله الحقّ لا تغنيكم اليوم كتب العالم ولا ما فيه من الصّحف الا بهذا الكتاب الذي ينطق في قطب الابداع انه لا اله الا انا العليم الحكيم.

ای علماء بعضی از شما هستید که وقتی مظهر امر الله ظاهر می شود با کتاب نبی قبل او رارّد می کنید. حضرت اعلی که ظاهر شدند مسلمین قرآن را در مقابل او گذاشتند و به حکم قرآن او رارّد کردند، گفتند در قرآن خاتم النبیین است و تو حقّ نداری بیائی. همین طور علمای مسیحی از روی انجیل رسول الله رارّد کردند. انجیل را در مقابل او گذاشتند و گفتند مسیح فرموده آسمان و زمین ممکن است زائل شود و لکن کلام پسر انسان زائل نخواهد شد و تو آمدی و شریعت مسیحی را زائل کردی و از بین بردی. در اینجا هم جمال قدم همین مطلب را می فرمایند: «قد نری منکم من يأخذ الكتاب و يستدلّ به على الله»، می بینیم بعضی از شما کتاب الهی را به دست می گیرد و بر علیه مظهر امر الله که تازه ظاهر شده است از روی کتاب آسمانی قبل استدلال می کند «کما استدلتّ كلّ ملّة بكتابها»، همانطور که قبل از این ظهور هر ملّتی به کتاب خود بر مظهر امر الهی که مظهر خداوند مهیمن قیوم بود استدلال می کرد. «قل تالله الحقّ لا يغنيكم»، قسم به خدا امروز هیچ کتابی هیچ شریعتی هیچ قانونی به درد شما نمی خورد «الا بهذا الكتاب الذي ينطق» مگر این که توجه کنید به این کتاب ناطق یعنی به جمال قدم که نطق می کند در مرکز جهان و صدای او بلند است که «لا اله الا انا العليم الحكيم».

۱۶۹ - يا معشر العلماء اياكم ان تكونوا سبب الاختلاف في الاطراف كما كنتم علّة الاعراض في اول الامر اجمعوا الناس على هذه الكلمة التي بها صاحت الحصاة الملك لله مطلع الايات كذلك يعظكم الله فضلاً من عنده انه لهو الغفور الكريم.

ای گروه علماء، مبدا سبب اختلاف بشوید در اطراف همانطوری که علّت اعراض مردم در اوّل امر بودید. جمع کنید مردم را بر این کلمه واحده ای که امروز در حقانیت آن ریگ ریزه ها در کف صاحب امر نطق می کنند و می گویند مملکت و پادشاهی از آن مطلع آیات است. اینطور پند می دهد شما را خداوند به صرف فضل و خداوند آمرزگار و بخشنده است.

۱۷۰ - اذ کروا الکریم اذ دعوانه الی الله انه استکبر بما اتبع هواه بعد اذ ارسلنا الیه ما قرّت به عین البرهان فی الامکان و تمّت حجة الله علی من فی السموات و الارضین. انا امرناه بالاقبال فضلاً من الغنی المتعال انه ولی مدبراً الی ان اخذته زبانية العذاب عدلاً من الله انا کنا شاهدین.

حال برای تنبّه علماء مثال دیگر می زنند و می فرمایند بیاد بیاورید حاج کریم خان کرمانی را وقتی که ما او را به خدا دعوت کردیم او استکبار کرد زیرا پیرو هوی و هوس خود بود. پس از آن که فرستادیم برای او از آیات الهیه که آن آیات مایه روشنی چشم برهان و دلیل بود در عالم امکان و به آنچه که برای او فرستادیم حجت الهی بر جمیع اهل زمین و آسمان تمام شد.

حضرت اعلی برای حاج کریم خان آیات مبارکه ای توسط ملاصادق مقدّس خراسانی فرستادند ولی او استهزا و استکبار کرد و شرح استهزاء خود را هم در کتاب ارشاد العوام نوشته است که چگونه رسول باب آمد و چطور شاگردان من او را مسخره کردند و آیاتی مثل او گفتند. بعد از آن جمال قدم هم برای او لوح قناع را فرستادند که در مجموعه بزرگ الواح جمالقدم مندرج است. «اَنَا امرناه بالاقبال»، ما حاجی کریم خان را امر کردیم که بیا و مؤمن شو «فضلاً من الغنی المتعال» و این به صرف فضل بود. خداوند گناهان دوره حضرت اعلی را که استکبار کرده بود بخشید و در این لوح جمال مبارک دو مرتبه او را دعوت کرد «انه ولی مدبراً» ولی او پشت کرد و رفت و اعتناء نکرد «الی ان اخذته زبانية العذاب» تا این که به شعله عذاب الهی مبتلا شد و در سال ۱۲۸۸ هجری قمری

وقتی که عازم کربلا بود در بین راه به مرض اسهال گرفتار شد. لذا او را مجبوراً به قریه‌ای بنام لنگر که در نزدیکی کرمان داشت برگرداندند و او در آنجا مرد و شعله عذاب الهی به او مسلط شد. می فرمایند این شعله عذاب را از روی عدل برای او فرستادیم و ما شاهد اعمال او بودیم.

۱۷۱- اِخْرَقَنَّ الْاِحْجَابَ عَلٰی شَأْنِ يَسْمَعُ اَهْلَ الْمَلَكُوتِ صَوْتَ خَرْقِهَا هَذَا اَمْرًا لِّلّٰهِ مِنْ قَبْلِ و مِنْ بَعْدِ طَوْبِي لِمَنْ عَمِلَ بِمَا اَمْرٌ و يَلِ لِلتَّارِكِيْنَ.

باز خطاب به علماء می فرمایند که «اِخْرَقَنَّ الْاِحْجَابَ» پاره کنید پرده‌های شبهات و ایرادات را بطوری که بشنوند اهل ملکوت اعلی صدای پاره شدن آنها را یعنی چنان این شبهات را دور بریزید که هیچ وقت دیگر یادش نکنید. «هذا امرالله»، امر الهی این است، پیش از این امر الهی چنین بوده و بعد از این نیز امر الهی چنین خواهد بود. خوشا به حال کسی که عمل کند به آنچه مأمور است و وای به حال اشخاصی که اوامر الهی را ترک کنند.

۱۷۲- اَنَا مَا اَرْدْنَا فِي الْمَلِكِ الْاَظْهَرِ اِلَّاهِ و سُلْطَانِهِ و كَفَى بِاللّٰهِ عَلِيَّ شَهِيدًا. اَنَا مَا اَرْدْنَا فِي الْمَلَكُوتِ الْاَعْلٰى اَمْرًا لِّلّٰهِ و ثَنَاءً و كَفَى بِاللّٰهِ عَلِيَّ و كَيْلًا. اَنَا مَا اَرْدْنَا فِي الْجَبْرُوتِ الْاَعْلٰى ذِكْرًا لِّلّٰهِ و مَا نَزَّلَ مِنْ عِنْدِهِ و كَفَى بِاللّٰهِ مَعِينًا.

ای علماء، در این عالم ملک ما اراده‌ای نداریم مگر این که آشکار کنیم سلطنت و قدرت خدا را و خدا بر این گفته من شاهد است. در عالم ملکوت ما اراده‌ای نداریم مگر این که امر الهی را اعتلا بخشیم و ثنای الهی را منتشر کنیم و خداوند و کیل و شاهد من است و همین برای من کافی است. در عالم جبروت ما اراده‌ای نداریم مگر این که بلند کنیم ذکر الهی را و آیات الهی را منتشر کنیم و خداوند بس است که معین و یاور من باشد.

۱۷۳- طوبی لکم یا معشر العلماء فی البهآء تالله انتم امواج البحر الاعظم و انجم سماء الفضل و الویه النصیر بین السموات و الارضین. انتم مطالع الاستقامة بین البریة و مشارق البیان لمن فی الامکان طوبی لمن اقبل الیکم و یل للمعرضین. ینبغی الیوم لمن شرب رحیق الحیوان من ید الطاف ربّه الرّحمن ان یکون نباضاً کالشریان فی جسد الامکان لیتحرّک به العالم و کلّ عظم رمیم.

خوشا به حال شما ای دانشمندانی که امر مقدّس بهائی را قبول می کنید و جزء علماء فی البهآء هستید. قسم به خدا شما هستید موج های دریای اعظم الهی شما هستید ستارگان درخشان آسمان فضل و شما هستید پرچم های نصرت شریعت الله در بین آسمان ها و زمین ها، شما هستید مطالع استقامت یعنی خود بر امر الهی مستقیمید و سایرین به استقامت شما مستقیم می شوند و علیهذا شما هستید مطالع استقامت در بین مردم. شما هستید مشارق بیان الهی در میان مردمی که در عالم امکان ساکنند. خوشا به حال کسی که اقبال کند به طرف شما و گفته های شما را که گفته های الهی است بشنود و وای به حال کسی که از شما اعراض کند. «ینبغی الیوم»، سزاوار است امروز « لمن شرب رحیق الحیوان» برای اشخاصی که شراب زندگانی را از ید لطف و محبّت پروردگار رحمن نوشیده اند این که متحرّک باشند مثل رگ در جسد عالم امکان تا این که عالم از حرکت آنان به حرکت بیاید و استخوان های پوسیده از اثر حیات آنان زنده شود.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۵۱- ۲۵۳

- اخلاق بهائی، ص ۲۴۶- ۲۵۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۶۳- ۶۵ و ۴۵۴- ۴۹۷ و ج ۴، ص ۲۸۴- ۲۸۵

۱۷۴- یا اهل الانشاء اذا طارت الورقآء عن ایک الثناء و قصدت المقصد

الاقصى الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا

## الاصل القویم.

این آیه در باره حضرت غصن اعظم است. می فرمایند ای اهل انشاء یعنی ای مردم دنیا وقتی که پرواز کند و رقاء الهی از درخت ثناء یعنی صعود کند و قصد کند دورترین نقطه‌ای را که از انظار پنهان است رجوع کنید در باره آنچه که از کتاب الهی بر شما پوشیده است به حضرت فرع منشعب از این اصل قویم. در کتاب عهدی می فرمایند مقصود از این آیه غصن اعظم بوده و بر اغصان و افنان و منتسبین طراً لازم است که توجه به غصن اعظم نمایند.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۱

۱۷۵ - یا قلم الاعلی تحرک علی اللوح باذن ربک فاطر السماء ثم اذکر اذ اراد مطلع التوحید مکتب التجرید لعل الاحرار یطلعن علی قدر سم الابرة بما هو خلف الاستار من اسرار ربک العزیز العلام. قل انا دخلنا مکتب المعانی و التبیان حین غفلة من فی الامکان و شاهدنا ما انزله الرحمن و قبلنا ما اهداه لی من آیات الله المهیمن القیوم. و سمعنا ما شهد به فی اللوح انا کنا شاهدین. و اجنباه بامر من عندنا انا کنا امرین.

این آیات در رفع یکی از شبهات معرضین بیان است. حضرت اعلی لوحی مرقوم فرمودند و در آن لوح می فرمایند که حضرت من یتظهره الله در مکتب ملاحظه فرمایند. بیانی‌ها که از من یتظهره الله معرض شدند می گویند که مقصود حضرت اعلی این بوده است که باید من یتظهره الله طفل و در مکتب باشد و این لوح را در مکتب خانه زیارت کند و لهذا جمال قدم که طفل مکتبی نیستند، آن من یتظهره الله موعود نمی توانند باشند. جمال قدم در رفع این شبهه می فرمایند که مقصود از این مکتب مکتب اطفال نیست بلکه مکتب علم الهی است و بعد شرحی در آیات

بعد می فرمایند و مقصود اصلی حضرت اعلی از مکتب و زیارت لوح را در این آیات مبارکه بیان می فرمایند که یکایک این آیات را می خوانیم.

ای مظهر امر الهی و قلم اعلی با اجازه پروردگار خود که ایجاد کننده آسمان است بر لوح حرکت کن و بعد بیاد بیاور و بیان کن زمانی را که مظهر امر الهی اراده کرد که وارد شود در مکتب تجرید. شاید آزادگان به قدر سوراخ سوزن مطلع شوند به آنچه که در پشت پرده ها است از اسرار پروردگارت که عزیز و علام است. «أنا دخلنا مکتب المعانی و التبیان»، ما داخل شدیم در آن مکتبی که حضرت اعلی فرموده اند که عبارت از مکتب معانی و تبیان باشد وقتی که بی خبر بودند تمام مردم دنیا و مشاهده کردیم آیاتی را که نازل کرده بود خداوند رحمن در آن مکتب و قبول کردیم آنچه را که هدیه کرده بود به من حضرت نقطه اولی از آیات خداوند مهیمن و بی نیاز و شنیدیم آنچه را که شهادت داده بود به آن حضرت اعلی در آن لوح و ما بودیم مشاهده کننده و جواب دادیم حضرت اعلی را به امری از طرف خود و مائیم امر کننده.

۱۷۶ - یا ملأ البیان أنا دخلنا مکتب الله اذ انتم راقدون. و لاحظنا اللوح اذ انتم نائمون. تالله الحق قد قرئناه قبل نزوله و انتم غافلون. قد احظنا الكتاب اذ كنتم فی الاصلاب. هذا ذکرى على قدر کم لا على قدر الله یشهد بذلك ما فی علم الله لو انتم تعرفون. و یشهد بذلك لسان الله لو انتم تفقهون. تالله لو نکشف الحجاب انتم تنصعقون.

ای پیروان شریعت بیان، ما داخل شدیم به مکتب خداوند همان مکتبی که حضرت اعلی اشاره فرموده بود وقتی که شما خوابیده بودید. ما مشاهده کردیم و از نظر گذراندیم لوح مبارک را وقتی که شما در خواب بودید. قسم به خدا ما آن لوح را خواندیم قبل از این که از قلم حضرت اعلی نازل شود و شما بی خبر بودید. ما احاطه پیدا کردیم به آن لوح زمانی که شما در پشت پدرهایتان بودید و هنوز خلق نشده بودید. این مطالبی را که من ذکر می کنم به قدر فهم شماست نه به قدر

علم الهی. شهادت می دهد به این مطلب آنچه در علم خدا موجود است اگر شما بتوانید به آن عرفان پیدا کنید. شهادت می دهد به این مطلب لسان الهی اگر شما لسان الله را بفهمید. قسم به خدا اگر پرده را برداریم همه شما بیهوش می شوید.

۱۷۷- ایاکم ان تجادلوا فی الله و امره انه ظهر علی شأن احاط ما کان و ما یکون. لو نتکلم فی هذا المقام بلسان اهل الملکوت لنقول قد خلق الله ذلك المکتب قبل خلق السموات و الارض و دخلنا فیہ قبل ان یقترن الکاف برکنها التون. هذا لسان عبادی فی ملکوتی تفکروا فیما ینطق به لسان اهل جبروتی بما علمناهم علماً من لدنا و ماکان مستوراً فی علم الله و ما ینطق به لسان العظمة و الاقتدار فی مقامه المحمود.

مبادای اهل بیان مجادله کنید در امر الهی و درباره شریعت او. خداوند ظاهر شده است در این ایام بطوری که احاطه کرده است بر جمیع آنچه هست و آنچه پس از این خواهد بود. اگر در این مقام به لسان اهل ملکوت گفتگو کنیم باید بگوئیم که خداوند خلق کرد آن مکتبی را که حضرت اعلی فرموده بودند قبل از این که خلق کند آسمان ها و زمین را و ما داخل شدیم در آن مکتب قبل از این که بیوندد کاف به رکن دیگرش که نون است یعنی قبل از ایجاد عالم آفرینش. این است زبان بندگان من که در ملکوت من هستند. تفکر کنید در آنچه نطق می کند در این باره زبان اهل جبروت من و ما باهل جبروت علمی یاد داده ایم و آموخته ایم به آنها آنچه که مستور بود در علم خدا و آنچه که نطق می کند به آن لسان عظمت و اقتدار در مقام محمود و رتبه مظهریت خود.

مکتب من ینظره الله همانطور که ذکر شد یکی از مطالبی است که معرضین بیان آن را بهانه کرده اند و می گویند این دلیل است بر این که من ینظره الله در آن ایام نبوده بلکه باید بعد متولد شود و دوران صباوت را طی کند و به مکتب برود و در مکتب این آیات را بخواند. پس جمال اقدس ابهی نمی تواند مطابق این مطلب حضرت من ینظره الله موعود باشد زیرا ایشان از حضرت اعلی بزرگترند.

جواب جمالمقدم را دیدید که مقصود از مکتب مکتب روحانی و الهی است و فرمودند حضرت اعلی راجع به این مکتب بیانی فرمودند مطلبی است که عقول مردم معمولی به آن حقیقت نمی تواند پی ببرد و فرمودند ما قبل از خلقت آسمان و زمین وارد این مکتب شدیم و آن لوح را خواندیم و جواب آن را هم دادیم. حضرت عبدالبهاء هم در لوح یکی از احباء که سؤال از مسأله مکتب من یظهره الله نموده شرحی می فرمایند. این لوح در کتاب مائده آسمانی (ج ۲ ص ۷۹ - ۸۰) درج شده و نص آن چنین است:

«... در خصوص لوح معهود سؤال نموده بودید آن لوحی است که حضرت اعلی مرقوم نموده اند که در مکتب من یظهره الله تقدیم حضور مبارک شود. حضرات بیانی ها این را وسیله تخدیش اذهان نموده اند که من یظهره الله باید طفل باشد تا این عریضه در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک گردد پس چون جمال مبارک طفل نبودند من یظهره الله نیستند. جمال مبارک در کتاب می فرمایند که مکتب من یظهره الله مکتب صبیان نیست و مدرسه اطفال نادان نه. آن مکتب معانی و بیان است که مقدس از ادراک من فی الامکان. می فرماید در آن مکتب لوح حضرت اعلی را که هدیه بدیعه الهیه بود مشاهده نمودم. باری حضرات بیانی ها چنین اوهام فرمودند که مکتب من یظهره الله مکتب صبیان نادان است تَبَّ لَهُمْ وَ سَحَقاً لَهُمْ تَعَساً لَهُمْ مِنْ هَذَا الْجَهْلِ الْعَظِيمِ. آن لوح مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء را این عبد روزی در عراق بالتصادف در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک کردم یعنی حامل آن هدیه شدم...».

۱۷۸ - لیس هذا امر تلعبون به باوہامکم و لیس هذا مقام یدخل فیہ کلّ جبان موهوم. تالله هذا مضمار المكاشفة و الانقطاع و میدان المشاهدة و الارتفاع لایجول فیہ الا فوارس الرحمن الذین نبذوا الامکان اولئک انصارالله فی الارض و مشارق الاقتدار بین العالمین.

ای اهل بیان، این امر الهی امری نیست که با اوهام و تقالید خود با آن بازی کنید و



این مقامی نیست که داخل شود در این مقام هر فرد ترسوی گرفتار اوهامی. قسم به خدا این مقام میدان مکاشفه و انقطاع و مضممار مشاهده و ارتفاع است. جولان نمی کنند در این میدان مگر سواران الهی یعنی آنهایی که تمام عالم وجود را پشت سر گذاشته اند و از همه چیز منقطع شده اند. آنها هستند یاران و یاوران خدا در روی زمین و آنها هستند نفوسی که اقتدار الهی از آنها و از افق آنها در بین اهل عالم می تابد و آشکار می شود.

۱۷۹- ایّاکم ان یمنعکم ما فی البیان عن ربّکم الرّحمن تالله أنّه قد نزل لذكری لو انتم تعرفون. لا یجد منه المخلصون الاّ عرف حبّی و اسمی المهیمن علی کلّ شاهد و مشهود. قل یا قوم توجّهوا الی ما نزل من قلمی الاعلی ان وجدتم منه عرف الله لا تعترضوا علیه و لا تمنعوا انفسکم عن فضل الله و الطافه كذلك ینصحکم الله أنّه لهو الناصح العلیم.

ای اهل بیان، مبدا آنچه در کتاب بیان هست شما را منع کند از ایمان به پروردگار رحمن. قسم به خدا که کتاب بیان نازل شده است برای این که اسم من در آن ذکر شود اگر شما بدانید. از کتاب بیان مخلصون در نمی یابند مگر بوی دوستی و محبت مرا و اسم مرا که غلبه کرده است بر جمیع آنچه آشکار و موجود است. بگو ای مردم توجه کنید به این آیاتی که نازل شده است از قلم اعلاّی من اگر از آنها بوی الهی را یافتید اعتراض نکنید بر خدا و منع نکنید خود را از فضل و الطاف الهی. اینگونه نصیحت می کند شما را خداوند. خداوند بهترین ناصح و دارای علم و دانش است.

۱۸۰- ما لا عرفتموه من البیان فاسئلوا الله ربّکم و ربّ آبائکم الاولین. أنّه لو یشاء یبین لکم ما نزل فیّه و ما ستر فی بحر کلماته من لثالی العلم و الحکمة أنّه لهو المهیمن علی الاسماء لا اله الاّ هو المهیمن القیوم.

آنچه را که از کتاب بیان نمی فهمید و به مقصود الهی پی نمی برید سؤال کنید از خداوند که پروردگار شما و پروردگار پدران گذشته شماست. اگر خدا بخواهد برای شما تشریح می کند آنچه را که در کتاب بیان نازل شده و شرح می دهد برای شما مطالبی را که مستور است در دریای کلمات الهی و آشکار می کند برای شما مرواریدهای علم و حکمت را که در بحر علم الهی مستور است. خداوند غالب بر جمیع اسماء است و نیست خدائی مگر او که غالب و بی نیاز است.

۱۸۱- قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم و اختلف التّرتیب بهذا البدیع الّذی ما شهدت عین الابداع شبهه.

همانا مضطرب شده است تمام نظم ها به این نظم اعظم و درهم شده است تمام ترتیب هائی که در جهان است به ظهور این ترتیب بدیعی که چشم روزگار مانند آن را ندیده است.

این آیه را حضرت ولی امرالله در الواح و توقیعات خود اساس نظم بدیع جهان آرای الهی قرار داده اند و می فرمایند که این نظم بدیع امروزه در عالم منتشر است و در حقیقت ولید میثاق است، بشارتش را حضرت اعلی در کتاب بیان داده اند آنجا که می فرمایند: «طوبی لمن ینظر الی نظم بهاءالله» یعنی خوشا به حال کسی که منتظر شود تا دوره ای که به چشم خود نظم بهاءالله را ببیند. بعد می فرمایند جمال قدم راجع به همین نظم این آیه را فرموده اند: «قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم و اختلف التّرتیب بهذا البدیع» و این اشاره به نظم جهان آرای الهی است و بعد نقشه این نظم را حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا و سایر آثار مقدسه خود کشیدند و منتشر کردند و مجری این نقشه حضرت ولی امرالله بودند و مدّت سی و شش سال برای انجام این نقشه تحمّل زحمات فراوان فرمودند.

۱۸۲- اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطلعون بما فیہ من لئالی الحکمة و الاسرار. ایاکم ان توقّفوا فی هذا الامر الذی به ظهرت سلطنة الله و اقتداره اسرعوا الیه بوجه بیضآء هذا دین الله من قبل و من بعد من اراد فلیقبل و من لم یرد فانّ الله لغنی عن العالمین.

فرو بروید در دریای بیان من شاید مطلع شوید به آنچه که در این دریا مستور است از مرواریدهای حکمت و اسرار و رموز الهی. «ایاکم ان توقّفوا فی هذا الام»، مبدا ای اهل بیان توقّف کنید در این امری که به واسطه جمال قدم آشکار شده است. «الذی به ظهرت سلطنة الله و اقتداره»، این امری که به واسطه آن سلطنت و توانائی خداوند ظاهر شده است. «اسرعوا بوجه بیضآء»، بشتابید بطرف این امر مبارک با صورتهای نورانی. این است دین الهی از قبل و بعد. هر که بخواهد می تواند اقبال کند یا می تواند قبول کند و کسی که نخواهد اقبال کند یا قبول کند خداوند بی نیاز از تمام مردم عالم است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- اهمیت دعا و مناجات

۱۸۳- قل هذا لقسطاس الهدی لمن فی السموات و الارض و البرهان الاعظم لو انتم تعرفون. قل به ثبت کلّ حجّة فی الاعصار لو انتم توقنون. قل به استغنی کلّ فقیر و تعلّم کلّ عالم و عرج من اراد الصعود الی الله ایاکم ان تختلفوا فیہ کونوا کالجبال الرواسخ فی امر ربکم العزیز الودود.

بگو این است میزان هدایت برای اشخاصی که در آسمان ها و زمین هستند، این است برهان اعظم اگر شما بتوانید بشناسید. بگو به این امر ثابت شده است هر حجّتی در هر عصری از اعصار اگر شما یقین کنید. بگو به این امر مبارک است که هر فقیری بی نیاز می شود و هر شخصی که طالب دانش باشد دانا می شود و

عروج و ترقی می کند هر کس که اراده صعود داشته باشد بطرف خداوند. مبادا اختلاف کنید در این امر، مانند کوههای پابرجا باشید در امر پروردگار عزیز و ودود خود.

۱۸۴- قل یا مطلع الاعراض دع الاغماض ثم انطق بالحق بين الخلق تالله قد جرت دموعی علی خدودی بما اراک مقبلاً الی هواک و معرضاً عمّن خلقک و سواک اذ کر فضل مولاک اذ ربیناک فی اللیالی و الایام لخدمة الامر اتق الله و کن من التائبین. هبني اشتبه علی الناس امرک هل یشته علی نفسک خف عن الله ثم اذکر اذ کنت قائماً لدى العرش و کتبت ما القیناک من آیات الله المهیمین المقدر القدير. ایاک ان تمنعک الحمیة عن شطر الاحدیة توجه الیه و لا تخف من اعمالک انه یغفر من یشاء بفضل من عنده لا اله الا هو الغفور الکریم. انما ننصحک لوجه الله ان اقبلت فلنفسک و ان اعرضت ان ربک غنی عنک و عن الذین اتبعوک بوهم مبین. قد اخذالله من اغواک فارجع الیه خاضعاً خاشعاً متذلاً انه یکفر عنک سیئاتک ان ربک لهو التواب العزیز الرحیم.

این آیات خطاب به میرزا یحیی ازل است. می فرمایند ای مظهر امر الهی به میرزا یحیی که مطلع اعراض است بگو «دع الاغماض»، یعنی رها کن چشم پوشی از حق و حقیقت را و سپس به حق و راستی در بین مردم به حقایق امر مبارک گویا شو. قسم به خدا ای میرزا یحیی جاری شده است اشک های من بر گونه های من زیرا مشاهده می کنم ترا که به هوای نفس خود اقبال کرده ای و از خداوندی که ترا خلق و تربیت کرده است اعراض نموده ای. بیاد بیاور ای یحیی فضل مولی و خداوند خود را زمانی که ترا تربیت می کردیم در شبها و روزها برای خدمت امر. بترس از خدا و توبه کن. «هبني اشتبه علی الناس امرک»، فرض می کنم که اشتباه کاری کردی بر مردم و مشتبه شد امر و حقیقت حال تو بر مردم. «هل یشته علی نفسک» آیا بر خودت هم حقیقت امر اشتباه می شود؟ «خف عن الله» از خدا بترس «ثم اذکر» و بیاد بیاور زمانی را که «کنت قائماً لدى العرش»

در محضر مبارک جمال قدم می ایستادی و می نوشتی آنچه را که ما به تو القا می کردیم از آیات خداوند مهیمن مقتدر توانا. «یاک تمنعک الحمیة»، مبادا منع کند ترا حمیت جهالت از شطر احدیت. توجه به سوی خدا کن و نترس از اعمال زشت خود که قبلاً مرتکب شده‌ای زیرا خداوند می آمرزد هر کس را که بخواهد به فضلی از طرف خودش، نیست خدائی مگر او که غفور و کریم است. «انما ننصحک لوجه الله»، ما تو را برای خاطر خدا نصیحت می کنیم. «ان اقبلت فلنفسک»، اگر این نصیحت را پذیرفتی و به خدا اقبال کردی نفعش به خودت عاید است. «و ان اعرضت ان ربک غنی عنک» و اگر از حق اعراض کردی خداوند از تو و امثال تو بی نیاز است. «و عن الذین اتبعوک بوهم مبین» و بی نیاز است از اشخاص نادانی که به صرف وهم تابع تو شده اند. «قد اخذالله من اغواک»، ای میرزا یحیی خداوند اخذ و هلاک کرد کسی که تو را گمراه کرده و به اعراض از حق واداشته بود.

مقصود سید محمد دجال اصفهانی است که در حقیقت ذهن میرزا یحیی را در بغداد مغشوش کرد و او را وادار نمود تا با جمال قدم و اسم اعظم مخالفت کند و راه اعراض بیبماید. او هم فریب سید محمد اصفهانی را خورد و از بغداد این مخالفت شروع شد و بعداً در ادرنه رو به تشدید گذاشت تا به اندازه‌ای که میرزا یحیی به اغوای سید محمد اصفهانی جمال مبارک را مسموم کرد و می‌خواست هیکل مبارک را از بین ببرد ولیکن خداوند حفظ کرد.

خلاصه میرزا یحیی با فریب سید محمد بکلی از حق اعراض کرد و نهایت مخالفت و عناد را با جمال مبارک و امر مبارک انجام داد تا بالاخره بعد از تمام شدن دوران ادرنه او را با چند نفر از پیروانش به قبرس فرستادند و او به مخالفت های خود ادامه داد. میرزا یحیی از حیث سن تقریباً سیزده سال از جمال مبارک کوچکتر بود. جمال قدم بودند که او را تربیت کردند، علم و خط و سواد به او آموختند راه راست را به او نمودند و او را از مصائب و بلیات محفوظ داشتند و در جمیع اوقات مواظب او بودند ولی او قدر این فضل و عنایت را ندانست و بالاخره به اغوای سید محمد اصفهانی راه را گذاشت و به طرف چاه رفت و بالاخره وارد

قبرس شد و تا آخر عمرش در قبرس ماند. تولد او در سال ۱۲۴۷ هجری قمری است و هشتاد سال تمام زندگی کرد و بالاخره در قبرس مرد و در همان جا گمنام و بی نام و نشان از بین رفت.

اما سید محمد اصفهانی که در عکا از طرف دولت عثمانی جاسوسی می کرد و مأمور بود اعمال احبّاء و اقدامات جمال قدم را زیر نظر بگیرد و به مرکز حکومت گزارش بدهد با چند نفر دیگر از همدستان خود مثل میرزا آقاجان کج کلاه و میرزا رضاقلی تفرشی در عکا کشته شدند. این اشخاص از دشمنان امر مبارک بودند. چند نفر از احبّاء جمع شدند و بدون این که از جمال مبارک اجازه بگیرند برای از بین بردن آنان اقدام نمودند و اجسادشان را در پس دیواری مخفی کردند. بعد این مسأله بر ملا شد. حکومت احبّاء را گرفت و حضرت عبدالبهاء را مدّت شصت ساعت در محبس لیمان حبس کرد و جمال قدم را بدارالحکومه برای استنطاق حاضر کردند. بلوائی شد و هنگامه ای بر پا گشت و بالاخره حقیقت کشف شد و همه فهمیدند که جمال قدم به چنین امری راضی نبوده اند و حضرت عبدالبهاء دخالتی نداشته اند و خود آنهایی که این کار را کرده بودند پیش حکومت اقرار کردند که ما چون مؤمن به کتاب بیان بودیم و حضرت اعلی دستور می دهد که وقتی من یظهره الله ظاهر شد مؤمنین به آن حضرت هر کسی را که سبب حزن و اذیتش بشود باید بکشند و از بین ببرند ما هم چون این نفوس با حضرت من یظهره الله دشمن بودند به حکم کتاب بیان آنها را کشتیم و از بین بردیم. بالاخره حکومت برای نفوسی که اقرار کرده بودند پانزده سال حبس تعیین نمود و بعد از مدّتی که در حبس بودند حضرت عبدالبهاء اقدام فرمودند و حبس آنها خاتمه یافت. داستان این مسأله در لوح استنطاق که از الواح مفصّله نازله از قلم جمال قدم است ذکر شده. لوح استنطاق در جلد ثانی ریح مقحوم مندرج است. باری جمال قدم می فرمایند «قد اخذ الله من اغواک»، خداوند سید محمد اصفهانی که تو را گمراه کرده بود اخذ کرد. ای میرزا یحیی به خدا تائب شو و با کمال خضوع و خشوع و بندگی به خدا برگرد خداوند «یکفر عنک سیئاتک»، تمام گناهان تو را می بخشد اگر حقیقتاً توبه کنی. زیرا خداوند توبه

پذیر و عزیز و مهربان است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- اقداح الفلاح، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۹۸

۱۸۵- هذا نصح الله لو انت من السامعين. هذا فضل الله لو انت من المقبلين. هذا ذكر الله لو انت من الشاعرين. هذا كنز الله لو انت من العارفين.

این نصیحت الهی است «لو انت من السامعين» اگر بشنوی. «هذا فضل الله» این فضل الهی نسبت به تو است اگر به این فضل اقبال کنی. «هذا ذكر الله» این ذکر الهی است که به تو می شود اگر بفهمی. «هذا كنز الله» این عنایت الهی به منزله گنجی است که خدا به تو می دهد اگر تو قدر این گنج را بدانی و آن را بشناسی.

۱۸۶- هذا كتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الاقوم بين العالمين. قل انه لمطلع علم الله لو انتم تعلمون و مشرق اوامر الله لو انتم تعرفون.

این است کتاب الهی که به منزله چراغ خداوند بی نیاز است در میان اهل عالم و به منزله راه راست محکم و آشکار است در بین مردمان جهان. بگو به خلق جهان که مظهر امر الهی مطلع علم الهی است اگر شما بتوانید به این امر عالم شوید. یعنی علم او علم الله است، او مظهر صفات الهی و مظهر امر الهی و مشرق اوامر حق است اگر بتوانید بشناسید.

۱۸۷- لاتحملوا على الحيوان ما يعجز عن حمله انا نهيناكم عن ذلك نهياً عظيماً في الكتاب. كونوا مظاهر العدل و الانصاف بين السموات و الارضين.

بار نکند بر حیوان بقدری که عاجز شود از حمل آن. یعنی چهارپایان را به

اندازه‌ای بار کنید که بتوانند آن را بکشند. ما نهی کردیم شما را از اذیت حیوانات و این نهی شدیدی است در کتاب الهی. در همه امور مظهر عدالت و انصاف باشید در بین آسمانها و زمینها.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۴۳۹ - ۴۴۱
- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۷۱ - ۱۷۷ و ص ۱۹۶ - ۱۹۹
- حیوة بهائی، ص ۱۳۶ - ۱۳۹

۱۸۸ - من قتل نفساً خطأً فله دية مسلمة الى اهلها و هي مائة مثقال من الذهب  
اعملوا بما امرتم به في اللوح و لا تكونن من المتجاوزين.

اگر کسی کسی را به اشتباه بکشد (اشتباهی و نه عمدی) باید دیه‌ای به بازماندگان شخص مقتول پردازد و آن دیه عبارت از صد مثقال طلاست. عمل کنید احکامی را که در این لوح مبارک به آن مأمور هستید و از نفوسی که از احکام الهی سرباز می‌زنند و تجاوز می‌کنند نباشید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۶ - ۲۹۷

۱۸۹ - يا اهل المجالس في البلاد اختاروا لغة من اللغات ليتكلم بها من على الارض و كذلك من الخطوط ان الله يبين لكم ما ينفعكم و يغنيكم عن دونكم انه لهو الفضل العليم الخبير. هذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون و العلة الكبرى للاتفاق و التمدن لو انتم تشعرون. انا جعلنا الامرين علامتين لبلوغ العالم الاول و هو الاس الاعظم نزلناه في الواح اخرى و الثاني نزل في هذا اللوح البديع.



ای نمایندگان ملل مختلفه که برای نظم و ترتیب مصالح عموم مردم در مجالس شور جمع می شوید، خدا به همه شما خطاب می کند و می فرماید یک لغت از لغت ها را انتخاب کنید تا تمام اشخاصی که در روی زمین هستند به همان لغت تکلم کنند. همینطور یک خط را انتخاب کنید تا همه اهل عالم به همان یک خط بنویسند. آنوقت حقیقت اتحاد و اتفاق در شرق و غرب عالم مجری می شود. خداوند تبیین می کند و شرح می دهد مطالبی را که نافع به حال شماست و مسائلی به شما دستور می دهد که شما را از غیر بی نیاز می کند. خداوند فضال و علیم و خبیر است. وحدت خط و لسان سبب اتحاد در بین اهل عالم است اگر شما بتوانید بدانید. مسأله وحدت خط و لسان بزرگترین علت برای اتفاق اهل جهان و برای ظهور تمدن عالی در بین بشر است اگر شما بتوانید بفهمید. دو مطلب را علامت بلوغ عالم قرار دادیم یعنی این دو مطلب که آشکار شد بدانید که عالم به درجه بلوغ رسیده است. «الأول و هو الاسّ الاعظم»، امر اولی که اسّ اعظم و پایه محکم است آن را در الواح دیگری نازل کردیم.

حضرت ولی امرالله می فرمایند آن مطلبی که در الواح دیگر نازل شده علامت بلوغ عالم است عبارت است از این که جمالقدم در لوح سلمان می فرمایند: «از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید، سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمّل آن نماید» «یک مطلب دیگر هم هست که علامت بلوغ عالم قرار داده شده و آن در بیان حضرت عبدالبهاء است که در لوحی که در کتاب مائده آسمانی (ج ۲، ص ۲۴) درج است. می فرمایند: «امر دیگر در الواح مذکور ظهور صنعت مکتومه است»، یعنی راز اکسیر برای جمیع اهل عالم کشف خواهد شد. در این باره در لوح اکسیر جمال قدم می فرمایند: «... ظهور این کنز مستور بین هؤلاء علامت بلوغ دنیا است و بعد از بلوغ خطر عظیم و بلائی عظیم عالم و اهل آن را از عقب، مگر آن که کلّ در رضوان الهی وارد شوند...» (مائده آسمانی، ج ۱، ص ۴۲)

امر ثانی که سبب بلوغ عالم و علامت آن است همان مطلبی است که در کتاب اقدس نازل شده و آن عبارت از وحدت خط و وحدت لسان است. پس

هر وقت در دنیا زمامداران امور اقدام کردند تا یک خط و لسان برای تمام مردم دنیا درست کنند و یا پیشنهاد کنند علامت این است که دنیا به سرحد بلوغ رسیده است. یعنی دوره جوانی و نادانی و صباوتش گذشته و دوره ظهور عقل در عالم است. مطلب دیگر هم این است که کسی قبول امر سلطنت نکند و صنعت مکتومه ظاهر شود.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۲۰۵ - ۲۱۰  
- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۷۷ - ۲۸۰ و ص ۳۳۲ - ۳۳۳

۱۹۰- قد حرم علیکم شرب الافیون انا نهیناکم عن ذلك نهياً عظيماً فی الكتاب  
و الذی شرب انه لیس منی اتقوا الله یا اولی الالباب.

حرام است بر شما کشیدن یا استعمال تریاک. این مطلب در آیه دیگر هم قبلاً آمده بود که فرمودند: «حرم علیکم المیسر و الافیون» (فقره ۱۵۵). اما در اینجا می فرمایند: «انا نهیناکم عن ذلك نهياً عظيماً فی الكتاب»، ما شما را در این کتاب الهی از شرب افیون با نهایت شدت نهی کردیم. «و الذی شرب»، اگر کسی استعمال کند و این امر الهی را اطاعت نکند «انه لیس منی» او در درگاه جمالقدم از اهل بهاء محسوب نیست. «اتقوا الله یا اولی الالباب»، تقوی پیشه کنید، از خدا بترسید ای اشخاصی که دارای عقل و خرد هستید.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه حدود و احکام، ص ۴۳۲ - ۴۳۸  
- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۶ - ۳۹

## کتاب شناسی

اخلاق بهائی	محمد علی فیضی، اخلاق بهائی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع)
اسرار الآثار	اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ - ۱۲۹ بدیع، ۵ جلد)
اقتدارات	حضرت بهاءالله، اقتدارات (بی ناشر، بی تاریخ)
اقداح الفلاح	عبدالحمید اشراق خاوری، اقداح الفلاح (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ - ۱۳۲ بدیع) ۲ جلد
امر و خلق	اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنهاین، لجنة نشر آثار بهائی به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ - ۱۴۲ بدیع) ۴ جلد در دو مجلد
اهمیت دعا و مناجات	اهمیت دعا و مناجات (بحرین، محفل روحانی ملی، ۱۴۵ بدیع)
مناجات	عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع)
ایام تسعه	محمود زرقانی، بدایع الآثار (لانگنهاین، لجنة نشر آثار بهائی به لسان فارسی و عربی، ۱۹۸۲ م) ۲ جلد

پیام آسمانی	پیام آسمانی (فرانسه، پیام بهائی ۱۹۸۸ م)
حقوق الله	حقوق الله (بحرین، محفل روحانی ملی، بی تاریخ)
حیوة بهائی	عنایت الله سهراب، حیوة بهائی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع)
رحیق مختوم	عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ - ۱۳۱ بدیع، ۲ جلد)
صداقت و امانت	صداقت و امانت، مجموعه‌ای از نصوص مبارکه در باره صداقت و امانت (بحرین، محفل روحانی ملی، بی تاریخ)
عهد و میثاق	مجموعه‌ای از نصوص مبارکه در باره عهد و میثاق (دانداس، مؤسسه معارف بهائی ۱۹۸۸ م)
کتاب مبین	حضرت بهاءالله، کتاب مبین - آثار قلم اعلی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع)
گنج شایگان	عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)
گنجینه	عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)
حدود و احکام	حضرت بهاءالله، لئالی الحکمة (ریودوزانیرو، دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۶ - ۱۹۹۱، ۳ جلد)
لئالی الحکمة	عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ - ۱۲۹ بدیع) ۹ جلد
مائده آسمانی	حضرت عبدالبهاء، مفاوضات (لیدن بریل ۱۹۰۸ م)
مفاوضات	حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء (قاهره کردستان علمیّه ۱۳۲۸ - ۱۳۴۰ هـ ق.) ۳ جلد
مکاتیب	منتخبات توفیعات حضرت ولی امرالله، منتخبات توفیعات مبارکه حضرت ولی امرالله (طهران، لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۰۵ بدیع)

## فهرست اعلام و اہم مطالب

### توضیحات

- ۱- این فہرست بر اساس دو حرف اوّل اسامی خاصّ و کلمات تنظیم شدہ است.
- ۲- عنوان ہر مطلب یا موضوع حتّی الامکان همان است کہ در متن آیات مبارکہ کتاب اقدس نازل شدہ است اما معادل فارسی آن نیز در ردیف مناسب خود درج شدہ و بہ اصل کلمہ ارجاع دادہ شدہ است. مثلاً نکاح و احکام آن در ردیف حرف «ن» آمدہ اما برای این کہ اگر خوانندہ ای احکام ازدواج را طالب شود در ردیف اوّل کلمہ ازدواج را خواهد یافت با علامت ارجاع: (رک بہ). نکاح
- ۳- در ضبط اسامی اشخاص نام اصلی ہر شخص در فہرست آمدہ است و از شہرت حرفہ ای یا انتساب بہ زادگاہ مثل اصفہانی یا شیرازی صرف نظر شدہ مگر در مواردی کہ شہرت یا انتصاب بہ زادگاہ شخص مشہورتر است. مثلاً صادق مقدّس خراسانی در ردیف «ص» ضبط شدہ در حالی کہ محمّد یعقوب کلینی - مؤلف کتاب اصول کافی - در ردیف حرف «ک» آمدہ است بہ علّت این کہ کلینی اشہر است از محمّد یعقوب و یا نام ملاّ جعفر گندم پاک کن در ردیف حرف «گ» دیدہ می شود چہ کہ نام گندم پاک کن در ادبیات بھائی مشہورتر است. در عین حال در ردیف «م» نیز نام او را می توان دید.
- ۴- بعضی مطالب را می توان در دو جا ملاحظہ نمود. مثلاً احکام نماز در ذیل کلمہ صلوٰۃ مندرج است. اما بعضی واجبات نماز مثل قبلہ و امثالہا نیز در جای خود ثبت شدہ است.

- آ**
- آباء: رک به آب  
 آب  
 - آب بکر (پاک): ۱۷۹ - ۱۷۸  
 - خواص سه گانه: ۱۴۲ - ۱۴۱  
 - آب مستعمل: ۱۸۰ - ۱۷۹  
 - حکم به تغسیل در آب پاک: ۱۴۴ - ۱۴۵  
 - ناپاکیها را باید با آب زدود: ۱۴۲ - ۱۴۱  
 آب زندگی: رک. احکام الهی  
 آباد کردن شهرها: رک به عمران بلاد و دیار  
 آدم، حضرت: ۲۲۸  
 آزادی: رک به حریت  
 ازل، یحیی: ۲۵۵ - ۲۵۲  
 آسمان وحی: ۱۲۸  
 آقا جان کج کلاه: ۲۵۴  
 آلمان، پادشاه: ۱۵۹ - ۱۵۷  
 آمریکا، رئیس جمهور: یا ۱۶۱ - ۱۶۰  
 اوستریا: رک به اطریش  
 آهنگ بدیع (مجله): ۱۲۸  
 آیات الهی، تلاوت: رک. تلاوت آیات  
 آیات و احکام الهی عالم را کفایت میکنند: ۱۲۰  
 - ریحی حیوان است: ۲۲۳  
 - اعراض از آیات این ظهور به منزله اعراض از  
 آیات قبل است: ۲۲۱  
 آیات متشابهات: ۴۷  
 آیات محکمات: ۴۷  
 آئین نصاری: ۸۸
- الف**
- آب، آباء، حقوق و وظایف: ۷۰ - ۸۵، ۱۱۲ - ۱۱۴  
 ابراهیم حضرت: ۲۲۸  
 ابن ابناء: ۱۱۲ - ۱۱۴  
 ابو قبیس، کوه: ۱۵۱  
 ات الساعه: ۱۵۲  
 اتحاد: رک به تفرقه، پرهیز از  
 اتحاد ملل و سیله: رک به زبان و خط واحد  
 احکام و سنن الهی، لزوم اطاعت: ۱۳۷  
 - سبب فرح قلوب و روشنائی عیوناند: ۱۶۹  
 - باید آنها را با روح و ریحان اجرا نمود: ۲۲۰  
 - باید آنها را مثل چشم محافظه نمود: ۲۱۸  
 - ماء حیوان (آب زندگی) است: ۸۳ و رک به  
 رحمت الهی  
 احمد احسانی شیخ: ۵۹، ۲۲۸
- اخلاق بهائی (کتاب): رک به کتاب شناسی  
 ادب: ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۹۵  
 - ادب و اخلاق ناصر امر الهی اند: ۲۳۲  
 ادرنه: ۹۵، ۱۵۵، ۱۶۳، ۲۵۳، ۲۵۴  
 ادعای امر جدید قبل از هزار سال باطل است: رک.  
 من یدعی امرأ  
 اذا طارت الورقاء: ۲۴۴ - ۲۴۵  
 اذا غیض بحر الوصال: ۱۹۲ - ۱۹۳  
 ارث: ۷۰ - ۸۳  
 - مضاعف شدن سهم فرزندان: ۷۴، ۷۵، ۸۳  
 - ارث متوفائی که فرزند نداشته باشد: ۷۵  
 - ارث متوفائی که فقط فرزند داشته باشد: ۷۶  
 - ارث متوفائی که وارثین هفتگانه را نداشته باشد: ۷۸  
 - ارث متوفائی که وارثین هفتگانه و خویشاوند  
 دیگر نداشته باشد: ۷۸  
 - امتیازات پسر ارشد: ۷۸ - ۷۹  
 - ارث متوفائی که پسرش در حیات پدر فوت شده  
 باشد: ۸۰  
 - ارث فرزندان صغیر: ۸۱  
 - اداء حقوق الله پرداخت شده از ارث: ۸۱ - ۸۲  
 - اداء دیون متوفی: ۸۱ - ۸۲  
 - اداء مخارج کفن و دفن: ۸۱ - ۸۲  
 ارتفاع امر من یتظهره الله قبل از امر حضرت اعلی:  
 رک. من یتظهره الله  
 ارتفاع نفاق: ۹۴  
 ارشاد العوام (کتاب): ۲۴۲  
 ارض اقدس: رک به ح  
 ارض خاء: رک به خراسان  
 ارض سر: رک به ادرنه  
 ارض کاف: رک به کرمان  
 ارض مبارکه: ۱۷۶  
 ازاله مو: رک. مو  
 ازدواج: رک. نکاح  
 ازدواج با همسر پدر منع از: ۱۸۰ - ۱۸۲  
 ازل: ۲۵۲ - ۲۵۵  
 اسباب منزل تعویض: رک. تجدید اسباب بیت  
 استبصار (کتاب): ۵۵  
 استخدام بکر برای خدمت: ۱۲۸ - ۱۲۶  
 استغفار از گناه: رک. توبه  
 استقامت، مظاهر - مطالع: ۲۳۵، ۲۴۴  
 اسرار الآثار (کتاب): رک به کتاب شناسی  
 اسرائیل: ۱۴۳، ۱۵۰  
 اسلام، شریعت اسلام: ۳۷، ۵۸، ۶۰، ۱۱۷، ۱۴۳،  
 ۱۸۲، ۲۳۲

- علمای اسلام: ۵۷، ۵۸، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۴۷  
 – فقہ اسلام: ۱۴۶  
 اسلامبول: ۱۶۲ – ۱۶۳  
 اسلحه حمل: رک. حرب و حمل آلات حرب  
 اسماء حسنی: ۱۴۴، ۱۸۴، ۲۱۶  
 اسم اعظم: ۲۵، ۳۴، ۴۹، ۵۱، ۶۵، ۸۳، ۱۱۸، ۱۵۱،  
 ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۶،  
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۳  
 اشتغال به کار، لزوم: ۸۷، ۸۸  
 اشراق خاوری: ۱۲۸  
 اشعیا، کتاب: ۴۷  
 اصطبار: ۱۳۶ – ۱۳۱ (به ترتیب نیز رجوع شود)  
 اصل ایمان به خدا و آیات او: ۲۳۴  
 اصفیای الہی: رک. نصرت اصفیا  
 اصل قدیم: ۱۹۳  
 اصل قویم: ۲۴۵  
 اصول کافی (کتاب): ۵۵، ۱۱۳  
 اظهار امر حضرت بہاء اللہ: ۱۴۴  
 اعتراض بر دیگران، منع از: ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۰  
 اعتراض بر حاکمان، منع از: ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۰  
 اعتزال منع از: رک. گوشہ نشینی  
 اعدام حکم: رک. قتل عمد و حرق بیت به عمد  
 اعراض از این امر به منزله اعراض از همه ادیان  
 است: ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۸  
 اعراف سورہ: ۱۷۷، ۱۵۰  
 اعرض عن الدنیا: ۱۵۳  
 اعظم منک شأناً: رک. ناپلئون سوم  
 اعمالوا حدودی حباً لجمالی: ۴۱، ۴۲  
 اغصان: ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۴۵  
 افتخار بر یکدیگر منع از: ۱۳۸  
 افتراء، حرمت: ۷۰، ۹۴  
 افغانستان: ۱۶۷  
 افق ابھی: ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۰  
 افق البیان: ۱۸۳، ۱۸۲، ۵۲  
 افنان: ۲۴۵  
 افیون حرمت استعمال: ۲۲۶، ۲۵۸  
 اقتدارات (مجموعہ الواح): رک. به کتاب شناسی  
 اقداح الفلاح (= احکام الہی در اینجا): ۱۱۷  
 اقداح الفلاح کتاب: رک. به کتاب شناسی  
 اقدس: رک. به کتاب اقدس  
 اکتفا به زوجہ واحدہ: رک. نکاح  
 اکسیر: ۲۵۷  
 الف قائمہ: ۲۲۸ – ۲۳۰  
 الواح وصایا: ۲۵۰
- الواح طبع مصر مجموعہ: رک. به کتاب شناسی  
 اللہ ابھی تلاوت آن ۹۵ بار در ۶۹  
 امانت: ۱۹۱  
 امتداد دور بہائی: رک. دوربہائی  
 امپراطور اطیش: رک. ملک نمسہ  
 امپراطور فرانسه: ناپلئون سوم  
 امر و خلق (کتاب): رک. به کتاب شناسی  
 امکان: رک. عالم خلق  
 ام الکتاب: ۱۷۶  
 اموات دفن: رک. دفن اموات  
 امناء (محافل روحانی): ۱۱۴، ۱۸۹، ۲۱۸  
 امہار (جمع مہر): رک. مہر مہریہ  
 امی: ۱۷۵، ۱۷۶  
 انسان باید تحت قوانین الہی باشد: ۲۵۰، ۲۵۱  
 انشقاق قمر: ۱۵۱، ۱۵۲  
 انصاف: ۴۱، ۴۳، ۱۲۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۵۶  
 – به آثار مظهر الہی به چشم انصاف بنگرید: ۲۰۶،  
 انقطاع: ۱۲۱، ۲۴۹  
 انہار عذبة سائقہ: ۱۲۱  
 اَنہ نبد لوح اللہ ورائہ: رک. به ناپلئون سوم  
 انجیل: ۴۴، ۴۵، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۷۷،  
 ۲۰۷، ۲۴۱  
 – شریعت انجیل: ۱۳۸، ۱۴۲  
 – انجیل پولس: ۱۴۳  
 – انجیل متی: ۱۴۹  
 انتقام منع از: رک. زجر  
 اور شلیم: ۱۵۰  
 اوقات صلوة: رک. صلوة  
 اوقات را نباید به بطالت ضایع نمود: رک. به اشتغال  
 به کار  
 اوقاف: ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳  
 اولی بأس شدید: ۲۳۶  
 اہل بیان: رک. بیان  
 اہل بہاء: ۲۸، ۵۲، ۶۷، ۸۵، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹،  
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۵۹  
 اہل بہاء (= اعضاء محافل روحانی): ۱۰۲  
 اہل باطن: رک. صوفیہ  
 اہل مجالس خطاب بہ: ۲۵۶  
 اہل سنت و جماعت: ۵۵  
 اہمیت دعا و مناجات (کتاب): رک. به کتاب  
 شناسی  
 ایام ہاء: رک. به ہاء  
 ایام تسعہ (کتاب): رک. به کتاب شناسی  
 ایٹالیا: ۱۵۶

- ایران: ۱۶۶، ۱۷۹  
ایقان (کتاب): رک به کتاب شناسی  
ایک ثنا: ۲۴۴  
ایلیا نبی: ۴۶
- ب**
- باب، حضرت:  
- بعثت حضرت باب: رک به عید، اعیاد  
- تولد حضرت باب: رک به عید، اعیاد  
بحار الانوار (کتاب): ۱۷۷، ۱۹۹  
بحر اسود: رک به دریای سیاه  
بحر اعظم (= مظهر الهی): ۱۶۹، ۲۴۴  
بحر الروم: رک به مدیترانه  
بحر وصال: ۱۹۲  
بخاری، علامه: ۱۱۲  
بدیع، میرزا بزرگ نیشابوری: ۲۲۹  
بدایع الآثار (کتاب): رک به کتاب شناسی  
برده منع از خرید و فروش: ۱۳۸  
بر و تقوی: رک به تقوی  
برلین، حنین: ۱۵۸، ۱۶۴  
بغداد: ۸۶، ۹۵، ۱۴۴، ۱۶۲، ۲۰۵، ۲۵۳  
بقره، سوره: ۵۳، ۱۳۴  
بقعة الحمراء: ۱۷۳  
بلور: ۲۰۰  
بلوغ، سن: ۵۸، ۵۹، ۸۱  
بلوغ در شریعت بیان: ۵۹  
بلوغ عالم، علائم: ۲۵۷، ۲۵۸  
بوم: رک به صوت بوم، عبدالحمید، سلطان  
بوسیدن دست حرام است: ۸۸  
بوهم: ۱۵۶  
بوداپست: ۱۹۷  
بهجی: ۵۲  
بهائی، شریعت: ۶۰، ۶۱، ۸۹، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸،  
۱۸۴، ۲۱۴  
بهاءالله:  
القاب و اوصاف:  
- اسم اعظم: ۲۵، ۳۴، ۴۹، ۵۱، ۶۵، ۸۳، ۱۱۸، ۱۵۱،  
۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۶،  
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۳  
- اصل قدیم: ۱۹۳  
- اصل قویم: ۲۴۵  
- بحر اعظم: ۱۶۹  
- ذکر حکیم: ۲۳۹
- سدره المنتهی: ۱۷۳، ۱۷۴  
- کتاب ناطق: ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۴۱  
- کل الخیر: ۳۱  
- لسان الله: ۲۴۶  
- لسان عظمت: ۴۲، ۲۴۷  
- مالک: ۵۳  
- مالک اسماء: ۲۰۴، ۲۳۹  
- مالک اختراع: ۵۲، ۵۳، ۱۲۱  
- مالک الرقاب: ۵۴، ۵۵، ۷۷  
- مالک القدم: ۱۶۹  
- مبین حکیم: ۵۸، ۶۰  
- محصی العلیم: ۱۹۴  
- محبوب امکان: ۲۰۱  
- مشرق ظهور: ۱۵۲  
- مشرق وحی: ۲۳  
- مطلع امر: ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۲  
- مطلع الهام: ۳۳، ۳۳  
- مطلع وحی: ۶۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۱۹  
- مطلع الاسماء: ۱۶۰  
- مطلع الآیات: ۸۹، ۲۴۱  
- مطلع الظهور: ۱۵۷  
- مطلع الکبریا: ۱۶۰  
- مطلع نور احدیة: ۱۵۵  
- مقام محمود: ۱۶۰، ۱۷۵، ۲۴۷  
- مقبل عالم: ۱۵۵  
- منزل الآیات: ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۹۰  
- منظر اکبر، منظر کریم: ۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۸۸، ۲۰۹  
- منظر انور: ۱۵۱  
- من ینظره الله: ۳۱، ۵۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۵، ۱۹۸،  
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳،  
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۸  
- موعود: ۴۸، ۸۹، ۹۶، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۶۰، ۲۴۸  
- ورقاء: ۱۶۰، ۲۱۳، ۲۴۵  
- هیکل مبین: ۱۵۸  
- بیان، کتاب، شریعت: ۳۷، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۱۴۶، ۲۱۲  
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۴۷  
- بیان عربی: ۷۱  
- بیان فارسی: ۱۴۶  
- احکام بیان: ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶  
- اهل بیان: ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱  
- بیت المقدس: ۱۵۴، ۱۵۷  
- بیت حرق بیت به عمد: رک به قتل و حرق بیت  
- بیتین (بیت حضرت بهاءالله در بغداد و بیت حضرت  
اعلی در شیراز): ۲۰۵



- بیت عبود: ۱۵  
بیت العدل:  
- بیت العدل (مطلقاً): ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۸۲، ۲۱۸  
- تأسیس، صفات، وظایف و اختیارات: ۸۴  
- ملجأ فقرا و مساکین است: ۱۱۴  
- حافظ مردم است: ۱۱۹  
بیت العدل محلی: ۸۳-۸۵  
بیت العدل خصوصی (ملی): ۸۴، ۸۵  
بیت العدل اعظم: ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۲۶  
- دارای عصمت موهوبی است: ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱  
بیسمارک: ۱۵۹  
بیکاری مذموم است: رک به اشتغال به کار
- پ**  
پاها، شستن: ۲۲۴  
پدر آسمانی (اصطلاح انجیل): ۱۴۹  
پروس: ۱۵۹، ۱۶۴  
پطرس: ۸۵  
پوست خز و سنجاب، جواز پوشیدن: ۵۶  
پولس: ۸۵، ۱۴۳  
پیام آسمانی (کتاب): ۱۳ رک به کتاب شناسی
- ت**  
تأویل کلام الهی، منع از: ۴۸، ۹۴، ۱۷۸  
تبلیغ امر: ۸۹، ۱۴۴، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۱۴  
- مقام مبلغین: ۱۸۹  
- اذن به آموختن زبانهای خارجی برای تبلیغ: رک  
به لسان السنه  
تحریر رقبه: ۵۵  
تحریر کلام الهی: رک به تأویل کلام الهی، منع از  
تربیت فرزندان (دختر و پسر): ۱۱۲-۱۱۴  
- کسی که فرزند خود را تربیت کند مثل آن است  
که یکی  
از فرزندان جمال قدم را تربیت کرده: ۱۱۲-۱۱۴  
تربص: ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶  
- ۹ ماه به هنگام غیبت طولانی شوهر: ۱۳۱-۱۳۳  
- یکسال قبل از طلاق: ۱۳۳-۱۳۵  
ترسا: ۱۴۴  
ترک تعصبات: ۲۱۷
- ترکمنستان: ۱۶۷  
ترکیه: ۱۶۳  
تعدد زوجات، منع از: ۱۲۷  
تفرقه، پرهیز از: ۱۲۳  
تفسیر سوره یوسف: ۱۵۴  
تقبیل ایادی: رک به بوسیدن دست  
تقسیم ارث: رک به ارث  
تقلب عالم بر اثر قلم اعلی: ۱۲۱  
تقلیم اظفار: رک به ناخن گرفتن  
تقویم بهائی: ۶۵-۶۷  
تقوی: ۹۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۰، ۱۹۱، ۲۱۹، ۲۵۸  
- اهل تقوی بهترین نفوساند: ۱۳۷  
تکفین اموات: رک به دفن  
تکوین بیان: ۲۰۶  
تلاوت آیات در صبح و شام: ۲۲۰-۲۲۲  
- به لحن خوش: ۱۸۸  
- نشانه وفا به عهد و میثاق است: ۲۲۰-۲۲۲  
- با روح و ریحان انجام شود و سبب خستگی  
نشود: ۲۲۰-۲۲۲  
- هنگام تلاوت باید بر صندلی نشست: ۲۲۵  
- تلاوت آیات را باید به فرزندان آموخت: ۲۲۲  
- منظور از آیات همه آثار قلم اعلی است: ۲۲۰  
- مقصود از تلاوت درک مفاهیم آیات است: ۹۲، ۲۲۱، ۲۵۱  
- تأثیر تلاوت: ۸۶  
تنکیس: رک به. سر تنکیس  
توبه، سوره: ۱۹۹  
توبه از گناهان در پیشگاه الهی: ۸۸، ۸۹، ۱۱۶  
- توبه نزد اشخاص جایز نیست: ۸۸، ۸۹  
توجهوا الی من اراده الله: ۱۹۳  
تورات: ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۷  
- اسفار خمسة تورات: ۱۴۳  
- سفر اعداد: ۱۴۳  
- سفر لایوان: ۱۴۳  
- تهذیب الاحکام (کتاب): ۵۵  
تیمم (بدل وضو): ۶۰
- ث**  
ثروت دنیا ناپایداری: رک به دنیا  
ثم ان علينا بیانه: ۴۸

حلاوت بیان الهی: ۴۰  
 خلق رأس: رک به موی سر  
 حمام (حمامات ایرانی): رک به آب پاک  
 حمیت جاهلیه: رک به تعصبات  
 حمل بار بر حیوان، اعتدال در: ۲۵۵  
 حنین برلین: رک به برلین و شواطی نهر راین  
 حوض (حیاض): رک به آب پاک  
 حیوان رعایت: رک. حمل بار بر حیوان  
 حیوة بهائی (کتاب): رک به کتاب شناسی

## خ

خاتم النبیین: ۱۱۷، ۲۰۷، ۲۴۰، ۲۴۱  
 خدمت امر: ۸۹، ۹۶، ۹۸، ۱۲۱، ۱۴۱، ۲۵۲  
 خراسان: ۱۶۷  
 خشیت الله: ۱۹۸  
 خلق خلقت روحانی: ۳۰، رک به تقلیب عالم  
 خلیفه عثمانی: رک به عبدالعزیز و عبدالحمید  
 خمس، حکم آن در اسلام: ۱۲۵

## د

دار مسکونی و البسه متوفی: رک. امتیاز پسر ارشد  
 در ذیل ارث  
 دانیال نبی: ۴۷  
 دخالت در سیاست، عدم: رک به اعتراض بر  
 حاکمان، منع از  
 دخول در خانه کسی بی اذن صاحب آن: رک به بیت  
 دریای سیاه: ۱۶۳  
 دریای مرمره: ۱۶۳  
 دست بوسی: حرمت: رک به بوسیدن دست  
 دعوت خلق به حق توسط مظهر الهی به خاطر  
 خداست ۱۲۴  
 دعوت به جشنها و میهمانیها قبول: ۲۲۷  
 دفن اموات: ۲۰۰  
 - انگشتری متوفی: ۲۰۰ - ۲۰۲  
 - تکفین: ۲۰۳  
 - به فاصله مسافت یک ساعت از محل فوت: ۲۰۳  
 دنیا و ثروت دنیا، ناپایداری: ۹۷ - ۹۹، ۱۳۶  
 دور بهائی، امتداد: ۹۳ - ۹۵  
 دیه (دیات): ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۲  
 - شکستن سر و کتک زدن: ۱۲۲

## ج

جبروت: ۴۱ - ۴۴، ۲۴۳، ۲۴۷  
 - مالک الجبروت: ۱۵۳، ۱۵۴  
 جدال و نزاع منع از: ۲۱۹  
 جنگ بین الملل اول: ۱۵۶، ۱۶۴  
 جواهر الاسرار، لوح: ۴۹  
 جواهر الکلام (کتاب): ۲۳۸  
 جیحون، رود: ۱۶۷

## چ

چکسلواکی: ۱۵۶

## ح

حافظ شیرازی: ۵۵  
 حالت تذکر به هنگام وقوع حوادث: ۱۰۳، ۱۰۴  
 حبس ابد: رک به حرق بیت به عمد و قتل عمد  
 حبیب الله شیرازی: ۱۰۰  
 حج: ۸۶  
 - محل حج: ۲۰۵  
 حدود الهی (احکام) اطاعت از: ۳۷، ۸۳، ۲۱۸  
 حرب و حمل آلات حرب، منع از: ۲۳۲  
 حرق بیت به عمد، حکم: ۱۲۶  
 حریر پوشیدن لباس: رک به لباس  
 حریت: ۱۹۳، ۱۹۴ - ۱۹۸  
 - حریت مفروط به زیان انسان است: ۱۹۳ - ۱۹۴  
 - حریت مفروط نهایتاً به فتنه می رسد: ۱۹۴ - ۱۹۵  
 - حریت مفروط انسان را از شأن ادب خارج میکند:  
 ۱۹۴ - ۱۹۵  
 - مظهر حریت مفروط حیوان است: ۱۹۴، ۱۹۸  
 - خداوند حریت را در بعض مقامات تصدیق می کند  
 - حریت حقیقی در اتباع امر الهی است: ۱۹۶ - ۱۹۸  
 - حریت اروپائیان: ۱۹۷، ۱۹۸  
 - انواع حریت: ۱۹۵ - ۱۹۸  
 حزن: رک. جدال و نزاع، منع از  
 حقّ یفعل مایشاء است: ۲۳۴  
 حقوق الله: ۸۱، ۸۲، ۱۶۹ - ۱۷۲  
 - میزان حقوق الله: ۱۶۹، ۱۷۰  
 - سبب برکت است: ۱۷۰  
 - پرداخت حقوق الله از ارث: ۸۱، ۸۲  
 حقوق الله (مجموعه نصوص): رک به کتاب شناسی  
 حقّ از حسنات خلق بی نیاز است: ۱۲۴  
 حکم غلمان: رک به لواط

ذ

- ذکر الهی: ۹۷-۹۹  
 - منع از آن در حین راه رفتن در کوچه و بازار:  
 ۱۸۲- ۱۸۳  
 - باید در مشرق الاذکار انجام شود: ۱۸۲- ۱۸۳  
 ذوی القربی: ۶۵، ۶۷، ۷۷، ۱۲۵  
 - مودت به ذوی القربای جمال قدم: ۱۲۵  
 - ذوی القربای جمال قدم حقی در اموال مردم  
 ندارند: ۱۲۵

- زردشت حضرت: ۱۱۳، ۱۷۷  
 زکوة (زکات): ۲۱۷  
 زنا، حرمت: ۱۱۵- ۱۱۶  
 - زناى غير محصن جزاء: ۱۱۵- ۱۱۶  
 - زناى محصن تعيين جزای آن با بيت العدل است:  
 ۱۱۵- ۱۱۶  
 زولو، زولوس (قوم): ۱۶۴  
 زیارتنامه (مخصوص حضرت بهاء الله و حضرت  
 اعلى): ۳۰

ر

- رایات اسماء: ۱۶۷  
 ربّ اعلى حضرت اعلى و القاب دیگر: رک به  
 باب، حضرت  
 ربّ الجنود (اصطلاح تورات): ۱۵۱  
 رجوع به طیب حاذق: ۱۸۶  
 رحمن سوره: ۱۷۵  
 رحيق انصاف: ۴۱  
 رحيق الحيوان: ۲۲۳، ۲۴۴  
 رحيق مختوم: ۴۸، ۲۲۸، ۲۵۴  
 رحيق مختوم (کتاب): رک به کتاب شناسی  
 رحمت الهی: ۳۸، ۸۸  
 - آیات الهی نشانه رحمت حقّ به خلق است: ۱۲۴  
 رساله سؤال و جواب: رک به سؤال و جواب  
 رسول الله: رک به محمد، حضرت  
 رضاقلی تفرشی، میرزا: ۲۵۴  
 رضای حقّ در اجرای احکام است: ۱۳۹- ۱۴۰  
 رضوان العدل، لوح: ۲۳۱  
 رقی منیع (کتاب اقدس): ۲۱۷  
 رمز رئیس: ۲۲۸، ۲۳۰  
 رموز کتب مقدسه: ۴۴  
 روح: رک به. مسیح، حضرت  
 روح اعمال رضای حقّ است: ۹۲، ۹۳  
 روزه و احکام آن: رک به صوم  
 رؤسای جمهور آمریکا: رک به آمریکا  
 روضه مبارکه: ۵۲، ۵۳

س

- سارق مجازات: ۱۰۵، ۱۰۶  
 سبب و وسیله هر کاری معلق است به: ۲۳۳  
 سبحات جلال: ۱۱۷  
 سجده بر هر شیء پاک: ۵۹، ۶۰  
 سجن اعظم: ۵۰، ۹۵، ۲۰۴، ۲۰۹  
 سجن عکا: رک به سجن اعظم  
 سدره المنتهی (مظهر الهی): ۱۷۳، ۱۷۴  
 سدره (مظهر الهی): ۱۷۶  
 سرّ تنکيس: ۲۲۸ - ۲۳۰  
 سفينة الحمراء: ۱۵۴  
 سلطان اعیاد: رک به عید رضوان  
 سلطان الشهدا: ۲۲۹  
 سلطنة الله: ۲۵۱  
 سلطنت حقیقی: رک به ملوک، معشر  
 سلطان روس: ۱۵۶  
 سماء مشیت: ۳۷، ۱۹۶، ۲۰۷  
 سماء وحی: ۱۹۶، ۱۷۸، ۲۱۴  
 سنّ بلوغ: رک به بلوغ  
 سنّ هرم: رک به هرم  
 سنه تسع: ۳۱  
 سنن الهی: ۱۲۶، ۱۹۷  
 سنی، مذهب: ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۷۷  
 سؤال و جواب رساله: رک به کتاب شناسی  
 سؤال تکدی، منع از: ۲۱۸  
 سینات خلق به حقّ زیان نمی رساند: ۱۲۴  
 سینا، کوه: ۱۷۷

ز

- زبان و خطّ واحد: ۲۵۶- ۲۵۸  
 زبانية العذاب: ۲۴۲، ۲۴۳  
 زجر کسی را که به شما زجر دهد به خدا واگذار  
 کنید: ۲۲۴- ۲۲۵

ش

- شاطی البحرین: رک به نقطه واقعه...  
 شجاج (شکستن سر کسی) دیده: رک به دیده، دیات  
 شراب، حرمت آشامیدن: ۱۹۰  
 - حرمت شرب هر نوع مسکر: ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۶

- شرايع الاسلام (کتاب): ۲۳۸  
شمس الحکم: ۱۸۳  
شواطى نهر راین: ۱۶۴  
شهر البهاء، يوم اول آن: ۱۸۵، ۱۹۹  
شیعه، شیعیان: ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۳۸  
شیعه، فقه: ۵۶، ۱۱۸، ۲۳۸
- صادق خراسانی، ملا: ۲۴۲  
صحيح بخارى (کتاب): ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۷۷  
صداقت و امانت (منتخبات الواح): ۲۰۶  
صدر نشینان مغرور: ۹۰-۹۳، ۲۲۵  
صدر الشهور: رک به شهر البهاء و عيد نوروز  
صدق: ۳۴، ۱۰۸، ۱۱۰  
صربستان: ۱۵۶  
صفات لازم (اصطلاح فقهي): ۷۸  
صلوة (صلوات): رک به آیات مربوط به صلوة  
- وجوب آن از اول بلوغ: ۵۸  
- سن بلوغ: ۵۸  
- سن بلوغ در دور بیان: ۵۹  
- سن بلوغ در اسلام: ۵۸  
- صلوة ثلاثه: ۵۰-۵۲  
- توجه به قبله: ۵۰، ۵۱، ۵۲  
- اوقات صلوة در آفاق غير معتدل: ۶۰  
- وضو برای صلوة سه گانه: ۶۰، ۶۲، ۶۹  
- بدل وضو در صورت نبودن آب: ۶۰  
- سجده بر هر شیء پاک مجاز است: ۵۹  
- پوست خز و امثال آن میطل صلوة نیست: ۵۶، ۵۷  
- کسانی که از ادای صلوة معافند: ۵۹  
- صلوة در سفر نا امن بخشیده شده است: ۶۳  
- ذکر بدل صلوة فوت شده در سفر نا امن: ۶۳  
- معافیت بانوان در ایام معینه: ۶۲  
- ذکر بدل صلوة فوت شده در ایام معینه: ۶۲  
صلوة فرادی (فردی): ۶۱  
صلوة های منسوخه:  
- صلوة ۹ رکعتی: ۵۰  
- صلوة آیات: ۶۱  
- صلوة ۱۹ رکعتی دور بیان: ۵۱  
- صلوة آیات در اسلام: ۶۱  
صلوة میت: ۶۱، ۶۲  
- اجرای آن بصورت جماعت: ۶۱، ۶۲  
- توجه بقبله لازم نیست: ۶۱، ۶۲
- صلوة میت در اسلام: ۵۵  
صنعت مکنونه: رک به اکسیر  
صوت يوم: ۱۶۲، ۱۶۳  
صوم: ۵۸، ۶۵-۶۷  
- مدت صوم: ۶۵-۶۷  
- حد صوم: ۶۸  
معافین از صوم: ۵۸-۵۹، ۶۷  
- میطلات صوم: ۶۸-۶۹  
- معافیت بانوان در ایام معینه: ۶۲  
- عيد صیام: ۶۵-۶۷  
صهار: رک به نکاح  
صيد حیوانات: ۱۴۴  
صهیون (کوه): ۱۵۰
- ضرب (کتک زدن): ۲۱۹  
ضیافت ماهانه و هدف آن: ۱۲۳
- طاء مدله (اسم اعظم): ۸۲  
طاء، ارض: ۱۶۵، ۱۶۶  
طلاق: ۱۳۱-۱۳۷ و نیز رک به تریص  
طلاق نزد حق مذموم و مبغوض است: ۱۳۶  
- لزوم اصلاح بین زن و شوهر در صورت بروز اختلاف: ۱۳۶  
- طلاق در صورت خیانت زن به شوهر: ۱۳۶  
- طلاق در صورت غیبت طولانی شوهر و بی خبری از او: ۱۳۱-۱۳۳  
- طلاق در صورت حدوث کدورت اصلاح ناپذیر: ۱۳۳-۱۳۵  
- طلاق در صورت حدوث کدورت در حین سفر زن و شوهر: ۱۳۵-۱۳۶  
- در دوره اصطبار رجوع زن و شوهر جایز است: ۱۳۳-۱۳۵  
- دفعات طلاق محدود به سه دفعه نیست: ۱۳۳-۱۳۵  
- اقسام طلاق در اسلام: ۱۳۴  
طلاق، سوره: ۲۰۷  
طور، کوه: ۱۵۰، ۱۷۶  
طه، سوره: ۲۲۴  
طهارت ماء نطفه: رک به ماء نطفه  
طهارت: ۱۴۱، ۱۴۴  
- همه اشیاء و ملل دیگر طاهرند: ۱۴۲، ۱۴۳

- در یوم اول رضوان همه اشیاء در بحر طہارت منغمس شدند: ۱۴۲ - ۱۴۴  
طین، طین اول و طین ثانی (اصطلاح شیخیہ): ۵۹ و نیز رک بہ بلور

### ظ

ظروف طلا و نقرہ اجازہ استعمال: ۱۰۶ - ۱۰۸  
ظہور و غروب شمس مظهر الہی حکمتی دارد کہ کسی بر آن مطلع نیست: ۱۲۰ - ۱۲۱  
ظہور جدید سبب انہزام قبایل و ادیان عتیقہ شد: ۱۳۹ - ۱۴۰  
ظہور قائم، علائم: رک بہ قائم

### ع

عالم امر: ۲۳، ۲۶ - ۳۰  
عالم حق: ۲۶ - ۲۹  
عالم خلق: ۲۷ - ۳۰  
عالم شہود: رک بہ عالم خلق  
عالم غیب: رک بہ عالم حق  
عالم صغیر، عالم کبیر: ۱۲۲  
عاشروا بالروح و الریحان: ۱۳۶  
عاشروا مع الادیان: ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۱۶  
عالی پاشا: ۱۵۵  
عبدالہیاء حضرت: ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۵۰، ۵۲، ۶۸، ۷۸، ۷۹، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷  
عبدالحمید، سلطان: ۱۶۲، ۱۶۳  
عبدالعزیز سلطان: ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳  
عبودیت الہی: ۱۹۲، ۱۹۷  
عثمانی، حکومت: ۱۶۲، ۱۶۳  
عثمانی، خلفای: ۱۶۲، ۱۶۳  
عثمانی مملکت: ۱۶۲، ۲۵۴  
عدل در امور، رعایت: ۱۲۵، ۲۵۶  
- مقصود از آن شریعت الہی است: ۲۳۱  
عراق: ۹۳، ۹۵، ۲۲۷، ۲۴۹  
عرفا: رک بہ صوفیہ  
عرفان مظهر الہی، لزوم: ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۶۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۸۳، ۲۳۵، ۲۳۷  
عرفان مظهر الہی بہ منزله عرفان ذات غیب است: ۱۸۳، ۲۱۶  
عزت (اعزاز): رک بہ دنیا و ثروت دنیا  
عصمت ذاتی (=عصمت کبری): ۱۰۸ - ۱۱۲

عصمت مہویہ (=عصمت صفاتی): ۱۰۸ - ۱۱۲  
عطر خالص: رک بہ ماء ورد  
عکا: ۵۲، ۹۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۲۰۴، ۲۵۴  
علامت عرفان: ۳۴  
علم، معنی: ۲۱۱  
علم الہی: ۴۱، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۵  
علم ذاتی: ۱۰۹  
علم صفاتی: ۱۰۹  
علم غیب (=علم مظهر الہی): ۹۶  
علم گاہ سبب غفلت از حق است: ۹۹  
علماء فی البہاء: ۲۴۴  
علماء فی البہاء ناصرین امراند: ۲۴۴  
علماء دین، خطاب بہ: رک بہ معشر علماء  
علماء ظاہری: ۱۰۰، ۱۰۱  
علماء باطن: رک بہ صوفیہ  
علوم نافع، لزوم کسب: ۱۴۶  
علموی کہ منجر بہ مجادلہ لفظی شود مطلوب نیست: ۱۴۶، ۱۴۷  
- ہدف باید معرفت مظهر الہی باشد: ۱۷۵  
علی، حضرت: ۳۵  
علی بسطامی، ملا: ۲۳۷  
علی محمد سراج الداکرین، میرزا: ۲۰۶  
عمران دیار و بلاد: ۲۳۳  
عمل بہ اوامر و احکام الہی: ۳۳ - ۳۴، ۱۳۹ و نیز رک بہ نصرت امر  
عنکبوت، سورہ: ۱۷۷  
عوالم روحانیہ توصیف ناپذیر است: ۱۸۸ - ۱۸۹  
عہد عتیق: رک بہ تورات  
عہد و میثاق: ۳۸، ۲۲۱  
عہد و میثاق (منتخبات آثار): رک بہ کتاب شناسی  
عید، عیدین، اعیاد: ۶۵، ۶۶، ۱۸۴، ۱۸۵  
- عید اعظم (عید رضوان): ۱۸۴، ۱۸۶  
- بعثت حضرت اعلی: ۱۸۴  
- تولد حضرت اعلی: ۱۸۴  
- تولد حضرت بہاء اللہ: ۱۸۴  
- نوروز: ۱۸۵  
- صیام: ۱۸۵

### غ

غرور از علوم، منع از: ۹۹  
غرور از دنیا منع از: ۱۳۷  
غصن اعظم: ۱۹۳، ۲۴۵ و نیز رک بہ عبدالہیاء، حضرت

غیبت، حرمت: ۷۰  
غیظ را با رفیق تلافی کنید: ۲۲۵

## ف

فارقلیط: ۴۷  
فالق الاصباح: ۱۱۷، ۱۸۹  
فخر الشهدا: رک به بدیع  
فرانسوا ژرف: رک به ملک نمسه  
فرانسه: ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴  
فرو بردن دست در غذا، منع از: ۱۰۷  
فرقان: رک به قرآن  
فرعون: ۲۴، ۲۲۴

فساد، نهی از: ۱۲۹، ۲۳۷  
- کسی که فساد کند حق از او بری است: ۱۲۹  
فصل الخطاب: ۵۲، ۵۴  
فصل کل امر محتوم: ۱۵۱  
فقه شیعه: رک به شیعه

## ق

قآنی: رک به حبیب الله شیرازی  
قائم، ظهور: ۱۹۹، ۲۲۸، ۲۲۹  
- علائم ظهور (به روایت شیخ احمد احسانی):  
۲۲۸ - ۲۳۰

قابل آبادهای، میرزا: ۲۲۰  
قبرس: ۲۵۴  
قبله: ۵۱ - ۵۳، ۶۲، ۲۱۰ و نیز رک به صلوة  
قتل، حرمت آن: ۷۰، ۱۲۶، ۱۴۰  
- عمد: ۱۲۶

- غیر عمد: ۲۵۶  
قرآن: ۲۴، ۲۵، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۵، ۵۷،  
۶۰، ۹۱، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷،  
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۹  
قسطاس اعظم، قسطاس حق (کتاب اقدس): ۱۷۳،  
۲۱۹، ۲۵۱

قسطاس هدی (کتاب اقدس): ۲۱۹، ۲۵۱  
قصص، سوره: ۲۴  
قضاء محتوم (= قضاء مثبت): ۶۵  
قلب، قلوب: ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۹۲، ۹۶، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳،  
۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۹،  
۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶

قلم اعلی: ۳۷، ۳۸، ۶۸، ۶۹، ۱۴۱، ۱۵۵، ۲۰۹، ۲۴۶، ۲۴۹  
قلم امر: ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۴  
قلم عدل: ۱۳۸

قلم وحی: ۴۴، ۴۹، ۱۲۳، ۱۲۸  
قمار، حرمت: ۲۲۶  
قناع، لوح: ۲۴۲  
قوادم انقطاع: ۱۲۱  
قیام به خدمت: رک به خدمت به امر  
قیامت، سوره: ۴۸  
قیامت: ۴۹، ۱۰۷، ۱۵۱ و نیز رک به اقتربت الساعة  
قیام صدوری، قیام ظهوری: ۲۸، ۲۹  
قیصر آلمان: رک به ملک برلن

## ک

کار لزوم: رک به اشتغال به کار  
کاف و نون، اقتران: ۲۴۷  
کتاب اقدس: ۳۶، ۵۵، ۶۴، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۵،  
۱۰۲، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲،  
۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۵۷  
- سبب نزول: رک به پیشگفتار  
- دوره نزول: همانجا  
- مقام و رتبه: همانجا  
- مندرجات: همانجا  
- اوصاف:  
- ام الكتاب: ۱۷۶  
- رق منیع: ۲۱۸  
- سرچشمه نظم بدیع: رک به پیشگفتار  
- فرات الرحمة: همانجا  
- قسطاس اعظم: ۱۷۳،  
- قسطاس حق بین خلق: ۱۷۳  
- قسطاس الهدی: ۲۱۹  
- لوح بدیع: ۲۵۶  
- لوح، لوح منیر: ۲۱۹، ۲۲۰  
- لوح منیع: ۱۶۹  
- مشرق اوامر الهی: ۲۵۵  
- مصباح قدم: ۲۵۵  
- مطلع علم الهی: ۲۵۵  
- مغناطیس اعظم برای جذب قلوب: رک به کتاب  
شناسی  
- میزان حق در بین خلق: ۱۷۳  
- ناموس اکبر: ۱۵۱  
کتاب الهی را نباید با قواعد و علوم انسانی قیاس  
نمود: رک به معشر علماء  
کتاب بیان: رک به بیان  
کتاب بدیع (علم الهی): ۱۶۷  
کتاب بدیع (لوح): ۲۰۶

- کتاب تدوین، کتاب صامت: ۲۰۶  
کتاب عهدی: ۲۴۵  
کتاب مبین (مجموعه الواح): ۱۶۳  
کتاب ناطق (مظهر الهی): ۲۰۶، ۲۰۷  
کتاب اربعه شیعه: ۵۵  
کج کلاه: رک به آقاجان  
کربلا: ۲۴۳  
کرمان: ۲۳۶، ۲۴۳  
کرمل کوه: رک به کوم الله  
کریم خان کرمانی حاج: ۲۴۲  
کسر حدود (نفس و هوی): ۳۵، ۳۷، ۳۸  
کعبه خانه: ۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶  
کفن و دفن میت، هزینة: ۸۱، ۸۲  
کلیات مکنونه: ۲۲۰  
کل الخیر (از القاب من ینظره الله): ۲۳، ۳۱  
کلمه، کلمه الله، کلمه الهیه کلمه علیا: ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۹۸، ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۷۸، ۲۲۹، ۲۳۹  
کلیم: رک به موسی حضرت  
کمیل بن زیاد نخعی: ۳۵  
کلینی، محمد بن یعقوب: ۱۱۲  
کنت کنزاً مخفیاً: ۶۴  
کوم الله: ۱۴۹، ۱۵۰
- لنگر، قریه: ۲۴۳  
لواط حرمت: ۱۸۲  
لوح (= کتاب اقدس): ۱۷۲  
لوح استنطاق: ۲۵۴  
لوح اشراقات: ۱۰۹  
لوح اکسیر: ۲۵۷  
لوح حمد مقدس: ۳۱  
لوح رام: ۱۹۱  
لوح رئیس: ۱۵۵  
لوح رضوان العدل: رک. رضوان العدل  
لوح سلطان ایران: ۱۵۵  
لوح سلمان: ۲۵۷  
لوح صلوة میت: ۵۵-۵۶  
لوح عبدالعزیز و وکلا: ۱۶۲  
لوح عهدی: رک. کتاب عهدی  
لوح قناع: رک به قناع  
لوح ک - ظ: ۱۶۳  
لوح محفوظ، لوح حفیظ: ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۹۲  
لوح ملکه انگلستان: ۱۵۶  
لوح مکنون (= لوح محفوظ): ۱۴۸  
لوح منیر، لوح بدیع (= کتاب اقدس): ۲۱۹، ۲۵۶  
لوح میرزا علی محمد سراج الذاکرین: ۲۰۶  
لوح ناپلئون سوم: ۱۵۸، ۱۵۹  
لوط، قوم: ۱۸۲  
لیمان، محبس: ۲۵۴

### م

- ماء: رک به آب پاک  
ماء الحیوان: رک به احکام الهی  
ماء نطفه، طهارت: ۱۴۰، ۲۰۶  
ماء ورد (گلاب): امر به استعمال: ۱۴۵، ۱۸۰  
مائده آسمانی (کتاب): ۹۴، ۲۴۸، ۲۵۷ همچنین ر  
ک به کتاب شناسی  
مادر موسی: ۲۴، ۲۵  
مالک اختراع: ۱۲۱  
مالک اسماء: ۲۰۴، ۲۳۹  
مالک الرقاب: ۵۴  
مالک القدم: ۱۶۹  
ماههای بهائی: رک به تقویم بهائی  
مجارستان: ۱۵۶  
مجازات سارق: رک به سارق  
محبّت علت آفرینش است: ۶۴  
محبوب امکان (من ینظره الله): ۲۰۱

### گ

- گبر: ۱۴۴  
گدائی کردن، حرمت: رک به سؤال  
گشتاسب شاه: ۱۷۷  
گلاب: استعمال: رک. ماء ورد  
گوشه نشینی (عزلیت)، منع از: ۹۲  
گندم پاک کن ملا محمد جعفر: ۲۳۸  
گنجینه حدود و احکام (کتاب): رک به کتاب شناسی

### ل

- لثالی الحکمة (مجموعه الواح): رک به کتاب شناسی  
لباس حریر پوشیدن: ۲۳۲  
لباس، نظافت: رک به نظافت لباس  
لزوم اشتغال به کار: رک به اشتغال به کار  
لسان، السن خارجی، اذن به آموختن: ۲۵۶-۲۵۸  
لطافت: ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۸۰، ۲۲۳  
- تمسک به لطافت در همه احوال: ۱۰۶، ۱۰۷  
لن ترانی (عبارت قرآن): ۱۵۰

- محبوب الشَّهَادَا: ۲۲۹  
 محصی العلیم: ۱۹۴  
 محفل، محافل تذکیر: ۱۰۴  
 محفل روحانی محلی: رک به بیت العدل خصوصی  
 محفل روحانی ملی: رک به بیت العدل ملی  
 محلل در فقه اسلام: ۱۳۴  
 محمّد بن عبدالله، حضرت: ۲۵، ۳۰، ۴۸، ۱۱۷، ۲۴۰، ۲۴۱  
 محمّد جعفر گندم پاک کن ملا: رک به گندم پاک کن  
 محمّد اصفهانی، سید: ۲۵۳ - ۲۵۴  
 محمّد حسن، شیخ: ۲۳۸  
 محو کتب، نسخ حکم: ۱۴۶ - ۱۴۷  
 مدعیان بواطن کلام الهی: ۹۱  
 مدعیان کاذب: ۹۵  
 مستغاث: ۲۰۶  
 مسجد الاقصی: ۱۵۵  
 مسجد الحرام: ۵۳، ۱۴۳  
 مسکرات: رک به شراب حرمت  
 مسلم (کتاب): ۱۷۷  
 مسیح حضرت: ۴۵ - ۴۹، ۱۱۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۷۷، ۲۰۷  
 مشرق ظهور: ۱۵۲  
 مشرق الاذکار حکم تأسیس: ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۲  
 - توجّه به: ۱۸۷  
 - اطفال را باید تعلیم داد که آیات الهی را در آن تلاوت کنند: ۲۲۲  
 مشورت لزوم و روش: ۸۵  
 مشیت اولیّه: ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۶۵  
 مشیت الهیّه: ۱۰۱  
 مصر: ۲۲۴  
 مطلع اعراض: رک به ازل  
 مطلع آیات: ۲۴۲  
 مطلع توحید (=حضرت اعلی): ۲۴۵  
 مطلع اسماء: ۱۶۰، ۲۱۶  
 مطلع امر: ۲۳ - ۳۳، ۸۹، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۱، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۲۵  
 مطلع ظهور: ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶  
 مطلع فرح عالمین: رک به ارض طا  
 مطلع کبریا: ۱۶۰  
 مطلع نور احدیّه: ۱۵۵، ۱۵۶  
 مطلع وحی: ۶۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۱۹  
 مظاهر فردوس: ۱۸۰  
 مظهریت ذات غیب: ۱۸۳  
 معبد سلیمان: ۱۷۷  
 معرضین بیان: رک به بیان، اهل  
 معشر ملوک، خطاب به: رک به ملوک
- معشر روم: ۱۶۱  
 معشر علماء: ۹۹، ۱۰۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۱  
 مفاوضات (کتاب): ۳۲، ۱۰۹، ۱۱۱  
 مفتاح کنز: رک به کنت کنزاً مخفیاً  
 مقام محمود (مظهر الهی): ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۷۵، ۲۴۷  
 مقام مؤمن به جمال قدم: ۹۱  
 مقدس خراسانی: رک به صادق، ملا  
 مکاتیب حضرت عبدالبهاء (کتاب): رک به کتاب شناسی  
 مکتب تجرید: رک به مکتب من ینظهره الله  
 مکتب المعانی: رک به مکتب من ینظهره الله  
 مکتب من ینظهره الله در: ۲۰۶، ۲۴۵ - ۲۴۹  
 مکه: ۱۵۱  
 ملا اعلی: ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۰۴، ۲۰۵  
 ملا علی بسطامی: رک به علی بسطامی  
 ملک، ملائک، ملائکه: ۱۲۰، ۱۲۱  
 ملک، خوشا به حال ملکی که به نصرت امر قیام کند: ۱۵۴  
 ملک برلن: ۱۵۷ - ۱۵۹  
 ملک نمسه (اطریش): ۱۵۵ - ۱۵۷  
 ملکوت: ۵۹، ۶۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰  
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸  
 ملکوت اسماء: ۱۵۳  
 ملکوت ابهی: ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۷۱  
 ملکوت امر: ۱۶۵، ۱۶۶  
 ملکوت الله: ۱۵۴، ۱۵۵  
 ملکوت قدرت: ۱۵۷  
 ملکوت انشاء: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۶۸  
 ملوک، معشر (معشر امراء معشر سلاطین): ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱  
 - مظاهر قدرت حقّند: ۱۵۳  
 - دعوت ایشان به اقبال به حقّ: ۱۵۳  
 - حقّ اراده تصرف ممالک را ندارد: ۱۵۳  
 - باید مملکت را به عدل و تقی زینت دهند: ۱۶۰، ۱۶۱  
 ملوک آمریکا: رک به آمریکا  
 ملکه انگلستان: رک به ویکتوریا  
 من اغواک: رک به محمّد اصفهانی، سید  
 من اراده الله (حضرت عبدالبهاء)، توجّه به: ۱۹۳  
 منبر، منابر، منع از صعود بر: ۳۲۸ و نیز رک به تلاوت آیات  
 منتخبات توفیعات (کتاب): رک به کتاب شناسی  
 منزل آیات: ۲۱۸  
 منظر کریم، منظر اکبر: ۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۸۸، ۲۰۹



- منظر انور: ۱۵۱  
 منظر منیر ( = سجن عکا ): ۹۳، ۹۵،  
 من لا یحضرہ الفقیہ ( کتاب ): ۵۵  
 من ینقی القمح و الشعیر: رک بہ گندم پاک کن  
 من ینظہرہ اللہ: ۳۱، ۵۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۵، ۱۹۸، ۱۹۹،  
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴،  
 ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۵ و نیز رک بہ بہاء اللہ، حضرت  
 من یدعی امرأ: ۹۳، ۹۴  
 مو، ازالہ: ۱۷۹، ۱۸۰  
 موی سر: ۱۰۴ - ۱۰۵  
 - زینت سر است: ۱۰۴ - ۱۰۵  
 - نباید از حد گوش تجاوز کند: ۱۰۴ - ۱۰۵  
 - این حکم مخصوص مردان است: ۱۰۴ - ۱۰۵  
 موسی حضرت: ۴۴، ۴۸، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۷۷  
 موسیقی حلیت اصغاء: ۱۱۷ - ۱۱۸  
 - سبب ارتقاء روح است: ۱۱۷ - ۱۱۸  
 - نباید سبب خروج از حد ادب شود: ۱۱۷ - ۱۱۸  
 مولوی، جلال الدین محمد: ۳۴، ۲۲۴  
 مہر مہریہ: ۱۳۰ - ۱۳۱  
 میرزا بزرگ نیشابوری: رک بہ بدیع  
 میسر: رک بہ قمار
- ن**  
 ناپلئون سوّم: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴  
 ناخن گرفتن: ۱۷۹  
 ناصر الدین شاه: ۱۰۰، ۱۵۵  
 ناصره: ۲۰۷  
 ناقضین: ۳۸، ۳۹، ۵۰  
 ناموس اکبر ( کتاب اقدس ) ۱۵۱  
 نبأ عظیم: ۲۴۰  
 نبوت و ولایت: ۲۴۰  
 نجفی شیخ: رک بہ محمد حسن نجفی شیخ  
 نجم، سوره: ۲۵  
 نحل، سوره: ۲۵  
 نزاع، نہی از: رک بہ جدال  
 نساء، سوره: ۶۰، ۱۸۱  
 نسّمات وحی: ۱۸۶  
 نصایح قلم اعلیٰ بہ اہل بیان: رک بہ معرضین بیان  
 نصرت امر: ۴۱، ۹۶، ۹۸، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۵،  
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۳۲  
 - بہ اخلاق و آداب: ۲۳۲  
 - با عمل نیک و تبلیغ با حکمت: ۱۳۹، ۲۳۲  
 نصرت اصفیاء: ۱۸۹
- نطفہ، طہارت: رک بہ ماء نطفہ  
 نظافت: ۱۰۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۸۰، ۲۲۳  
 نظافت لباس: ۱۴۶، ۱۴۵  
 نظم بدیع: ۲۵۰  
 نفاق: رک بہ ارتفاع نفاق  
 نفقہ: ۱۲۷، ۱۳۶  
 - در صورت خیانت زن نفقہ مرتفع است: ۱۳۶  
 نفس امارہ: ۱۲۸، ۱۲۹  
 نقبائی: حسام الدین: ۱۲۸  
 نقطہ بیان ( حضرت اعلیٰ ): ۲۸۴، ۲۸۵ و نیز رک بہ  
 باب، حضرت  
 نقطۃ الواقعة فی شاطئ البحرین ( اسلامبول ): ۱۶۱ - ۱۶۴  
 نقض عہد: ۳۸، ۳۹  
 نکاح: ۴۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱  
 - خداوند وصلت را دوست دارد: ۱۲۶  
 - از واجبات نیست: ۱۲۶  
 - در شریعت بیان رضایت طرفین کافی بود: ۱۲۹، ۱۳۰  
 - در امر علاوہ بر رضایت طرفین رضایت والدین  
 نیز لازم است: ۱۲۹، ۱۳۰  
 - هدف ازدواج تولید و تربیت فرزندان مؤمن است:  
 ۱۲۶ - ۱۲۸  
 - اکتفا بہ زوجہ واحدہ: ۱۲۶ - ۱۲۸  
 نکث عہد: رک بہ نقض عہد  
 نمرود: ۹۹، ۱۰۱  
 نوروز، عید صیام: ۶۵، ۶۶، ۱۸۵  
 نوم، نیام: ۹۶
- و**  
 واو، حرف: ۲۲۹  
 وجوب تربیت فرزندان: رک بہ تربیت  
 وجوب تشریعی: ۱۲۶  
 وجوب تنزیہی: ۱۲۶، ۱۲۳  
 وجوب شرعی: ۱۲۳  
 وجوب مفروض: ۱۲۶  
 وحدت لسان: رک بہ خط و زبان واحد  
 وحی، وحی الہی: ۲۳، ۲۴  
 ورقاء، ورقاء الہی: ۱۶۰، ۲۱۳، ۲۴۵  
 وصیت نامہ وصیت کردن وجوب: ۱۸۳  
 وضو: ۵۸  
 - بدل وضو در صورت نبودن آب: ۵۸، ۶۰  
 - دعای بدل وضو: ۶۰  
 - ترتیب وضو: ۶۹  
 وفای بعہد، لزوم: ۲۲۷

وكلاء (اعضاء محافل روحاني): ٢١٨  
 ولي امرالله حضرت: ٥٨، ١٣١، ١٦٨، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٧،  
 ويكتوريا، ملكه: ١٥٦

### هـ

هاء، ايام: ٦٦، ٦٧  
 هارون: ٢٢٤  
 هرم، سن: ٥٨، ٥٩  
 هزار بيتي، لوح: ٥٠، ٥٢  
 هند، جزائر: ٩٠، ٩٢  
 هيكل توحيد: ٦٣  
 هيكل المبين (مظهر الهى): ١٥٧

### ى

يجعل اعلاكم اسفلكم (حديث): ٢٢٩  
 يحيى، يحيى ازل: رك به ازل  
 يوم الله: ٢٣٨، ٢٤٠  
 يوم البهاء: ١٨٥  
 يونس، سوره: ٤٨  
 يهود، يهودى: ١٤٢، ١٤٤، ١٧٧

**Taqrírát dar báriyi Kitáb-i-Mustaṭáb-i-Aqdas**

Explanation of the Verses of Kitáb-i-Aqdas,  
the Most Holy Book of the Bahá'í Faith

by: Abdolhamid Eshraghkavari

©Bahá'í Verlag GmbH

Hofheim, Germany

Second edition 171 B.E. - 2014

First edition 154 B.E. - 1997

ISBN: 978-3-87037-457-0

Order-no: ES2-001-02-S-FA

Cover: House 'Abúd-'Akká

Watercolour: Valyollah Touski

**Taqrírá́t dar báriyi**  
**Kitáb-i-Mustaṭáb-i-Aqdas**

**Explanation of the Verses of Kitáb-i-Aqdas,  
the Most Holy Book of the Bahá'í Faith**

**by**  
**Abdolhamid Eshraghkavari**

**Bahá'í Verlag**



